

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه علوم پزشکی تهران
دانشکده طب سنتی

پایان نامه دکتری
طب سنتی

عنوان:

**مقایسه تطبیقی علل، علائم و برنامه درمانی «بیماری مالیخولیا» در منابع طب سنتی ایران با
پزشکی نوین**

دانشجو:

محمد یوسف پور

استاد راهنما:

دکتر محمد مهدی اصفهانی

اساتید مشاور:

مهندس محمد کمالی نژاد

دکتر جمال شمس

سال 1392

فهرست:

عنوان

چکیده

فصل اول مباحث مقدماتی

تشریح دماغ

مزاج دماغ

حواس ظاهری و باطنی

فصل دوم مواد و روش ها

روش مطالعه و معیار نمونه گیری

ملاحظات اخلاقی

فصل سوم نتایج

بخش اول: اسامی و تعاریف

تعاریف مالیخولیا

جمع بندی تعاریف مالیخولیا

بخش دوم: اسباب، علل و انواع

خلاصه نظرات برخی اطباء شهیر در بخش اسباب و انواع مالیخولیا

وجوه اشتراک نظرات اطباء در بخش اسباب و انواع

وجوه اختلاف نظرات اطباء در بخش اسباب و انواع

بخش سوم: علائم مالیخولیا

علائم عام مالیخولیا

علائم مالیخولیا به اعتبار مرحله بیماری

جمع بندی علائم مرحله ابتدایی

جمع بندی علائم مرحله استحکام

علائم به اعتبار محل ماده مسبب و نوع خلط محترق

علائم مالیخولیای دماغی

جمع بندی علائم مالیخولیای دماغی

صفحه

علام مالیخولیای ناشی از تمام بدن

جمع بندی علائم مالیخولیای ناشی از تمام بدن (سیستمیک)

مالیخولیای مراقبی

جمع بندی علائم مالیخولیای مراقبی

بررسی لغوی علائم مالیخولیا در کتب لغت

بخش چهارم: تشخیص مالیخولیا

بخش پنجم: اپیدمیولوژی

بخش ششم: پیش آگهی مالیخولیا

بخش هفتم: علاج مالیخولیا

علاج کلی مالیخولیا

تدابیر غیر دارویی مالیخولیا در طب سنتی ایران

طبقه بندی تدابیر غیر دارویی

جمع بندی نهایی درمان کلی مالیخولیا

درمان اختصاصی انواع مالیخولیا

علاج مالیخولیای دماغی

جمع بندی نظرات اطباء در علاج مالیخولیای دماغی

علاج مالیخولیای ناشی از سودای منتشر در تمام بدن

جمع بندی نظرات در باب درمان مالیخولیای به مشارکت تمام بدن

علاج مالیخولیای مراقبی

جمع بندی نظرات اطباء در بخش درمان اختصاصی مالیخولیای مراقبی

فصل پنجم: بحث و نتیجه گیری

شایعترین تشخیص های افتراقی مالیخولیای نوع مغزی

شایعترین تشخیص های افتراقی مالیخولیا به مشارکت تمام بدن

شایعترین تشخیص های افتراقی مالیخولیای مراقبی

بحثی جامع پیرامون قلب و افسردگی از دیدگاه حکیم ابن سینا

پیشنهادهات

منابع

چکیده:

اکثر اطباء کهن ما در مبحث امراض مغزی از بیماریهایی نام برده اند که به علت اجتماع اخلاط فاسد در مغز ایجاد می شود. این بیماریها شامل مالیخولیا، مانیا، داءالکلب، قطرب، صبارا، رعونت و حمق و چند بیماری دیگر می باشد که می توان این دسته از بیماریها را، تحت عنوان « بیماریهای روانی در طب سنتی » قرار داد.

مالیخولیا که در طب سنتی ایران، جزء بیماریهای مغزی طبقه بندی شده است، بیماری است که به سبب تغییر در کیفیت مزاج مغز، بروز کرده و فرد را از فکر سلیم و گمان سالم، باز می دارد بطوری که بیمار، بدون علت ظاهری مشخص، دچار بدگمانی، ترس و غم می شود. ماده مسبب این بیماری خلط سودا عنوان شده و برحسب اینکه خلط سوداء در کدام عضو تجمع یافته باشد به سه نوع کلی مالیخولیای مغزی، مراقی و مالیخولیای به مشارکت تمام بدن تقسیم شده است.

گرچه مالیخولیا در منابع معتبر طب سنتی تفصیلاً، مورد پردازش اطباء واقع شده است ولی به نظر می رسد تفاوت ازمنه، شرایط اقلیمی، حوادث و بلایای طبیعی و نیز وقوع جنگها و... شرایطی را به وجود آورده است که در آثار حکما اختلاف نظرات و گاهی تضادهایی هم در مورد تعریف، اسباب، علائم و حتی درمان مالیخولیا مشاهده گردد.

از سویی دیگر مطالعات دو دهه گذشته، نشان می دهد، دلایل فراوانی وجود دارد که اختلالات روانی را یکی از مهمترین معضلات پزشکی جهان امروز بدانیم. طبق اطلاعات منتشره از WHO تا سال 2020، افسردگی اساسی پس از بیماریهای قلبی، دومین علت منجر به ناتوانی در کشورهای توسعه یافته خواهد شد، متأسفانه مهمترین مشکل موجود در مدیریت این اختلالات، علی رغم شیوع بالای آنها، ناشناخته ماندن علل آن است. یکی از راهکارهای مهم و توصیه شده، استفاده از ظرفیت بالای مکاتب طبی مختلف و تلفیق آنها با طب کلاسیک جهت افزایش اثربخشی در تشخیص و درمان بیماریها، کاهش عوارض جانبی و هزینه های درمانی است.

موارد فوق انجام چنین مطالعاتی را ضروری می سازد چراکه از سویی این بیماری بطور مستوفی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و از سویی دیگر تا حد امکان نسبت به تطبیق آن با اختلالات روانپزشکی اقدام می گردد بدین مقصود که از برخی نکات کلیدی که پزشکان بزرگ طب ایرانی، در مورد بیماری مالیخولیا مطرح کرده اند، جهت روشن شدن ابهامات موجود در مورد اختلالات روانپزشکی همانند سبب شناسی و درمان آنها، استفاده های مفید بالینی بعمل آورد.

در این مطالعه ضمن جمع آوری و دسته بندی اطلاعات موجود در منابع اصیل طب سنتی ایران در مورد بیماری مالیخولیا، در بخش های گوناگون بررسی های تحلیلی پیرامون این بیماری صورت گرفته و نهایتاً

مقایسه تطبیقی بین انواع مختلف این بیماری با اختلالات مشابه در روانپزشکی انجام گرفته که در فصل بحث و نتیجه گیری به تفصیل به آن پرداخته شده است.

فصل اول:

مباحث مقدماتی

مباحث مقدماتی:

امروزه دو بُعدی بودن هویت انسانی (بُعد روانی و بعد جسمانی)، ارتباط تنگاتنگ و تأثیر و تأثر متقابل این دو، بر هیچکس پوشیده نیست و از همین منظر است که اختلالات روانپزشکی، اهمیت بسزایی پیدا کرده است؛ چرا که از سویی بسیاری از بیماران روانی بجای نشانه های روانی با نشانه های جسمانی حاصل از اختلال روانی به پزشک مراجعه می کنند و از سوی دیگر از عوارض شایع بسیاری از بیماریهای جسمانی، اختلالات روانپزشکی است. مطالعات مختلفی در کشور ما و در گوشه و کنار جهان، مؤید این مطلب است.

واژه "روان" که امروزه بطور عام در حوزه طب و بطور خاص در رشته روانپزشکی کاربرد فراوانی دارد معادل واژه "نفس" در فلسفه است. نزد فلاسفه نفس از مقوله مجردات است، در مقابل، جسم، علی رغم اینکه همانند نفس از جواهر پنجگانه است، کاملاً مادی بوده و هیچ نحوه تجردی در آن راه ندارد. یکی از مباحث سنگین و کلیدی فلسفه در مبحث نفس، نحوه ارتباط یک موجود مجرد همانند نفس که هیچگونه سنخیتی با ماده ندارد با یک موجود مادی همانند جسم است. بیان اقوال مختلف فلاسفه در این بخش از حوصله این پایان نامه خارج است، خلاصه کلام اینکه، ارتباط یک موجود مجرد با یک موجود مادی، بدون واسطه موجودی که از سویی به موجود مجرد شباهت داشته و از سوی دیگر به موجود مادی، امکان پذیر نیست. فلاسفه از این موجود واسطه تعبیر به "روح" نموده اند و منظور نظر آنها از این روح، بخار خون طبیعی است که از لطافت اخلاط در بطن چپ قلب حاصل می شود، و بدین سبب آنرا "روح بخاری" نامیده اند، ولذا این روح جسمی است لطیف و دارای مزاجی متکون از صفات اخلاط اربعه و لطیف ترین، دقیق ترین و مصفا ترین اجزای بدن است. (1)

مطالب بسیار شیرینی در این باب از کتب فلسفی و عرفانی در مورد حقیقت این روح و ارتباط آن با "حار غریزی" جمع آوری نموده ایم که خود موضوع پایان نامه ای جداگانه بوده، امید است آن حکیم علیم توفیق، رفیق فرماید، تا انجام این امر به فرجام رسد. غرض اینکه، این روح، مادی بوده و نباید با "روح شرعی" که مجرد از ماده و احکام آنست به جهت اشتراک لفظی، اشتباه گرفته شود.

در کتب حکمی و بعضاً طبیمای مبرهن شده است که تعلق نفس انسانی به بدن بواسطه روح بخاری است. این روح بخاری خود بر سه نوع است:

- 1- روح حیوانی که محل تکون آن قلب بوده و منبع حیات است.
 - 2- روح نفسانی که محل تکون آن مغز بوده و مبدأ حس و حرکت است.
 - 3- روح طبیعی که محل تکون آن کبد بوده و منشأ تغذیه و تنمیه است.
- از آنجایی که در اختلالات روانی، آفت، در دماغ و روح نفسانی و به تبع آن قوای نفسانی است، شایسته است ابتدا به عنوان مباحث مقدماتی مطالبی پیرامون تشریح دماغ و مزاج آن و نیز قوای نفسانی ارائه گردد.

(2)

الف) تشریح دماغ (Brain):

سر انسان مرکب از پوست، گوشت، غشاها (membranes)، گوهر دماغ یا مغز (Brain)، استخوانها، شراین (Arteries)، وریدها (Veins) و اعصاب است. استخوانهای سر شامل هفت قطعه‌اند که 4 قطعه از آن همانند دیوار از چهار طرف قائم بوده یکی به منزله سطح و یکی به منزله کف آنست که به آن «قاعده دماغ» (Cranial base) می‌گویند. و دو قطعه هم به مثابه سقف است که آنرا اصطلاحاً «قحف» (Scalp) خوانند. مجموع این هفت استخوان که «جمجمه» (Cranium) نام گرفته، تشکیل محفظه ای محکم و استخوانی را می‌دهند که گوهر دماغ را در خود جای داده‌اند و لذا جمجمه را به عنوان «أُمُّ الدماغ» نیز می‌شناسند و ام در لغت عرب به مادر، اصل و جایگاه معنی شده است. همانطور که از نحوه چینش و وضعیت قرارگیری استخوانها و مغز سر بر می‌آید، دماغ از اعضای رئیسه و مهم بدن به شمار می‌رود و اینکه این عضو، مبداء اعصاب می‌باشد، اهمیت آنرا دو چندان نموده تا جایی که بعضی از اطباء آنرا به عنوان مهمترین عضو بدن تلقی کرده‌اند. (2)

مغز گوهری است نرم، متخلخل به رنگ سفید، مرکب از مخ، شراین، وریدها و اغشیه اما اعصابی که همانند شاخه‌هایی از گوهر مغز منشعب شده‌اند. از دیدگاه مکتب طب ایرانی، از اجزای ذاتی آن به شمار نمی‌آیند. شکل مغز همانند مثلث مخروطی است که قاعده آن در جلوی سر و رأس آن در پس سر قرار گرفته است. گوهر مغز از جهت عرضی به 3 بخش تقسیم شده که هر بخش آن را اصطلاحاً «بطن» گویند. بطن مقدم (Frontal lob) بطن وسط و بطن مؤخر (Occipital lob) در زیر بطن وسط یک فضای تو خالی است که آنرا «مِعصره» می‌نامند که فضولات و مواد زاید دماغی در آنجا جمع شده و از آنجا به حنک (Palate) می‌ریزد (3).

و از جهت طولی نیز به دو بخش نیمکره چپ و راست تقسیم شده است که غشاءها و تجویف‌های هر بخش جداساز و این تقسیم بندی مغز بدان جهت است که اگر آفتیه یک قسمت مغز رسید به قسمت‌های دیگر سرایت نکند.

بطن مقدم دماغ، وسیع‌ترین بطن بوده و نرم‌تر از مابقی بطون است به جهت اینکه اعصاب حسی از آن می‌رویند و حس را با نرمی تناسب است و بعد از آن در وسعت، بطن مؤخر است که نسبت به بطون دیگر سخت‌تر است چون اعصاب حرکتی از آن روئیده‌اند و حرکت، با صلابت و سختی تناسب دارد و کوچکترین بطن، بطن اوسط است. (4)

ب) مزاج دماغ:

در مکتب طب سنتی ایرانی، هر عضوی از اعضای انسان دارای مزاج خاص خودشان هستند که به مزاج عضوی، معنون است و برآیند مزاج تمام اعضا، مزاج کلی شخص را تعیین می کند. اطباء ما بر این اعتقاد بودند که مزاج دماغ "سرد و تر" است بدلائل زیر:

1- ادراک محسوسات حواس پنجگانه، بواسطه حرکات اعصاب حسی و ادراک امور باطنی چون تخیل، تفکر، تذکر و... بواسطه حرکات اعصاب حرکتی صورت می گیرد. قطعاً از این حرکات اعصاب، حرارتی در دماغ تولید می شود که اگر مزاج دماغ هم گرم می بود، حرارت آن بیش از حد شده و عوارض متعددی بدنبال داشت که عملاً افعال دماغی را دچار اختلال و تشویش می نمود. پس مزاج دماغ باید سرد باشد تا حرارت ناشی از حرکات اعصاب را تعدیل نماید(5).

2- «روح حیوانی» که در معدن حرارت بدن یعنی قلب تولید می شود، بسیار گرم است و از سویی همین روح حیوانی که منبع حیات است وقتی از طریق شرابین به شبکه عروقی مویرگی دماغ رسید بواسطه تماس با گوهر دماغ، حرارت آن شکسته شده و تبدیل به روح نفسانی می شود، بنابراین باید گوهر دماغ دارای مزاج سرد باشد تا بتواند تعدیل حرارت روح حیوانی را بنماید.

3- علت تری مزاج دماغ هم این است که، حرکات پیوسته اعصاب دماغی تولید حرارت می کند و حرارت خود موجب تحلیل رطوبات می شود، اگر مزاج دماغ تر نباشد، بیش از حد لزوم خشک شده و خشکی مفرط دماغ موجب اختلال در بعضی افعال دماغی می شود.

4- اعصابی که از دماغ روئیده اند همگی نرم و رطب هستند، چگونه ممکن است که یک چیز نرم و تر همانند اعصاب از مغزی که خشک و صعب است بروید و لذا باید مغز هم نرم و تر باشد.

ج) حواس ظاهری و باطنی:

یکی از مباحث هفتگانه ای که اطباء قدیم ما در تبیین مبانی طب ایرانی بدان می پرداختند بحث "قوا" است که بوزان مبحث ارواح به سه نوع تقسیم می شود:

1- قوه حیوانی که مرتبط با قلب است

2- قوه طبیعی که مرتبط با کبد است

3- قوه نفسانی که مرتبط با دماغ است

در اینجا ما به مناسبت مقوله قوه نفسانی با موضوع پایان نامه مطالبی هرچند مختصر در این باب ارائه می

نمائیم:

قوه نفسانی به دو بخش مدرکه و محرکه تقسیم می گردد، قوای مدرکه (که همان حواس است) خود به ظاهری و باطنی منقسم می شود، ظاهری شامل (بصر، سمع، ذوق، شمع و لمس) و باطنی هم مانند ظاهری شامل پنج حس باطنی میگردد (حس مشترک، خیال، مفکره، واهمه و حافظه)

حواس ظاهری:

قوای حسی اند که اولاً در ظاهر بدن اند و ثانیاً ادراکشان از خارج است. و بعنوان جاسوس های حواس باطنی هستند به این معنی که خودشان مدرک نیستند بلکه مدرک حقیقی آنها حس مشترک است

حواس باطنی:

1- حس مشترک (بنطاسیا):

محل آن اول بطن مقدم دماغ است تا صور محسوسه بحواس ظاهری سهولت بدان دسترسی داشته باشند. و دلیل بر بودن این قوت در این محل، اختلال در حس مشترک هنگام بروز آفت در بطن مقدم دماغ است. حکم آینه دو رو را دارد یکی بطرف ظاهر یکی بطرف باطن البته همه حواس باطنی این حکم را دارند، اما در حس مشترک این امر، روشنتر است.

2- قوه خیال:

قوه ای است که صوری را که در حس مشترک ادراک شده است را بعد از غایب شدن آن صور از حواس ظاهری، حفظ می کند و خزانه حس مشترک است. محل آن قسمت مؤخر بطن مقدم دماغ است. این قوه علاوه بر خزانه داری صور محسوسه، عهده دار صورتگری معانی در سیر نزولی و نگهداری آنها در خود است که این امر از اعظم عجایب نفس است.

اینکه عنوان شد محل آن در مؤخر بطن مقدم دماغ است، بدان معنا نیست که قوه خیال مجرده منطبع و حال در این محل جسمانی باشد و به طبع آن خود نیز جسمانی گردد، بلکه این محل خاص از دماغ، آلت و معدی برای نفس ناطقه انسانی است که از طریق قوه خیال صور را انشاء و ایجاد نماید.

حامل تمام قوای انسانی در بدن روح بخاری است که من جمله از آن قوا، قوه خیال است و اینکه فرمودند در هنگام خواب، روح نفسانی از ظاهر به باطن رجوع می کند و یا از آلات به قلب که مبدا آنست منقطع می شود، مراد، روح بخاری نفسانی است نه روح مجرد نفسانی.

محاکات خیال انواع گوناگون دارد:

- گاهی از قوای نباتیه چون غاذیه حکایت می کند مثلاً وقتی رطوبت در بدن غالب شد، فرد در خواب، صورت آبها و دریا و شناکردن و...

- گاهی از مدرکات حواس ظاهری حکایت می کند مثلاً وقتی مرئیات و مسموعات در بیداری از فرد خاصی زیاد شد شخص صورت همان را در خواب می بیند.

- گاهی هم از وهم و مدرکات جزئیّه

- و گاهی هم از عقل و معقولات کلیه مرسله عقلیه

3- قوه متصرفه:

قوتیست که تصرف می کند در صور محسوسه که حس مشترک درک کرده و بخیال سپرده و نیز در معانی جزئیّه آنصور درک شده که توسط قوه واهمه درک شده است. و این تصرفات یا از حیث ترکیب است همانند اینکه انسانی که دارای دو سر است را ادراک کند که سر دومی را ببدن ترکیب نمود و یا اینکه از حیث تفصیل است که تخیل انسان بدون سر نماید. محل آن ابتدای بطن وسط مغز است.

4- قوه واهمه:

قوتی است که مدرک معانی جزئیّه قائمه به صور مخزونه در قوه خیال می باشد. زیرا هر صورتی را معنای خاصی است مانند محبت جزئیّه زید نسبت به پسرش و عداوت جزئیّه گرگ معین نسبت به گوسفند معین. کل مغز آلت قوه واهمه است و لکن موضع خاص آن آخر بطن دوم دماغ است برای اینکه به خیال نزدیک بوده و براحتی بتواند اخذ معانی از صور خیالیّه نماید.

5- قوه حافظه:

قوتی که حفظ می کند معانی ای را که بتوسط وهم ادراک شده است لهذا گفته اند که حافظه خزانه وهم است. موضع حافظه، بطن سوم یا آخر دماغ است تا قریب به وهم باشد جهت سپردن معانی جزئیّه مدرکه از جانب خود بدان و اخذ دوباره آن، هنگام احتیاج.

تأثیر فهم و یادگیری و نیز تأثیر حفظ و نگهداری از مزاج آدمی به تضاد است. بدین معنی که هرچقدر آلت پذیرش صور باطنه اعنی حس مشترک و وهم، شدید الانطباع تر و ملایمتر باشند، اخذ صور باطنه راحتتر لذا رطوبت در این مواضع مفید مطلوب است برخلاف آلات نگهداری صور باطنه که هرچه سفت تر و سخت تر بوده باشند، نگهداری صور باطنه آسانتر خواهد بود لذا در این مواضع خشکی بهتر است. ولذا اگر مزاج شخص در موطن حس مشترک و وهم مرطوب و در موطن حافظه خشک باشد چنین فردی هم در یادگیری و هم در نگهداری قوی خواهد بود.

اما اگر موطن حس مشترک و وهم و نیز در موطن حافظه صاحب مزاجی مرطوب بود چنین فردی در یادگیری قوی ولیدر حفظ و نگهداری ضعیف خواهد بود.

و اگر در موطن حس مشترک و وهم و نیز در موطن حافظه صاحب مزاجی خشک بود چنین فردیدر یادگیری ضعیف ولیدر حفظ و نگهداری قوی خواهد بود.

اگرمزاج شخص در موطن حس مشترک و وهم خشک و در موطن حافظه مرطوب باشد چنین فردی هم در یادگیری و هم در نگهداری ضعیف خواهد بودغیر از خشک یا مرطوب بودن مزاج امور دیگری نیز در قوت و ضعف حافظه مؤثرند ازجمله:

اشتغالات ذهنی و فیزیکی نسبت به محیط، حرکات و جنب و جوش فراوان، مقاصد و اهداف گوناگون، تغذیه، خواب و بیداری، جماع مفرط حتی مسواک نمودن.

فصل دوم:

مواد و روش ها

مواد و روش ها:
نوع مطالعه:

این مطالعه یک تحقیق کیفی است که در آن محتوای امهات کتب طب سنتی ایران پیرامون بیماری مالیخولیا بررسی، مطالب مرتبط استخراج و بعد از تجزیه و تحلیل محتوایی دسته‌بندیو به صورت تبیین تئوری ارائه می‌گردد.

- محیط پژوهش:

کتابخانه‌ها - یافته‌های بیمارستانی

- جامعه پژوهش:

- جامعه پژوهش در این تحقیق گزیده‌ای از منابع معتبر و اصیل طب سنتی ایران و نیز منابع معتبر پزشکی نوین در زمینه بیماریهای روانی می‌باشد که از این جامعه بر اساس معیارهای خاص همانند مرجع بودن، دارا بودن مباحث مرتبط با موضوع پایان نامه، کاربردی بودن و..... انتخاب می‌گردند

- اما نمونه‌ها شامل:

1. کتب طب سنتی و کتب علم روانپزشکی
2. نقطه نظرات اشخاصی که در مباحثات گروهی شرکت می‌کنند.

نمونه‌ها:

- طب سنتی:

- فردوس الحکمه-منصوری فی الطب
- الحاوی کبیر-هدایه المتعلمین
- کامل الصناعه-الاغراض الطبیه
- القانون فی الطب بوعلی سینا-بحرالجمهر
- ذخیره خوارزمشاهی -و...

- علم روانپزشکی:

- کاپلان و سادوک - دستنامه روانپزشکی بالینی

- درسنامه جامع روانپزشکی ایران

روش مطالعه و معیار نمونه‌گیری:

روش نمونه برداری «نمونه برداری هدفمند» است. برخلاف سایر نمونه برداری‌ها که پیشاپیش طراحی شده‌اند این نمونه‌برداری در تمام طول مطالعه ادامه می‌یابد و از پیش طراحی نمی‌شود. برای شروع کار از کتاب‌های معتبر در دسترس انتخاب نموده و بر اساس مفاهیم جدیدی که از تجزیه و تحلیل یافته‌های اولیه به دست می‌آید نمونه‌های بعدی جهت تبیین بیشتر انتخاب می‌شوند.

پس از مشورت با اساتید مقرر گردید ابتدا تمام اطلاعات مرتبط با بیماری مالیخولیا در 7 بخش تعریف، اسباب و علل، علائم، تشخیص، اپیدمیولوژی، پیش‌آگهی و درمان از کتب معتبر و به عبارتی امهات کتب طب سنتی جمع‌آوری شود. لذا به ترتیب بخش‌های مذکور نسبت به استخراج و فیش برداری کامل از آنها اقدام شد. پس از ترجمه متون عربی و بررسی اولیه، مطالب هر بخش در جلسات گروهی دو و یا بعضاً سه نفره، مطرح شده و مورد بحث و تجزیه و تحلیل اولیه قرار می‌گرفت و پس از آن تایپ می‌شد. مطالب تایپ شده جهت ارائه نظر، تقدیم اساتید راهنما و مشاور شده و پس از جمع‌آوری و جمع‌بندی نظرات اساتید و اعمال آنها، مطالب در متن اصلی پایان‌نامه قرار می‌گرفت.

جزئیات نوشتن متن پایان‌نامه به این صورت بود که ابتدا اسم حکیم ذکر شده و بعد از آن مطلب مربوط آمده است و در نهایت اسم کتاب به عنوان منبع ذکر شده است. از آنجا که عین عبارت حکما نیز از اهمیت خاصی برخوردار است به همین جهت سعی شده است عبارات مهم آنها در متن اصلی پایان‌نامه قرار داده شود.

قدم بعدی مشخص نمودن وجوه اشتراک و اختلاف اقوال حکما بود که با مشخص شدن آن، اقدام به نگارش گویای آن کرده و بعد از آن با استفاده از نرم افزار endnote رفرنس‌دهی شد. برای سهولت کار و دسترسی آسان به تمام مطالب بخش در سریع‌ترین زمان ممکن، جداولی تهیه شده و در پایان هر بخش قرار داده شده است که مراجعه به این جداول تا حد زیادی کلیات مباحث مطرح شده در متن اصلی پایان‌نامه را در اختیار خواننده قرار می‌دهد.

مهمترین هدفی که این پایان نامه بدنبال آن است « مقایسه تطبیقی انواع بیماری مالیخولیا با اختلالات مشابه در روانپزشکی است». گرچه در عنوان پایان نامه مقایسه تطبیقی علل، علائم و برنامه درمانی آمده است؛ اما در اثنای کار مشخص گردید که مقایسه علل و برنامه درمانی بدلیل تفاوت ذاتی در مبانی و نوع نگرش به بیماریها میسر نمی باشد و تنها در بخش علائم می توان این مقایسه را انجام داد ولذا این بخش در پایان نامه با حساسیت بیشتری پیگیری شد.

برای حصول به هدف اصلی پایان نامه، بهترین راه استفاده از نظرات تخصصی همکاران روانپزشک تشخیص داده شد؛ لذا ابتدا با دقت تابلوی انواع مالیخولیا که شامل شایعترین علائم بیماری، همراه با اسباب ماتقدم بود استخراج و بصورت گزارش مورد (Case Report) تنظیم گردید و از پرسش شوندگان درخواست شد شایعترین تشخیص های افتراقی را حداکثر تا 6 مورد بنویسند، این موارد در یک فرمی تنظیم و در اختیار بیش از 20 نفر از متخصصین روانپزشکی قرار گرفت که 14 نفر از آنها به درخواست ما پاسخ مثبت داده و تشخیص های افتراقی خود را در مورد انواع مالیخولیا به ما ارائه نمودند.

برای دستیابی به نتایج دقیق تر که مبتنی بر قواعد علمی و مبری از هر شائبه ای باشد از یک متخصص آمار، در زمینه استخراج نتایج کمک گرفته شد.

ابتدا تمام تشخیص های افتراقی مطرح شده لیست و به هریک کد جداگانه ای داده شد. برای کسب نتایج دقیق تر کد گذاری با حساسیت خاصی صورت پذیرفت بدین نحو که به هریک از انواع یک اختلال خاص یک کد داده شد اما اگر اختلال بصورت کلی مطرح شده و نوع آن مشخص نشده باشد به آن کد جداگانه ای تعلق گرفت مثلاً برای انواع اختلالات شبه جسمی (Somatoform Disorder) یک کد و اگر اختلال شبه جسمی بصورت کلی و بدون مشخص نمودن نوع مطرح شده باشد کد جداگانه تعلق گرفت و نیز چنانچه دو بیماری همزمان به عنوان تشخیص مطرح شده باشد علیرغم اینکه هر کدام از این دو بیماری قبلاً کد گذاری شده بودن اما کد سومی برای این حالت همزمانی در نظر گرفته شد مثلاً به هر یک از اختلالات افسردگی اساسی و هذیانی یک کد داده شد اما اگر در تشخیص، افسردگی اساسی همراه با اختلال هذیانی مطرح شده باشد کد جداگانه ای برای آن در نظر گرفته شد.

پس از کد گذاری، اطلاعات در Excel بدین صورت وارد شد که ابتدا نام روانپزشک و سپس تمام تشخیص های افتراقی بر اساس کد مربوطه در ستون های شش گانه که جهت تشخیص افتراقی اول تا ششم طراحی شده بود، تایپ گردید، سپس با استفاده از نرم افزار SPSS نتایج، جهت هر یک از انواع مالیخولیا، بصورت جداول و نمودارهایی استخراج گردید.

در انتها جداول و نمودارها به همراه متخصص آمار مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفته و پس از اساتید راهنما و مشاور در متن اصلی پایان نامه قرار داده شد.

اجرای این پایان نامه را به منظور دست یافتن به مقاصد زیر انجام می دهیم:

- 1- فراهم شدن زمینه لازم برای تطبیق سایر بیماریهای روانی در طب سنتی با طب کلاسیک.
- 2- تبیین علل،علائم و برنامه درمانی مالیخولیا در طب سنتی
- 3- گشوده شدن روزنه هایی برای محققین جهت شناخت دقیق تر علت یا علل اختلالات روانی در روانپزشکی.
- 4- فراهم شدن منبعی کامل و طبقه بندی شده جهت دسترسی آسان دانشجویان و اساتید درمورد بیماری مالیخولیا.
- 5- هموار شدن مسیر درمان قطعی بیماریها با توجه به شناخت عمیق تر نسبت به علل بروز آنها.
- 6- ارائه راهکارهای پیشگیری از بروز و شیوع بیماری مالیخولیا و دیگر بیماریهای روانی.
- 7- فراهم شدن بستری مناسب جهت تحقیقات عمیق تر در زمینه بیماریهای روانی در طب سنتی ایران.

ملاحظات اخلاقی:

1. رعایت نهایت ادب و احترام نسبت اساتید محترم راهنما و مشاور و حفظ همه جانبه شئون آنها.
2. ذکر منبع برای تمام مطالبی که از کتب و مقالات استخراج شده اند.
3. رعایت امانت داری در بیان مطالب از متون.

4. محفوظ ماندن نام اشخاصی که در جلسات بحث گروهی متمرکز یا مصاحبه های فردی شرکت کرده‌اند.
5. اجازه به خروج از مطالعه در صورت عدم تمایل به ادامه شرکت در جلسات بحث گروهی متمرکز یا مصاحبه های فردی.
6. احترام به همه اختلاف نظرهای کارشناسان و مورد مذاقه قرار دادن موارد اختلافی صریح.
7. تشکر از افرادی که در انجام پروژه همکاری کرده‌اند.
8. نظرات افراد بصورت کامل ضبط شده و در صورت تمایل با ذکر نام منتشر می‌گردد.

فصل سوم:

نتیجہ

بخش اول:

اسامی و تعاریف

الف) اسامی مالیخولیا:

اطبای ما در کتب طبی خود، از 5 واژه مختلف پیرامون این بیماری یاد کرده اند «مالیخولیا»، «مالنخولیا»، «وسواس سوداوی»، «وسواس» و «جنون یا دیوانگی». که شایسته می نماید، در ابتدا، ارتباط بین این واژه ها با هم مشخص گردد.

در مورد "مالیخولیا" و "مالنخولیا" به جرأت میتوان گفت که این دو واژه، اشاره به یک بیماری دارند، حکیم سید اسماعیل حسینی جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی آورده است: «نخست ببايد دانست که بعضی طبیبان نام این علت «مالنخولیا» می گویند از پس لام، «نون» و گروهی «مالیخولیا» می گویند از پس لام «یا» و این نام یونانی است اما تحقیق این دشوار توانیم دانست. بوالخیر الحماد گوید: «مولی» نام «سودا» ست و «خولش» نام «خلط» است چون خواستند که گویند خلط سودا گفتند مالیخولیا و خداوند این علت را «مالیخولی» گویند بدین تفصیل درست آن باشد که مالیخولیا گویند از پس لام «یا» (5). حکیم اکبر ارزانی هم در طب اکبری بدین دو واژه اشاره کرده و می نویسد: مالیخولیا مشهورتر است. (3)

در کتب طبی معتبر ما تنها حکیم علی ابن عباس اهوازی در کتاب کامل الصناعه و شیخ الرئيس ابوعلی سینا در القانون فی الطب و حکیم کشکری در الکناش فی الطب از لفظ "مالنخولیا" استفاده کرده اند البته علی ابن عباس اصطلاح وسواس سوداوی را نیز برای بیان این بیماری به کار برده است.

و اما اصطلاح «وسواس سوداوی»، واژه ای است که بیشتر در بین اطبای متقدم رایج بوده است و تقریباً پس از علی ابن عباس هیچ یک از اطبای ما، این واژه را استعمال نکرده است. در ترجمه کتب ابیذیمیا و فصول بقراطیه بقراط و کتاب جوامع جالینوسی حکیم جالینوس در بیان این بیماری از اصطلاح وسواس سوداوی استفاده شده است.

حکیم رازی در الحاوی در بیان اقوال قدما، اصطلاح وسواس سوداوی را آورده است ولی هر جا که خود نقطه نظری دارد و نیز در کتاب دیگر خود بنام المنصوری فی الطب، اصطلاح "مالیخولیا" را بکار می برد. حکیم علی ابن عباس اهوازی هم در کتاب کامل الصناعه، هر دو عنوان مالیخولیا و الوسواس السوداوی را استعمال نموده است.

اما در جواب این سؤال که آیا وسواس سوداوی همان مالیخولیا است ؟ باید گفت ؛ گرچه تمام قرائن و شواهد موجود در کتب، دلالت بر آن داشت که هر دو اصطلاح

عنوان یک بیماری باشد، نظر اساتید محترم راهنما و مشاور نیز مؤید این مطلب بود لکن چون در هیچ یک از کتب معتبره ای که تا آن زمان مراجعه نموده بودم، تصریح بر یکی بودن این دو عنوان یافت نشده بود، از باب لیطمئن قلبی همواره بدنبال آن بودم که تصریحاً این موضوع را در یکی از کتب معتبر بیابم که الحمد والمنه در دو کتاب ارزشمند «الکناش فی الطب» کشکری از پزشکان قرن چهارم و «المأه فی الطب» حکیم "ابوسهل عیسی ابن یحیی"، به آن دست یافتم، کشکری در ابتدای باب شانزدهم از کتابشان، الوسواس السوداوی را تفسیر مالنخولیا می داند و می نویسد:

«الداء المسمى بالیونانیة "مالنخولیا" و تفسیره الوسواس السوداوی» (6)

وی پس از شرح بیماری مانیا هم می نویسد:

«و انما قصدت فی هذا الموضع أن اشرح ما يحدث فی التخيل و الفكر فقط، فيحدث المرض

المسمى المالنخولیا و هو الوسواس السوداوی و المانیا و هو الجنون...» (6)

ابوسهل هم در گفتار 63 از کتاب خود آورده است:

«الوسواس السوداوی و یسمى المالنخولیا و هو من سواد یحتبس فی الدماغ او یعم جمیع البدن» (7)

بنابراین به یقین وسواس سوداوی همان بیماری مالیخولیا است.

و اما در مورد واژه وسواس باید گفت: در بین کتب معتبر طبی در دسترس تنها حکیم علی ابن ربن طبری در باب ثالث از مقاله ثانیه از نوع رابعه کتاب ارزشمند خود بنام «فردوس الحکمه» که با عنوان «الباب الثالث فی امراض الدماغ» معنون نموده است از یک بیماری به نام "الوسوسة" نام برده و علت آن را حرارت و یبوست مفرط می داند که موجب خشکی دماغ شده است. البته در این باب از 12 بیماری دیگر دماغی نیز نام می برد اما در باب چهارم از این مقاله که در مورد علامات امراض دماغی است و نیز در باب پنجم که با عنوان فی علاج امراض الدماغ است، نامی از بیماری وسوسة یا وسواس نمی آورد و لکن در اثنای باب چهارم بدون نام بردن از بیماری وسوسة عبارت "و كانوا فیمن فسد دماغه و تغیر عقله" را آورده و در ذیل این عبارت مواردی از مصادیق خوف و گمان فاسد که قبل از او جالینوس در جوامع خود ذیل بیماری وسواس سوداوی یا همان مالیخولیا آورده است را ذکر می کند همانند کسی

که می ترسد آسمان بر زمین فرود آید یا شخصی که گمان می کند خروس شده است و در انتهای باب هم اشاره ای به مالیخولیای مراقیه با عنوان "نفخه المراق و فساد فیه" می کند(8) اگر بپذیریم که منظور حکیم علی ابن ربن طبری از عبارت "و کانوا فی من فسد دماغه و تغیر عقله" همان بیماری وسوسه است با جرأت می توان گفت: که بیماری که مد نظر حکیم طبری بوده و به شرح آن پرداخته، همان بیماری مالیخولیاست گرچه نام الوسوسه بر آن نهاده است، که اگر نه چنین بود یعنی اگر طبری در مورد مالیخولیا سخن نمی گفت، دلیلی نداشت که حکیم رازی پس از بیان نظر حکیم طبری در مورد علت وسواس و تصدیق آن با بیان عتاب آلود به طبری اعتراض نماید که مالیخولیا وسواس نیست آنجا که آورده است:

"قال الطبري: الوسواس يكون من الحر واليبس وقد صدق فان المالخوليا ليس بوسواس بل انما هو تفزع وظنون كاذبه"(9)

رازی در جای دیگر از قول سرافیون می نویسد:

المالخوليا، وسواس بلا حمى(9)، اینکه در تعریف بیماری مالیخولیا از اصطلاح وسواس استفاده شده است، شاهد این مدعاست که نمی توان گفت مالیخولیا عینا همان وسواس است همچنانکه رازی بر آن تصریح نموده است.

اگر تعریف سرافیون را در کنار تعریف حکیم علی ابن عباس اهوازی قرار دهیم که:

المالخنوليا السوداوى، فهو اختلاط العقل من غير حمى(10)

شاید بتوان گفت که ممکن است اختلاط عقل و وسواس اشاره به یک بیماری باشد.

نکته دیگری که از عبارت حکیم رازی قابل برداشت است اینکه:

از عبارت « وقد صدق » جناب رازی چنین مستفاد است که وی می پذیرد که یک بیماری با عنوان « وسواس » داریم چراکه این قول طبری که کیفیت بیماری وسواس از حرارت و یبوست است را صادق می داند و در ادامه نیز می گوید مالیخولیا، وسواس نیست؛ البته اگر بپذیریم وسواس غیر از مالیخولیاست این سؤال بی جواب مانده است که چرا جناب رازی در کتب خویش و یا حتی طبای پس از وی هم نامی از این بیماری به میان نیاورده اند؟

فائده : زهراوی در التصریف در مبحث انواع مالیخولیا، از یک بیماری به نام « وسواس سبعی » نام می برد که از مره سودای طبیعی ایجاد می شود، با توجه به توصیف این بیماران با عبارت « حالات این بیماران به احوال درندگان شباهت دارد » احتمالاً منظورش « مالیخولیای صفراوی یا مانیا و یا داء الكلب » باشد

فائده: حکیم حبیش تفلیسی در کتاب کفایه الطب در امراض دماغ از یک بیماری با عنوان «بی خوابی و وسوسه بسیار» نام می برد، ولی به نظر می رسد مد نظر وی بیماری سهر یا همان بی خوابی است و ارتباطی با بیماری مالیخولیا ندارد، دلیل این ادعا آنست که صاحب کفایه برخلاف بسیاری از اطباء، مالیخولیا را جنون یا همان دیوانگی می داند و از مالیخولیا با این عنوان «اندر مالیخولیا که به پارسی دیوانگی خوانند» یاد می کند و در بیان بیماری مانیا بدون اینکه در عنوان نامی از جنون به میان آورد می نویسد: «مانیا در پارسی دیوانگی تیز باشد» (11)

و اما واژه جنون یا دیوانگی، بیشتر برای 4 بیماری مانیا، داء الکلب، قطرب و صبارا، بکار رفته است ولی برخی حکماء همانند اخوینی و حکیم حبیش تفلیسی این واژه را جهت مالیخولیا بکار برده اند که در فوق بدان اشاره گردید.

البته حکیم اعظم خان در اکسیر وقتی بنا دارد در مورد 4 بیماری فوق الذکر سخن براند مبحث خود را با عبارت «جنون و وسواس» معنون می سازد ولی عجیب اینجاست که در متن این مبحث هیچ حرفی از وسواس به میان نمی آورد و فقط از همان 4 بیماری با عنوان جنون مطلب می نویسد. (12)

خلاصه کلام در این موضوع این است:

اولاً: در بین کتب معتبر طبی تنها صاحب فردوس الحکمه بیماری به نام وسواس را به قلم آورده است.

ثانیاً: شواهد و قرائن همگی دال بر آنند که طبری وسواس را همان مالیخولیا می دانسته است.

ثالثاً: به تصریح حکیم رازی، وسواس نمی تواند عیناً همان مالیخولیا باشد.

بنابراین نمی توان وسواس را عیناً بیماری مالیخولیا دانست اما اینکه آیا می توان وسواس را نوعی از انواع مالیخولیا لحاظ نمود یا خیر؟ نیازمند تحقیق بیشتر است والله اعلم.

البته ذکر این نکته هم خالی از لطف نیست که در کتاب المنجد، ذیل لغت وسواس، مالیخولیا و ذیل معنای مالیخولیا، واژه وسواس را آورده است.

نتیجه نهایی کلام اینکه مالیخولیا در کتب طبی ما با عناوین «مالنخولیا»، «وسواس سوداوی» و در موارد نادری هم با عناوین «وسواس» و «دیوانگی یا جنون» آمده است.

ب) تعاریف مالیخولیا:

الف) اطباء پیش از اسلام تا قرن دوم هجری:

بقراط: یافت نگردید

– جالینوس: الخلط السوداء اذا سدت بقوامه بطون الدماغ احدث الصرع و اذا غیر بکیفیتته مزاج الدماغ احدث الوسواس السوداء. (13)

– اطباء جندی شاپور: متأسفانه تلاش ها برای دسترسی به کتابی از اطباء مکتب جندی شاپور در این زمینه بی ثمر ماند.

ب) اطباء قرن 3-8:

– علی ابن ربن طبری: الوسواس يكون من الحرّ و اليبس... و كانوا فيمن فساد دماغه و تغير عقله (8)

– محمد بن زکریای رازی:

– قال الطبري: الوسواس يكون من الحرّ و اليبس و قد صدق فإن

المالیخولیا لیس بوسواس بل انما هو تفزع و ظنون کاذبه.

– المالیخولیا انما هو یبس و یصلحه الاكثار من الدم الجید الرطب (9)

– علی ابن عباس اهوازی: المالنخولیا السوداء، فهو اختلاط العقل من غیر حمی (10)

– ربیع ابن احمد الاخوینی: مالیخولیا، ترسی بود بی معنی و این بیماری بی تب بود. (14)

– زهرای: مالیخولیا، هو فساد الذکر و ذهاب العقل. (15)

– ابوالحسن طبری ترنجی: فساد افعال العقل بالسوء الخارج عن الطبیعه فی الكم و کیف. (16)

– شیخ الرئیس: المالنخولیا، تغير الظنون و الفكر عن مجرى الطبیعی الى الفساد و الى الخوف و الرذائ. (4)

– سید اسماعیل حسینی جرجانی: مالیخولیا، علتی است سوداوی و خداوند این علت همیشه از چیزی ترسان بود و بداندیش و اندوهمند باشد. (5)

– علی ابن حزم قرشی (ابن نفیس): مالیخولیا، هو تشویش الظنون و الفكر الى الفساد و الخوف. (17)

اطباء قرن 9-14:

– نفیس ابن عوض: هو تغير الظنون و الفكر عن المجرى الطبیعی الى الخوف و الفساد. (18)

– هروی: قال الشيخ: هو تغير الظنون و الفكر عن المجرى الطبیعی الى الفساد و الخوف. (19)

- **بهاء الدوله رازی:** تغییر گمانها و فکرها باشد از مجرای طبیعی به بدی و خوف بی موقع. (20)

- **شیخ داوود انطاکی:** هو فساد الدماغ و العقل بسبب احد الیاسین غالباً و تفصیل ذلک انه ان تشوش الفكر و سوء الخلق و فسدت الظنون و كثرت التخيلات. (21)

- **ارزانی محمد اکبر:** الف) مالیخولیا آنست که ظنون و افکار بر مجرای طبیعی نماند و این علت نمیشود مگر سوداوی مزاج را. (3)

ب) مرضی است که آدمی را از فکر سلیم و ظن سالم باز دارد و به وصفی و روشی متصف سازد که منافعی خرد باشد در بعضی امور. (22)

- **عقیلی خراسانی:** مالیخولیا فساد است در ظن و فکر و خونی است که عارض افعال عقلیه میشود و آنها را از مجرای طبیعی متغیر میسازد. (23)

- **اعظم خان:** مالیخولیا تغییر ظنون و فکر به سوی خوف و فساد است. (12)

- **لطیف قزوینی:** مالیخولیا به لغت یونانی خلط اسود است، حدوث آن مرض در کمون بواسطه اختلاف ظنون و خیالات فاسده از مجرای طبیعی به سوی توحش و خوف فرع است، کما ذکر فی کتاب المتقدمین. (24)

جمع بندی تعاریف مالیخولیا:

با تأمل در تعاریف حکما از این بیماری، به نظر می رسد، سه نوع تعریف از مالیخولیا ارائه شده است:

1- تعریف به کیفیت:

در این گونه از تعاریف حکما، تغییر در کیفیت مزاج دماغ را اساس قرار داده و مالیخولیا را اکثراً خشکی مزاج دماغ دانسته اند، البته برخی حکما همانند حکیم طبری (حکیم علی ابن ربن طبری) آنرا گرمی و خشکی دماغ تعریف کرده اند، به هر حال تعاریف حکمایی چون جالینوس، طبری، رازی، و شیخ داوود از این نوع است.

2- تعریف به ماهیت:

در این دسته از تعاریف، ماهیت بیماری اساس تعریف قرار گرفته و برای بیان ماهیت بیماری مالیخولیا واژه هایی چون وسواس، اختلاط عقل، فساد دماغ و عقل و.... به کار رفته است. تعاریف طبایی چون علی ابن ربن طبری، سرافیون، علی ابن عباس اهوازی، زهراوی و شیخ داوود در این دسته قرار می گیرد.

3- تعریف به ماهیت و اعراض (علائم):

اکثر تعاریف ارائه شده برای بیماری مالیخولیا، در این دسته قرار می گیرد، اینگونه به نظر می رسد، این تعریف اولین بار توسط حکیم رازی عنوان شد، آنجا که در کتاب ارزشمند خود الحاوی می نویسد «المالیخولیا.... هو تفزع و ظنون کاذبه» ولی بعد ها توسط شیخ الرئيس تکمیل گردید و پس از شیخ، اکثر اطباء یا عیناً جمله ایشان را به عنوان تعریف آورده اند یا با اندک تغییری همان تعریف شیخ را بیان کرده اند. به هر حال تعاریف طبایی مثل رازی، شیخ الرئيس، سید اسماعیل حسینی جرجانی، هروی، ابن نفیس، نفیس ابن عوض، بهاء الدوله رازی، اکبر ارزانی، سید محمد حسین عقیلی خراسانی و اعظم خان از این نوع است.

در بیان تعریفی جامع از مالیخولیا باید گفت، این تعریف باید شامل هر سه نوع تعریف از تعاریف فوق باشد، مثلاً تعریف ذیل را میتوان در همین راستا دانست:

«مالیخولیا تغییر کیفیت مزاج دماغ از رطوبت به یبوست به جهت غلبه خلط یا بخارات سوداوی است، که این امر موجب فساد در ظن و فکر بیمار شده و وی را از فکر سلیم و ظن سالم باز می دارد و فرد بدون علت ظاهری مشخص، دچار فزع، خوف، بد گمانی و غم می شود.»

وجه اشتراک تعاریف:

با عنایت به این که تعاریف ارائه شده شکل یکسانی نداشته و همان گونه که پیش از این گذشت از جنبه های مختلف این بیماری را تعریف نموده اند، وجه اشتراکی که همه تعاریف بدان تصریح نموده باشند، یافت نشد، و لیکن وجه اشتراکی که اکثر تعاریف را شامل شود به قرار زیر است

- عباراتی چون فساد ظن و فکر، تشویش یا تغییر ظن و فکر، فساد دماغ، تغیر عقل، ذهاب العقل، اختلاط العقل را در اکثر تعاریف می توان یافت.

- عباراتی چون خوف، فزع، حزن و هم و ترجمه فارسی آنها شامل احساس ناامنی، ترس، اندوه، حالت بیم و امید، هم در اکثر تعاریف مشاهده می شود

- یبوست مزاج بیماری و به تبع آن یبوست مزاج دماغ را بعضی تعاریف تصریحاً و بعضی اشارتاً آورده اند.

- پس از شیخ الرئيس تقریباً تمام تعاریف، نشات گرفته از تعریف ایشان است و یا بعضاً عین تعریف ایشان آورده شده است.

- بدون تب بودن بیماری هم می تواند از وجوه اشتراکی بعضی از تعاریف باشد.

وجوه اختلاف تعاریف:

- 1- یک جنبه اختلاف به لحاظ شکل تعریف بود که مفصلاً در بخش جمع بندی تعاریف آمده است.
- 2- تعریف علی ابن ربن طبری، تنها تعریفی است که اشاره به مزاج گرم و خشک بیماری کرده است که مورد اعتراض حکیم رازی قرار گرفته و این حکیم تنها کسی است که نام وسواس را برای این بیماری به کار برده است.
- 3- حکیم حسینی جرجانی، ترس، بد اندیشی و اندوه بیماران مالیخولیا را "بدون سبب ظاهری" ذکر کرده است، حکیم بهاء الدوله نیز واژه "بدی و خوف بی موقع" را در تعریف خود آورده است.
- 4- لفظ توحش تنها در تعریف لطیف قزوینی آمده است.
- 5- اکثر تعاریف تا قرن 4، تعریف به کیفیت و ماهیت بود از تعریف شیخ به بعد به تأسی از تعریف وی تقریباً تمام تعاریف، تعریف به ماهیت و اعراض گردید.
- 6- با عنایت به وجود عباراتی چون «تغیّر الظنون» (ابن سینا و اکثر اطباء پس از وی)، «تشویش الظنون» (قرشی) و «تشویش الفکر» (انطاکی)، شاید بتوان این برداشت را داشت که شیخ و تابعین وی قائلند که حرارت بیش از حد طبیعی زمینه ساز مالیخولیا است.

تعاریف مالیخولیا در طب سنتی در یک نگاه

نام اطبا	قرن	تعریف
جالینوس	پیش از اسلام	الخلط السوداء اذا سدت بقوامه بطون الدماغ احدث الصرع و اذا غیر بکیفیتة مزاج الدماغ احدث الوسواس السوداء.
علی ابن ربن طبری	2 و 3	الوسواس يكون من الحرّ و اليبس... و هو فساد الدماغ و تغییر العقل
محمد بن زکریای رازی	3	إن المالخولیا ليس بوسواس بل انما هو تفرع و ظنون کاذبه
محمد بن زکریای رازی	3	المالخولیا انما هو یبس و یصلحه الاکتار من الدم الجید الرطب
علی ابن عباس اهوازی	4	المالخولیا السوداء، فهو اختلاط العقل من غیر حمی
ربیع ابن احمد الاخوینی	4	مالخولیا، ترسی بود بی معنی و این بیماری بی تب بود.
زهرای	4	المالخولیا، هو فساد الذکر و ذهاب العقل.
ابوالحسن طبری ترنجی	4	هو فساد الدماغ
شیخ الرئيس	4 و 5	المالخولیا، تغییر الظنون و الفکر عن مجری الطبیعی الی الفساد والی الخوف والردائه
حسینی جرجانی	5 و 6	مالخولیا، علتی است سوداوی و خداوند این علت همیشه از چیزی ترسان و بداندیش و اندوهمند باشد
علی ابن حزم قرشی	7 و 8	المالخولیا، هو تشویش الظنون و الفکر الی الفساد و الخوف.
نفیس ابن عوض	9	هو تغییر الظنون و الفکر عن المجری الطبیعی الی الخوف و الفساد.
یوسفی	10	قال الشيخ: هو تغییر الظنون و الفکر عن المجری الطبیعی الی الفساد و الخوف.
بهاء الدوله رازی	10	تغیر گمانها و فکرها باشد از مجرای طبیعی به بدی و خوف بی موقع.
شیخ داوود انطاکی	11	هو فساد الدماغ و العقل بسبب احد الیاسین غالباً و تفصیل ذلک انه ان تشوش الفکر و ساء الخلق و فسدت الظنون و کثرت التخیلات.
حکیم ارزانی	12	مالخولیا آنست که ظنون و افکار بر مجرای طبیعی نماند و این علت نمی شود مگر سوداوی مزاج را
عقیلی خراسانی	12	مالخولیا فساد است در ظن و فکر و خونی است که عارض افعال عقلیه می شود و آنها را از مجرای طبیعی متغیر می سازد.
اعظم خان	14	مالخولیا تغییر ظنون و فکر به سوی خوف و فساد است.
لطیف قزوینی	14	مالخولیا به لغت یونانی خلط اسود است، حدوث آن مرض در کمون بواسطه اختلاف ظنون و خیالات فاسده است از مجرای طبیعی بسوی توحش

بخش دوم:

اسباب، علل و انواع

اسباب، علل و انواع مالیخولیا:

از آنجایی که جامع ترین و بهترین تقسیم بندی مالیخولیا در بخش اسباب، علل و انواع را، جناب شیخ رئیس در قانون ارائه نموده است، ابتدا این بخش را بطور کامل از قانون [البته بصورت ترجمه] آورده، سپس نظرات برخی اطباء شهیر را به صورت خلاصه شده بیان نموده و نهایتاً به وجوه اشتراک و اختلاف نقطه نظرات اطباء در این بخش اشاراتی می نمایم.

شیخ رئیس در القانون فی الطب:

« زمانی به این بیماری مالیخولیا گفته می شود که حدوث آن از سوداء غیر محترقه باشد که این ماده مسبب:

الف) یا در نفس دماغ است

ب) یا در خارج دماغ.

الف) سببی که در نفس دماغ است:

- 1- یا از سوء مزاج بارد یا بس ساذج (بلا ماده) است که جوهر دماغ را متغیر و مزاج روح را از روشنی به ظلمت می برد.
- 2- یا از سوء مزاج سرد و خشک مادی.

ماده مسبب مالیخولیای ناشی از سوء مزاج سرد و خشک مادی:

- یا در عروق مغز است که از موضع دیگر آمده است.
- یا در عروق مغز است که بواسطه احتراق به سوداء استحاله پیدا کرده اند.
- یا خون، بدلایلی متعکّر (ته نشین شده) و مترسّب شود (رسوب نماید) که در اکثر موارد اینگونه است.
- یا ماده در جرم دماغ تشرّب یافته است. (نفوذ نماید)
- یا بواسطه کیفیت و جوهر خود، آزار رساننده دماغ است پس در بطون آن انصباب می یابد (ریخته می شود)
- و بسیاری از مالیخولیای از این صنف، از صرع منتقل می شود.

اما ماده مسبب مالیخولیا ناشی از سوء مزاج سرد و خشک سازج (بلا ماده) دماغ: ناشی از سوء مزاج مادی یا غیر مادی قلب است که دماغ در آن مشارکت دارد به این بیان که روح نفسانی [که در مغز است] متصل به روح حیوانی [است که در قلب است] و از جوهر آن است، پس مزاج سوداوی قلب موجب فساد مزاج دماغ شده و آنرا بسوی سوداویت استحاله می نماید. ممکن است دیگر اسباب سردی و خشکی (مبرده و میسه) غیر از سوء مزاج سوداوی قلب، موجب فساد مزاج دماغ شود اما باید دانست که این اسباب بدون مشارکت قلب ممکن نیست که موجب این بیماری شوند بلکه معظم اسباب در این بیماری قلب است ولذا

« لا بدّ من أن یکون علاج القلب مع علاج الدماغ فی هذا المرض »

بدان، اگر خونی که در قلب است بدون آلودگی، رقیق، روشن و نشاط آور باشد، در برابر فساد دماغ مقاومت کرده و آن را اصلاح می کند «واعلم ان دم القلب اذا كان صقیلاً رقیقاً صافياً مفرحاً، قاوم فساد الدماغ و اصلاحه» و تعجب نکن از اینکه مبدأ بیماری در اکثر موارد از قلب باشد اگر چه استحکام بیماری در دماغ است، به این بیان که بعید نیست ابتدا مزاج قلب فاسد شده و سپس به تبع آن، دماغ فاسد شود و یا اینکه ابتدا مزاج دماغ فاسد شده و به تبع آن مزاج قلب هم فاسد گردد و سپس فساد مزاج روح حیوانی در قلب و استیحاش آن، موجب فساد روح نفسانی گشته و این امر فساد بیشتر دماغ را در پی داشته باشد.

ب) مالیخولیایی که سبب آن در خارج از دماغ است:

در این صنف، خلط سوداوی یا بخار مظلّم از آن بسوی دماغ مرتفع می شود که این صنف خود بر سه نوع است:

1- یا از تمام بدن بسوی دماغ مرتفع می گردد که این نوع در موارد ذیل است:

- هنگامی که مزاج سوداوی بر کل بدن غلبه یابد.
- یا هنگامی که سودا در طحال احتباس یافته و بدلیل ضعف قوت دافعه، ورم یا آفت دیگری قادر به تنقیه آن نباشد و نتواند سودای مازاد را از خون جذب نماید.

- یا بسبب شدت حرارت کبد [سودا بیش از حد نیاز بدن و ظرفیت طحال تولید گردد]

2- خلط یا بخار آن از مراق بسوی دماغ مرتفع شود:

هنگامی که مراق از مواد زاید غذایی و بخارات ناشی از امعاء، متراکم گشته و اخلاط موجود در آن دچار احتراق شده و به جنس سوداوی استحاله پیدا کند، این سودای محترق چه احداث ورم نماید و چه ننماید، بخارات مظلومی از آن بسوی دماغ مرتفع شده و موجب بروز این بیماری می شود که این نوع از مالیخولیا، نفخه مراقیه، مالیخولیای نافخه و مالیخولیای مراقی نامیده شده است.

"جالینوس" علت این نوع را ورم ابواب کبد می داند که موجب احتراق خون مراقی شده و مالیخولیای مراقی احداث می کند. روفس، شدت حرارت کبد و امعاء را سبب این بیماری می داند، گروهی هم سده همراه با ورم عروق ماساریقا را علت بیماری دانسته اند. گروهی دیگر هم، سده های عروق ماساریقا بدون ایجاد ورم را علت می دانند و استدلال آنها این است که غذای این افراد به عروق نفوذ نکرده و فاسد می شود. استدلال کسی که برای این موضع قائل به ورم شده است، طولانی شدن مدت احتباس غذا در عروق، در حالی که اکثراً همان گونه خام و نپخته مانده اند، می باشد. البته این ورم را گرم نمی دانند چون این بیماران، تب، عطش و قی صفراوی ندارند.

3- مالیخولیایی که سبب تولد ماده سوداوی خارج از دماغ است اما مبدأ تولد آن در دماغ است:

همانند اینکه ورم گرمی در معده باشد و بخارات ناشی از آن، رطوبات دماغ را سوزانده و موجب بروز مالیخولیا می شود و نیز ممکن است این ورم حار در رحم یا سایر اعضا باشد.

گاهی در انتهای امراض مادی، خصوصاً امراض حاد، مالیخولیا عارض می شود که علامت موت است و در این هنگام فراوان یاد مرگ و اموات برای شخص پیش می آید.

دلایل کثرت تولد سوداء:

1- گاهی به سبب عضو فاعل برای غذاست که کبد باشد این هنگامی است که خون احتراق یافته و یا اینکه ضعف کبد مانع دفع فضول سوداوی گردد. که این نادر است.

2- گاهی به سبب عضو مخزن برای سوداست که طحال باشد و این هنگامی است که طحال بواسطه دو موضوع دچار ضعف گردد:

- یکی به جهت جذب ثقل خون و رمادیت آن از جگر
- عدم دفع فضول آنچه که جذب شده است به محل دفعی که برای آن مقرر شده است [احتمالاً فم معده]

3- گاهی سودا در عضوی دیگر متولد می شود به سبب شدت احتراق غذای آن عضو و یا به سبب عجز آن عضو از دفع مواد غذایی که موجب تحلیل قسمت لطیف آن شده و قسمت غلیظ یا کثیف آن رسوب کرده تبدیل به سودا می شود و یا اینکه به سبب شدت تبرید و تجفیف تبدیل به سودا گردد.

4- گاهی هم کثرت تولد سودا به سبب کثرت مصرف اغذیه مولد آنست.

واجب است بدانی که سودای فاعل مالیخولیا:

- یا سودای طبیعی می باشد
- یا بلغمی است که بواسطه تکاثف یا ادنی احتراقی، استحاله به سودا یافته است.
- یا خونی است که بواسطه طبخ یا تکاثف بدون احتراق شدید، استحاله به سودا پیدا نموده است.

- اما خلط صفرا، هنگامی که دچار احتراق شدید شود، ایجاد "مانیا" کرده و بر مالیخولیا اقتصار نمی نماید.

هر یک از اصناف سودا، هنگامی که در جایگاههای مذکور در دماغ، تجمع یابند، موجب مالیخولیا می شوند اما بعضی از اصناف علاوه بر آن ایجاد بیماری مانیا نیز می کنند. «(4) این بود ترجمه بخش اسباب و انواع مالیخولیا از کتاب ارزشمند قانون.

تذکر 1: اینکه شایع، قید احتراق شدید را برای خلط صفرا آورده اند، بیانگر این مطلب است که اگر احتراق شدید نباشد، صفرا هم ایجاد بیماری مالیخولیا می کند. این مطلب به خوبی از

عبارات « ولم يقتصر على الماليخوليا » و نیز عبارت « لكن بعضه يفعل معه المانيا » قابل برداشت است.

تذکر 2: جناب شیخ رئیس در ابتدای این بخش سودای غیراحتراقی را مادهٔ مسبب مالیخولیا دانسته و می فرماید: «انما يقال ماليخوليا لما كان حدوثه عن سوداء غير محترقة » و در فراز انتهایی این بخش سودای فاعل مالیخولیا را علاوه بر سودای طبیعی، سودای احتراقی از بلغم و خون و صفرا نیز می دانند در نگاه بدوی، نوعی تناقض به ذهن متبادر می شود ولی با کمی تأمل و تعمق این تناقض قابل رفع است. فتأمل!

خلاصه نظرات برخی اطباء شهر در بخش اسباب و انواع مالیخولیا:

حکیم بقراط:

مزاج دماغ طبعاً سرد و تر است و اگر سردی و تری آن [به علتی] افزایش یابد مسترخی [سست] و ناتوان می شود و لذا به آسانی پذیرای بخارهای سوداوی می گردد که از بدن بسوی آن مرتفع می شوند و بدینسان دماغ دچار ظلمت شده و ترس و اندوه و جز آن [بر بیمار] مستولی می گردد. (10)

حکیم جالینوس در جوامع جالینوسی:

حدوث وسواس سوداوی به دو سبب است:

1- آنچه مخصوص دماغ است، تجمع خلط سوداوی در آن است که:

- یا از معده می آید و در دماغ تجمع می یابد
- و یا در خود دماغ بواسطهٔ احتراق تولید می شود

2- آنچه مشارک دماغ است:

- تصاعد اخلاط و بخارات سوداویه از معده
- تصاعد خلط یا ابنخره از جمیع بدن (13)

حکیم علی ابن ربن طبری در فردوس الحکمه:

علت بیماریهای وسوسه [مالیخولیا] هذیان و ذهاب مع الوحش [قطرب یا مانیا]، حرارت و یبوست مفرط است که به دماغ رسیده و موجب خشکی آن شده است. (8)

حکیم محمد ابن زکریای رازی در الحاوی:

مادهٔ مسبب خلط اسود است نه مرء سودای ردیه ای که از احتراق صفرا حاصل می شود که این مرء سودا، اختلاط عقل ردی همراه با حالت درندگی نسبت به مردم ایجاد می کند [مانیا] البته وسواس سوداوی از بلغم هم ایجاد نمی شود.

انواع مالیخولیا:

1- مالیخولیای دماغی: مادهٔ مسبب:

- خونی که در عروق دماغ است بواسطهٔ حرارت زیاد به سوداویت متغیر می شود

- خلط اسود از جمیع بدن بسوی مغز انصباب می یابد.

2- مالیخولیای ناشی از امتلاء تمام بدن از سودا:

- خونی که در تمام بدن جریان دارد متغیر به سوداویت می گردد.

3- مالیخولیای مراقی:

ابتدای آن از معده، سپرز، ماساریقا، کبد و مراق است و بخارات سوداوی از این نواحی به سوی مغز مرتفع می شود.

سپسرازی به بیان علل مالیخولیای مراقی از دیدگاه طبای مختلف می پردازد:

- دیوقلس: حرارت بیش از میزان طبیعی در عروق ماساریقا

- جالینوس: بیماری طحال که مواد زاید فاسد را به فم معده می ریزد

- بولس: ورم حارّ در جداول [کبد] و صعود بخارات به مغز

- سرافیون: فلغمونی در جداول کبد که خون را مستحیل به سودا می نماید

- گروهی از اطبا: ورم حارّ در ناحیهٔ بُواب

در تمام موارد فوق بخارات سوداوی به سوی مغز مرتفع شده و احداث مالیخولیا می نماید

در ادامه رازی بهدلایلی اشاره می کند که مانع از آن می باشد که ورم حار سبب مالیخولیای مراقی باشد:

- عدم هضم و گوارش غذا
- جشاء حامض
- کثرت بزاق
- قی مضرس
- عدم وجود عطش، تب و قی صفراوی
- کثرت نفخ (9)

حکیم زهراوی در التصریف:

مالیخولیا بر حسب مکان ماده مسبب:

1- نفس دماغ فقط [دماغی]

2- مالیخولیای مشارکتی:

- مشارکت تمام بدن
- مشارکت بعضی اعضای بدن

1- مالیخولیای دماغی: خود بر 3 نوع است:

- یکی همراه تب است که همان سرسام حار باشد که ذکر شد
- دوم اینکه از مره سودای طبیعی باشد که به مزاج دماغ غلبه یافته و وسواس سبعی نامیده می شود به جهت شباهت این بیماران به احوال درندگان در حرارت و اقدام که عسر العلاج است.
- مره سودای عارضی فاسدی که به منزله رسوب خون است که نضج پیدا نکرده است علاج این نوع و نوعی که ناشی از تمام بدن باشد، آسان است.

2- مالیخولیای مشارکتی:

- یا از احتراق سودا در تمام بدن است
- و یا از قبل معده، شراسیف، مرق شکم، طحال، ساقین و قدمین آنچه به سوی سر مرتفع می شود یا بخار ردی فاسد است یا خود کیموس

اسباب فاعلی مالیخولیا:

1- به لحاظ مزاج اصلی:

به صورت ارثی از ناحیه والدین است که فساد بدان روی می آورد که این فساد ناشی از:

- فساد منی است
- فساد خونی که منی را تغذیه می کند
- تغیر مزاج رحمی که جنین در آن خلق می شود.

2- به لحاظ مزاج عارضی:

- اغذیه و اشربه
 - اهمال در سته ضروریه
 - ترک تنقیه بدن
- اما اعراضی که می توانند علت بیماری باشند:

1- نفسانی:

- تفکر طولانی، جستجو و تحقیق دقیق در معانی و امور علمی سخت، کثرت تدریس کتب فلسفی و استخراج نتایج برهانی، عبادات طولانی از شدت شوق به خداوند جلّ و علی، غم و ناراحتی فراوان به جهت فقدان محبوب یا فوت مطلوب، مرگ دوست و از دست رفتن مال و کتب و غیره.

2- بدنی:

- تداوم بر اغذیه مفسده همانند گوشت گاو، بزکوهی، گوشت قدید، کلم، عدس، بادمجان، سیر، پیاز و...
- در معرض نور خورشید بودن به مدت طولانی
- کثرت صوم و بیداری، ترک تنقیه بدن و ترک سته ضروریه (15)

حکیم علی ابن عباس اهوازی در کامل الصناعه:

ماده مسبب خلط غلیظ سوداوی است.

حدوث مالیخولیا یا:

1- ناشی از خود دماغاست بعلت:

- اجتماع خلط غلیظ سوداوی که درخود دماغ تولید می شود
- یا اجتماع خلط سوداوی که آرام آرام از معده به سوی دماغ می آیند
- 2- ناشی از مشارکت سایر اعضا:

- بخارات و اخلاط سوداوی که در معده و مواضع پایین شراسیف دچار احتراق شده اند بسوی دماغ صعود می کنند.
- یا از جمیع اخلاط محترقه به دماغ می روند.
- چه بسا این بیماری از خوف و حزن حادث شود (10).

حکیم ابوالحسن طبری ترنجی در معالجات بقراطیه:

سه نوع است:

- 1- امتلاء تمام بدن و عروق از اخلاط سوداوی فاسد و صعود بخارات آن به سوی دماغ و احداث فساد در آن.
- 2- اجتماع اخلاط سوداویه در دماغ و عروق آن بدون امتلاء بدن از این خلط.
- 3- نوع سوم مالیخولیای که مراقی شناخته می شود، تجمع اخلاط سوداوی حاد در معده که در معده یا فم آن ورم حادث شده و لذا غذایی که به معده وارد میشود فاسد شده و با آن اخلاط سوداوی می آمیزد و به عروقکه در مراق و پهلویها هستند، نفوذ کرده و ایجاد نفخ در آنها می نماید. (16)

حکیم اخوینی در هدایه المتعلمین:

این بیماری سه گونه بود:

- 1- یک گونه از سودای سوخته بود که به اجواف عروق دماغ اندر مانده بود و سیاه گشته و از سیاهی وی روح نفسانی را وحشت افتد و ترس چنانک مردم به شب تاریک بترسد و تاریکی ضد روشنائی است، سوداء تاریک و سیاه است و روح نفسانی سپید و روشن.

2- و بود که این سوداء به همه تن بود و دماغ را مؤوف به مشارکت همه تن باشد.

3- و آنسدیگر [نوع سوم] از سپرز بود و از ماساریقا. (14)

حکیم سید اسماعیل حسینی جرجانی در ذخیره:

« اصل این علت از دماغ است و هرگاه در دماغ مرضی حادث شود افعال قوتهای دماغی بدان سبب، یا باطل گردد یا ناقص و یا مضطرب. تخیل، تصور، تفهم، و حفظ فعل نفس است و آلت نفس در این کار دماغ است و روح نفسانی که اندر تجویفها و منفذهای دماغ است..... هر گاه مزاج دماغ بگردد، مزاج روح نیز بگردد.

سبب این علت تغییر مزاج دماغ است به خلط سودایی و دانستیم که هر گاه مزاج دماغ بگردد، مزاج روح نفسانی نیز متغیر شود و از بهر آنکه گوهر روح نفسانی، روشن، صافی و پذیرنده لونهاست و خلط سودایی، تیره و تاریک است وقتی با روح بیامیزد، مزاج روح را تیره کند و هر گاه مزاج روح تیره و تاریک شد، مردم به ضرورت ترسان، بد اندیش و ناخوش طبع شوند.»

ماده مسبب مالیخولیا:

1- یا بسیاری سودای طبیعی باشد

2- یا سودای سوخته.

3- یا خونی که اندر دماغ باشد، از حرارتی قوی که به دماغ رسد، به سودا مستحیل گردد.

« باید دانست که مالیخولیا علتی دماغی است که به دماغ مخصوص باشد، ولکن گاه به مشارکت عضوی دگر افتد چون معده و سپرز، اگر چه به مشارکت معده افتد، مضرت او دماغی باشد همچون صرع که اگر چه به مشارکت اعضای دگر بسیار افتد، علت دماغی است. جالینوس گوید: معده را با دماغ مشارکتی تمام است، گاه باشد که آفت دماغ به سبب مشارکت معده باشد و گاه باشد که آفت معده به سبب مشارکت دماغ افتد، نبینی که هر گاه که مردم بوی ناخوش یابد یا چیزی پلید و کریه بیند یا از آن براندیشد، منش گشتن پدید آید [تهوع] و معده از حال طبیعی بگردد و این مشارکت بدان 2 عصب بزرگ است [واگ] که از سر به فم معده فرود آمده است و بدین سبب است که حس فم معده قوی تر از حس همه اندامهای دیگر است.»

سپس حکیم حسینی جرجانی نظرات برخی اطباء در مورد علت مالیخولیای مراقی را بیان می نماید، و پس از آن از قولبولوالخیر الحماد می گوید:

« سبب این علت [مالیخولیای مراقی] آماس نیست از بهر آنکه معلوم است آماس گرم اندر این موضع که یاد می کنند، بی تب نباشد و خداوند این علت از تب خالی باشد، پس اگر گویند این آماس، آماس سرطانی باشد، صلب، گوئیم اگر آماس صلب باشد واجب کند به سبب

نزدیکی آماس به جگر مزاج آن سرد شود و امراضی که تبع سوء المزاج سرد باشد، تولد کند. و حال خداوند این علت بر خلاف این باشد و حجت این قوم جز این نیست که گفتند: طعام و خلط سودا اندر معده دیر ماند و گذر نمی تواند کرد و این حجت ضعیف است و ممکن است سبب ناگذشتن خلط، ضعیفی قوت دافعه باشد و ممکن است که مانع آن باشد که معده گرد طعام اندر نتواند و هضم نتواند کرد به سبب بادهایی که اندر معده تولد کند و معده را بطرنجانند (بجنبانند) و قوت دافعه و هاضمه هر دو بدان سبب از کار خویش باز مانند و اگر هاضمه کار خویش می تواند کرد بادهایی غلیظ را تحلیل کنی و دافعه آنرا دفع کنی.»

« بیاید دانست که حال آمیختن سودا با خون مختلف باشد:

1- گاهی که سودا لطیف تر و تیزتر باشد و از خون متمیز باشد اندر عروق بر سر خون ایستاده باشد چنانکه به تازی طافی گویند؛ خارش، گر، بهق سیاه و مانند این از وی تولد کند و علاج این سهل تر باشد، از بهر آنکه ماده لطیف است و از خون متمیز است.

2- و گاهی سودا ساکن تر و غلیظ تر باشد، روی [به پایین] نهد چنانکه به تازی به آن راسب گویند؛ بواسیر، دوالی و داء الفیل از وی تولد کند و این را نیز به حکم آنکه از خون متمایز باشد، سهل شمارند؛ اگر چه علاج او عسرتر باشد.

3- و گاهی همه اجزاء سوداء با همه اجزای خون آمیخته باشد، نامتمیز، بیماریهای گوناگون تولد کند و این نوع مالیخولیا که یاد کرده آمد [دماغی] از آن جمله باشد.» (5)

حکیم نفیس ابن عوض در شرح الاسباب:

« حدوث مالیخولیا به سبب:

1- امتلاء کل بدن از مرء سوداء و صعود بخارات از آن که خود به 4 نوع تقسیم می گردد:

- مرء سوداء ناشی از احتراق دم
- مرء سوداء ناشی از احتراق سوداء طبیعی
- مرء سوداء ناشی از احتراق بلغم
- مرء سوداء ناشی از احتراق صفراء

2- فقط امتلاء سر از مرء سوداء

3- مالیخولیای مراقی: ماده آن خلط حار حاد، حار و حاد بودن آن به جهت حرارت بالقوه ای است که در آن پنهان است همانند خاکستر و این خلط در معده تجمع یافته و احداث ورم بارد در اکثر موارد می کند. سبب بارد بودن ورم هم بدون تب و عطش و بدون قی مراری بودن بیماری است.» (18)

سپس نفیس به بیان نظرات دانشمندان مختلف پیش از خود در مورد مکان اجتماع خلط سوداوی و انسداد یا عدم آن، ورم یا عدم ورم و... می پردازد که تلخیص آن، این است که خلط سوداوی:

1) یا در معده اجتماع می کند: این قول نظر بقراط، جالینوس، روفس، حرانیون و پیروان آنان از متقدمون است که البته در جزئیات امر با هم اختلاف نظر فراوان دارند.

2) یا در ماساریقا اجتماع کرده: و موجب انسداد آن می شود. در اینجا هم گروهی از اطباء قرار دارند که در جزئیات با هم اختلاف دارند. نفیس، نظر شیخ الرئیس را به این نظر نزدیک تر می داند.

3) یا در طحال اجتماع می کند: طبق رأی ثابت ابن قره که این جناب می فرماید: ؛ جالینوس و رازی این قول را ذکر کرده اند.

4) یا در مراق اجتماع می نماید: بنابر قول بولس و سرافیون

5) یا در کبد اجتماع کرده: که بعلت حرارت شدید کبد و عروق دقاق است. بنابر رأی دیوقلس که به نظر نفیس این قول هو الاصح.

6) ورم حار در ابواب کبد: به جالینوس نسبت داده شده است

7) ورم حار در معاء صائم: قول گروهی از اطباء

این بود تلخیص نظرات حکماء پیش از نفیس در مورد مکان تجمع خلط سوداوی در مالیخولیای مراقی.

نکته قابل تأمل اینکه جناب نجیب الدین در متن اسباب، جنون، که خود شامل 4 بیماری مانیا، صبارا، قطرب و داءالکلب است و چند بیماری دیگر را هم به عنوان نوعی از مالیخولیا ذکر می کند که در این مورد بحثی تکمیلی در پیش است.

حکیم بهاءالدوله رازی در خلاصه التجارب:

سبب بیماری، سوء المزاج سوداوی سازج یا مادی بوده و مادهٔ مسبب آن:

1- یا فقط در نفس دماغ بوده [دماغی] که سودای طبیعی غلبه

یافته یا سودای غیرطبیعی است

2- یا در تمام بدن منتشر است.

3- یا در عضوی خاص غیر دماغ ولی مشارک با آن است.

1- مالیخولیای دماغی:

« سبب این نوع، غلبه سوء مزاج سوداوی بود که اندر دل پدید آید و بواسطهٔ اتصالی که روح حیوانی با روح نفسانی دارد، مزاج دماغ را مستحیل به طبع سودا گرداند. گاه بود که سببی دیگر از اسباب سردی و خشکی باشد ولیکن هیچ سببی در این مرض بی مشارکت دل نباشد. این نوع بدترین نوع مالیخولیا است به جهت استحکام ماده در عضو رئیسه »

2- مالیخولیای ناشی از انتشار مادهٔ مسبب در تمام بدن:

اسباب این نوع از مالیخولیا:

- سوء مزاج کبد
- سوء مزاج طحال
- تدابیر مؤلّد سودا
- حبس استفراغات سوداوی معتاده مثل حبس طمث و حیض و بواسیر می باشد که سودا در تمام بدن غلبه یافته و بخارات آن به دماغ متصاعد می شود. این نوع از مالیخولیا نیز به جهت تقدم سوء مزاج دل با مشارکت دماغ است.
- « بدان که سبب قوی در مالیخولیا، غم مفرط یا خوف مفرط بود به جهت بودن این مرض موجب تبدیل عظیم در احوال دل و دماغ و روح آنها. این نوع اسلم اصناف است بویژه اگر از سودای طبیعی باشد »

3- مالیخولیای به جهت مشارکت عضو مخصوص [مراقی]:

« فضول غذا و بخار امعاء در مراق و اخلاط آن بواسطهٔ حرارت جگر و امعاء و یا سدهٔ آن دچار احتراق شده و مستحیل به سودا می گردد و بخاری مظلم از آن به دماغ

می رسد این را مالیخولیای مراقی یا مالیخولیای نافخه و نفخه مراقیه گویند به جهت غلبه نفخ در این صنف.

بسیار باشد که ورم معده، رحم، ماساریقا، سپرز، باب الکبد و غیره سبب مالیخولیا شوند، به جهت احتباس و احتراق اخلاط و صعود بخار فاسد از آنها. و با رفع این بخارات، مالیخولیا هم مرتفع می شود.» (20)

وجوه اشتراک نظرات اطباء در بخش اسباب و انواع:

- 1- تقریباً تمام اطباء مالیخولیا را به حسب مکان ماده مسبب آن به دو نوع کلی مالیخولیای دماغی و مشارکتی تقسیم نموده و مشارکتی را نیز به دو قسم مالیخولیای به مشارکت تمام بدن و مالیخولیای به مشارکت اعضای خاص (مراقی)، تقسیم کرده اند.
- 2- تقریباً تمام اطباء سبب کلی حدوث مالیخولیا را تغییر مزاج دماغ و به تبع آن روح نفسانی، به سوداویت (ساذج یا مادی) می دانند.
- 3- تقریباً تمام اطباء ماده مسبب مالیخولیا را سودای طبیعی یا مره سودای ناشی از احتراق اخلاط دیگر می دانند

وجوه اختلاف نظرات اطباء در بخش اسباب و انواع:

- 1- بقراط، تنها طبیعی است که افزایش سردی و تری مزاج دماغ که موجب سستی و ناتوانی دماغ می شود را زمینه ساز بیماری مالیخولیا می داند.
- 2- رازی و ابوالحسن طبری ترنجی ظاهراً فقط خلط سودا را به عنوان ماده مسبب بیماری می دانند و مره سودای ناشی از احتراق صفرا، بلغم و یا خون را ماده علت بیماری نمی شناسند. شیخ الرئیس گرچه در ابتدا با این دو طیب هم نظر است ولی در انتها مره سودا را هم به عنوان ماده مسبب بیماری می پذیرد.
- 3- برخلاف تمام اطباء فقط علی ابن ربن طبری و لطیف قزوینی علت این بیماری را حرارت و یبوست دماغ، دانسته اند و اصلاً حرفی از خلط سودا به میان نمی آورند، گرچه قزوینی، این بیماری را از احتراق اخلاط می داند.

4- زهراوی گرچه در کلیات این بخش نظرات مشابهی با اطباء دیگر مطرح می کند اما در جزئیات اختلاف نظر نسبتاً فراوانی دارد از جمله آن:

- برخلاف تمام اطباء دیگر، سرسام حار را نوعی از مالیخولیای دماغی می داند.

- بیماری دیگری به نام « وسواس سبعی » را نیز به عنوان نوعی مالیخولیا نام می برد که از مرء سودای طبیعی ایجاد می شود، با توجه به توصیف این بیماران با عبارت « حالات این بیماران به احوال درندگان شباهت دارد » احتمالاً منظورش « مالیخولیای صفراوی یا مانیا و یا داء الکلب » باشد که با نظر تمام اطباء بجز سمرقندی و نفیس ابن عوض در متن و شرح اسباب در تضاد است علاوه بر اینکه، نظر ایشان در مورد اینکه مرء سودای طبیعی علت مانیا باشد با نظر اکثریت اطباء مطابقت ندارد.

5- زهراوی در بیان اسباب فاعلی بیماری مالیخولیا آنجا که اسباب فاعلی از ناحیه مزاج اصلی را نام می برد، می نویسد ؛ این اسباب بصورت « ارثی » از ناحیه والدین است که فساد بدان روی آورده که این فساد:

- یا از ناحیه منی است

- یا از ناحیه خونی است که منی را تغذیه می کند

- و یا از ناحیه تغیر مزاج رحم

حکیم زهراوی در متن اصلی کتاب در بیان مطلب فوق از عبارت « آباء » به معنی پدر و مادر استفاده کرده است اما اشاره ای به اینکه نقش کدام یک در توارث قوی تر است نمی نماید اما ایشان از سه علتی که برای ارثی بودن این بیماری ذکر می نمایند، یک علت مربوط به پدر و دو علت مربوط به مادر است. در اینجا سئوالاتی در ذهن نقش می بندد که پاسخ بدان نیازمند تحقیق علمی دقیق است مثلاً:

1- آیا ضرورتاً باید شرایط زمینه ای هم در پدر و هم در مادر باشد تا بیماری به ارث منتقل شود؟

2- اگر جواب سؤال اول مثبت است، نقش کدام یک از والدین اصلی و کدام کمکی است؟

3- آیا پدر یا مادر به تنهایی می توانند، بیماری را به توارث به فرزند خود منتقل کنند؟

4- فاکتورهای محیطی از جمله مشکلات خانوادگی، اقتصادی و اجتماعی چه نقشی در این زمینه دارند؟

5- آیا یکی از والدین و فاکتورهای محیطی می توانند موجب بروز بیماری شوند یا ضرورتاً باید والدین هر دو نقش ایفاء کنند؟

6- و...

بهرحال این فرمایش جناب زهراوی به این صورتی که بیان گردید، حرف جدیدی است که نه اطباء پیش از وی و نه پس از وی به چنین نکته ای اینگونه اشاره نکرده اند اگرچه حکیم ابوالفضل حُبیش تفلیسی در کتاب ارزشمند "کفایه الطب" از قول حکیم ثابت ابن قره به ارثی بودن مالیخولیا و 6 بیماری دیگر اشاره می کند و می نویسد:

« هفت علت است که فرزندان آنرا از پدر میراث مانند: اول جذام دوم پیسی سوم تب دق چهارم سل پنجم مالیخولیا ششم مانیا هفتم نقرس »

البته این نکته یعنی انتقال از طریق توارث مالیخولیا، 10 قرن بعد در طب کلاسیک به اثبات رسیده است که بیماریهایی چون افسردگی و اسکیزوفرنی در فرزندان که والدین آنها به این بیماری مبتلا بوده اند بیشتر است.

6- رازی در الحاوی «فزع و خوف» را لازمه بیماری مالیخولیا می داند نه علت آن و می نویسد «الفزع و الخوف لازم لهم فی کل حین» یعنی در هر نوعی از مالیخولیا، فزع و خوف لازمه بیماران است. (9) علی ابن عباس هم این دو علامت (خوف و فزع) را عارض لازم مالیخولیا بویژه نوع به مشارکت تمام بدن می داند و می نویسد: «الخوف والفزع فإِنَّهُمَا عَارِضَانِ لَازِمَانِ لِهَذِهِ الْعِلَّةِ» ولی جناب اهوازی در بیان علل و اسباب مالیخولیا نیز، «خوف و حزن» را هم ذکر کرده و می نویسد «ربما حدثت هذه العلة من خوف و حزن» (10) زهراوی هم در التصریف از اعراضی سخن به میان می آورد که می توانند علت بیماری باشند و آنها را به دو دسته کلی تقسیم می کند: 1- نفسانی 2- بدنی و در بخش اعراض نفسانی، این موارد را ذکر می کند:

« تفکر طولانی، جستجو و تحقیق دقیق در معانی و امور علمی سخت، کثرت تدریس کتب فلسفی و استخراج نتایج برهانی، عبادات طولانی از شدت شوق به خداوند جلّ و اعلی، غم و ناراحتی فراوان به جهت فقدان محبوب یا فوت مطلوب، مرگ دوست و از دست رفتن مال و کتب و غیره.» البته این تقسیم بندی اعراضی که می توانند علت بیماری باشند نیز تنها در التصریف آمده است.

و نهایتاً اینکه حکیم بهاء الدوله رازی هم بر این نکته تأکید دارد که غم یا خوف مفرط از اسباب قویه مالیخولیا بحساب می آیند:

«بدان که سبب قوی در مالیخولیا، غم مفرط یا خوف مفرط بود به جهت بودن این مرض موجب تبدیل عظیم در احوال دل و دماغ و روح آنها. این نوع اسلم اصناف است بویژه اگر از سودای طبیعی باشد»

7- جناب شیخ الرئیس اولین کسی است که بین سبب و مسبب در این بیماری فرق قائل شده است به این بیان که نزد شیخ ماده مسبب بیماری، سودای طبیعی یا احتراقی است ولی سبب آن، سوء مزاج سرد و خشک ساده یا مادی دماغ است. پس از شیخ الرئیس، جناب بهاءالدوله رازی، حکیم عقلی خراسانی و حکیم اعظم خان نظراتی تقریباً عین نظرات جناب شیخ را ارائه می نمایند، گو اینکه قانون را ترجمه کرده اند. البته حکیم ارزانی اسباب این بیماری را به دو نوع کلی و جزئی تقسیم نموده و بدون اینکه نامی از سوء مزاج دماغ ببرد، می نویسد: «بدان که سبب کلی این مرض آنست که آفت در دماغ لاحق شود و بدان سبب افعال قوتهای دماغی باطل شود یا ناقص گردد یا مضطرب، به حسب ضعف و قوت سبب. و اسباب جزئیة یا سوداست یا مرء سودا»

8- نکته ای که بسیار حائز اهمیت بوده و درخور تحقیق علمی و باز هم برای اولین بار جناب شیخ مطرح می کند این است که، ایشان ابتدا سبب مالیخولیای دماغی را به دو نوع سوء مزاج سرد و خشک ساده و مادی دماغ تقسیم کرده سپس، مالیخولیای بسبب سوء مزاج سرد و خشک ساده دماغ را ناشی از سوء مزاج مادی یا غیر مادی قلب دانسته که دماغ در آن مشارکت دارد بلکه معظم اسباب، در بیماری مالیخولیا را قلب می دانند ولذا به زبان خوش تازی می نویسند: «لابد من أن یکون علاج

القلب مع علاج الدماغ في هذا المرض» این مورد را هم پس از شیخ تنها بهاء الدوله رازی و عقیلی خراسانی مطرح نموده اند.

9- شیخ الرئیس، نوع خارج دماغی یا همان نوع مشارکتی مالیخولیا را به سه گروه تقسیم می کند که دو گروه اول با نظر اکثر اطبا مشترک است که مالیخولیای ناشی از امتلاء تمام بدن و مراقی می باشد اما شیخ گروه سوم را مطرح می کند که سبب خارج دماغی اما مبدأ تولد دماغی دارند همانند اینکه ورم گرمی در معده باشد و بخارات ناشی از آن، رطوبات دماغ را سوزانده و موجب بروز مالیخولیا شود.

10- حسینی جرجانی دو نوع کلی از مالیخولیا را نام برده و شرح می دهد که مالیخولیای دماغی و مشارکتی باشد و از بیان مالیخولیای مشارکتی، فقط مالیخولیای مراقی را مد نظر دارد و نامی از مالیخولیای به مشارکت تمام بدن نمی برد.

11- نجیب الدین سمرقندی در متن «الاسباب و العلامات» و نفیس در شرح آن، پس از آنکه مالیخولیا را بر حسب محل ماده مسبب به سه نوع کلی تقسیم می کند، مالیخولیای مشارکتی ناشی از امتلاء کل بدن از مره سودا را به تناسب اخلاط چهارگانه به 4 دسته تقسیم می کند. حکیم علی ابن عباس نیز اگرچه در بخش اسباب، این بیماری را به تناسب اخلاط چهارگانه تقسیم نمی کند ولی در بخش علائم اختصاصی انواع این بیماری، علائم مالیخولیای ناشی از امتلاهی کل بدن ناشی از مره سودا را به اعتبار نوع خلط محترق بیان می کند که البته از نامی از مالیخولیای بلغمی نمی برد. حکیم اعظم خان در اکسیر برخلاف شرح الاسباب و العلامات، مالیخولیا را بطور کلی به چهار قسم تقسیم می کند و می نویسد: «مالیخولیا، اگر از غلبه سودا و احتراق آن افتد، مالیخولیای سوداوی و اگر از احتراق خون، صفرا و بلغم عارض شود، مالیخولیای دمووی، صفراوی و بلغمی خوانند.»

12- تقسیم بندی کلی مالیخولیا به دو اعتبار در کتب طبی آمده است:

- الف) به اعتبار محل ماده مسبب
- ب) به اعتبار نوع خلط محترق

تقریباً تمام اطباء، مالیخولیا را به اعتبار اول تقسیم نموده اند و حکمایی چون نجیب الدین سمرقندی، ارزانی و اعظم خان علاوه بر نوع اول به اعتبار نوع دوم نیز تقسیم نموده اند

13- نجیب الدین سمرقندی در متن «الاسباب و العلامات» گرچه در ابتدا همانند اکثر اطباء، مالیخولیا را به سه نوع کلی تقسیم می کند ولی در ادامه برخلاف اکثر قریب به اتفاق اطباء، انواع چهارگانه جنون، اختلاط ذهن، رعونت و حمق را نیز به عنوان انواع مالیخولیا ذکر می کند وی همچنین بیماری عشق را با عنوان «و یقرب منها (ای من انواع المالیکولیا) العشق» آورده یعنی با کمی تسامح و تساهل به عنوان نوعی از مالیخولیا می پذیرد. اما نفیس ابن عوض در شرح بخش انتهای مبحث مالیخولیا، بعضی از انواع اختلاط عقل همانند اختلاط عقل ناشی از صفرای محترقه و یا بلغم متعفن و اختلاط عقل بعلت حرارت و یبوست و نیز اختلاط عقل مشارکتی را به عنوان نوعی از مالیخولیا نمی پذیرد به دلیل آنکه این موارد خالی از تب نیستند و باید جزء اقسام سرسام حار قرار گیرند نه مالیخولیا که عاری از تب است؛ همچنین رعونت و حمق را بدلیل عدم وجود خوف و فزع با آن و ضرورت وجود این دو علامت در مالیخولیا، رد می کند. با این حال ایشان متعرض اقسام چهارگانه جنون و عشق در این مطلب نمی شود گویا اقسام جنون را از انواع مالیخولیا پذیرفته و در مورد عشق نیز تصریح دارد که اگر بیماری عشق ازمان یابد، سبب آن تقویت شده تا اینکه امر عظیم گشته و تبدیل به نوعی از انواع مالیخولیا می شود.

14- در تکمله بند 9 باید گفت، حکیم علی ابن عباس از 4 نوع جنون تنها قطرب را جزء مالیخولیا لحاظ می کند، و بر آن تصریح دارد البته، ایشان در تبویب کتابشان عنوان مربوط به مالیخولیا را که باب هفتم از مقاله هشتم است اینگونه قرار داده اند «الباب السابع فی صفة المالیکولیا و القطرب و العشق الخ». که قطرب را جدای از دیگر بیماریهای جنون همراه با مالیخولیا در یک باب تنظیم نموده اند. در مورد اختلاط عقل تصریحی مبنی بر آنکه این بیماری نوعی از مالیخولیا است، ندارد اما با توجه به تعریفی که از مالیخولیا ارائه نموده و آنرا اختلاط عقل بلا حمی دانسته و از سوی دیگر اختلاط عقل را هم به دو نوع کلی مع حمی و خلوا من الحمی تقسیم نموده، می توان این برداشت را داشت که ایشان بعضی از انواع اختلاط عقل را، نوعی از مالیخولیا بدانند.

جناب شیخ الرئيس در قانون، از بیماریهای مذکور در بند 9 فقط در مورد قطرب تصریح دارد که « و هو نوع من المایخولیا » اما چنین تصریحی را در مابقی بیماریها ندارد البته در مورد اختلاط عقلی که از سودا باشد می نویسد « با این نوع علامات مایخولیا وجود دارد » و یا در مورد عشق می فرماید « هذا مرض وسواسی شبیه بالمایخولیا » اما هیچ تصریحی مبنی بر اینکه این دو نوعی از مایخولیا باشد ندارد.

حکیم ابوالفضل حبیش تفلیسی در کفایه الطب در بیان بیماری قطرب از قول ماسرجویه در یک نسخه و در نسخه دیگر از قول ابن ماسویه می نویسد که « این علت نوعی از مایخولیا باشد. »

حکیم سید اسماعیل حسینی جرجانی فقط قطرب را نوعی از مایخولیا می داند. حکیم قرشی در الموجز قطرب و عشق را به عنوان نوعی از مایخولیا می پذیرد. صاحب خلاصه التجارب علاوه بر قطرب و عشق، رعونت و حمق را هم نوعی از مایخولیا می داند.

حکیم ارزانی در طب اکبری، گرچه بیماریهایی چون اقسام جنون، اختلاط عقل و رعونت و حمق را در فصولی جدای از مایخولیا شرح داده است اما در ابتدای این فصول تصریح می کند که این بیماریها نوعی از مایخولیا است، در مورد عشق هم، بر این عقیده است که پس از استحکام به جهت لزوم غم، حب خلوت، سکوت و قلت مباشرت، مشابه مایخولیا می شود.

اما جناب عقلی خراسانی، در مورد قطرب نظر متفاوتی نسبت به مابقی اطبا دارد، در ابتدا آنرا نوعی از مانیا می داند، در ادامه می نویسد « آن نوعی از مایخولیاست » و نهایتاً می نویسد: « فی الحقیقه این مرض، مرکب از سه مرض دماغی است، یکی قرانیطس دوم مانیا سوم مراق... و دلیل بر آنکه مرض مرکب است، آنست که با آن هیمان و زوال عقل و جستن بسوی مردم و غیر آن از علامات قرانیطس و شهوت انتقام و غلبه بر مردم و گویا می خواهد بجهد بر مردم که از اعراض مانیاست که گویا کلب است و وسواس و فزع و بکاء و زوال نوم و غیر اینها از علائم وجع مراق » در مورد عشق هم از قول بعضی اطباء آنرا مرضی وسواسی شبیه مایخولیا می داند که بر اثر ازمان به نوعی از مایخولیا تبدیل می شود.

15- برخلاف سمرقندی و نفیس ابن عوض در اسباب و شرح آن که فقط مالیخولیای ناشی از مشارکت تمام بدن را به تناسب اخلاط چهارگانه به چهار قسم مالیخولیای سوداوی، دموی، بلغمی و صفراوی تقسیم کرده است؛ حکیم اعظم خان در اکسیرش ابتدا بیماری مالیخولیا را بطور کلی به چهار قسم فوق الذکر تقسیم می کند سپس به دنبال بیان نظرات شیخ، همان سه نوع کلی مالیخولیا را ذکر می کند.

اسباب، علل و انواع مالیخولیا در طب سنتی در یک نگاه

ناماطبا	قرن	مادهٔ مسبب	انواع
بقراط	پیش از اسلام	بخارات سوداوی	؟
جالینوس	پیش از اسلام	سودا و بخارات آن	1-دماغی 2-مشارکتی [(الف) تمام بدن ب) معده]
علی ابن ربن طبری	2و3	حرارت و یبوست	1- دماغی 2-مراقی
زکریای رازی	3	خلط اسود	1-دماغی 2-ناشی از امتلاء تمام بدن 3-مراقی
علی ابن عباس	4	خلط غلیظ، مره و بخار سوداوی	1-دماغی 2-مشارکتی [(الف) تمام بدن ب) معده وشراسیف] 3-خوف و حزن
اخوینی	4	سودای سوخته	1-دماغی 2-مشارکتی[(الف)تمام بدنب) سپرزو ماساریقا]-
زهراوی	4	سودا،مره و بخار سوداوی	1-دماغی 2-مشارکتی [(الف) تمام بدن ب) مراقی] سبب فاعلی مالیخولیا اگر در مزاج اصلی باشد،ارثی است
ترنجی	4	سودای غیرطبیعی	1-دماغی 2-ناشی از امتلاء تمام بدن 3-مراقی
شیخ الرئيس	4و5	سودای غیر محترقه	1-دماغی 2-مشارکتی (تمام بدن،مراقی و مالیخولیایی که سبب آن در خارج دماغ اما مبدأ آن در دماغ است)
حسینی جرجانی	5و6	سودای طبیعی و احتراقی	1- دماغی 2-مراقی
قرشی	7و8		
نفیس ابن عوض	9	مره و بخار سوداوی	1-دماغی 2-ناشی از امتلاء تمام بدن 3-مراقی
بهاء الدوله رازی	10	سودای طبیعی و غیر طبیعی	1-دماغی 2-ناشی از امتلاء تمام بدن 3-عضو خاص
داوود انطاکی	11	فرط احد الیابسین	1-دماغی 2-مشارکت معده
اکبر ارزانی	12	سودا و مره سودا	1-دماغی 2-ناشی از امتلاء تمام بدن 3-مراقی
عقیلی خراسانی	12	سودا و مره سودا	1-دماغی 2-ناشی از امتلاء تمام بدن 3-مراقی
اعظم خان	14	سودا و مره سودا	1-دماغی 2-ناشی از امتلاء تمام بدن 3-مراقی
			1-دموی 2-صفراوی 3-سوداوی 4-بلغمی
لطیف قزوینی	14	احتراق اخلاط اربعه	-----

بخش سوم:

علامہ مایخو لپ

گرچه در عنوان پایان نامه مقایسه تطبیقی علل، علائم و برنامه درمانی آمده است؛ اما در اثنای کار مشخص گردید که مقایسه علل و برنامه درمانی بدلیل تفاوت ذاتی در مبانی و نوع نگرش به بیماریها میسر نمی باشد و تنها در بخش علائم می توان این مقایسه را انجام داد و لذا این بخش در پایان نامه با حساسیت بیشتری پیگیری شد. یکی از اقدامات لازم در این راستا بررسی لغوی علائم مالیخولیا بود که نتایج آن در ذیل آمده است:

بررسی لغوی علائم مالیخولیا در کتب لغت:

بسیاری از علائمی که در کتب طبّی ما آمده است بار معنایی مشابه ای داشته و امروزه به عنوان مترادف هم بکار می روند همانند خوف و فزع، حزن و غم و... حال آنکه به نظر می رسد طبیعی که مثلاً از عبارت خوف استفاده می کند معنایی غیر از فزع را طلب نموده است که این امر نیاز به تحقیقی دقیق دارد و لذا بسیار شایسته دیدم که علائمی از مالیخولیا را که ظاهراً مشابه هم هستند را با استفاده از نرم افزار قاموس 2 در کتب لغت جستجو نمایم که نکات جالبی دست داد که ذیلاً به تفصیل بدان می پردازیم:

1- حزن

کتاب مفردات الفاظ قرآن؛ ج 1؛ ص 478:

الْحُزْنُ وَالْحَزَنُ - زمین سخت و سنگلاخی، و سختی در زمین و نیز خشونت در نفس و آنچه که از غم و اندوه در جان آدمی حاصل می شود، نقطه مقابل و ضدّ آن فرح و شادی است و باعتبار خشونتی که از غم و اندوه حاصل می شود حزن و اندوه انسان را فرا می گیرد، می گویند: خَشِنَتْ بَصْدَرُهُ إِذَا حَزَنَتْ - (وقتی که اندوه او را گرفت، دلش سخت شد). - فعل این واژه، حَزَنَ، حَزْنَةً و أُحْزِنْتُهُ است (محزون شد غمگین می شود و اندوهگینش کردم).

خدای تعالی گوید: (لَكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ - 153/ آل عمران). (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ - 34/ فاطر). (إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ - 86/ یوسف). (وَلَا تَحْزَنُوا - 139/ آل عمران). (وَلَا تَحْزَنُ - 88/ حجر). این دو عبارت در دو آیه اخیر که بصورت نهی است نه اینستکه از بدست آوردن حزن و اندوه نهی کرده است زیرا غم و اندوه با اختیار بدست نمی آید ولی بصورت - لَا تَحْزَنُوا - که لفظاً نهی است بیان شده است در حقیقت برای آنست که می گوید: از بدست آوردن و عمل بچیزی که نتیجه اش حزن و اندوه است دوری کنید. (25)

کتاب الماء ؛ ج 1 ؛ ص 318: الحُزْنُ: الهمّ. و فی عبارة بعضهم: نقيض الفرح. و سندرکه فی (همم). (26)

لسان العرب ؛ ج 13 ؛ ص 111: الحُزْنُ و الحَزَنُ: نقيضُ الفرح، و هو خلافُ السُرور.

مجمع البحرين ؛ ج 6 ؛ ص 231: قوله تعالى: إِنَّمَا أَشْكُوا بَثْنِي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ - (يوسف/ 86) الحُزْنُ بضم الحاء و سكون الزاء: أشد الهم. (27)

التحقيق فی کلمات القرآن الکریم ؛ ج 2 ؛ ص 209: صحاح - الحُزْنُ: خلاف السُرور (28)

فرهنگ ابجدی ؛ متن ؛ ص 23:

أَحْزَنَ - إِحْزَانًا [حزن]: بر روی زمین ناهموار راه رفت و یا به آن رسید، - الرجل: آن مرد را اندوهگین ساخت. تَحَازَنَ - تَحَازُنًا [حزن]: اندوهگین شد. تَحَزَّنَ - تَحَزُّنًا [حزن]: اندوهگین شد، - علیه و لِأَمْرِهِ: بر او و اندوه وی غمین شد. حَزَنَ - حُزْنًا: او را غمگین کرد. این واژه ضد (سَرَّ) است. حَزَنَ - حَزَنًا لَهُ و علیه: برای او غمگین شد. این واژه ضد (سُرَّ و فَرِحَ) است. حَزَنَ - حُزُونُهُ المکان: آن مکان سفت و بلند شد. حَزَنَ - تَحَزُّنًا الرجل: او را اندوهگین کرد، - القاری: بهنگام قرائت صدای خود را نازک کرد. الحُزْنُ - ج أَحْزَان: غم و اندوه. این واژه ضد (السُّرور) است. الحَزَنَ - ج حُزْن و حُزُون: زمین سفت و سخت که معمولاً بلند می‌باشد. الحَزَنَ - سختیها. الحَزَنَ - ج أَحْزَان: مترادف (الحُزْن) است. الحَزَنَ - غمگین، اندوهگین. الحَزَنَ - غمگین، اندوهگین. الحَزَنان - غمگین، اندوهگین. الحُزْنَةُ - ج حُزْن: کوه سِتَبَر و درشت. الحَزْنَةُ - من الأرض: مترادف (الحَزَن) است. الحُزُونَةُ - سختی و سفتی زمین. الحَزِين - ج حُزْنَاء و حِزَان و حَزَائِي: غمگین. این واژه ضد (المُسْرور) و (الفرح) است؛ «الْجُمُعَةُ الحَزِينَةُ»: روز جمعه‌ای که در هفته‌ی محتتها و مصیبت‌ها قرار گیرد. الْمُحْزَان: غمگین. الْمُحْزَن: غمگین. الْمُحْزَن: غم‌انگیز. الْمُحْزَنَةُ: مؤنث (الْمُحْزَن) است؛ «قِصَّةٌ تَمَثِيلِيَّةٌ مُحْزِنَةٌ»: داستان تراژیدی غمناک؛ «روایةٌ مُحْزِنَةٌ» داستان غم‌انگیز؛ «الْمُحْزِنَات»: چیزهای غم‌انگیز. الْمُحْزُون: غمگین، اندوهگین. (29)

قاموس قرآن ؛ ج 2 ؛ ص 127 - 126:

حزن: اندوه. غصه (قاموس، صحاح) وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ... (یوسف- 84) چشمانش از غصه سفید (نابینا) گردید. قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ (یوسف- 86) در (ب ب ث) گذشت که مراد از بَث، اندوهی است که شخص قادر بکتمان آن نیست و آنرا اظهار میکند معنی آیه: من اندوه و غصه خود را فقط بخدا شکایت میکنم. حَزَنَ (بر وزن فرس) مانند حزن بمعنی اندوه است. (مجمع) راغب نیز هر دو را بیک معنی گفته است وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ (فاطر- 34) فَأَلْقَتْهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا (قصص- 8) لام در «لِيَكُونَ» برای عاقبت است چنانکه مجمع گفته و مراد از حزن سبب حزن است و آن از باب مبالغه است. (الميزان) معنی آیه: آل فرعون او را از آب گرفتند و عاقبت این کار آن بود که موسی برای آنها دشمن و باعث اندوه باشد.

ناگفته نماند اصل حزن بمعنی سختی زمین یا زمین سخت است و چون اندوه یک نوع گرفتگی و خشونت قلب است لذا به آن حزن گفته‌اند و در نهج البلاغه خطبه 1 هست «ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلِهَا...» یعنی خدا از سخت و نرم زمین خاکی گرد آورد. (30)

فقه اللغة ص 209:

فصل فی تفصیل أوصاف الحزن:

الکَمَدُ: حزن لا يستطيع إمضاءه. البَثُّ: أشد الحزن. [الکَرْبُ]: الغم الذي يأخذ بالنفس. السدم: هم في ندم. الأسى و اللهف: حزن على الشيء يفوت. الوجوم: حزن يسكت صاحبه. الأسف: حزن مع غضب، من قوله تعالى: وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا (اعراف 50). الکآبَةُ: سوء الحال و الانكسار مع الحزن. التَّرَحُّ: ضِدُّ الفَرَح. (31)

لسان اللسان ؛ ج 1 ؛ ص 254:

الحُزْنُ و الحَزَنُ: نقيضُ الفَرَح، و هو خلافُ السُّرور، و الجمعُ أْحْزَانٌ. و قد حَزِنَ، بالكسر، حَزَنًا و تَحَازَنَ و تَحَزَّنَ. و رجل حَزَنَانٌ و مِحْزَانٌ: شديد الحُزْن. و حَزَنَهُ الأمرُ يَحْزِنُهُ حَزْنًا و أَحْزَنَهُ، فهو مَحْزُونٌ و مُحْزَنٌ و حَزِينٌ و حَزَنٌ، من قوم حِزَانٍ و حِزْنَاء. و فلانٌ يقرأ بالتَّحْزِينِ إذا أرقَّ

صَوْنَهُ. وَعَامُ الْحُزْنِ: العامُ الذي ماتت فيه خديجهُ، رضى الله عنها، و أبو طالب فسمّاه رسول الله، صلى الله عليه و سلم، عامَ الحُزْنِ. و الحُزَانَةُ، بالضم و التخفيف: عيال الرجل الذين يَتَحَزَّنُ بأمرهم و لهم. و فى قلبه عليك حُزَانَةٌ أَى فِتْنَةٌ. و الحُزَانَةُ قَدَمُهُ العَرَبِ عَلَى الْعَجَمِ فى أَوَّلِ قَدُومِهِم الذى اسْتَحَقُّوا به ما اسْتَحَقُّوا من الدُّورِ و الضَّيَاعِ. (32)

جمع بندى عبارت حزن:

همانطور که ملاحظه گردید، اصل عبارت حزن بمعنی سختی زمین یا زمین سخت و سنگلاخی است و نیز به معنی خشونت در نفس هم آمده است مثلاً می‌گویند: «خشت بصدرة إذا حزنته» یعنی وقتی که اندوه او را گرفت، دلش سخت شد. ترجمه این عبارت به فارسی اندوه، غم و غصه است اما برخی آنرا به معنای «هم» نیز گرفته اند که، ترجمه حزن به هم چندان شایسته به نظر نمی آید چرا که حزن با غم تطابق بیشتری دارد تا هم و به همین جهت علمای لغت این عبارت را ضد فرح و سرور دانسته اند، و می دانیم که فرح و شادینقیض غم است بنابراین ترجمه حزن به غم صحیح تر است، حزن با کلماتی چون بث، هم، کرب و کابه به لحاظ معنا قرابت دارد اما همانطور که در ذیل خواهیم دید، حزن با این کلمات اختلافات ظریف لغوی نیز دارد.

فرق حزن با بث:

مراد از بث، اندوهی است که شخص قادر بکتمان آن نیست و آنرا اظهار میکند، همانگونه که خداوند در قرآن از زبان حضرت یعقوب (ع) می فرماید: *قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَهِي* (یوسف 86) یعنی من اندوه و غصه خود را فقط بخدا شکایت میکنم. اما مراد از حزن، اندوهی است که در قلب است و ممکن است شخص آن را اظهار ننماید. برخی هم بث را شدت حزن گرفته اند.

فرق حزن با هم:

فرق این دو عبارت در واقع همان فرق بین غم و هم است بدین معنی که حزن، غمی است که به علت وقوع مکروه یا فقدان محبوبی در گذشته رخ داده است حال آنکه هم، دلالت می کند بر حالت نگرانی، تشویش و خوف و رجایی که به شخص دست می دهد به جهت وقوع امری

که در آینده وقوع آن محتمل است. فرق دیگری که این دو واژه با هم دارند این است که هم، در واقع فکری است که در ازاله مکروه و جلب محبوب انجام می شود یعنی شخص در مورد مشکلی که در آینده رخ خواهد داد فکر می کند گاهی بر آن فائق می آید حالت رجا دارد و گاهی مغلوب آن می شود دچار خوف می گردد ولی در حزن، فکر نیست فقط مرور خاطرات گذشته است. فرق دیگری که با دقت در عوارض این دو معین می گردد اینکه عارضه هم، سهر است چون فکر در مورد امری محتمل موجب بیداری است در حالی که عارضه حزن، نوم است و شخص برای فرار از خاطرات گذشته می خوابد.

فرق حزن با کوب:

حزن حالت کلی غم است حال اگر این حالت غم همراه با تنگی سینه باشد به آن کرب گفته می شود.

فرق حزن با کابه:

کابه به حالتی گفته می شود که اثر حزن در صورت هویدا می گردد و دیگران از حالت صورت شخص پی می برند که وی محزون است.

2- غم:

مفردات الفاظ قرآن ؛ ج 2 ؛ ص 714:

الْغَمُّ: پوشاندن چیزی است و از این معنی واژه - غَمَام یعنی ابرها است برای اینکه ابرها پوشاننده نور خورشیدند خدای تعالی گفت: (يَأْتِيَهُمُ اللَّيْلُ فِي ظُلُمٍ مِّنَ الْغَمَامِ - 210/ بقره). غَمَمِي: ابر تاریک مثل - غمام - و از این معنی - غَمَّ الْهَلَالَ - است یعنی هلال مستور شد. یوم غَمٍّ و لیلَهُ غَمَمِي: روز و شب غمبار. (شبی تاریک و غمبار که هاله و هلالش مستور است) غَمَمَةُ الامر: حیرت و سرگردانی در کار، گفت: (ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً - 71/ بونس) یعنی شدت حزن و سختی (سپس کارتان بر شما سخت و پوشیده نباشد). غَمٌّ و غُمَّةٌ: یعنی - کرب و کربة (حزن و اندوه شدید). غَمَامَةٌ: پارچه ای که بر چشم و بینی شتر بسته می شود. ناصیه غَمَاء: موی بلند پیشانی و جلوی سر که روی و چهره را می پوشاند اصل - غم - از بین بردن اثر چیزی است. (25)

الفروق فى اللغة ؛ ص 261-262:

الهم و الغم:

أن الهم هو الفكر فى إزالة المكروه و اجتلاب المحبوب، و ليس هو من الغم فى شىء ألا ترى أنك تقول لصاحبك اهتم فى حاجتى و لا يصح أن تقول اغتم بها. و الغم معنى ينقبض القلب معه و يكون لوقوع ضرر قد كان أو توقع ضرر يكون أو يتوهمه، و قد سمي الحزن الذى تطول مدته حتى يذيب البدن هما، و اشتقاقه من قولك انهم الشحم اذا ذاب و همه اذا أذابه.

(الفرق) بين الغم و الحسرة و الأسف:

أن الحسرة غم يتجدد لفوت فائدة فليس كل غم حسرة. و الأسف حسرة معها غضب أو غيظ و الأسف الغضبان المتلهف على الشىء ثم كثر ذلك حتى جاء فى معنى الغضب وحده فى قوله تعالى (فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ) أى أغضبونا، و استعمال الغضب فى صفات الله تعالى مجاز و حقيقته ايجاب العقاب للمغضوب عليه.(33)

كتاب الماء ؛ ج 3 ؛ ص 966:

الْغَمُّ: الْكَرْبُ عَلَى مَا مَضَى سُمِّيَ بِذَلِكَ لِاشْتِمَالِهِ عَلَى الْقَلْبِ كَمَا سُمِّيَ السَّحَابُ غَيْمًا لِأَنَّهُ يَغُصُّ السَّمَاءَ، أَيْ: يَسْتَرْهَا. وَالْغَمُّ: سِيلَانُ الشَّعْرِ حَتَّى يَغْطِيَ الْوَجْهَ وَالْقَفَا، ذَكَرَ لَنَا شَيْخُنَا الْعَلَّامَةُ، أَنَّ لِلْقَلْبِ آفَتَيْنِ، وَهُمَا الْغَمُّ وَالْهَمُّ. فَالْغَمُّ يَعْزُضُ عَنْهُ النَّوْمُ، وَالْهَمُّ يَعْزُضُ عَنْهُ السَّهَرُ. وَذَلِكَ بِأَنَّ الْهَمَّ فِيهِ فِكْرٌ فِي الْخَوْفِ بِمَا سَيَكُونُ، فَمِنْهُ يَكُونُ السَّهَرُ، وَالْغَمُّ لَا فِكْرَ فِيهِ، لِأَنَّهُ إِنَّمَا يَكُونُ بِمَا قَدْ مَضَى وَانْقَضَى.(26)

مقدمة الأدب ؛ متن ؛ ص 140: غَمَّةُ الْأُمْرِ اندوهگين كرد او را كار اُخزنه عَمَّا وَ هِيَ الْغُمَّةُ اندوه حُزن اغْتَمَّ اندوهگين شد 7 غمگين شد.(34)

شمس العلوم ؛ ج-8 ؛ ص 4869:

الغم: واحد الغموم، و أصله مصدر. و يومٌ غَمٌّ أى مظلم. [الْغَمَّةُ]: لَيْلَةُ غَمَّةٍ: أى مظلمة. [الْغُمَّةُ]: الْكَرْبُ و يقال: أَمْرٌ غُمَّةٌ: أى مبهم، قال الله تعالى: أَمْرُكُمْ عَلَيْنَا غُمَّةٌ (يونس 10): أى مُبْهِمًا. و قيل:

الغمة: ضيق الأمر الذي يوجب الغم. وقيل: إنه المغطى، من قولهم: غم الهلال: إذا استتر. [الغمام]: السحاب، من غممت الشيء: إذا غطيته، قال الله تعالى: وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ. قال الفراء: و يجوز في جمعه: غمامم. (35)

القاموس المحيط ؛ ج 4 ؛ ص 122: الغم: الكرب، - كالغمام والغمة، بالضم - ج: غموم. (36)

التحقيق في كلمات القرآن الكريم ؛ ج 7 ؛ ص 269 - 271:

أن الأصل الواحد في المادة: هو التغطية في قبال نور أو مثله من سعة أو صحه أو سرور أو بهجة أو جمال، فهو أعم من أن يكون في مورد مادي أو معنوي.

ففي المورد المادي كما في: وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّانَ وَالسَّلْوى - بقره/ 57 و الغمام هو السحاب و يطلق عليه بلحاظ انجراره و حركته، كما أن الغمام يطلق باعتبار كونه مغطياً نور الشمس.

و في المورد الروحاني كما في: . وَ يَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ - 25 / 25 و الغمام في هذه الآية الكريمة ما يغطي عن تجلى نور الحق. و حرف الباء للتعدي. و كلمه تشقق: مضارع و الأصل تشقق. و المراد من السماء: السماء الروحاني. يراد فناء المادة و البدن الجسماني، و مواجهه العالم الروحاني، و المقابلة به بعد انشقاق حجاب و غمام، و نزول الملائكة فيه. (28)

فرهنگ ابجدی ؛ متن ؛ ص 101:

اغتم - اغتماماً: اندوهگین شد، - النبات: گیاه بلند و بسیار شد، - الرجل: آن مرد خود را خانه نشین کرد و بیرون نرفت. اغم - اغماماً السماء: آسمان ابری شد، - ه: او را اندوهگین کرد، - اليوم: روز بسیار گرم شد. الاغم - غماء، ج غم: آنکه موی پیشانیش بر چهره و پشت گردن فرو آویخته باشد، - من السحاب: ابر پیوسته و یک پارچه. انغم - انغماماً: اندوهگین شد، خود را پوشانید، پوشیده شد. تغام - تغاماً: خود را به اندوه و انمود کرد. غام - مغامه: یکدیگر را اندوهگین کردند. الغام - فاه: «يوم غام»: روز غم انگیز، روزی گرم.

غَم- غَمًا: او را اندوهگین کرد، پوشانید،- الْقَمَرُ النُّجُوم: ماه روشنائی سایر ستارگان را پوشانید،- الشَّيْءُ الشَّيْءَ بِالْأَيِّ آن چیز قرار گرفت،- الْيَوْمُ: گرمای روز شدید شد. غُم- غُمَ عَلَيْهِ الْأَمْرُ: امر بر او پوشیده و مبهم ماند. الْغَم- ج غُمُوم: اندوه و آشفتگی؛ «يَوْمٌ غَمٌّ»: روزی غم‌انگیز، روز بسیار گرم؛ «لَيْلَةٌ غَمٌّ»: شبی غم‌انگیز، شبی بسیار گرم. الْغُمَى: اندوه و بلا، بلای سخت. الْغَمَّى: تاریکی، تیره‌گی، سختی. الْغَمَاءُ: مرادف (الْغُمَى) است؛ «لَيْلَةٌ غَمَاءٌ»: شبی که روشنائی ماه در آن نباشد. الْغَمَام: سرما خوردگی. الْغَمَام: ابر؛ «حَبُّ الْغَمَام»: تگرگ؛ «هُوَ يَفْتَرُّ عَنْ مِثْلِ حَبِّ الْغَمَام»: ضرب المثلی است بر دندانهای سفید که همانند تگرگ است.

الْغَمَامَةُ- ج غَمَائِم: یک قطعه ابر سفید. الْغَمَامَةُ- ج غَمَائِم: آنچه که با آن دهان شتر یا سگ و مانند آنها را بندند تا نتواند بگزد یا بخورد یا صدا درآورد و زوزه کشد (دهان بند ستور) مانعی که در اطراف چشم ستور قرار می‌دهند تا به جز جلوی چشم خود جای دیگری را نبیند (چشم بند ستور). الْغَمَّة- ج غَمَم: اندوه؛ «لَيْلَةٌ غَمَّةٌ»: شبی سخت گرم و اندوهگین، و در زبان متداول به معنای خوراک کله و پاچه و شیردان گوسفند و گاو می‌باشد. الْغُمُوم- جمع غَمَّ به معنای اندوه است، ستاره‌های ریز و کم نور در آسمان. الْمُغَمَّةُ: «أَرْضٌ مُغَمَّةٌ»: زمین پر از درخت و گیاه. الْمُغَمَّمُ: «عَيْمٌ مُغَمَّمٌ»: ابر پر باران. (29)

قاموس قرآن؛ ج 5؛ ص 121-122:

غَم: پوشاندن. «غَمَّةٌ غَمًا: غَطَاءٌ». ابر را از آن غمام گویند که آفتاب و آسمان را می‌پوشاند وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ... (بقره: 57) ابر را بشما سایبان کردیم. حزن و اندوه را از آن غَم گویند که سرور و حلم را می‌پوشاند و مستور میکند وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ (طه: 40). یکنفر را کشتی پس تو را از غصه و گرفتاری آن نجات دادیم.

إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُحْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍ لَّكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ... (آل عمران: 153). آنگاه که فرار میکردید و به کسی توجه نمی‌نمودید و پیغمبر از دنبال شما ندایتان میکرد پس خدا اندوهی را باندوهی سزایتان داد تا بر آنچه از دست رفته و بر مصیبتی که رسیده محزون نباشید. جمله «لَّكَيْلًا تَحْزَنُوا...» دلیل است که «غَم» مذکور در اول موهبت و نعمت است زیرا جزای «غَم» دوم است و علت اثابه آنست که بر آنچه از دست رفته و بر بلایی که رسیده محزون نباشند بنظر میاید اندوه مسلمانان پس از

شکست «احد» ابتداء این بود که چرا عده‌ای از ما کشته شدند و چرا غنیمت از دست ما رفت ولی این اندوه روا نبود اما در نوبت دوم غصه ندامت پیش آمد که چرا فرار کردیم و چرا استقامت نمودیم و چرا خدا و رسول را مخالفت کردیم و خلاصه اندوه حسرت به اندوه ندامت مبدل گردید تا بکشتگان و غنیمت از دست رفته محزون نباشند ممکن است به «اثابکم» معنی ابدال تضمین شده باشد یعنی: غم موجود را بغم دیگر مبدل کردیم در اینصورت «عَمَّا» اندوه مذموم و «بِغَمِّ» اندوه ممدوح خواهد بود بعکس سابق (استفاده از المیزان). و در آیه بعدی *ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاساً* مراد از «الْغَمِّ» اندوه دوم یعنی اندوه حسرت و اندوه ممدوح است. (30)

المکنز العربی المعاصر ؛ المتن ؛ ص 84: غَمٌّ: حُزْنٌ، بَثٌّ، شَجْوٌ، هَمٌّ، كَرْبٌ، كَأَبَةٌ. (37)

جمع بندی عبارت غم:

بطور کلی غَمّ به معنای پوشاندن چیزی است و غَمَام یعنی ابرها از این واژه مشتق است برای اینکه ابرها پوشاننده نور خورشیدند. و بدین جهت یکی از معانی آن حزن و اندوه است که سرور و فرح را می‌پوشاند و مستور می‌کند. ترجمه فارسی آن همان اندوه است و بدین لحاظ با حزن مترادف است گرچه اکثر علماء لغت مترادف عربی آن را «کرب» دانسته اند اما در بیان عبارت کرب تقریباً تمام آنها کرب را حزن معنا نموده اند بنابراین علاوه بر کرب می‌توان حزن را هم مترادف عربی غم در نظر گرفت البته همانطور که پیش از این بدان اشاره شد کرب، غمی است که همراه با تنگی سینه است.

فرق غم با هم:

با توجه به مترادف بودن غم با حزن، بنابراین فرق این دو همان است که در فرق حزن با هم بیان گردید.

فرق غم با حسرت و تأسف:

حسرت، اندوهی را گویند که بعلت وقوع امری در گذشته که موجب از دست رفتن فائده ای شده است ایجاد می‌شود. اما حسرتی که همراه آن غضب و عصبانیت باشد را تأسف گویند. بنابراین هر غمی، حسرت و هر حسرتی، تأسف نیست.

فرق غم با حزن:

به نظر می‌رسد این دو عبارت فرق چندانی با هم نداشته باشند و علماء صراحتاً به فرق این دو اشاره ای نداشتند گرچه با دقت در معانی آنها اختلافات کوچکی قابل حصول است مثلاً

معنی لغوی حزن، زمین سخت، سنگلاخی و خشونت در قلب است در حالی که معنی لغوی غم، پوشش و پوشاندن چیزی را گویند و یا اینکه در معنای حزن در کتب مختلف کراراً به خلاف السرور و نقیض الفرح بودن اشاره شده است اما در غم هیچگونه اشاره ای بدین لحاظ نشده است.

3- کرب:

مفردات الفاظ قرآن ؛ ج 4 ؛ ص 9:

الْكَرْبُ: غم و اندوه شدید، در آیه: فَتَجَيَّنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (76/ انبیاء). كَرْبُهُ: مثل - غمه - است و اصل آن از عبارت - کرب الارض - که همان کندن و زیر و رو کردن خاک زمین است گرفته شده و غم و اندوه هم در جان (25)

المحکم و المحيط الأعظم ؛ ج 7 ؛ ص 8: الْكَرْبُ: الْحُزْنُ الَّذِي يَأْخُذُ بِالنَّفْسِ. و الاسم: الْكَرْبَةُ. و اکترَبَ لذلك: اغْتَمَّ. و كَرَبَ الْأَمْرُ يَكْرُبُ كُرُوبًا. (38)

کتاب الماء ؛ ج 3 ؛ ص 1105: الْكَرْبُ: الْحُزْنُ وَ الْغَمُّ الَّذِي يَأْخُذُ بِالنَّفْسِ، كَالْكَرْبَةِ. (26)

مقدمه الأدب، متن، ص: 123:

(الکرب) فی الأرض کاشت زمین را، بکارید زمین را، زرع، شیار کرد در زمین کِرابًا و کَرْبُهُ الأمرُ اندوهگین کرد کار ویرا، خشمگین کرد او را کار، غَمَّهُ کَرْبًا و هی الْكَرْبَةُ اندوه، حُزْنٌ شَدِيدٌ، و الْكَرْبُ جمع و الْكَرْبُ و الْكُرُوبُ جمع و كَرَبَتِ الشَّمْسُ نزدیک شد آفتاب بفرو شدن، نزدیک شد بدرآمدن آفتاب، قَرَبَ الى الْغُرُوبِ كُرُوبًا. (34)

الإفصاح ؛ ج 1 ؛ ص 658:

الکرب: الْحُزْنُ الَّذِي يَأْخُذُ بِالنَّفْسِ الْجَمْعُ: كُرُوب. كَرَبَهُ الْأَمْرُ يَكْرُبُهُ كَرْبًا: حزنه فهو مكروب و كَرِيب. و اکترَبَ له: اغْتَمَّ. و الاسم الْكَرْبَةُ. و الجمع: كُرَب. الْمُكَرَبُ: الشَّدِيدُ الْخَلْقُ وَ الْأَسْر. و - من المفاصل: الممتلىء عَصَبًا. (39)

التحقيق فى كلمات القرآن الكريم ؛ ج 10 ؛ ص 39

أنَّ الأصل الواحد فى المادَّة: هو المضيقة الشديدة فى القلب. و من مصاديقه: الحزن، الغم، الشدة، المشقة، إذا كانت موجبة للمضيقة الشديدة. و من هذا الباب: الكرب فى الشمس إذا ضاقت مسافة غروبها. و الْكَرَابُ إذا أوجب سرعته فى السير و مضيقة فيه. و إِنْاءُ كَرْبَانُ إذا ضاق و قرب من الامتلاء.

و أمَّا مفهوم الحرت و الملائكة: فمأخوذان من اللغة العبرية. مضافا الى كون قلب الأرض للحرت: موجبا للتضييق فيها و حصول المحدودية بحيث يوجب لزوم رعايتها و حفظها و وقايتها عن كل آفة. و هكذا فى المقرَّبين من الملائكة: فإنَّهم فى مضيقة و محدودية من جهة تقربهم و تطوعهم و تعبدهم و تقيدهم بالواجب من الوظائف لهم.

. قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ.... قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ- (64/6) وَ نُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ- (21/76) فالآية الاولى فى مورد تحصيل مضيقة شديدة للناس بالظلمات و أمثالها بحيث تقع قلوبهم فى حرج شديد، و الثانية فى مورد شدة التضييق الباطنى لنوح من جهة عداوة قومه و خلافهم و كفرهم، و الثالثة فى مورد موسى و هارون حيث إنَّهما قد تضيَّق قلوبهما بعداوة فرعون و أتباعه. و لا يناسب تفسير الكلمة فيها بالحزن أو الغم: فإنَّ الأنبياء فى رضى و تسليم و صبر فى مراحل رسالاتهم و تبليغاتهم، و لا يغشاهم غمٌ و لا حزن فيما أودوا،. أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ- (10/62) و أمَّا حزن يعقوب (ع) فإِثْبُتَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ: فلم يكن فى جهة الرسالة و التبليغ، بل كان ابتلاء خاصا من جهة قصور منه و تقصير من بنيهِ، و هذا جريان طبيعى غير مذموم.

و أيضا إنَّ الحزن أو الغم ممَّا يحصل و يوجد فى القلب أو يرتفع و يزول، بدواعى باطنية نفسانية، و ليست بأمور خارجية عارضة حتَّى تحتاج الى التنجيه من جانب الله تعالى و توقُّف عليها، كالظلمات و التضييق الخارجى. و أمَّا كَرْبَ من أفعال المقاربة: فمعناه قرب فى تضييق. و أمَّا توصيفه بالعظيم فى الآية الثانية و الثالثة: فإنَّ للتضييق الشديد مراتب بلحاظ العظمة و الحقارة، و العظيم ما يتفوق فى القوة على ما سواه. (28)

كَرَبَ - اِكْتَرَبًا: اندوه او بسیار و سخت شد. اِكْرَابَ - اِكْرَبًا: اندوه او سخت شد. اَكْرَبَ - اِكْرَبًا: نزدیک شد، - الأمر: آن کار نزدیک به وقوع شد، - القربة: مشک را پر کرد، - فى السیر: در رفتن شتاب کرد. تَكْرَبَ - تَكْرَبًا: خرما از بیخ شاخه‌ی خرما چید. کَارَبَ - مُكَارَبَةً و كِرَابًا [کرب] ه: به او نزدیک شد.

الکِرَابَ - مجاری آب در میان دره. الکُرَابَةُ - ج اُكْرَبَةُ: خرمائی که از بیخ خوشه نخل چیده شود. الکُرَابَةُ - ج کُرَائِب: بلای سخت و ناگوار، - ج اُكْرَبَةُ: مُرادف (الکُرَابَةُ) است. کَرَبَ - کَرَبًا ه الأمر: کار بر او سخت شد، - ه العَم: بسیار اندوهگین شد، - القیدَ على المقید: بند را بر او سخت بست، - الحبل: ریسمان را بافت، - الدلو: ریسمان بر دلو بست، - فلان: بیخ ستبر شاخه درخت خرما را برید، - کُرُوبًا: در زمین بی آب و گیاه کشت کرد، نزدیک شد، - ت النار: آتش رو به خاموشی رفت، - ت الشمس: خورشید رو به غروب رفت، - فلان: بازمانده خرما بر خوشه نخل خورد، - الناقة: بر روی شتر بار زیاد حمل کرد؛ «كَرَبَ يَفْعَل»: نزدیک بود انجام دهد، در اینجا کَرَب از افعال مقاربه است، - کَرَبًا و کِرَابًا الأرض للزرع: زمین را کند و شخم زد.

الکُرْبُون - أو الفحیم: زغال سنگ که عنصری اساسی در ترکیب انواع مختلف زغال است. این ماده در ترکیب همه مخلوقات زنده وجود دارد و گوهر الماس کاربن صاف و درخشان است. الکُرْبونات - پودری است سفید رنگ دارای ترکیبی اسیدی و زغالی با ماده دیگری - این کلمه یونانی است. الکُرُوب - واحد (الکُرُویون) است. الکُرُویَّة - مُرادف (الکُرُویون) است. الکُرُویون - و قد تُبدل الکاف شیناً: فرشتگان مقرب درگاه خداوند متعال. این کلمه در زبان عبری (کُرِیْم) و جمع آن (کُرُوب) است و چه بسا که به همین گونه تلفظ گردد.

الکَرِیب -: اندوهگین، بُن نی، تخته نانوا که بر روی آن خمیر پهن کنند، - مِن الأرض: زمین بی آب و گیاه. الکَرِیَّة - ج کَرَائِب: مؤنث (الکریب) است، بلا و پیش آمد سخت. المُکَرَب: ریسمان محکم، بنای استوار، - مِن المفاصل: مفصل سخت و محکم؛ «حافرٌ مُکَرَب»: سم سخت و استوار. المَکُرُوب: اندوهگین. المَکُرُوب - (طب): میکرب که باعث انتقال بیماری از بیماران ب دیگران می شود. (29)

قاموس قرآن ؛ ج 6 ؛ ص 99:

کرب: اندوه شدید. راغب و جوهری قید شدّت را افزوده‌اند ولی قاموس حزن مسلط بر نفس گفته و در اقرب آمده: «کربه الغم: اشتدّ علیه». قُلِ اللّٰهُ يُنَجِّیْکُمْ مِنْهَا وَ مِنْ كُلِّ کَرْبٍ (انعام: 64) بگو: خدا شما را از آن و از هر اندوه دیگر نجات می‌دهد وَ نَجِّیْنَاهُ وَ اَهْلَهُ مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیْمِ (صافات: 76). اگر کرب حزن شدید باشد وصف آن با عظیم نهایت شدّت را میرساند این لفظ چهار بار در قرآن مجید ذکر شده: انعام: 64- انبیاء: 76- صافات: 76 و 115. (30)

جمع بندی کرب:

الکرب جمع آن کروب و اصل آن از عبارت- کرب الارض- که همان کندن و زیر و رو کردن خاک زمین است گرفته شده و اکثر علمای لغت آن را حزن، غم و اندوه شدید معنا کرده اند بدین جهت که غم و اندوهی است که زمین جان را می‌کند و زیر و رو می‌کند و بدین سبب موجب تنگی سینه می‌گردد.

علاوه بر موارد افتراقی که پیش از این در مورد فرق کرب با حزن و غم بیان شد، این مورد را هم می‌توان اضافه نمود که با عنایت به آیات قرآن باید گفت به نظر می‌رسد که کرب، به اندوهی گفته می‌شود که امور خارجی در ایجاد آن نقش دارند ولی حزن و غم بیشتر به اندوهی که در ارتباط با امور نفسانی است اشاره دارد.

4- کاتبه:

المحیط فی اللغة ؛ ج 6 ؛ ص 344:

الکَّابَةُ: سُوءُ الْهَيْئَةِ وَ الْاُنْكِسَارُ مِنَ الْحُزَنِ فِي الْوَجْهِ خَاصَّةً، كَتَبَ وَ اَكْتَابَ کَابَةً وَ کَابَةً وَ کَابًا، فَهُوَ كَتِيبٌ كَتَبٌ مُكْتَتَبٌ. وَ اَكْأَبَ الرَّجُلُ: صَارَ اِلَى الْکَابَةِ وَ الْحُزَنِ. وَ الْکَأْبِي: الْكَيْبِيَّةُ. فِي الْأَصُول: نَوْبَةٌ، وَ التَّصْوِيبُ مِنَ الْمَعْجَمَاتِ. (40)

الفروق فی اللغة ؛ ص 262:

(الفرق) بین الحزن و الکآبه:

أن الكآبة أثر الحزن البادى على الوجه و من لم يقال عليه كآبة و لا يقال علاه حزن أو كرب لأن الحزن لا يرى ولكن دلالة على الوجه و تلك الدلالات تسمى كآبة و الشاهد قول النابغة:

إذا حل بالأرض البرية أصبحت كئيبة وجه غبها غير طائل

فجعل الكآبة فى الوجه.(33)

مقدمة الأدب ؛ متن ؛ ص 154:

كَيْبَ اندوهگین شد كَآبَةً و هو كَيْبٌ اندوهگین اکتَابَ غمگین شد اندوه خورد و هى الكَآبَةُ اندوه، غم.(34)

فرهنگ ابجدی ؛ متن ؛ ص 115:

كَابَ- إكَاباً الرَّجُلُ: آن مرد اندوهگین شد، در معرض هلاک قرار گرفت،- الرَّجُلُ: آن مرد را اندوهگین کرد. الأَكَابُ: «ما أَكَابَهُ»: چه بسیار سخت است اندوه او. اکتَابَ- اکتَبَاباً: مترادف (كَيْبَ) است، بد حال و اندوهگین شد. كَيْبَ- كَاباً و كَآبَةً و كَآبَةً: در غم و اندوه فرو رفت. الكَيْبُ: اندوهناک و غمگین.(29)

جمع بندى كآبه:

این عبارت از ریشه كئب به لحاظ معنی مترادف حزن، غم و اندوه است اما در اصطلاح به حزن و اندوهی که اثرش در ظاهر شخص بویژه در صورت وی ظاهر شود، گفته می شود و فرق آن با حزن در همین امر است که حزن اندوه درونی است و کابه اندوهی است که اثرش در ظاهر شخص هویدا است.

5- خوف:

جمهرة اللغة ؛ ج 1 ؛ ص 617:

و الخَوْف: ضد الأمن؛ خاف يخاف خوفا. و خَوَاف: موضع. و الخَوْف: معروف. و الخَيْف من قولهم: فرس أخيف، إذا كانت إحدى عينيه زرقاء و الأخرى كحلاء. و الخَيْف: أرض فيها هبوط

و ارتفاع، و ربما سُمِّيت الأرض إذا اختلفت ألوان حجارتها خَيْفًا نحو خَيْفٍ مِّنِّي. و الخيفة: الخوف، قُلِبَتِ الْوَاوُ يَاءً لِكَسْرِهِ مَا قَبْلَهَا. و المخاوف: مواضع الخوف. و الخافة: خريطة من أَدَمَ. (41)

المحيط فى اللغة ؛ ج 4 ؛ ص 423:

خَافَ يَخَافُ خَوْفًا، و منه التَّخَوُّفُ و الإِخَافَةُ. و الخَوْفُ: الْفَزَعُ. و طَرِيقٌ مَخُوفٌ: يَخَافُهُ النَّاسُ، و مُخِيفٌ: يُخِيفُ النَّاسَ، و خَائِفٌ: ذُو خَوْفٍ. و خَوْفَتُهُ: جَعَلَتْ فِيهِ الْخَوْفَ، و صَيَّرَتْهُ بِحَالٍ يَخَافُهُ النَّاسُ. و الخَيْفَةُ: الْخَوْفُ، و جَمْعُهُ خَيْفٌ. (40)

الفروق فى اللغة ؛ ص 236 - 235:

الخوف و الحذر و الخشية و الفزع

أن الخوف توقع الضرر المشكوك فى وقوعه و من يتيقن الضرر لم يكن خائفا له و كذلك الرجاء لا يكون الا مع الشك و من تيقن النفع لم يكن راجيا له، و الحذر توقى الضرر، و سواء كان مظنونا أو متيقنا، و الحذر يدفع الضرر، و الخوف لا يدفعه و لهذا يقال خذ حذرك و لا يقال خذ خوفك.

(الفرق) بين الخوف و الخشية:

أن الخوف يتعلق بالمكروه و بترك المكروه تقول خفت زيدا كما قال تعالى (يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ) و تقول خفت المرض كما قال سبحانه (وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ) و الخشية تتعلق بمنزل المكروه و لا يسمى الخوف من نفس المكروه خشية و لهذا قال (يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ) فان قيل أليس قد قال (إِنِّى خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ) قلنا انه خشى القول المؤدى الى الفرقة و المؤدى الى الشىء بمنزله من يفعله و قال بعض العلماء يقال خشيت زيدا و لا يقال خشيت ذهاب زيد فان قيل ذلك فليس على الأصل ولكن على وضع الخشية مكان الخوف، و قد يوضع الشىء مكان الشىء اذا قرب منه.

(الفرق) بين الخوف و الهلع و الفزع:

أن الفزع مفاجأة الخوف عند هجوم غارة أو صوت هده و ما أشبه ذلك و هو انزعاج القلب بتوقع مكروه عاجل و تقول فزعت منه فتعديه بمن و خفته فتعديه بنفسه فمعنى خفته أى هو نفسه خوفي و معنى فزعت منه أى هو ابتداء فزعى لأن من لا ابتداء الغاية و هو يؤكد ما ذكرناه، و أما الهلع فهو أسوأ الجزع و قبل الهلوع على ما فسر الله تعالى فى قوله تعالى (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً) و لا يسمى هلوفا حتى تجتمع فيه هذه الخصال.

(الفرق) بين الخوف و الهول

أن الهول مخافة الشيء لا يدرك على ما يقحم عليه منه كهول الليل و هول البحر و قد هالنى الشيء و هو هائل و لا يقال أمر مهول

و تفسير المهول أن فيه هولاً، و العرب اذا كان الشيء أنشئ له يخرجونه على فاعل كقولهم دارع و اذا كان الشيء أنشئ فيه أخرجه على مفعول مثل يحبون فيه ذلك، و مديون عليه ذلك و هذا قول الخليل.

(الفرق) بين الخوف و الوجل:

أن الخوف خلاف الطمأنينة و جل الرجل يوجل و جلا اذا قلق و لم يطمئن و يقال أنا من هذا على و جل و من ذلك على طمأنينة، و لا يقال على خوف فى هذا الموضع، و فى القرآن (الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ)* أى اذا ذكرت عظمة الله و قدرته لم تطمئن قلوبهم الى ما قدموه من الطاعة و ظنوا أنهم مقصرون فاضطربوا من ذلك و قلقوا فليس الوجل من الخوف فى شيء، و خاف متعد و وجل غير متعد و صيغتهما مختلفتان أيضا و ذلك يدل على فرق بينهما فى المعنى. (33)

مفردات الفاظ قرآن ؛ ج 1 ؛ ص 647:

الْخَوْفُ - يعنى از نشانه‌ای پیدا و ناپیدا منتظر چیزی مکروه و ناپسند شدن همانطور که - رجاء امیدواری و چشم داشت به چیزی دوست داشتنی است از روی نشانه‌ای خیالی یا معلوم. نقطه مقابل - خوف - امن است که در کارهای دنیوی و اخروی هر دو بکار می‌رود. خدای تعالی

گوید: وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ (57/ اسراء) وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَ لَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ (81/ انعام)، (25)

المحكم و المحيط الأعظم ؛ ج 5 ؛ ص 305: الخَوْفُ: الفَرْع. خافه يخافه خَوْفًا، وَ خِيفَةً، وَ مخافةً. (38)

كتاب الماء ؛ ج 2 ؛ ص 433:

الخَوْفُ: انقباض الرُّوح عند الانفعال النَّفْسانِيّ. وَ تَخَوَّفْتَهُ عَلْتَهُ: انتقصت من رُوحه وَ بَدِنَهُ. (26)
مقدمة الأدب ؛ متن ؛ ص 169:

خَافَهُ بترسيد از وی وَ خَافَ مِنْهُ مترادف خَوْفًا وَ مَخَافَةً وَ خِيفَةً أَخَافَ السَّبِيلَ ترسناک کرد راه را، بیمناک کرد راهرا خَوْفَهُ بترسانید او را [تَخَوَّفَ] تَخَوَّفَهُ بترسيد ازو وَ كَمَ کرد او را. (34)

مجمع البحرين ؛ ج 5 ؛ ص 57:

قوله تعالى: فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ* [69/ 5]. قال في تفسير القاضى: الخَوْفُ على المتوقع و الحزن على الواقع. قوله وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا. [56/ 7] (27)

الإفصاح ؛ ج 1 ؛ ص 168

خوف: الفَرْع وَ توقُّع حلول مكروه أو فَوْت محبوب. خاف يخاف خَوْفًا وَ خَيْفًا وَ مَخَافَةً وَ خِيفَةً فهو خائف. الجمع: خُوفٌ وَ خُيْفٌ. وَ رجل خائفٌ: شديد الخوف. وَ خَوْفُهُ: فَرْعُهُ فتخوَّف. وَ خِفَتِ الأُمْرَ وَ أَخَافَنِي الأَمْرُ. وَ طريق مَخُوفٌ وَ مُخِيفٌ: يُخَافُ فيه. وَ خاف فلان فلانا يَخُوفُهُ خَوْفًا: غلبه في الخوف: أى كان أشدَّ خوفًا منه. وَ خَاوَفَهُ: خوَّفَ كل منهما صاحبه. (39)

التحقيق في كلمات القرآن الكريم ؛ ج 3 ؛ ص 144-146:

الخوف: وَ هو غَمٌّ يلحق لتوقُّع المكروه. وَ أَمَّا الحزن فهو غَمٌّ يلحق من فوات نافع أو حصول ضارٍّ. وَ فى أنوار التنزيل: الخوف علَّةُ المتوقُّع، وَ الحزن علَّةُ الواقع. وَ الخشية أشدُّ من الخوف وَ

هی تكون من عظم المخشى و ان كان الخاشى قویا، و الخوف يكون من ضعف الخائف و ان كان المخوف أمرا یسیرا.

الفروق: الفرق بین الخوف و الفزع: أنَّ الفزع مفاجأة الخوف عند هجوم أمر و هو انزعاج القلب بتوقع مكروه عاجل. [فظهر أنَّ الأصل الواحد فی هذه المادة: هو ما یقابل الأمن، كما أنَّ الوحش ما یقابل الانس، و الرهبة ما یقابل الرغبة. و یعتبر فی الخوف: توقع ضرر مشکوک و الظن بوقوعه، و إذا أراد التوقی منه: فیقال فی هذا المقام الحذر. و إذا أدام الخوف و استمر: فهو الرهب. و إذا حصل الخوف و اثره مفاجأة و لم یتحمل به و انزعج قلبه: فهو الفزع. كما أنَّ الهلع و الذعر: مرتبتان من الفزع و الجزع.

فالخوف: حاله تأثروا اضطراب بتوقع ضرر مستقبل أو مواجه یذهب بالأمن. و يدلّ علی كونه ضدّ الأمن: قوله تعالى: - وَ لَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِنِينَ... مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا،... وَ أَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ. و یتعدی الی مفعول واحد مذكورا أو مقدرا. - لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ. (28)

فرهنگ ابجدی ؛ متن ؛ ص 26:

أَخَافُ - إِخَافُهُ [خوف] ه: او را ترسانید، - الطريق: راه ترسناک شد. تَخَوَّفَ - تَخَوُّفًا [خوف]: ترسید، این واژه ضد (أَمِنَ) است، پرهیز کرد، - علیه شیئاً: بر او از چیزی ترسید، - الشیء: آن چیز را کم کرد، - الحق: حق او را نداد و غصب کرد. الخَائِفُ - جُ خُوفٍ و خُيْفٍ و خِيفٍ و خَائِفُونَ: «خَائِفٌ مِنْ»: از چیزی ترسناک است؛ «خَائِفٌ عَلَى»: بر چیزی نگران است. خَافَ - خَوْفًا و خِيفًا و مَخَافَةً و خِيفَةً: ترسید، پرهیز کرد، ضد (أَمِنَ) است؛ «خَافَهُ و خَافَ مِنْهُ و خَافَ عَلَيْهِ»: از او ترسید یا ترسان شد. الخَافُ: آنکه بسیار ترسد، بسیار ترسو. المَخَافَةُ: جامه ایست از چرم که عسل گیرنده آنرا پوشد، آنچه که با آن میوه ها را چینند. خَاوَفَ - مَخَافَةً [خوف] ه: در ترسیدن بر او چیره شد. الخَوَافُ: فریاد و ناله و زاری. خَوَّفَ - تَخَوُّفًا [خوف] ه: او را ترسانید، - الطريق: راه را ترسناک کرد. الخَوْفُ: ترس، بیم و هراس؛ «خَوْفًا مِنْ»: از ترس اینکه؛ «خَوْفًا عَلَى»: نگرانی از، بیم از اینکه. الخِيفَةُ - جُ خِيفٍ: ترسیدن، حالت ترسو. المَخَافَةُ: مص؛ «مَخَافَةً أَنْ» برای ترس از آنکه المَخَافُ: چیزهای بر حذر کننده و ترسناک، خطرات. المَخُوفُ: آنچه که از آن بترسند، ترسناک. المُخِيفُ: خوفناک، ترسناک. (29)

6- فرع:

الصحاح ؛ ج 3 ؛ ص 1258:

الْفَرْعُ: الذُّعْرُ، و هو فى الأصل مصدرٌ و ربّما جمع على أَفْرَاعٍ. تقول منه: فَرَعْتُ إِيكَ و فَرَعْتُ منك، و لا تقل فَرَعْتُكَ. و المَفْرَعُ: الملجأ. و فلانٌ مَفْرَعٌ للناس، يستوى فيه الواحد و الجمع و المؤنث، أى إذا دهمهم أمرٌ فَرَعُوا إِلَيْهِ. و هما مَفْرَعٌ للناس، و هم مَفْرَعٌ لَهُمْ، و هى مَفْرَعٌ لَهُمْ. و المَفْرَعَةُ بالهاء: ما يُفْرَعُ منه. و الفرعُ أيضاً: الإغائَةُ. قال رسول الله صلى الله عليه و سلم للأَنْصار: «إِنَّكُمْ لَتَكْثُرُونَ عِنْدَ الْفَرْعِ وَ تَقْلُونَ عِنْدَ الطَّمَعِ». و الإْفْرَاعُ: الإخافَةُ، و الإغائَةُ أيضاً. يقال: فَرَعْتُ إِلَيْهِ فَأَفْرَعَنِي، أى لَجَأْتُ إِلَيْهِ مِنَ الْفَرْعِ فَأَغَاثَنِي. و كذلك التَّفْرِيعُ مِنَ الْأَصْدَادِ، يقال فَرَعَهُ أى أَخَافَهُ. و فُرِعَ عَنْهُ أى كُشِفَ عَنْهُ الْخَوْفُ. و منه قوله تعالى: حَتَّى إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ، أى كُشِفَ عَنْهَا الْفَرْعُ. (42)

معجم مقاييس اللغة ؛ ج 4 ؛ ص 501:

الفاء و الزاء و العين أصلان صحيحان، أحدهما الذُّعْرُ، و الآخر الإغائَةُ. فأَمَّا الْأَوَّلُ فَالْفَرْعُ، يقال فَرِعَ يَفْرِعُ فَرَعًا، إذا دُعِرَ. و أَفْرَعْتُهُ أَنَا. و هذا مَفْرَعُ الْقَوْمِ، إذا فَرِعُوا إِلَيْهِ فِيمَا يَدْهَمُهُمْ. فأَمَّا فَرَعْتُ [عنه] فمعناه كَشَفْتُ عَنْهُ الْفَرْعَ. قال الله تعالى: حَتَّى إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ. و المَفْرَعَةُ: الْمَكَانُ يَلْتَجِئُ إِلَيْهِ الْفَرْعُ.

و الأصل الآخر الْفَرْعُ: الإغائَةُ. قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم للأَنْصار: «إِنَّكُمْ لَتَكْثُرُونَ عِنْدَ الْفَرْعِ، وَ تَقْلُونَ عِنْدَ الطَّمَعِ». يقولون: أَفْرَعْتُهُ إِذَا رَعَبْتَهُ، و أَفْرَعْتُهُ، إِذَا أَغَشْتَهُ. و فَرَعْتُ إِلَيْهِ فَأَفْرَعَنِي، أى لَجَأْتُ إِلَيْهِ فَرَعًا فَأَغَاثَنِي. (43)

مفردات ألفاظ القرآن ؛ ص 635:

الْفَرْعُ: انقباض و نفار يعتري الإنسان من الشيء المخيف، و هو من جنس الجزع، و لا يقال: فَرَعْتُ مِنَ اللَّهِ، كما يقال: خفت منه. و قوله تعالى: لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ [الأنبياء / 103]، فهو الفرع من دخول النار. فَفَرِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ [النمل / 87]، وَ هُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ

[النمل / 89]، و قوله تعالى: حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ [سبا/ 23]، أى: أزيل عنها الفزع، و يقال: فَزِعَ إليه: إذا استغاث به عند الفزع، و فَزِعَ له: أغاثه.

مفردات الفاظ قرآن ؛ ج 3 ؛ ص 53:

الْفَزَعُ: گرفتگی و انقباض خون در بدن و رمیدن و ترسیدن از چیزی که آن چیز ترس آور و بیمناک باشد. فزع- نوعی جزع و بی تابى است، اما عبارت- فَزِعْتُ مِنَ اللَّهِ- بکار نمی رود و خفت من الله- می گویند: در آیه: لَا يَخْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ (103/ انبیاء) یعنی- فزع- و ترس از داخل شدن در آتش در آنها نیست و از این جهت غمین و محزون نیستند. و آیات: فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ (78 نمل). وَ هُمْ مِنْ فَزَعِ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (89 نمل). و آیه: حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ (23- سبا) تا اینکه از دلهاشان رعب و هراس زدوده شود. فَزِعَ إِلَيْهِ: وقتی است که به هنگام ترس از او یاری جویند. یعنی هر گاه فریاد زنده ای که ترسیده است از ما یاری بخواهد به یاریش می شتابیم.

کسی که واژه- فَزِعُ- را- مستغیث- یعنی فریاد کننده و یاری طلب، تفسیر کرده است، تفسیری است از مقصود و مفهوم سخن نه اینکه معنی یاری خواستن در لفظ فزع باشد. (25)

مقدمه الأدب ؛ متن ؛ ص 160:

فَزِعَ مِنْهُ بترسید از وی خافَ منه فَرَعًا و هو فَزِعٌ ترسندۀ أَفْرَعَهُ بترسانید او را فَرَعَهُ ترسانید او را خَوْفَهُ او ازالَ خَوْفَهُ. (34)

شمس العلوم ؛ ج-8 ؛ ص 5179:

مَفْزَعٌ: المَلْجَأُ الذی یَفْزَعُ إِلَیْهِ الْقَوْمُ. الفزع: الذعر و الخوف، يقال: فَزِعْتُ مِنْهُ: أى خفت. و رجل فَزِعٌ، قال الله تعالى: لَا يَخْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ (انبیاء- 103). و فَزِعَ إِلَیْهِ: أى لَجَأً. و الفزع: الإغاثَةُ، [الإفزع]: أَفْزَعُهُ: إذا ذَعَرَهُ و أَرَعَبَهُ. و أَفْزَعُهُ: إذا أَغَاثَهُ، و هو مِنَ الْأَضْدَادِ. (35)

الإفصاح ؛ ج 1 ؛ ص: 167-168:

الْفَرْع: الخوف من الشيء: فَرْعَ فلان يفَرْعُ فَرْعاً: خاف فهو فَرْعٌ، و الجمع: فَرْعُونَ. و أفَرْعُه و فَرْعُه: أخافه و رَوَّعَه. و الْفَرْاعَةُ: الكثير الفَرْع. و- الذى يفَرْعُ الناس كثيراً. و فَرْعٌ عنه: كشف عنه الخوف. و فلانٌ مَفْرَعٌ: أى يُفَرْعُ من أجله. و فَرْعَ فلانا يفَرْعُه فَرْعاً و أفَرْعُه: أغاثه و نصره. و فلان مَفْرَعٌ لنا و مَفْرَعٌ: مُغَاثٌ و ملجأ: أى إذا دهمهم أمر فَرْعُوا إليه، للواحد و الجمع و المؤنث.(39)

التحقيق فى كلمات القرآن الكريم ؛ ج 9 ؛ ص 81:

لسا- الفرع: الفرق و الذعر من الشيء، و هو فى الأصل مصدر، فرع منه و فزع فزعا و فزعا و فزعا، و أفزعه و فزعه: أخافه و رَوَّعَه. و تقول فزعت اليك و فزعت منك، و لا تقل فزعتك. و المفزع و المفزعة: الملجأ، و قيل المَفْزَع: المستغاث به، و المَفْزَعَةُ: الذى يفزع من أجله، فَرَّقُوا بينهما. قال الفراء: المَفْزَعُ يكون جبانا و يكون شجاعا، فمن جعله شجاعا مفعولا به: قال، بمثله تنزل الأفرع. و من جعله جبانا جعله يفزع من كل شيء. و فزعته: أعنته: بمعنى فزعت له، و هذا هو الصحيح المعول عليه. و الإفزع: الإغاثة. و الإفراع: الإخافة. و هو من الاضداد. مفر- فزع: الفرع انقباض و نفار يعترى الإنسان من الشيء المخيف، و هو من جنس الجزع.

و التحقيق: أن الأصل الواحد فى المادة: هو خوف شديد مع اضطراب و دهشة عند عروض مكروه عظيم مفاجأة- راجع الخوف. و على هذا يذكر فى موارد الخوف المطلق فإنه مرتبة من الخوف: إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ- (22/38) فنهى عنه بعنوان الخوف، و جملة إِذْ دَخَلُوا: تدل على المفاجأة. و يذكر فى قبال الأمن، فإن الخوف يقابل الأمن: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ- (89/27) أى من جاء يوم القيامة بالحسنة، و معه حسنة مطلقة فى اعتقاده و صفاته الباطنة و أعماله الظاهرة: فهو آمن من فزع ذلك اليوم و خوفه المطلق: فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (48/6) و يذكر الحزن أيضا من لواحقه و آثاره، فإن الحزن اغتمام يظهر من فوات أمر مفيد أو من حدوث أمر ضارّ واقع. كما أن الخوف اغتمام و انقباض القلب من أمر مكروه متوقع. فتحقق الخوف و الفرع و الخشية يوجب حدوث الحزن: أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ.... لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَفَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ (103/21) أى وقوع الفرع الأكبر و إحاطته بذلك اليوم، بسبب ظهوره مفاجأة، و حصول اغتمام و خوف شديد متوقع يوجب الحزن لأغلب الناس: وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي

76

فزع است در اقرب الموارد آمده: «فُزِعَ عَنْ فُلَانٍ: كُشِفَ عَنْهُ الْفَزَعُ» در مجمع و مفردات نیز چنین گفته است. یعنی چون ترس از قلوبشان برداشته شد گفتند: پروردگارتان چه گفت؟ وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ كُلُّ أَتَوِّهٍ دَاخِرِينَ (نمل: 87) گفته‌اند ذکر «فزع» بصیغه ماضی پس از «ینفخ» برای محقق الوقوع بودن است ظاهر معنی آنست که: روزی که در صور دمیده شود اهل آسمانها و زمین بفزع افتند مگر آنکه خدا خواهد و همه خاضعانه بسوی خدا آیند. بنظر می آید: مراد از نفخ صور نفخه دوم و زنده شدن مردگان است که نفخه اول ظاهراً دفعی و مجالی بخوف نخواهد داد ما يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيِّحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ. فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (یس: 49-50) و نیز مؤید آن جمله إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ است که در ترس نخواهند بود و آنها باحتمال قوی نیکوکارانند که در آیه (89-نمل) فرموده مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ و ایضا مؤید آن وَ كُلُّ أَتَوِّهٍ دَاخِرِينَ است که همه ترسیده و خاضعانه پیش خدا خواهند آمد. فزع چون با الی متعدی شود بمعنی استغاثه آید «فَزِعَ إِلَيْهِ» یعنی باو پناه برد و استغاثه کرد و چون با «لام» متعدی شود معنی پناه دادن میدهد «فَزِعَ لَهُ» باو پناه داد و بفریادش رسید. (30)

جمع بندی علایم خوف و فزع:

ترجمه فارسی هر دو علامت خوف و فزع؛ ترس، نگرانی و احساس عدم امنیت است و اصطلاحاً خوف به ترس از وقوع امری مشکوک در آینده گفته می شود. در واقع خوف احساس ترس و ناامنی از وقوع امری در آینده است که وقوع آن مورد شک است. اما فزع، خوف شدید همراه اضطراب قلب [طپش قلب] هنگام واقع شدن ناگهانی مکروهی عظیم است. اکثر علماء لغت خوف را مترادف فزع گرفته اند اما همانگونه که از تعریف آنها مشخص گردید، این دو عبارت عیناً به یک معنی نیستند. گرچه به لحاظ معنی این دو علامت با عباراتی چون حذر، رهبه، هلوع و خشیت متشابه اند اما تفاوت‌هایی هم به شرح ذیل دارند:

ظاهر است که خوف و فزع نقطه مقابل امنیت است چنانچه آیا قرآن نیز بدان تصریح دارد: وَ لَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ.... مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أُمْنًا.... وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ.... وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ. جالب اینکه این نقطه مشترک بین این دو یعنی احساس عدم امنیت، مشترک در تمام حالات فوق است.

آنچه که در خوف معتبر است توقع ضرر در امری مشکوک و مظنون است، حال اگر در چنین حالتی، شخص اراده نماید که آن ضرر را از خود رفع نماید، در این مقام به آن «حذر» گفته

می شود اما اگر آن حالت خوف، ادامه یابد و مستمر شود به آن « رهبه » گفته می شود (که ارهاب و رهبانیت از این ماده است).

اما اگر خوف بطور شدید و ناگهانی واقع شده، و شخص نتواند آن را تحمل کند و موجب ناآرامی و اضطراب قلب او [طیش قلب] شود به آن فزع گویند.

بنابراین به نظر می رسد خوف با واژه استرس و فزع با اضطراب در روانپزشکی طب کلاسیک متناسب است.

فرق خوف و فزع با هُلوع:

عبارت هَلَع یا هُلُوع گرچه معنی ترس هم می دهد ولی بیشتر با جزع، ببقاراری ناشکیبایی و طمع تناسب دارد. در حقیقت، مجموع کم صبری، ببقاراری و پرطمع بودن را هُلوع می نامند همانگونه که خداوند متعال در قرآن عظیمش فرمود: إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً.

فرق خوف و فزع با خشیت:

خشیت حالت تشدید شده خوف و نتیجه عظمت مخشی است اگرچه خاشی به لحاظ نفسانی هم قوی باشد در حالی که خوف از ضعف نفس خائف است و لو اینکه امر مخوف ناچیز باشد.

7- وحشت:

المحیط فی اللغة ؛ ج 3 ؛ ص 148:

الْوَحْشُ: من دَوَابِّ الْبَرِّ مَا لَا يَسْتَأْنِسُ، وَ الْجَمِيعُ: الْوُحُوشُ. وَ حِمَارٌ؛ وَحْشٍ. وَ الْوَحْشَانُ: الْوُحُوشُ. وَ الْوَحِيشُ: جَمَاعَةُ الْوَحْشِ. وَ أَرْضٌ مَوْحُوشَةٌ: ذَاتُ وَحْشٍ. وَ الْوَحْشِيُّ وَ الْإِنْسِيُّ: شَيْءٌ كُلُّ شَيْءٍ. وَ الْوَحْشِيُّ: مَا خَالَفَهُ. وَ وَحْشِيُّ الْقَوْسِ أَيْضاً. وَ الْوَحْشَةُ: ضِدُّ الْأَنْسَةِ. (40)

الصحاح ؛ ج 3 ؛ ص 1024:

وَ كَانَ الْأَصْمَعِيُّ يَقُولُ: الْوَحْشِيُّ الْجَانِبُ الْأَيْسَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. وَ وَحْشِيُّ الْقَوْسِ: ظَهْرُهَا. وَ إِنْسِيُّهَا: مَا أَقْبَلَ عَلَيْكَ مِنْهَا. وَ كَذَلِكَ وَحْشِيُّ الْيَدِ وَ الرَّجْلِ وَ إِنْسِيُّهُمَا. وَ الْوَحْشَةُ: الْخُلُوعُ وَ الْهَمُّ. وَ قَدْ أُوْحِشْتُ الرَّجْلَ فَاسْتَوْحَشَ. (42)

مفردات الفاظ قرآن ؛ ج 4 ؛ ص 426:

وَحْشٌ نقطه مقابل إنس است و حیواناتی که با انسانها انس و الفتی ندارند و دست آموز هستند بکار می‌رود یعنی - اهلی نیستند - جمعش وُحُوش است. فرمود: وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (التکویر/ 20) جائیکه انس و انسانی در آنجا نیست و از - وَحْش - بکار می‌رود می‌گویند لقیته بِوَحْشٍ إِصْمِتَ - یعنی در مکانی خالی از سکنه و سر و صدا او را دیدم و برخورد کردم - مات فلان وَحْشاً - در وقتی که کسی گرسنه و شکمش از طعام خالیست. (25)

فرهنگ ابجدی ؛ متن ؛ ص 70

اسْتَوْحَشَ - اسْتِيحَاشاً [وحش]: احساس ترس کرد یا ترسید. این کلمه ضد (اسْتَأْنَسَ) است، - منه: با او انس نگرفت، - المکان: مردم از آن مکان رفتند، - له: از دوری او احساس وحشت کرد. اَوْحَشَ - إِيحَاشاً [وحش] المکان: آن مکان خالی از مردم شد، - المکان: آن مکان را خالی از مردم یافت، - الرَّجُلُ: آن مرد را به وحشت انداخت، - الرَّجُلُ: زاد و توشه‌ی آن مرد تمام شد، گرسنه شد. تَوَحَّشَ - تَوَحُّشاً [وحش]: مانند حیوان وحشی شد، شکم او از گرسنگی خالی شد، پیراهن خود را افکند، - الْمَكَانُ: از آن جای مردم رفتند. المَوْحُوشَةُ - [وحش]: «أَرْضُ مَوْحُوشَةٍ»: سرزمین پر از جانوران. وَحْشَ - وَحْشاً بثوبه أو بسلاحه: جامه یا سلاح خود را افکند و گریخت. وَحْشَ - تَوَحَّشاً [وحش] بثوبه أو بسلاحه: مرادف (وَحْشَ) است. الوَحْشَ - مص، - ج وُحُوش و وُحْشَان: حیوان وحشی؛ «حِمَارٌ وَحْشٌ» و «حِمَارٌ وَحْشِيٌّ» گورخر، «بَقَرٌ الوَحْشِ»: گاو وحشی بر خلاف «البقر الأهلِيَّة»: گاو اهلی.

«مَكَانٌ وَحْشٌ»: جای بی آب و گیاه؛ «مَشَى فِي الْأَرْضِ وَحْشاً»: زمین را به تنهایی پیمود؛ «بَاتَ وَحْشاً»: شب را گرسنه خوابید. الوَحْشَانُ - ج وَحَاشَى: اندوهگین، غمگین. الوَحْشَةُ - تنهائی، بریدن از مردم، زمین بی آب و گیاه، ترس یا دل گرفتگی از تنهائی، اندوه، دوری دل از دوستیها. الوَحْشِيُّ - واحد (الوَحْشِ) است، هر آنچه که از مردم دور شود و بگریزد، طرف راست از هر چیزی، - مِنَ التَّيْنِ وَنَحْوِهِ: انجیر بیابانی و مانند آن، - مِنَ الْقَوْسِ: پشت کمان. الوَحْشِيَّةُ - مؤنث (الوَحْشِيَّ) است، وحشیگری، تند خوئی، بادی که از شدت وزش به زیر جامه داخل شود. الوَحِيشَ - جانور وحشی؛ «الْجَانِبُ الْوَحِيشُ»: وحشی. (29)

جمع بندی وحشت:

وحشت از ریشه وَحَشَ نقطه مقابل انس است و برای حیواناتی که با انسانها انس و الفتی ندارند و لو دست آموز باشند بکار می‌رود یعنی - اهلی نیستند - جمعش وَحُوش است. اما عبارت وحشت که برخی آن را جزء علائم مالیخولیا ذکر کرده اند به نظر می‌رسد از این عبارت معانی تنهایی، بریدن از مردم، ترس یا دل گرفتگی از تنهایی را اراده نموده باشند.

8- فرح:

جمهره اللغة ؛ ج 1 ؛ ص 518:

و الْفَرَحُ: ضد الحزن. و يقال: فَرِحَ يَفْرَحُ فَرَحًا، فهو فَرِحٌ و فَرَحَانٌ و فَارِحٌ من قومٍ فَراحى و فَرَحِين. و الْفَرَحَةُ: الْمَسْرَّةُ. و من أمثالهم: «التَّرَحُّهُ تُعْقِبُ الْفَرَحَةَ». (41)

المحيط فى اللغة ؛ ج 3 ؛ ص 83:

الْفَرَحُ: نَقِيضُ الْحُزْنِ، رَجُلٌ فَرِحٌ و فَرَحَانٌ، و امْرَأَةٌ فَرِحَةٌ فَرَحَى. و ما يَسُرُّنى به مَفْرُوحٌ و الْمِفْرَاحُ: نَقِيضُ الْمِحْزَانِ. (40)

الفروق فى اللغة ؛ ص 260 - 261:

(الفرق) بين السرور و الفرح:

أن السرور لا يكون الا بما هو نفع أو لذة على الحقيقة، و قد يكون الفرح بما ليس بنفع و لا لذة كفرح الصبى بالرقص و العدو و السباحة و غير ذلك مما يتعبه و يؤذيه و لا يسمى ذلك سرورا ألا ترى أنك تقول الصبيان يفرحون بالسباحة و الرقص و لا تقول يسرون بذلك، و نقيض السرور، الحزن و معلوم أن الحزن يكون بالمرأى فينبغى أن يكون السرور بالفوائد و ما يجرى مجراها من الملاذ، و نقيض الفرح، الغم، و قد يغتم الانسان بضرر يتوهمه من غير أن يكون له حقيقة و كذلك يفرح بما لا حقيقة له كفرح الحالم بالمنى و غيره، و لا يجوز أن يحزن و يسر بما لا حقيقة له، و صيغة الفرح و السرور فى العربية تنبئ عما قلناه فيهما و هو أن الفرح فعل مصدر فعل فعلا و فعل المطاوعة و الانفعال فكأنه شئ يحدث فى النفس من غير سبب يوجهه، و السرور اسم وضع موضع المصدر فى قولك سر سرورا و أصله سرا و هو فعل يتعدى و

یقتضی فاعلا فهو مخالف للفرح من كل وجه، و يقال فرح اذا جعلته كالنسبة و فارح اذا بنيته على الفعل، قال الفراء: الفرّح الذي يفرح في وقته و الفارح الذي يفرح فيما يستقبل مثل طمع و طامع.(33)

مفردات الفاظ قرآن ؛ ج 3 ؛ ص 31:

الفرّح: باز شدن دل و خاطر از شادی، بوسیله لذتی آنی و زود گذر و بیشتر در لذات بدنی است و لذا در آیات زیر گفت: وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ (22/ حدید). فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا (26/ رعد). ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ (75/ غافر). حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا (44/ انعام). فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ (82/ غافر). إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (76/ قصص). و در فرحناک شدن جز در آیات زیر و موارد آن رخصت داده نمیشود: فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا (58/ یونس). خطاب به عموم مردم است می گوید شما را از پروردگارتان پندی و موعظه ای آمد که شفابخش بیماریهای دلهاست و هدایت و رحمتی برای مؤمنان، بگو که به کرم و رحمت و لطف خدای با ایمان به او شادمان باشید که از آنچه جمع می کنید نیکوتر است پس شادمانی و تفریح تنها در برنامه های مکتبی و توحیدی جائز و بس است. و نیز وَ يَوْمَئِذٍ يُفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (4/ روم). مفرّح: کسی که زیاد خرسند و شادمان است، شاعر گوید: «لا يترك في الإسلام مفرّح».

گویی که- إفراح در جلب شادمانی و در برطرف شدن شادی هر دو بکار میرود، همانطور که اشکاء- در جلب شکوی و شکایت و در برطرف کردن آن، پس مردی که بسیار وامدار است شادیش از بین رفته، و از این روی گفته اند: لا غم الا غم الدّین: هیچ غم و اندوهی غم نیست مگر غم قرض و وام.(25)

فقه اللغة ؛ ص 209: فصل فی ترتیب السرور [الفرح] (31)

أول مراتبه: الجذل و الابتهاج. ثم الاستبشار، و هو الاهتزاز، و فی الحديث: «اهتز العرش لموت سعد بن معاذ. ثم الارتياح و الابرئشاق؛ و منه قول الأصمعي: حدثت الرشيد بحديث كذا فابرئشق له. ثم الفرّح، و هو كالبطر من قوله تعالى: إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ [القصص: 76]. ثم المرح، و هو شدة الفرّح، من قوله سبحانه: وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا*.

* الفَرَحُ، نقيضُ الحُزنِ و قال «ثعلبٌ»: هو أن يَجِدَ في قلبه خِفَةً. فَرِحَ فَرَحًا. و رجلٌ فَرِحَ و فَرَحَ و مَفْرُوحٌ- عن «ابنِ جَنِّي»- و فَرَحَانٌ، من قَوْمٍ فَرَّاحِي و فَرَحَى. و امرأةٌ فَرِحَتْ و فَرَحَى و فَرَحَانَةٌ- و لا أَحَقُّهُ. و قوله تعالى: لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ [القصاص: 76] قال «الزَّجَّاجُ»: معناه، و الله أعلمُ، لا تَفْرَحْ بكثرةِ المالِ في الدنيا، لأن الذي يَفْرَحُ بالمالِ يَصْرِفُهُ في غيرِ أمرٍ الآخِرَةِ. و قيل: لا تَفْرَحْ، لا تَأْشَرْ. و المعنيان مُتَقَارِبَانِ لأنه إذا سُرَّ ربما أَشْرَ. و المِفْرَاحُ: الكثيرُ الفَرَحِ. و قد أَفْرَحَهُ و فَرَّحَهُ. و الفَرَحَةُ و الفُرْحَةُ: المَسْرَةُ. و الفُرْحَةُ أيضًا، ما تُعْطِيهِ المِفْرَاحُ لك أو تشييه به مكافأةً. و أَفْرَحَهُ الشَّيْءُ: فَدَحَهُ و أَثْقَلَهُ.. و المِفْرَاحُ: المُثْقَلُ بالدينِ. و رجلٌ مِفْرَاحٌ: مُحْتَاجٌ مَغْلُوبٌ. و قيل: فقيرٌ لا مالَ له. و في الحديث: «لا يتركُ في الإسلامِ مِفْرَاحٌ» أى لا يتركُ في أخلافِ المسلمينَ حتى يُوسَّعَ عليه و يُحَسَّنَ إليه. و المِفْرَاحُ: الذي لا يُعْرِفُ له نَسَبٌ و لا وِلاءٌ. و روى بعضهم هذه الأخيرةَ بالجيم. و المِفْرَاحُ: القَتِيلُ يُوجَدُ بين القريتين- و رُوِيَ بالجيم أيضًا.(38)

كتاب الماء ؛ ج 3 ؛ ص 988-989.

الْفَرَحُ: انبساطُ الرُّوحِ الحيوانِيّ عند الانفعال النَّفْسَانِيّ، طَلَبًا لملاقاة ما تُحِبُّ. و المِفْرَاحُ: دواء معروف. و سمعت الشيخ يقول: الأدوية التي تُفَرِّحُ:

- أما أن تُفَرِّحَ بشيء من العلل المعروفة مثل تأثر الرُّوحِ بالشَّرَابِ، أو تنويرها باللُّؤْلُؤِ و الابْرِيسَمِ، أو جمعها و منعها عن أن يُسْرِعَ إليها التحليل بالكابلي و الكهربا و البَسْد. أو تعديل مزاجها بالتسخين بالدَّرُونِجِ أو بالتبريد بماء الورد و الكافور، أو تقوية مزاجها بالملائمة الطَّبِيعِيَّةِ بالعقاقير الطَّيِّبَةِ الرَّائِحَةِ و الحلوة كلسان الثَّور و حَجَرِ اللَّازُورِدِ أو اجتماع أسبابٍ مِنْ هذه كما في البَسْدِ و الدَّرُونِجِ و لسان الثَّور، و أما أن تُفَرِّحَ بخاصيَّةٍ مجهولة كالياقوت أو بخاصيَّةٍ مقارنةً لشيء مما ذُكِرَ كالمِسْكِ و العَنْبَرِ فأنهما يُفَرِّحَانِ بالخاصيَّةِ و بالرَّائِحَةِ الملائمة للرُّوحِ. و رَبُّ التَّفَاحِ بالخاصيَّةِ. و إذا كان مزاج الرُّوحِ حارًّا جدًا فَرَّحَ مع الخاصيَّةِ المجهولة بعلَّة معلومة و هى التَّبريد، و كالدَّرُونِجِ فإنه يُفَرِّحُ بالخاصيَّةِ. و إذا كان مزاج الرُّوحِ باردًا فَرَّحَ مع الخاصيَّةِ بتعديلِ مزاج الرُّوحِ و تسخينها.(26)

مقدمة الأدب ؛ متن ؛ ص 155:

فَرِحَ بِهِ شَاد شَد بوى، شادمانه شد بوى، شادكام شد بوى فَرَحًا و هو فَرِحَ شادمان، شادكام شده و فَرَحَانُ مترادف و هى فَرَحَى زن شادمان أَفَرَحَهُ شاد کرد او را فَرَحَهُ شاد کرد او را. (34)

شمس العلوم ؛ ج-8 ؛ ص 5137:

فَرَحَهُ: نقيض الترحه. [الفَرَحَةُ]: لغه فى الفَرَحَهُ، يقال: إن بشرتنى بكذا ففَرَحْتُك ما شئت. [الفَرَح]: ذهاب الغم و انكشاف الكرب. و فَرَحَ: من أسماء الرجال. [المُفَرَح]: الذى أثقله الدَّيْن. [المُفَرَّاح]: نقيض المَحْزَان من الناس. [الفارح]: القوس التى بان وترها عن كبدها. الفرح: نقيض الغم، و النعت: فَرِح و فارح، قال الله تعالى: وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ (سورة الحديد: ٢٣) و الفرح: الطغيان. و الفرح: البطر و الأشر، قال الله تعالى: إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (سورة القصص: ٧٦) [الإفراح]: أفرحه بالشيء ففرح. و الإفراح: الإثقال. (35)

القاموس المحيط ؛ ج 1 ؛ ص 328

- الفَرَح، محرَّكَةً: السُّرُورُ، و البَطَرُ، فَرِحَ، فهو فَرِحٌ و فَرُوحٌ و مَفْرُوحٌ و فَارِحٌ و فَرَحَانٌ، و هُم فَرَاخٍ و فَرَحَى. و امرأة فَرَحَهُ و فَرَحَى و فَرَحَانَةً، و أَفَرَحَهُ و فَرَحَهُ. - و المُفَرَّاح: الكثيرُ الفَرَح. - و الفَرَحَةُ، بالضم: المَسَرَّةُ، و يُفْتَحُ، و ما يُعْطِيهِ المُفَرِّحُ لك. - و أَفَرَحَهُ: أثقلَهُ. - و المُفَرِّحُ، بفتح الراء: المُحْتَاجُ المَغْلُوبُ الفقيرُ، و الذى لَا يُعْرِفُ لَهُ نَسَبٌ و لَا وِلَاءٌ، و القَتِيلُ يُوَجَدُ بَيْنَ الْقَرِيْنَيْنِ. - و الفَرَحَانَةُ: الكَمَاءُ البَيضاء. - و المُفَرِّحُ: دواءٌ م. (36)

مجمع البحرين ؛ ج 2 ؛ ص 397

قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» أى الأشرين البطرين، و أما الْفَرَحُ بمعنى السرور فليس بمكروه، و يستعمل الْفَرَحُ فى معان فى الرضا و السرور و الأشر و البطر. قوله: «ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فى الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ» [75/40] أى ذلك الإضلال بسبب ما كان لكم من الْفَرَحِ فى الأرض و المسرح بغير الحق، و هو الشرك و عبادة الأوثان - قاله الشيخ أبو على.

وَفِي الْحَدِيثِ "أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاِحِلَتَهُ وَزَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمَاءَ فَوَجَدَهَا". قِيلَ الْفَرَحُ هُنَا كُنَايَةً عَنِ الرِّضَا وَ سُرْعَةِ الْقَبُولِ وَ حَسَنِ الْجَزَاءِ، لَتَعَذَّرَ ظَاهِرُهُ عَلَيْهِ تَعَالَى. وَفِيهِ "لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ". أَيْ يَفْرَحُ بِهِمَا، بِحَذْفِ الْجَارِ وَ إِيْصَالِ الْفِعْلِ بِفَرْحِهِ عِنْدَ إِفْطَارِهِ، يَعْنِي فَرْحَةً بِالْخُرُوجِ عَنْ عَهْدَةِ الْمَأْمُورِ بِهِ، وَ قِيلَ بِمَا يَعْتَقِدُهُ قِيلَ فَرْحَةً إِذَا أَفْطَرَ بِتَوْفِيقِ تَمَامِهِ، أَوْ لَتَنَاوُلِهِ الطَّعَامَ وَ لَذْتِهِ وَ رَفْعِ أَلَمِ الْجُوعِ. وَفِيهِ "إِذَا رَأَيْتَ الْهَلَالَ فَلَا تَفْرَحْ". أَيْ لَا تَبْطُرْ، مَنْ الْفَرَحُ الَّذِي هُوَ الْأَشْرُ وَ الْبَطْرُ، وَ لَكِنْ أَذْكَرَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ بِهِ وَ اسْتَعْنِ بِاللَّهِ عَلَى مَا كَلَّفَكَ بِهِ. (27)

الطراز الأول ؛ ج 4 ؛ ص 438:

الْفَرَحُ: انْشِرَاحُ الصَّدْرِ وَ سُرُورُ الْقَلْبِ بِلَذَّةٍ عَاجِلَةٍ، وَ يُطْلَقُ عَلَى الْأَشْرِ وَ الْبَطْرِ؛

التحقيق في كلمات القرآن الكريم ؛ ج 9 ؛ ص 48:

أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ: هُوَ مَا يُقَابَلُ الْغَمِّ، وَ قُلْنَا إِنَّ الْغَمَّ هُوَ التَّغْطِيَةُ، فَيَكُونُ الْفَرَحُ عِبَارَةً عَنِ انْبِسَاطٍ مُطْلَقٍ فِي الْبَاطِنِ يُوجِبُ رَفْعَ التَّغْطِيَةِ وَ الْانْكَدَارِ. وَ الْفَرْقُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ السُّرُورِ وَ الْبَطْرِ وَ الْأَشْرِ وَ الطَّرْبِ. أَنَّ السُّرُورَ: يُقَابَلُ الْحُزْنَ، أَيْ انْبِسَاطٍ يُوجِبُ رَفْعَ الْحُزْنِ وَ التَّأَلُّمِ. وَ الطَّرْبُ: خُرُوجٌ عَنِ الْاِعْتِدَالِ وَ عَنِ الْحَدِّ الْمَمْدُوحِ فِي السُّرُورِ. وَ الْبَطْرُ: تَجَاوُزٌ عَنِ حَدِّ الطَّرْبِ. وَ الْأَشْرُ: تَجَاوُزٌ عَنِ حَدِّ الْبَطْرِ. فَالْفَرَحُ مُطْلَقُ السُّرُورِ، وَ يَصْدُقُ فِي أَيْ مَرْتَبَةٍ مِنْ مَرَاتِبِهِ. وَ أَمَّا الْإِفْرَاحُ بِمَعْنَى الْإِثْقَالِ: فَمَرْجِعُهُ إِلَى جَعْلِ شَخْصٍ فِي مَعْرِضِ الْفَرَحِ وَ فِي مُورَدِهِ، بِأَنْ يَرَى مَثَقُلًا بِالْغُومِ حَتَّى يَسْتَوْجِبَ الْفَرَحَ، وَ هَذَا الْمَعْنَى يُوجِبُ تَحَقُّقَ الْانْكَدَارِ وَ الْاِعْتِمَامِ وَ التَّغْطِيَةِ بِالْغُومِ أَوَّلًا، ثُمَّ جَعْلَهُ مَفْرَحًا بِرَفْعِ أَسْبَابِ الْاِعْتِمَامِ، وَ لَعَلَّ هَذَا مَعْنَى مَا قَالُوا مَنْ أَنَّ الْإِفْرَاحَ بِمَعْنَى الْإِثْقَالِ بِدَيْنٍ أَوْ غَيْرِهِ. فَيَكُونُ مَعْنَى - لَا يَتْرَكَ فِي الْإِسْلَامِ مَفْرَحٌ: إِنَّ مَنْ صَارَ بِرَفْعِ الدِّينِ أَوْ بِغَيْرِهِ فَرَحًا فِي رَفْعِ ابْتِلَائِهِ مَوْقَتًا، لَا يَتْرَكَ أَنْ يَبْقَى عَلَى تِلْكَ الْحَالَةِ، بَلْ يُلْزَمُ الْعَمَلُ فِي رَفْعِ ابْتِلَائِهِ رَأْسًا بِأَدَاءِ دِينِهِ. ثُمَّ أَنَّ الْفَرَحَ يَكُونُ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ، مَادِيًا أَوْ مَعْنَوِيًا. فَفِي الْحَقِّ: كَمَا فِي -. وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا (36/30) وَ فِي الْبَاطِلِ: كَمَا فِي -. ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ (75/40). فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ (81/9) وَ فِي الْأُمُورِ الدُّنْيَوِيَّةِ الْمَادِيَّةِ: كَمَا فِي -. وَ إِنَّ تُصِيبَكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا (120/3). لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ (23/57) وَ لَا يَخْفَى أَنَّ مَفْهُومَ الْفَرَحِ إِنَّمَا يَتَحَقَّقُ بَعْدَ الْاِعْتِمَامِ وَ بَرَفْعِ تَغْطِيَةٍ وَ انْكَدَارٍ، فَهُوَ أَمْرٌ

عرضی و یزول بزوال علته: فَرَحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ (30)
 36 و علی هذا يستعمل فی الأمور الدنیویة غالباً، فانّ الانبساط فی الآخرة يتعلّق بمقامات
 روحانیة و ينبعث من سلامة النفس و يدوم بدوام عالم الآخرة. (28)

فرهنگ ابجدی ؛ متن ؛ ص 106:

فَرَحَ - إِفْرَاحاً [فرح] هُ: او را شادمان کرد، - الدین: داشتن بدهی او را اندوهگین کرد، او را
 گرانبار کرد. الفراح - آنکه خوشحال و شادمان باشد. فَرِحَ - فَرِحاً بالشیء: دل او شاد شد
 بی خیال و بی پروا شد. فَرِحَ - تَفْرِیحاً [فرح] هُ: او را شادمان کرد. الفَرَح - خورسندی، شادمانی.
 الفَرِح - خورسند، شادمان. الفَرَحَى - مؤنث (الفَرَحَان) است. الفَرَحَان - ج فَرَحَى الفَرَحَانَه -
 مؤنث (الفَرَحَان) است. الفُرْحَه - خوشحالی و شادمانی، آنچه که بشارت دهنده بعنوان مژدگانی
 دریافت کند نام دیگر آن (الحُلُون) یا (البشارة) است. الفَرَحَه - مرادف (الفُرْحَه) است. الفُرُوح -
 ج فُرُح: آنکه خوشحال و خورسند باشد. المِفْرَاح - [فرح]: شخص بسیار شاد. (این کلمه در
 مذکر و مؤنث یکسان بکار می رود). (29)

قاموس قرآن ؛ ج 5 ؛ ص 157 - 158:

فرح: شادی. شادی توأم با تکبر در اقرب الموارد گوید: سرور و حبور در شادی ممدوح بکار
 می رود ولی فرح در شادی مذموم که موجب تکبر است سرور و حبور از تفکر ناشی است و
 فرح از قوه شهوت. فیومی در مصباح گفته: در معنی تکبر و خرسندی و شادی بکار می رود.
 طبرسی رحمه الله در مجمع ذیل «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ». فرموده فرح بمعنی تکبر است و
 شعر ذیل را شاهد می آورد.

و لست بِمِفْرَاحٍ إِذِ الدَّهْرِ سَرْنَى و لا جازع من صرفه المتقلب

چون روزگارم شادم کند متکبر نمی شوم، از برگشت آن نیز جزع و ناله ندارم. راغب و
 زمخشری نیز آنرا نقل کرده اند. در قرآن مجید بیشتر در شادی های مذموم آمده که منبعث از
 نیروی شهوانی و لذات و توأم با خود پسندی است مثل: فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ

رَسُولِ اللَّهِ... (توبه: 81) باز گذاشتگان بر ماندنشان بر خلاف رسول خدا (و اینکه با او بجهاد نرفتند) شادمان شدند حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً (انعام: 44)

ممدوح بکار رفته مثل وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ. بِنَصْرِ اللَّهِ... (روم: 4). آنروز مؤمنان در اثر یاری خدا مسرور میشوند. قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا... (یونس: 58). فرح: (بر وزن کتف) شادمان متکبر لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ (هود: 10) میگوید بدیها از من رفت او متکبر و فخر کننده است. در اینجا فرح بمعنی متکبر است که این آیه نظیر وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (حدید: 23). است. إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (قصص: 76). قومش بقارون گفتند: از کثرت مال شادمان متکبر مباش که خدا متکبران را دوست ندارد. (30)

9- سرور:

الفروق فی اللغة ؛ ص 260:

لفرق) بین السرور و الاستبشار:

أن الاستبشار هو السرور بالبشارة و الاستفعال للطلب و المستبشر بمنزلة من طلب السرور فی البشارة فوجده، و أصل البشارة من ذلك لظهور السرور فی بشرة الوجه.

(الفرق) بین السرور و الفرح: [در مبحث فرح آمده است] (الفرق) بین السرور و الحبور:

أن الحبور هو النعمة الحسنة من قولك حبرت الثوب اذا حسنته و فسر قوله تعالى (فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ) أى ينعمون و انما يسمى السرور حبوراً لأنه يكمن مع النعمة الحسنة، و قيل فى المثل ما من دار ملئت حبرة الا ستملاً عبرة قالوا الحبرة ههنا السرور و العبرة الحزن، و قال الفراء الحبور الكرامة، و عندنا أن هذا على جهة الاستعارة، و الأصل فيه النعمة الحسنة و منه قولهم للعالم حبر لأنه حبر بأحسن الأخلاق، و المداد حبر لأنه يحسن الكتب. (33)

الصحاح ؛ ج 2 ؛ ص 682:

و السُّرُور: خلاف الحُزْن. تقول: سررتى فلان مسرةً. و سرُّ هو، على ما لم يُسمَّ فاعله. و السَّرِيرُ، جمعه أسيرةٌ و سرُّرٌ. قال الله تعالى: عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ*. إلا أن بعضهم يستثقل اجتماع الضمتين

مع التضعیف، فیردُ الأولى منهما إلى الفتح لِخِفَّتِهِ فيقول سُرُرٌ. و كذلك ما أشبهه من الجمع، مثل ذَلِيلٍ و ذُلُلٍ و نحوه. و السَّرِيرُ أيضاً: مُسْتَقَرُّ الرَّأْسِ فِي الْعُنُقِ. و قد يَعْبَرُ بالسَّرِيرِ عَنِ الْمُلْكِ وَ النِّعْمَةِ. و سُرُرُ الشَّهْرِ بالتحريك: آخر ليلة منه، و كذلك سَرَازُهُ و سِرَارُهُ. و السَّرَاءُ: الرِّخَاءُ؛ وَ هُوَ نَقِيضُ الضَّرَاءِ. و رجلٌ بَرٌّ سَرٌّ، أَيْ يَبْرُ و يَسُرُّ. و قومٌ بَرُّونَ سَرُّونَ. و أُسْرَرْتُ الشَّيْءَ: كَتَمْتُهُ، وَ أَغْلَتُّهُ أيضاً، فهو من الأضداد. و الوجْهانِ جميعاً يُفَسَّرَانِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ أُسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ (42)

مفردات الفاظ قرآن ؛ ج 2 ؛ ص 202:

سُرُور: شادمانی و آنچه که از شادی در خاطر پوشیده است (شادی تازه روئی و شادمانی). خدای تعالی گوید: وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُورُراً (11/انشقاق) یعنی تازه روئی و و آیه: (تَسُرُّ النَّاطِرِينَ) (69/بقره) (بینندگان را شادمان می دارد) و در باره بهشتیان می گوید: يَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُوراً (9/انشقاق). آگاهی بر این امر است که سرور در آخرت، ضد سرور دنیائی است. سریر: چیزی است که شادمانه بر آن می نشینند (تخت) زیرا سریر برای منعمین است و جمع آن أُسِرَةٌ و سُرُر است، خدای تعالی گوید مُتَكَيِّئِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ (20/طور). و فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (13/غاشیه) وَ وَلِئِبُوتِهِمْ أَبْوَاباً وَ سُوراً عَلَيْهَا يَتَكَوَّنُ (34/زحرف). (25)

کتاب الماء ؛ ج 2 ؛ ص 623:

و السُّرُور: خلاف الحزن. و السُّرُور: أطراف الرِّياحین. و السَّرار: ليلةٌ يَسْتَسِرُّ بِهَا الْهلال، فربما كان ليلةً، و ربما كان ليلتين. و السَّرَر: داء يأخذ في السُّرَّة. (26)

مقدمه الأدب ؛ متن ؛ ص 136:

سَرَّة شادمان کردش، شاد کردش فَرَحَ سَرّاً و سُرّاً و مَسَرَّةً و سُورُراً و هی السَّرَاءُ کار شاد کننده، شادی عمل مَفَرَّح و سَرَّ الصَّبِيَّ ببرید ناف کودک راقطع سُرَّة الصَّبِي سَرّاً. (34)

لسان العرب ؛ ج 4 ؛ ص 361:

سرور و المَسْرَّة، كُله: الفَرَح؛ الأخيرة عن السيرافي. يقال: سُرِرْتُ برؤية فلان و سَرَّنى لقاءه و قد سَرَرْتُهُ أَسْرَهُ أَيْ فَرَحْتُهُ. و قال الجوهري: السُّرور خلاف الحزن؛ تقول: سَرَّنى فلانٌ مَسْرَةً و سُرَّ هو على ما لم يسمَّ فاعله. و يقال: فلانٌ سَرِيرٌ إذا كان يَسُرُّ إخوانه و يَبْرُهُم. و امرأه سَرَّةٌ. و قومٌ بَرُون سَرُون. و امرأه سَرَّةٌ و سارَّةٌ: تَسْرُك؛ كلاهما عن اللحياني. و المثل الذى جاء: كُلُّ مُجْرٍ بالخلاء مُسَرٌّ.

مجمع البحرين ؛ ج 3 ؛ ص 328:

و "السُّرُرُ" جمع سَرِير، و هو مجلس السرور، و قيل إنما رفعت ليرى المؤمنون بجلوسهم عليها جميع ما حولهم من الملك - انتهى. و كل صفة جمع موصوف لا يعقل صح جمعه و أفراده، كقوله تعالى: سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ و أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ و نَمَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ و زَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ. و من ذلك فى الدعاء "أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ الَّتِي". (27)

مجمع البحرين ؛ ج 3 ؛ ص 330:

و السُّرُورُ بالضم: خلاف الحزن، و هو الفرح. و سَرَّةٌ: فرحه. و المَسْرَّةُ: و هو ما يسر به الإنسان فى حَدِيثِ مَاءِ الْوُضُوءِ "مَا يَسُرُّنِي بِذَلِكَ مَالٌ كَثِيرٌ". و قد سبق معناه فى شرى. و السُّرُّ بالضم: ما تقطعه القابلة من سره الصبى، و الجمع [أَسِرَّةٌ و جمع السُّرَّة] سُرُر و سُرَات. و فى الْحَدِيثِ "و يَقَعُ الْإِمَامُ مَسْرُوراً". يعنى يقع من بطن أمه مقطوع السُّرَّة.

الإفصاح ؛ ج 2 ؛ ص 1300:

السُّرور: الفرح. سره يسره سُوراً و مَسْرَّةٌ: أفرحه. و الاسم: السُّرور. و المَسْرَّةُ: ما يُسَرُّ به الإنسان. و امرأه سارَّةٌ و سُرَّةٌ: تَسْرُك. (39)

التحقيق فى كلمات القرآن الكريم ؛ ج 5 ؛ ص 104 - 103:

الفروق: و نقيض السرور الحزن، و معلوم أن الحزن يكون بالمرأى، فينبغى أن يكون السرور بالفوائد و ما يجرى مجراها من الملاءة، و نقيض الفرح الغم، و قد يغتم الإنسان بضرر يتوهمه من غير أن يكون له حقيقة، و كذلك يفرح بما لا حقيقة له. و لا يجوز أن يحزن و يسر بما لا

حقيقته له. و السرور: اسم وضع موضع المصدر فى قولك سرّ سرورا و أصله سرّا، و هو فعل يتعدى و يقتضى فاعلا.

أنّ الأصل الواحد فى هذه المادّة: هو ما يقابل الإعلان، و هو الكتمان و البطون و الخفاء، بمعنى أنّ هذه المادّة تستعمل فى موارد كلّ من هذه الكلمات- سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ، ثُمَّ إِنِّي أَغْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسَرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا، فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا، أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ.

و سائر المفاهيم المستعملة فيها المادّة: راجعه الى الأصل: أمّا مفهوم الخالص و الصميم و الشريف: فإنّ خالص كلّ شىء هو حقيقته الذاتيّة و باطنه الأصيل الصافى عن الكدورات و العوارض و التلوّنات الخارجيّة و التحوّلات الظاهريّة. فيقال هو من سرّ قومه، و هنالك سرّ الوادى و سرارته أى أطيبه و خالصه. و قريب من هذا المفهوم: معنى السرور، فإنّ حقيقته انبساط فى الباطن و صفاءه و خلوصه عن عروض تحوّلات توجب الانقباض و الحزن و التأمّل و التكدر و التلون. إِنَّمَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ (2/69)، فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُورًا (76/11). يراد ظهور حاله باطنيّة خالصة عن الانقباض و الكدورات و التأمّلات. وَ يَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا (84/9). أى مرتفعا عنه الانقباض. و أمّا قوله تعالى: وَ يَصْلَى سَعِيرًا إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (84/13). ظهور حاله السرور بالإطلاق فى الحياة الدنيا مذموم، فإنّ المؤمن بشره فى وجهه و حزنه فى قلبه، و هو يدوم حزنه بلحاظ التوجّه الى قصوره و تقصيره فى العمل بوظائف العبوديّة، و الوحشة عن سوء العاقبة.

فالسرور المطلق فى الدنيا علامة الجهل و الغفلة، و يقابله الخوف و الخشيّة، و هذا خلاف السرور الحاصل للمؤمن فى الآخرة، فإنّه الفراغ عن العذاب، و التخلّص عن الاضطراب، و الوصول الى جزيل الثواب. الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ (3/134). وَ قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ (7/95). قلنا إنّ السرور هو الانبساط و خلوص الباطن و يقابله مطلق الانقباض بأى سبب كان، و الضرّ هو الشدّة و الضيق و سوء الحال، و الظاهر أنّ هذه الصيغتين للتأنيث صفة كحمراء. و لا يخفى أنّ لبّ الإنسان و باطنه لا يخلو من إحدى الحالتين السراء، و الضراء، و الإنسان لازم له أن يكون حاكما على الحالتين لا محكوما و مغلوبا تحت تأثيرهما و اقتضائهما. و

أما تقديم السرّاء فى الآية الاولى و تأخيرها فى الثانية: فإنّ الإنفاق فى السرّاء أشدّ اقتضاء للتقدير و التوجّه، من حالة الضرّاء و الشدّة. (28)

فرهنگ ابجدی ؛ متن ؛ ص 482-484:

سرّ- سروراً و مسرّة و سرّاً و سرّی و تسرّة [سرّ] ه: او را شادمان و شگفت زده کرد،- سرّاً
فلاناً: با شاخه‌های ریحان به وی درود و شادباش گفت، بر ناف او نیزه زد،- الصّبی: ناف
کودک را برید،- سرّاً: از درد ناف نالید.

السرّاء- [سرّ]: شادمانی و فراخ زندگی. این واژه متضاد (الضرّاء) است؛ «هو صديق لهم فى
السرّاء و الضرّاء»: او بهنگام فراخ و سختی دوست آنهاست، نیزه‌ی میان تهی، جلگه؛ «ارض
سرّاء»: سرزمین نیکو و فراخ تسریراً [سرّ] ه: او را شادمان کرد. المسرّة- [سرّ]: مص،- ج مسارّة:
خوشحالی و خورسندی، شادی، پیرامون گلها و شکوفه‌ها. (29)

قاموس قرآن ؛ ج 3 ؛ ص 255-254:

سرور: شادی. راغب آنرا شادی مکتوم در قلب گفته است. در این صورت معنای سرّ در آن
ملحوظ است طبرسی ذیل آیه 11 سوره انسان و 9 انشقاق گوید: سرور اعتقاد بوصول منافع
است در آینده و قومی گفته‌اند که آن فقط لذت قلب است. شرتونی در اقرب الموارد گفته:
سرور و فرح و حبور در معنی نزدیک بهم‌اند لیکن سرور عبارت است از شادی خالص
پوشیده در دل. و حبور آنست که اثر آن در بشره صورت ظاهر شود و این هر دو در شادی
پسندیده بکار می روند.

اما فرح آنست که تکبر و خود بینی آورد و لذا مذموم است. سرور و حبور ناشی از قوّه تفکر و
فرح ناشی از قوّه شهوت است. اقرب این سخن را از کلیات ابوالبقاء نقل کرده. ولی آنچه
درباره فرح گفته مورد تصدیق قرآن نیست که قرآن آنرا در شادی مذموم و غیره هر دو بکار
برده است مثل فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ... (توبه: 81). وَ يَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُونَ.
بَنَصْرِ اللَّهِ (روم: 4). بَقَرَةً صَفْرَاءَ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ (بقره: 69). گاوپیست زرد پر رنگ بینندگان را
شادمان کند وَ لَفَأَهُمْ نُضْرَةً وَ سُرُوراً (انسان: 11). نضره طراوت ظاهر و سرور شادی قلب است.

یعنی در آنها طراوت ظاهر و شادی دل قرار داد. وَ يَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُوراً (انشقاق: 9). و بسوی کسانش شادمان بر گردد. سریر: تخت. سرور و شادی در آن ملحوظ است لذا راغب گوید: سریر آنست که از روی سرور در آن می‌نشینند زیرا که آن از برای صاحبان نعمت است. طبرسی گوید: سریر مجلس بلندی است آماده برای شادی جمع آن اسرّه و سرر است. در اقرب گوید: سریر تخت است و بیشتر بتخت پادشاه گفته می‌شود علت این تسمیه آنست که هر که روی آن بنشیند شاد می‌شود. سریر بصورت مفرد در قرآن مجید نیامده است ولی سرر که جمع آنست پنج بار درباره بهشت و یکبار درباره تخت‌های دنیا آمده است بدین ترتیب:

(حجر: 47) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ. (صافات: 44-طور: 20-واقعه: 15-غاشیه: 13-زخرف: 34). وَ لِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابٌ وَ سُرُراً عَلَيْهَا يَتَكُونَ. سرّاء: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ... (آل عمران: 134). قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ... (اعراف: 95). سرّاء که فقط در دو آیه فوق آمده بمعنی مسرت و وسعت زندگی است چنانکه ضراء خلاف آن است طبرسی در ذیل آیه اول فرموده: درباره سرّاء و ضراء دو قول است یکی توانگری و تنگدستی است که از ابن عباس است. دیگری سرور و غم است یعنی در هر حال انفاق میکنند. ظاهراً مراد از آندو در آیه اول توانگری و تنگدستی و در آیه دوم اندوه و شادی است. (30)

المکنز العربی المعاصر ؛ المتن ؛ ص 56

سرّاء: [سرر]. (ف). أَفْرَحَ، فَرَحَ، أَهْجَعَ، أَجْذَلَ، شَرَحَ صَدْرَهُ، أَثْلَجَ نَفْسَهُ، طَيَّبَ قَلْبَهُ، أَقْرَأَ نَظْرَهُ (عین). سِرّاً: [سرر]. (س). سَرِيرَةً، نَجْوَى، ضَمِيرَ، طَوِيَّةً، دَخِيلَةً. سُرُور: [سرر]. (س). فَرَحَ، مَسْرَةً، بَهْجَةً، غِبْطَةً، جَذَلَ، حُبُورَ، سَعَادَةً، ائْتِهَاجَ. مَسْرُور: [سرر]. (ص). فَرَجَ، جَذَلَ، مُسْتَبْشِرَ، مَحْبُورَ، سَعِيدَ، مُبْتَهَجَ، مُغْتَبِطَ، مُنْشَرِحَ، مُتَهَلِّلَ الْوَجْهِ، مُنْبَسِطَ الْأَسَارِيرِ. (37)

جمع بندی فرح و سرور:

ترجمه فارسی هر دو عبارت شادی و شادمانی است. در بیان معنای حقیقی این عبارت بین علماء لغت اختلاف نظر فراوانی وجود دارد.

برخی این دو عبارت را از تمام وجوه مخالف هم می‌دانند و این گروه را عقیده چنین است که سرور در شادی ممدوح بکار می‌رود ولی فرح در شادی مذموم که موجب تکبر است.

سرور از تفکر ناشی است و فرح از قوه شهوت و نیز غم را نقیض فرح می دانند و حزن را نقیض سرور.

برخی هم این دو را مترادف هم گرفته اند و فرقی بین آنها قائل نشده اند. برخی هم جمع بین نظرات دو گروه فوق را صواب می دانند که با عنایت به آیات قرآن، به نظر می رسد حق با گروه سوم است. بدین بیان که:

فرح باز شدن دل و خاطر از شادی، بوسیله لذتی آنی و زود گذر بوده که بیشتر در لذات بدنی و دنیوی مطرح است همانگونه که در آیات زیر آمده است: وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ (22/ حدید). فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا (26/ رعد). ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ. إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (76/ قصص). اما در برخی آیات دیگر همانند وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ. بَنَصْرَ اللَّهِ... (روم: 4). آنروز مؤمنان در اثر یاری خدا مسرور می شوند. قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا... (یونس: 58)، فرح بعنوان شادی ممدوح استفاده شده است.

اما سرور از ریشه سرر نقطه مقابل اعلان و آشکار است و لذا آنرا شادی مکتوم در قلب گفته اند که در این صورت معنای سر هم در آن ملحوظ است علامه طبرسی ذیل آیه 11 سوره انسان و 9 انشقاق گوید: سرور اعتقاد بوصول منافع است در آینده. کاربرد این واژه و مشتقات آن در قرآن بیشتر در شادی های ممدوح بوده است.

نتیجه گیری کلی اینکه هر دو عبارت هم در شادی های ممدوح و هم مذموم کاربرد دارند اما در شادیهای ممدوح عبارت سرور بیشتر کاربرد داشته و در شادی های مذموم عبارت فرح. البته مباحث فوق در حوزه طب خیلی مطرح نیست و در کتب طبی ما هم واژه فرح و مشتقات آن بویژه مفرح به جهت تناسب موضوعی کاربرد فراوانتری داشته است.

10-قلق:

تهذیب اللغة ؛ ج 8 ؛ ص 234

القلق أَلَا يَسْتَقِرُّ الشَّيْءُ فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ، وَ قَدْ أَقْلَقْتُهُ فَلَظِقَ. (44)

معجم مقاییس اللغة ؛ ج 2 ؛ ص 249

قوله فَلَقَّتْ مُحَاوِرِي، يَقُولُ: اضْطَرَبَتْ حَالِي وَ مَصَايِرُ أَمْرِي. وَ الْفَعَّ. (43)

کتاب الماء ؛ ج 3 ؛ ص 1070:

الْقَلَقُ: الانزعاج: و طبًا: انتقال العلیل من الشَّكْلِ الذی اضطجع علیه إلى شكل آخر بسُرْعَةٍ ثمَّ العُودَةُ إلى الشَّكْلِ الأوَّل، و هلمَّ جَرًّا. و هذا یكون لغلَبَةِ الحرارة الموجِبَةُ لهذه الحركات المشوَّشَةِ، و الحركة من الحرارة. (26)

مقدمه الأدب ؛ متن ؛ ص 162:

قَلِقَ بى آرام شد، لا یطمئن قَلَقًا و هو قَلِقٌ بى قرار، بى آرام أَقْلَقَهُ بى آرام كردش. (34)

المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی ؛ ج 2 ؛ ص 514:

قَلِقَ: (قَلَقًا) فَهُوَ (قَلِقٌ) مِنْ بَابِ تَعَبٍ اضْطَرَبَ و (أَقْلَقَهُ) الهمُّ وَ غَيْرُهُ بِالْأَلِفِ أَرْعَجَهُ. (45)

شفاء الغلیل ؛ ص 250:

(قلق): هو فى اللغة بمعنى الاضطراب، و المولدون يستعملونه بمعنى مقعد الحزام الذى یدخل فيه، قال الموصلى فى شرح بديعته: «إنه معرب قولاق بالترکی». (46)

فرهنگ ابجدی ؛ متن ؛ ص 114:

قَلِقَ - إقْلَاقًا [قلق] ه: او را آزرده ساخت، - الشیءَ مِنْ مَكَانِهِ: آن چیز را از جای خود تکان داد، - قَلِقَ - قَلَقًا الشیءَ: آن چیز را به حرکت در آورد. قَلِقَ - قَلَقًا: ناراحت و سرگردان شد. القَلِقَ - آنکه ناراحت و سرگردان باشد. القَلَقَةُ - مؤنث (القَلِق) است. المِقْلَاق [قلق]: نگران و مضطرب. (29)

معجم الأفعال المتداوله ؛ ص 625:

قَلِقَ الوالدُ لعدم عودِ ابنه من سفره. (اضطرب و لم یستقرَّ باله) أَقْلَقَنِی الخبرُ أو المخبرُ. (جعلنی قلقًا). (47)

جمع بندى قلق:

معنی لغوی قلق، اضطراب و انزعاج است و ترجمه فارسی آن هم بیقراری و ناآرامی است. موصلی در کتاب شرح بدیعه آن را معرب قولاق ترکی می داند. در اصطلاح طبی هم همانگونه که ازدی در کتاب الماء آورده است: بیقراری و انتقال سریع بیمار از حالتی به حالت دیگر و سپس برگشت به حالت اول را گویند که علت آن را حرارت بیش از حد طبیعی بدن می دانند.

11- وسواس :

کتاب العین ؛ ج 7 ؛ ص 335:

الْوَسْوَسَةُ: حديث النفس. و الْوَسْوَسُ: الصوت الخفى من ريح تهز قصباً و نحوه، و به يشبه صوت الحلى، و تقول: وَسْوَسَ إِلَى، و وَسْوَسَ فِي صَدْرِي، و فلان مُوسْوَسٌ، أى: غلبت عليه الوسوسة. و الْوَسْوَسُ: اسم الشيطان، فى قوله [تعالى]: مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ (ناس / 4).

مفردات ألفاظ القرآن ؛ ص 86:

الْوَسْوَسَةُ: الخطرَةُ الرَّدِيئَةُ، و أصله من الْوَسْوَسِ، و هو صوت الحلى، و الهمس الخفى. قال الله تعالى: فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ [طه / 120]، و قال: مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ [الناس / 4] و يقال لهمس الصائد وَسْوَاسٌ. وَسْوَسَتْ أُنْدِيشَه زشت و ناروا که اصلش از وَسْوَاس - که عبارت از صدای روشن و آهنگ خفی و آرام است. روش آرام و صدای کوتاه و آهسته شکارچی را هم - وَسْوَاس می گویند. (25)

کتاب الماء ؛ ج 3 ؛ ص 1329:

الْوَسْوَسَةُ: حَدِيثُ النَّفْسِ، يقال: وَسْوَسَتْ إِلَيْهِ نَفْسُهُ وَسْوَسَتْهُ و وسواساً، و فلان مُوسْوَسٌ: إذا تَوَهَّم غير الحقيقة، و كان كثير الشك، كأن يتوهم فى نفسه المرض، و هو فى حال الصَّحَّة. و الوسواس علاجُه بعض علاج المالنخوليا، و مرّ فى بابهِ فى حرف الميم. (26)

فرهنگ ابجدی ؛ متن ؛ ص 881:

وَسْوَسَ: آنکه به وسوسه دچار است. الوَسْوَس - ج وَسَوَسٍ: اسم است از (وَسْوَسَ)، شیطان، اهریمن، گونه‌ای بیماری است، آنچه از بدی که در دل خطور کند. وَسْوَسَ - وَسَوَسًا و وَسْوَسَةً [وَسْوَسَ] الشَّيْطَانُ لَهُ و إِلَيْهِ: شیطان او را وسوسه نمود، - الرَّجُلُ: خرد او آسیب دید و بی رویه سخن گفت، دچار وسوسه شد، پنهانی سخن گفت؛ - الرَّجُلُ: با آن مرد پنهانی و در گوشی سخن گفت، - الْحَلِيُّ أو الْقَصَبُ: زیور آلات یانی آواز داد. وَسْوَسَ: به: سرگردان شد و سخنان پریشان گفت. (29)

قاموس قرآن؛ ج 7؛ ص 219:

وَسْوَسَ: وسوسه بمعنی حدیث نفس است یعنی کلامیکه در باطن انسان می شنود خواه از شیطان باشد یا از خود انسان در مجمع فرموده: وسوسه با صدای آهسته بسوی چیزی خواندن است فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا (اعراف: 20). «وَسْوَسَ لَهُ» یعنی نصیحت و خیر خواهی بنظر او آورد ولی «وَسْوَسَ إِلَيْهِ» یعنی معنا را با صوت خفی باو القاء کرد (مجمع). شیطان بآندو وسوسه کرد تا آنچه از عورتشان پنهان بود بر آنها آشکار کند. وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمُ مَا تُوسْوَسُ بِهِ نَفْسُهُ (ق: 16). ما انسان را خلق کرده ایم و میدانیم آنچه را که باطنش با او سخن میگوید (از افکارش اطلاع داریم). وسواس افکار بی فائده و مضرّی است که بذهن خطور میکند (افکار باطل) در جوامع الجامع فرموده: «الْوَسْوَسَةُ وَالْوَسْوَسُ: الصَّوْتُ الْخَفِيُّ». (30)

جمع بندی وسواس:

وسوسه بمعنی حدیث نفس یعنی باخویشتن سخن گفتن است. و در اصطلاح وسوسه یعنی کلامی که انسان در باطن خودش می شنود که او را بسوی امری می خواند. برخی هم وَسْوَسَةً را اندیشه زشت و ناروا دانسته اند. اصلش از وَسْوَس است که عبارت از صدای روشن و آهنگ خفی و آرام است. البته به روش آرام و صدای کوتاه و آهسته شکارچی هم وَسْوَس می گویند.

در طب کهن کلمه وسوسه یا وسواس غالباً به همین معنی حدیث نفس و یا کسی که در حال صحت گمان می کند که بیمار است (خود بیمار انگاری)، به عنوان یک علامت در بیماریهایی همانند جنون و مالیخولیا ذکر شده است. گرچه صاحب فردوس الحکمه از یک بیماری با عنوان وسوسه نام می برد که با تأمل در این بیماری به نظر می رسد که جناب علی ابن ربین

طبری در ذیل این عنوان بیماری مالیخولیا را مد نظر داشته است. اما در روانپزشکی طب نوین وسواس به عنوان یک بیماری مستقل مورد بررسی قرار گرفته است.

12- ظن:

کتاب العين ؛ ج 8 ؛ ص 152:

و الظُّنُّون: البئر التي لا يدرى أ فيها ماء أم لا. و الظَّنُّ يكون بمعنى الشك و بمعنى اليقين كما فى قوله تعالى: يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ (بقره/ ٤٦) أى يتيقنون.

المحيط فى اللغة ؛ ج 10 ؛ ص 12

الظَّنُّ: فى معنى الشكِّ و اليقين. و قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: « وَ ظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ » (توبه/ ١٨) يَقِينٌ و عِلْمٌ. و ظَنَنْتُهُ ظَنًّا. و ظَنُّهُ بى حَسَنٌ. و هُوَ مَوْضِعٌ ظَنَّتِى و ظَنِّى. و الظُّنُونُ: السَّيِّئُ الظَّنُّ. و هُوَ - أَيْضاً -: الْقَلِيلُ الْخَيْرِ لَا يُوثَقُ بِمَا عِنْدَهُ، و قَوْمٌ ظُنُّنُ. و التَّظَنُّى: فى مَوْضِعِ التَّظَنُّنِ. و الظُّنُونُ: البئرُ التي يُظَنُّ بها ماءٌ و لا يكونُ. و خَبَرُ ظُنُونٍ: لَا يُدْرَى أَحَقُّ هُوَ أَمْ بَاطِلٌ. و أَظَنَنْتُ ذَاكَ: بِمَعْنَى ظَنَنْتُ. و فى المَثَلِ: «رُبَّمَا دَلَّ عَلَى الرَّأْيِ الظُّنُونُ». و دَيْنُ ظُنُونٍ: لَا يُدْرَى (فى م: لَا تَدْرِي) أ يُقْضَى أَمْ لَا. و الظَّنِّينُ: الْمُتَهَّمُ الَّذِي تُظَنُّ بِهِ التُّهْمَةُ، و مَصْدَرُهُ: الظَّنَّةُ، و أَظَنَنْتُهُ. (40)

الفروق فى اللغة ؛ ص 90- 93:

الفرق بين الظن و التصور: أن الظن ضرب من أفعال القلوب

(الفرق) بين الظن و الشك: أن الشك استواء طرفى التجويز، و الظن رجحان أحد طرفى التجويز و الشاك يجوز كون ما شك فيه على احدى الصفتين لأنه لا دليل هناك و لا أماره، و لذلك كان الشاك لا يحتاج فى طلب الشك الى الظن، و العلم و غالب الظن يطلبان بالنظر، و أصل الشك فى العربيه من قولك شككت الشىء اذا جمعته بشىء تدخله فيه، و الشك هو اجتماع شيئين فى الضمير، و يجوز أن يقال الظن قوة المعنى فى النفس من غير بلوغ حال الثقة الثابتة، و ليس كذلك الشك الذى هو وقوف بين النقيضين من غير تقوية أحدهما على الآخر.

(الفرق) بین الظن و الحساب: أن بعضهم قال: الظن ضرب من الاعتقاد، و قد يكون حسابان ليس باعتقاد ألا ترى أنك تقول أحسب أن زيدا قد مات و لا يجوز أن تعتقد أنه مات مع علمك بأنه حي. قال أبو هلال رحمه الله تعالى أصل الحساب من الحساب تقول أحسبه بالظن قد مات كما تقول أعده قد مات، ثم كثر حتى سمي الظن حسابا على جهة التوسع و صار كالحقيقة بعد كثرة الاستعمال و فرق بين الفعل منهما فيقال في الظن حسب و في الحساب حسب و لذلك فرق بين المصدرين فحسب و حساب، و الصحيح في الظن ما ذكرناه.

(الفرق) بین العلم و الظن: أن الظان يجوز أن يكون المظنون على خلاف ما هو ظنه و لا يحققه و العلم يحقق المعلوم و قيل جاء الظن في القرآن بمعنى الشك في قوله تعالى (إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ)* و الصحيح أنه على ظاهره.

(الفرق) بین الظن و الجهل: أن الجاهل يتصور نفسه بصورة العالم و لا يجوز خلاف ما يعتقد و ان كان قد يضطرب حاله فيه لأنه غير ساكن النفس اليه، و ليس كذلك الظان. (33)

مفردات الفاظ قرآن ؛ ج 2 ؛ ص 532:

الظَّنُّ: اسمی است برای آنچه که از نشانه و امارتی حاصل می‌شود، و هر گاه آن نشانه قوی شود ظنّ و گمان به علم منتهی می‌شود. و هر گاه نشانه و امارت را به راستی و جدی ضعیف شود از توهم تجاوز نمی‌کند و هر گاه نشانه‌های ظنّ قوی یا به تصوّر قوی بودن باشد با آن-انّ و ان (مشدّد و مخفّفه) بکار می‌رود، یعنی (تحقیقا و براستی چنان است) که با (أنّ و ان) برای تأکید بکار می‌رود. و اگر ظنّ و گمان ضعیف باشد با (أنّ و ان) که مخصوص سخن و عمل منفی و معدوم است بکار می‌رود مثل آیات: (الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ) (46/ بقره) اما ظنّ و گمانی که از یقین است، آیه: (وَ ظَنّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ) (28/ قیامه) است. و آیه: (أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ) (4/ مطففین) که نهایت ذمّ و سرزنش در باره آنهاست و معنایش این است که آیا ظنّ و گمانی هم از ایشان در باره آن ندارند تنبیهی است بر اینکه نشانه‌های برانگیخته شدن پس از مرگ و بعث ظاهر و روشن است. و آیه: (وَ ظَنّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا) (24/ یونس) هشدار است بر اینکه آنها از شدت آزمندی و غرور و آرزوهایشان خود را در حکم عالمان می‌پنداشتند. و آیه: (وَ ظَنّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتْنَاهُ) (24/ ص)، ظنّ در آیه اخیر علم است یعنی داود دانست که اینجا ابتلاء و آزمایشی است، مثل آیات: (وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا) (40/ طه) و (ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ) (87/

انبیاء) که گفته شده شایسته‌تر این است که ظنّ در این آیه از ظنّی که توهم است باشد (ظنّ یا نشانه‌های ضعیف) یعنی او پنداشت و توهم کرد به اینکه بر او سختی روا نمی‌داریم.

مفردات الفاظ قرآن، ج 2، ص: 534:

و در آیه: وَ اسْتَكَبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ (39/ قصص) ظنّ در اینجا که با آن بکار رفته است که در معنی علم و دانستن بکار می‌رود، آگاهی و خبر است بر اینکه آنها اعتقاد به عدم رجعت بسوی خدا را بصورت اعتقادی قطعی و یقینی بکار بردند هر چند که آن باور و اعتقاد درست و محقق نباشد. إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا (32/ جاثیه) ظنّ و گمان در بسیاری از کارها ناپسند و مذموم است لذا گفت: وَ مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا (36/ یونس) إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (36/ یونس) وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ (7/ جن) عبارت (بضنین) در آیه بصورت وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِظَنٍّ (24/ تکویر) هم نیز خوانده شده یعنی در بیان وحی و غیب، بر شما نه بخیل است و نه اینکه مورد افتراء و تهمت است. (25)

المحكم و المحيط الأعظم ؛ ج 10 ؛ ص 8:

* الظَّنُّ: شكٌّ، و يَقِينٌ، إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ بَيَقِينٍ عَيَانٍ، إِنَّمَا هُوَ يَقِينٌ تَدَبُّرٍ. فَأَمَّا يَقِينُ الْعِيَانِ فَلَا يُقَالُ فِيهِ إِلَّا عِلْمٌ. وَ هُوَ يَكُونُ اسْمًا وَ مَصْدَرًا. وَ جَمْعُ الظَّنِّ الَّذِي هُوَ الْأِسْمُ: ظُنُونٌ. وَ أَمَّا قِرَاءَةُ مَنْ قَرَأَ: وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا [الأحزاب: 10] بِالْوَقْفِ، وَ تَرَكِ الْوَصْلَ، فَإِنَّمَا فَعَلُوا ذَلِكَ لِأَنَّ رُؤُوسَ الْآيَاتِ عِنْدَهُمْ فَوَاصِلٌ، وَ رُؤُوسُ الْآيِ، وَ فَوَاصِلُهَا يَجْرِي فِيهَا مَا يَجْرِي فِي أَوَاخِرِ الْآيَاتِ وَ الْفَوَاصِلِ، لِأَنَّهُ إِنَّمَا خُوطِبَ الْعَرَبُ بِمَا يَعْقِلُونَهُ فِي الْكَلَامِ الْمُؤَلَّفِ، فَيَدُلُّ بِالْوَقْفِ فِي هَذِهِ الْأَشْيَاءِ، وَ زِيَادَةُ الْحُرُوفِ فِيهَا- نَحْوِ الظُّنُونَا، وَ السَّبِيلَا، وَ الرُّسُولَا- عَلَى أَنَّ ذَلِكَ الْكَلَامَ قَدْ تَمَّ وَ انْقَطَعَ، وَ أَنَّ مَا بَعْدَهُ مُسْتَأْنَفٌ، وَ يَكْرَهُونَ أَنْ يَصِلُوا، فَيَدْعُوهُمْ ذَلِكَ إِلَى مُخَالَفَةِ الْمُصَحِّفِ. (38)

كتاب الماء ؛ ج 2 ؛ ص 853:

الظَّنُّ: هُوَ التَّرَدُّدُ الرَّاجِحُ بَيْنَ طَرَفَيْ الْإِعْتِقَادِ غَيْرِ الْجَازِمِ. وَ الْجَمْعُ ظُنُونٌ وَ ظُنُونٌ. وَ قَدْ يَقَعُ مَوْقِعُ الْعِلْمِ. وَ الظُّنُونُ: الرَّجُلُ الَّذِي لَا يَثِقُ بغيره. وَ الظَّنِّينَ: الْمُتَّهَمُ. وَ الدَّاءُ الظُّنُونُ: الَّذِي لَا يُدْرَى أَيْ شَفَى صَاحِبَهُ أَمْ لَا. وَ الدَّوَاءُ الظُّنُونُ: الَّذِي يَنْفَعُ تَارَةً وَ يَضُرُّ أُخْرَى. (26)

ظَنُّ: الشَّكُّ. وَ الظَّنُّ: اليقين أيضاً، وَ هو من الأضداد. وَ أصل الظَّنِّ مصدر، وَ الجميع: الظنون، قال الله تعالى: وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (احزاب ١٠/). قرأ نافع وَ ابن عامر بإثبات الألف فى الوصل وَ الوقف فى: «الظنون وَ الرسول وَ السبيل» وَ كذلك أبو بكر عن عاصم. وَ قرأ أبو عمرو وَ يعقوب وَ حمزة بحذفها فى الحالين. وَ قرأ الباقر بحذفها فى الوصل وَ إثباتها فى الوقف، وَ كذلك حفص عن عاصم، وَ هو رأى أبى عبيد. (35)

التحقيق فى كلمات القرآن الكريم ؛ ج 7 ؛ ص 181-180:

أنَّ الأصل الواحد فى المادَّة: هو اعتقاد ضعيف غير جازم ليس فيه يقين مستند الى دليل قاطع، وَ الأغلب فيه مخالفته للواقع وَ بهذا اللحاظ يكون أتباعه مذموما، وَ إن صادف موافقه للواقع. وَ يدلُّ على هذا المعنى قوله تعالى: وَ إِنِ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً (28/53). إِنِ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ (23/53) وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنِ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ (28/53) إِنِ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُستَيقِنِينَ (32/45). يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ (154/3) فتدلُّ هذه الآيات الكريمة على أنَّ الظنَّ يلازم عدم إغنائه من الحقِّ، وَ فصله عن مرحلة العلم وَ اليقين، وَ كون أتباعه مذموما. فالظنُّ بشيء قد يكون فى الواقع باطلا كما فى:

. وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ (87/21) مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ (2/59) وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ (39/28) وَ قد يكون إثما وَ هو اعم من الباطل كما فى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنْ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ (12/49) وَ هو التأخر وَ التسامح. وَ قد يكون مرجعه الى الخرص وَ الاختلاق وَ التهمة كما فى: إِنِ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنِ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (116/6). وَ مَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (60/10)

وَ قد يكون توأما للفكر السيئ كما فى: الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَ السَّوْءِ (6/48) وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (12/48) وَ قد يكون حقاً وَ صدقا كما فى: قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ (249/2). وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا (53/18). وَ ظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ (118/9). إِنِّى ظَنَنْتُ أَنِّى مُلاقٍ حِسَابِيَّةٍ (20/69) فهذه الموارد يستعمل الظنَّ فيها

بمعنی الاعتقاد المطلق، مع كونه حقاً و صدقاً، و إن لم يصل الى درجة اليقين المستند الى إدراك قاطع.

فظهر أنَّ الأصل الواحد في المادة: هو الاعتقاد الضعيف غير المستند الى دليل قاطع، سواء كان حقاً أو باطلاً، و لم تستعمل المادة في كلام الله عزّ و جلّ بمعنی اليقين أو الشك. بل الحقّ أنّ استعماله بمعنی اليقين أو الشكّ غير صحيح إلّا بتجوّز مجوّز. و أكثر استعمالها في موارد الطعن و التحقير و التضعيف و الإهانة، كما في: ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا...، إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ*....، و مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا.... اجْتَبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ....، إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا.

نعم، الرجل العاقل لا يقنع بما دون اليقين، و يجاهد بكلّ جدّ و اجتهاد الى أن يصل الى اليقين، بل الى مرتبة حقّ اليقين، و لا سيّما في أمورهِ التي تتعلّق بالحياة الروحانيّة الحقيقيّة، و بها تتمّ حقيقة الانسانيّة، و يبلغ الإنسان الى كماله الذي يرجي له: إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا*....، كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ. و أمّا مفهوم التهمة: فهو في مورد يكون الظنّ على خلاف الحقّ. (28)

فرهنگ ابجدی ؛ متن ؛ ص 91:

نَ - اِظْطَنَّا [ظَنّ] هُ بكذا: او را به چیزی متهم كرد. اُظَنَ - اِظْطَنَّا [ظَنّ] هُ بكذا: او را به چیزی متهم كرد، - الشيء: او را درباره آن چیز به وهم و خیال انداخت، - فيه الناس: او را در معرض تهمة مردم قرار داد. اِظَنَ - اِظْطَنَّا [ظَنّ] هُ بكذا: او را به چیزی متهم كرد. الاُظَنَ: شایسته تر است که آن امر را به وی گمان برند. تَظَنَّى - تَظَنَّى: گمان كرد، خیال كرد. تَظَنَّنَ - تَظَنَّنَا: از روی خیال و گمان کاری كرد. ظَنَ - ظَنَّا: الشيء: آن را دانست و یقین حاصل كرد؛ «ظَنُّوا انْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ»: یقین نموده اند که پناهی جز خدا نیست، - هُ بكذا: او را به چیزی تهمة زد، گمان و خیال كرد؛ «ظَنَنْتُ زَيْدًا صَاحِبَك»: پنداشتم که زید دوست تو است. این فعل بر سر مبتدا و خبر می آید و دو مفعول به خود می گیرد؛ «لَا أَظُنُّ أَحَدًا يُنْكِرُ»: معتقد نیستم کسی مُنْكَر باشد؛ «لَا أَظُنُّكَ تُخَالِفُنِي»: خیال نمی کنم با من مخالفت کنی؛ «ظَنَ فِيهِ الْقُدْرَةُ عَلَى»: او را بر کاری توانا دانست.

الظَّنَّ: مص، و- ج ظُنُون و جج أَظَانِينَ (على غير القياس): گمان و خیال قوی با احتمال خلاف آن؛ «حُسْنُ الظَّنِّ»: گمان و نیت خوب؛ «سُوءُ الظَّنِّ»: گمان و نیت بد؛ «أَحْسَنَ الظَّنِّ بِفُلَانٍ»: نسبت به فلانی نظر خوب داشت؛ «أَسَاءَ الظَّنِّ بِفُلَانٍ»: نسبت به او نظر بد داشت؛ «ظَنَّا مِنْهُ أَنْ»: بعقیده او که...؛ «يَغْلِبُ عَلَى الظَّنِّ أَنْ»: احتمال دارد که. الظَّنَّاءُ: «نَفْسٌ ظَنَّاءٌ»: آنکه مورد اتهام باشد. الظَّنَّان: آنکه بسیار بد گمان باشد، آنچه که بدان اعتمادی نباشد. (29)

قاموس قرآن؛ ج 4؛ ص 275-273:

ظن: احتمال قوی. چنانکه وهم احتمال ضعیف و شک تساوی طرفین است «فَظَنَ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» (انبیاء: 87) احتمال قوی داد که هرگز بر او سخت نمی گیریم. در صحاح گوید: ظن معروف است. گاهی بجای علم گذاشته میشود. کلام قاموس نظیر صحاح است. در اقرب گفته: ظن اعتقاد راجح است با احتمال نقیض و در علم و شک نیز بکار رود. طبرسی فرموده: ظن بعقیده ابی هاشم از جنس اعتقاد است و بنظر قاضی و ابی علی جنس مستقلى است غیر از اعتقاد، چنانکه سید مرتضی رحمه الله نیز چنین گفته.

ناگفته نماند: مشکل است ظن را در جای علم بکار بریم زیرا قرآن آندو را از هم جدا کرده مثل: «قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَقِینَ» (جاثیه: 32). «وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (جاثیه: 24). «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ» (نساء: 157). «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» (نجم: 28) و نیز بسیار بعید است که ظن را در قرآن بمعنی شک بگیریم که این هر دو جنس مستقلى هستند. و قرآن بهر یک اعتناء خاصی دارد.

اگر گویند: چرا در بعضی از آیات در جای علم بقیامت ظن بکار برده مثل «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ. الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: 45 و 46). «أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ» (مطففين: 4 و 5). «قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللَّهِ» (بقره: 249) گوئیم: درباره آخرت یقین لازم است نه ظن چنانکه فرموده: «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (بقره: 4). «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (آل عمران: 114). «لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ» (انعام: 154) در آیات فوق علت استعمال ظن ظاهراً آنست که ظن ملاقات رب و ظن بعثت هم در اصلاح عمل و ترس از خدا کافی است زیرا انسان ذاتاً از خطر محتمل پرهیز میکند. مثل آیه «وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ» (انعام: 51). نظر المیزان و المنار نیز نزدیک باین است.

بعضی ظن را در آیات علم معنی کرده‌اند ولی از ظاهر نباید عدول کرد. راغب در مفردات گوید: هر گاه ظن قوی باشد و یا مانند قوی تصور شود با آن مشدّد و آن مخفف از مثقله استعمال می شود آنگاه آیات «يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» «يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ» را شاهد آورده و آنها را در مقام یقین دانسته است.

بنا بر قول راغب میشود گفت: چون آن مشدّد و مخفف برای تحقیق است اگر بعد از ظن بکار روند قرینه بودن ظن بمعنی یقین است مثل آیات فوق و آیه «وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ» (قیامه: 28) «وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا» (احزاب: 10) تقدیر آیه اوّل بقولی چنین است: «وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونِ الْمُخْتَلَفَةُ». آنجا که در اثر تلاش و تفکر، یقین ممکن باشد کاری از ظن ساخته نیست و مورد قبول نمیباشد «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (یونس: 36). (30)

جمع بندی ظن:

ظن اسمی است برای آنچه که از نشانه و امارتی حاصل می‌شود، و هر گاه آن نشانه قوی شود ظن و گمان به علم منتهی می‌شود. و هر گاه نشانه و امارت را به راستی و جدی ضعیف شود از توهم تجاوز نمی‌کند

فرق ظن با شک: شک در جایی است که بین طرفین شک حالت تساوی وجود داشته و هیچ یک بر دیگری برتری ندارد. اما در ظن یکی از طرفین ظن بر دیگری رجحان دارد.

علائم مالیخولیا:

در بخش علائم اطباء، علائم مالیخولیا را به اعتبار سه عامل ارائه نموده اند:

- 1- علائم عام مالیخولیا
- 2- علائم مالیخولیا به اعتبار مرحله بیماری
- 3- علائم مالیخولیا به اعتبار محل ماده مسبب و نوع خلط محترق

1- علائم عام مالیخولیا:

حکیم جالینوس:

« علائم مشترک بین تمام انواع وسواس سوداوی دو علامت است یکی فزع و دیگری غم». (13)

حکیم رازی در الحاوی از قول بولس:

« علائم عام در همه انواع مالیخولیا، خوف، خبث النفس (بی قراری و غم بدون سبب ظاهری)، افکار فاسد و باطل، غم باطل و چه بسا خنده [های باطل] و احتباس آنچه استفراغ می شد. [احتباس طمث، رفع بواسیر و...]

و از قول شمعون می نویسد: « علائم مالیخولیا شامل دلتنگی و دل شکستگی، غم، ترس، ضجر (بی قراری ناشی از غم) تنفر نسبت به مردم و دوست داشتن خلوت » (9).

حکیم علی ابن عباس اهوازی:

« علائم عام برای جمیع اصحاب وسواس سوداوی شامل: غم، فزع، بدبینی، بعضی از آنها از مرگ می ترسند و بعضی از آنها تمنا و آرزوی مرگ دارند [احتمالاً افکار خودکشی دارند] بعضی ها زیاد می خندند و بعضی ها زیاد می گریند، بعضی ها اصلاً منکر خودشان می شوند و می پندارند که خودشان نیستند، بعضی ها توهم دارند که کوزه شده اند و حذر می کنند از دیگران مبادا که شکسته شوند، کسانی هم هستند که گمان می کنند حیوانی غیرنطق شده اند و همانند آن حیوان صیحه دارند، گروهی هم می پندارند که کاهن شده و از آینده خبر می دهند». (10)

حکیم زهراوی:

علائم عام مالیخولیا شامل: غم دائم، دل شکستگی، فزع بدون سبب، حدیث نفس (با خویشتن سخن گفتن)، فکر و احراق دائم، تخیل چیزهای ترسناک بدون معنا، ترس شدید از مرگ، بی قراری و اضطراب، بعضی ها می خندند، بعضی ها کثرت گریه دارند، گروهی کثرت کلام دارند و سکوت را نمی خواهند و گروهی دیگر می خواهند که سکوت کنند، بعضی ها تنهایی را دوست داشته و از مردم هراس دارند و بعضی ها برعکس آنند، بعضی ها چیزهایی را احساس می کنند که حقیقت ندارند همانند این که پیش چشمش صور ترسناک و وحشت آوری را می بیند یا این که اشخاصی را می بیند که قصد کشتن وی را دارند. شخصی از این بیماران را دیدم که به من می گفت: هنگامی که به سمت چپ توجه می کنم نور یا شعاع نار را می بینم که لحظه به لحظه درخشش دارند. شخص دیگری، پیش پایش اصحاب عیش را می دید که با نی و آلات آواز و طنبور می رقصند گاهی او را می خندانند و گاهی او را می ترسانند. یکی از آنها گمان می کرد که سر ندارد، یکی گمان می کرد که جسمش کوزه شده است و هنگامی که راه می رفت خود را از مردم و دیوار حفظ می نمود مبدا که بشکند. شخصی را دیدم که گمان می کرد او حقیقتاً خودش نیست به خودش توجه می نمود اما آن را انکار می کرد. بعضی از آنها در گوششان صدای شرشر آب و طیننی را می شنوند که شبانه روز قطع نمی شود. بعضی از آنها یکی از حواس آنها همانند شامه یا ذائقه فاسد می شود بعضی از آنها احساس می کنند که جسمشان چوب شده است، بعضی ها گمان می کنند که ماری در شکمشان است که امعاء وی را می گزد. فردی از این بیماران گمان می کرد که خداوند از نگهداری آسمان خسته شده است و آنرا بسوی خلقش ارسال نموده پس وی دستانش را بسوی آسمان می گرفت تا آنرا نگهدارد. یکی از آنها ادعای علم غیب می کرد در حالی که کاهن نبود. بعضی از آنها بر درمانشان خیلی حریص بوده و مالشان در این امر بخشش می نمایند اما هنگامی که طبیب دستور علاج می دهد از انجام آن امتناع می ورزند.

تعدد و اختلاف این حالات به حسب اختلاف صناعات و مشاغلی است که این بیماران در زمان صحت بدان مشغول بوده اند مثلاً کسی که حافظ قرآن بوده در اکثر حالات آنرا قرائت می کند و کسی که آواز خوان بوده در اکثر حالاتش آواز می خواند و اختلاف این امور چندان است که قابل شمارش نیست». (15)

جدول 1: علائم عام مالیخولیا

نام حکیم	مقطع زمانی	علائم
جالینوس	پیش از اسلام	فزع و غم
رازی	قرن 3	احتباس آنچه استفراغ می شد، خوف، خبث نفس، افکار فاسد و باطل، غم و خنده های باطل دلتنگی و دل شکستگی، ضجر، تنفر نسبت به مردم، دوست داشتن خلوت
علی ابن عباس	قرن 4	غم فزع بدبینی ترس از مرگ در بعضی ها و شوق به مرگ در بعضی دیگر خندیدن زیاد در بعضی ها و گریستن زیاد در بعضی دیگر توهمات مختلف (از انکار خود تا کوزه شدن و حیوان شدن و...)
زهرای	قرن 4	کثرت کلام در بعضی و سکوت در بعضی، فساد بعضی از حواس، غم دائم، دل شکستگی، فزع بدون سبب، حدیث نفس، فکر و احراق دائم، تخیل چیزهای ترسناک، ترس شدید از مرگ، بی قراری و اضطراب، خنده در بعضی و گریه در بعضی، انزوا و خلوت، ترس از مردم، احساس اموری که حقیقت ندارند مثل دیدن صور ترسناک، توهمات مختلف شنیدن صدای شرشر آب

جدول 2: علائم عام مالیخولیا به تفکیک جسمی و روانی

نام حکیم	مقطع زمانی	علائم جسمی	علائم روانی
جالینوس	پیش از اسلام	-----	فزع و غم
رازی	قرن 3	احتباس آنچه استفراغ می شد	خوف، خبث نفس، افکار فاسد و باطل، غم و خنده های باطل دلتنگی و دل شکستگی، ضجر، تنفر نسبت به مردم، دوست داشتن خلوت
علی ابن عباس	قرن 4	-----	غم فزع بدبینی ترس از مرگ در بعضی ها و شوق به مرگ در بعضی دیگر خندیدن زیاد در بعضی ها و گریستن زیاد در بعضی دیگر توهمات مختلف (از انکار خود تا کوزه شدن و حیوان شدن و...)
زهرای	قرن 4	کثرت کلام در بعضی و سکوت در بعضی فساد بعضی از حواس	غم دائم، دل شکستگی، فزع بدون سبب، حدیث نفس، فکر و احراق دائم، تخیل چیزهای ترسناک، ترس شدید از مرگ، بی قراری و اضطراب، خنده در بعضی و گریه در بعضی، انزوا و خلوت، ترس از مردم، احساس اموری که حقیقت ندارند مثل دیدن صور ترسناک، توهمات مختلف شنیدن صدای شرشر آب

جدول 3: وجوه اشتراک و اختلاف اطبا در بخش علائم عام مالیخولیا

علائم	اطباء	جالینوس	رازی	علی ابن عباس	زهرای
فزع	*	*	*	*	*
غم	*	*		*	* دائم
خوف (ترس، ترس از مرگ)	*	*	*	*	*
خبث نفس (ضجر یا بیقراری و غم بی سبب)	*	*	*		*
افکار فاسد و باطل	*	*	*		*
خنده باطل یا بی مورد	*	*	*	*	*
احتباس استفرغات	*	*	*		
دلتنگی و دلشکستگی	*	*	*		*
هراس یا تنفر نسبت به مردم	*	*	*		*
حب خلوت	*	*	*		*
سوء ظن یا بدبینی	*	*	*	*	
تمنای مرگ (میل به خودکشی)	*	*	*	*	
گریه زیاد	*	*	*	*	*
توهمات مختلف	*	*	*	*	*
حدیث نفس	*	*	*	*	*
کثرت کلام (عدم سکوت)	*	*	*	*	*
سکوت	*	*	*	*	*
حریص بر درخواست نسخه و امتناع از انجام دستور علاج	*	*	*	*	*
دوی و طنین	*	*	*	*	*
فساد یکی از حواس	*	*	*	*	*

با توجه به جدول فوق، 100 درصد اطبا یعنی تمام آنان که علائم عام مالیخولیا را ذکر نموده اند، «فزع» را جزء علائم عام آورده اند. 75 درصد آنان، غم، خوف، گریه و خنده های باطل و بی مورد و 50 درصد آنان نیز علائمی چون اضطراب و بیقراری (خبث نفس) افکار فاسد، دلتنگی و دل شکستگی، حب خلوت، هراس یا تنفر از مردم و توهمات مختلف را ذکر کرده اند. بنابراین، شایعترین علائم عام مالیخولیا شامل فزع، غم، خوف، گریه و خنده های باطل می باشد.

2- علائم مالیخولیا به اعتبار مرحله بیماری:

در این قسمت، اطباء علائم بیماری را در دو مرحله ابتدایی و استحکام بیان نموده اند

حکیم رازی به نقل از روفس در کتاب للمره السودا:

«... و علامت ابتدایی آن، این است که خوف و فزع و سوءظن به انسان عارض شده و سایر مواردی که علتی برای آن نیست مثل اوهام و خیالات آنها همانند ترس شدید از رعد، ولع زیاد برای یاد مرگ [وسواس فکری] و یا ولع برای شستشو [وسواس عملی]، تنفر از غذا و آب و یا تنفر از یک حیوان، توهم بلع مار و امثال آن. این اعراض برای مدتی ادامه داشته سپس (در دوره استحکام) این اعراض تقویت شده و بصورت کامل علائم مالیخولیا ظاهر شده و روز به روز بر شدت آن افزوده می شود، پس هنگامی که علائم ابتدایی بیماری را دیدی فبادر بالعلاج.»

«... از علائم دالّ بر ابتدای مالیخولیا دوست داشتن تنهایی و دوری از مردم بدون دلیل... اولین چیزهایی که به واسطه آنها به وقوع مالیخولیا در انسان استدلال می شود، عصبانیت زودرس، حزن و فزع که بیش از حالت عادی باشد، دوست داشتن تنهایی... بیمار همانند کسی که خفشا (بیماری پلک چشم) گرفته نمی تواند چشمش را به خوبی باز کند، چشمانشان ثابت است، لب هایشان غلیظ، رنگ بدن گندمگون، موی قفسه سینه تنک، شکم باریک، حرکات و کلام سریع و قوی است.»

رازی به نقل قول جالینوس هم اشاره می کند و می نویسد:

«قال وأصحابالمالیخولیا لا یخلون أن یفزعوا من شیء ما لأن هذه العلة إنما هی الفزع من شیء ما فإذا كانت خفیفه خفیه فزعوا من شیء أو شیئین أو ثلاثه وإذا كانت ظاهره فزعوا منأشیاء کثیره.»

«بیماران مالیخولیا خالی از آن نیستند که از چیزی می ترسند به این علت که مالیخولیا همان فزع از یک چیز است حال هنگامی که این بیماری خفیف و خفی (سبک و پنهان) باشد ؛ بیمار از یک یا دو یا سه چیز می ترسد و هنگامی که ظاهر شود از بسیاری از چیزها می ترسد.»

گرچه نامی از ابتدا و استحکام نمی آورد ولی الفاظ خفی و ظاهر در عبارات جناب جالینوس به همین دو مرحله اشاره دارد.(9)

حکیم ابوعلی سینا:

« علامت ابتدایی مالنخولیا، سوءظن، خوف بدون سبب، وسرعت غضب، حُب خلوت، اختلاج، سرگیجه، صدای درون گوش (دوی) خصوصاً در نوع مراقی، و زمانی که استحکام یابد فزع و سوء ظن، غم، وحشت، کرب (اندوه و مشقت)، هذیان کلام، افزایش میل جنسی بعلت کثرت ریح، و أصناف خوف از چیزهایی که وجود ندارند یا دارند، و اکثر خوف آنها از چیزهایی است که در حالت عادی ترسی از آنها ندارند که أصناف این ترس نامحدود است، بعضی ها از سقوط آسمان بر سرشان می ترسند و بعضی ها از اینکه زمین آنها را ببلعد گروهی از جن می ترسند، گروهی از سلطان، و گروهی دیگر از دزد، بعضی ها هم مراقب اند که درنده ای بر آنها وارد نشود. امور گذشته در نوع ترس آنها تأثیر بسزایی دارد، علاوه بر این آنها تخیل چیزهایی جلو چشمشان دارند که وجود خارجی ندارند، و چه بسا خیال نمایند که پادشاه یا حیوان درنده یا شیطان یا پرنده و یا آلات و ابزار صناعات شده اند.» (4).

حکیم بهاءالدوله رازی:

« علامت ابتدای حدوث، سهری زیاده می باشد، غضبهای بی موقع و قبض شکم فزون از عادت، ترسیدن بی محل و هراسیدن از اندک چیزها و سخت از تاریکی نفرت کردن و متحذّر بودن و بسیار به فکر فرو رفتن و... نیک آگاه نشدن از حکایتی که گویند با او در آن حین، سوختن دماغ و خشکی بینی و چشم و اطراف، آسایش و صفا یافتن از خوردن تری ها و خنکیهای سرد کرده و نرمی ها و از آمدن شکم، به تنگ آمدن از اندک خشکی و گرمی هوا، در خواب تاریکی ها و دودها بسیار دیدن، با خود ناگاه بلند سخن گفتن، بدی هضم و سوزش فم معده، ترش بودن قی (استفراغ)، ترشی طعم دهان، گرمی میان سر و گاهی بخارات به سر و روی برآمدن چنانچه پندارد که از خود خواهد رفتن، گاهی در خواب رفتن لب و زبان و انگشتان بی تقریبی ظاهر، گاهی چیزهای تیره و سیاه بیند همچو دود و خطوط و بخارات در پیش چشم... گاهی بخاری در سر و دست و روی او حرکت کردن شبیه حرکت مورچه، غلبه خیال یافتن گنج و خرج آن و گرفتن سلطنت، ساختن کیمیا و خرج آن، بسیاری میل حرکات مضحک، انزوی و تنهایی و بودن در گورستان و کوهها تنها، غلبه خوف از مرگ و از قصد مردم و نیز خوف از افتادن خانه، درخت و اشباه آن. علامت استحکام آن: سخنان نامربوط گوید و کارهای بی قاعده کند، حقد و لجاجت او بسیار شود، همواره اندیشه های بد کند، قصدها کند بی جهت، گریزان و ترش روی و غمگین باشد، دائم پندارند که کسی قصد او می

کند، زود از چیزهای اندک برنجد و سخت برنجد و مدتها در آن بماند، و دائم بر خود گمان زود مردن برد، شبق بر او غلبه کند و ضعف عظیم از جماع اندک یابد، اختلاج اعضاء و آواز گوش و سر که طنین و دوی گویند، دوار و جشائ حامض بسیار، چیزهای سیاه پیش چشم می دود همچو مگس، از امر و نهی کسی سخت گریزان باشد و بد برد و خلاف گیرد، استعجال در اموری که صبر می طلبد و صبر و کاهلی در اموری که تعجیل می خواهد، دائم در آرزوی آنچه مقدور او نیست می باشد، گاهی بخارات چنان بدو در می آید که چشمهای او خیره می شود و یک نصف مردم را می بیند و گاهی یک شخص را دوسر می بیند و گاهی نمی بیند، لحظه ای هرچه می خواهد فراموش می کند و بعد از آن دست و زبان و بعضی اعضای روی و غیره در خواب می رود و چشم او بگشاید و لحظه ای دیگر بهتر شود، اکثر ترس از چیزهایی که هیچ وجهی ندارد بر او غالب شود چون افتادن آسمان و اشباه آن در محلهای بیم ناک، در کارهای هولناک جرأت های بی موقع کند، گاهی حیوانات با مردم در نظر او متمثل شود نبوده و با ایشان حکایتی یا غضب و جدل کند و یا ترسد، گاهی خوشحال بود و سخنان به ترتیب گوید و تدبیر صواب کند، اکثر آنست که مأخول به هرکاری که از قبل مشغول می بود، بعد از مرض همان بر تصور او غالب شود و باشد که خود را از آن تصور کند چنانچه مرغ فروشی خود را گاهی مرغ تصور کند و گاهی حرکات مرغ را تقلید کند و کوزه گر خود را کوزه داند و از دیوار و سنگ حذر کند و اشباه اینها، آنها را که اندک تمیزی می باشد و از سودای خود گاهی واقف می شوند بر هر که گمان طبابت برند از او علاج پرسند به زاری و چون مقرر کند، نکنند و گاه باشد که سخنها و اخبار پنهان و احوال آینده شنوند بی آنکه از مردم کسی داند یا گوید و بگویند آنرا و درست آید. و در این علامات مذکوره اشخاص، متفاوتند. بعضی هستند که بسیار مرض بر ایشان استیلا نیافته و خود هیچ آنرا در نمی یابند و عمری طویل با آن می گذرانند و سوء المزاج متفق بجهت این حال جمعی این را نامیده اند. در اکثر این مرض از قسم سوء المزاج ثابت گردد.» (20)

حکیم عقیلی خراسانی:

علامت آن در ابتدا قبل از استحکام، وسواس، سوءظن، خوف بی سبب ظاهر، و بیشتر خوف او از سبب ها و اموری است که موجب خوف نیستند. و چون استحکام یافت، علامت آن: سرعت غضب و وحشت از مردم، افکار ردیه، فزع، اختلال حواس، دوار ردی خصوصا در

مراقی، کرب^۱، هذیان، خشکی و لاغری بدن، فساد رنگ بدن و میل به سیاهی، دوستی خلوت، مجاورت مقابر و خرابه ها، تمامی این علامات و امثال اینها» (23)

حکیم اعظم خان:

بدانکه در ابتدا قبل از استحکام مرض، وسواس و گمان بد، خوف بلاسبب ظاهر، سرعت غضب، حب تنهایی، اختلاج، دوار و دوی خصوصا در مراقی پدید آید.

پس هرگاه مرض مستحکم شود، فزع، سوءظن، غم، وحشت از مردم، کرب، هذیان، کلام کثیر، شبق و خوف از چیزی که در عادت از آن خوف نمی کنند، ظاهر شود و اصناف این خوف بسیار است چنانچه بعضی از آنها خوف افتادن آسمان بر خود کنند و بعضی از فرو بردن زمین ترسند و بعضی خوف جن کنند و بعضی خوف سلطان و بعضی از سارق و بعضی از درنده ترسند و امور ماضیه را در این تأثیر می باشد.

و کذا تخیل ایشان نفس خود را مثلا بعضی خیال کنند که با ملوک و سلاطین بوده، بیم و خوف انتزاع ملک از خویش و تسلط اعضاء بر آن نمایند یا درنده یا دواب یا طائر گشته و مثل آن حیوان آواز کنند و یا شیشه و خم شده و از کسر بترسند، بعضی از آنها خنده کنند خصوصا کسی که مالیخولیای دموی بود و بعضی از آنها گریه کنند، خصوصا کسی که مالیخولیای او سوداوی محض باشد و بعضی از آنها خواهش موت کنند (خودکشی)، و بعضی از ایشان زیاده از معتاد از موت ترسند و بعضی را وهم افتد که او را زهر داده اند یا خواهند داد و بدان سبب از طعام و شراب باز ایستند و هلاک شود و بعضی را وهم شود که او را سر نیست و سبب این و خم ماده ریحی باشد و آن ماده عضو را سبک دارد و بعضی را توهم گردد که پوست او چون کاغذ شده است و سبب این وهم خشکی مزاج و بیس ماده سوداوی باشد و بعضی وهم شود که ماری در حلق او فرو رفته است. (12)

جدول 4: علائم مراحل دوگانه مالیخولیا

حکیم	قرن	علائم	
		ابتداء	استحکام
رازی	قرن 3	ولع شستشو، عدم توانایی در باز کردن چشم، ثابت بودن آن، لپهای غلیظ، رنگ بدن گندمگون، موی قفسه سینه تنک، شکم باریک، حرکات و کلام سریع و قوی، خوف (از 1 یا 2 چیز)، حزن، فزع، سوءظن، انواع توهم و خیال، ترس شدید از رعد، ولع برای یاد مرگ، تنفر از غذا، آب و حیوان، حب خلوت، دوری از مردم بی دلیل، عصبانیت زودرس	اعراض ابتدایی تقویت شده و بصورت کامل علائم مالیخولیا ظاهر شده و روز به روز بر شدت آن افزوده می شود مثلاً ترس از بسیاری از چیزهای بسیار
بوعلی سینا	قرن 4 و 5	اختلاج، سرگیجه، صدای درون گوش (دوی)، خصوصاً در نوع مراقی سوءظن، خوف بدون سبب، وسرعت غضب، حب خلوت	افزایش میل جنسی، فزع و سوء ظن، غم، وحشت، کرب، هذیان کلام، اُصناف خوف (از چیزهایی که وجود ندارند یا دارند، و اکثر خوف آنها از چیزهایی که در حالت عادی ترسی از آنها ندارند که اُصناف این ترس نامحدود است مثل ترس از سقوط آسمان سر یا زمین آنها را ببلعد یا ترس از جن، سلطان، دزد) تخیل چیزهایی جلو چشم که وجود خارجی ندارند، خیالاتین که پادشاه یا حیوان درنده یا شیطان یا پرنده و یا آلات و ابزار صناعات شده اند. «
بهاء الدوله	قرن ۴	سهری، قبض شکم، سوختن دماغ و خشکی بینی و چشم و اطراف، انتفاع از خوردن تریه، سردیها، نرمیها و از آمدن شکم، تضرر از خشکی و گرمی، بدی هضم و سوزش فم معده، قی حامض، ترشی مزه دهان، گرمی میان سر، گاهی ندارد که از خودخواهد رفتن، در خواب رفتن لب، زبان و انگشتان بی دلیل، با خود ناگاه بلند سخن گفتن، گاهی بخاری در سر و دست و روی او حرکت کردن شبیه مورچه، غضب بی موقع، ترس بی محل و از اندک چیزها و نفرت از تاریکی، کثرت فکر، نیک آگاه نشدن از حکایتی که گویند با او، دیدن تاریکی ها و دودها در خواب، گاهی چیزهای تیره و سیاه بیند همچو دود و بخارات در پیش چشم، تخیل یافتن گنج و گرفتن سلطنت، ساختن کیمیا و خرج آن، کثرت میل حرکات مضحک، انزوی و بودن در گورستان و کوهها، خوف از مرگ و از قصد مردم و اشیاء آن	غلبه شیق و ضعف عظیم از جماع، اختلاج اعضاء، آواز گوش و سر، دوار و جشاء حامض، دیدن چیزهای سیاه پیش چشم، خیره شدن چشمها، گاهی یک شخص را دوسر بیند و گاهی نبیند، خواب رفتن دست و زبان و بعضی اعضا روی چشم او بگشاید، گاهی خوشحال بود و سخن به ترتیب گوید، و تدبیر صواب کند، سخنان و کارهای بی قاعده، بسیاری حقود لجاجت، اندیشه بد، قصدهای بی جهت، گریزان، ترش روی و غمگین، دائم پندارند که کسی قصد او می کند، زود و سخت برنجد و مدتها در آن بماند، دائم برخورد گمان زود مردن برد، گریزان از امر و نهی، استعجال در اموری که صبر میطلبد و بسالعکس، آرزوی دور و دراز، فراموشی، ترس از چیزهایی که هیچ وجهی ندارد، جرأت های بی موقع در کارهای هولناک، گاهی حیوانات با مردم در نظر او متمثل شود نبوده و با ایشان حکایتی یا غضب وجدل کند و یا ترسد، اکثر آنست که مأخول به هرکاری که از قبل مشغول می بود، بعد از مرض همان بر تصور او غالب شود، گاه باشد که سخنها و اخبار پنهان و احوال آینده شنوند بی آنکه کسی داند یا گوید و بگویند آنرا و درست آید
عقیلی		وسواس، سوءظن، خوف بیدلیل، و بیشتر خوف او از اموری است که موجب خوف نیستند	دوار ردی (بویژه مراقی)، خشکی، لاغری فساد و سیاهی بدن سرعت غضب، وحشت از مردم، افکار ردیه، فزع، اختلال حواس، کرب، هذیان، دوستی خلوت، مجاورت مقابر و خرابه ها
اعظم خان	قرن 14	اختلاج، دوار و دوی خصوصاً در مراقی وسواس و گمان بد، خوف بلاسبب ظاهر، سرعت غضب، حب تنهایی	کلام کثیر، شیق فزع، سوءظن، غم، وحشت از مردم، کرب، هذیان، خوف بی محل (اصناف این خوف بسیار است خوف افتادن آسمان بر خود یا فرو بردن زمین یا خوف جنوسلطان و سارق و درنده)، خشنده در بعضی و گریه بعضی، خواهش موت در بعضی (خودکشی)، ترس زیاده از موت، تخیلات و توهمات مختلف (مثلاً بعضی خیال کنند درنده یا دواب یا طائر گشته و مثل آن حیوان آواز کنند و یا شیشه و خم شده و از کسر بترسند) (بعضی را وهم افتد که او را زهر داده اند و بدان سبب از طعام و شراب باز ایستد و هلاک شود و بعضی را وهم شود که او را سر و بعضی را توهم گردد که پوست او چون کاغذ شده استو بعضی وهم شود که مازی در حلق او فرو رفته است)

جدول 5: «جدول علائم مراحل مالیخولیا 2»

حکیم	قرن	علائم جسمی		علائم روانی	
		ابتداء	استحکام	ابتداء	استحکام
رازی	قرن 3	ولع شستشو (وسواس عملی)، عدم توانایی در باز کردن چشم، ثابت بودن چشم، لبه‌های غلیظ، رنگ بدن گندمگون، موی قفسه سینه تنک، شکم باریک، حرکات و کلام سریع و قوی		خوف (از 1 یا 2 چیز)، حزن، فزع (بیش از حد)، سوءظن، توهمات و خیالات، ترس شدید از رعد، یاد دائمی مرگ، تنفر از غذا، آب و یا از یک حیوان، توهم بلع مار و مثلهم، حب خلوت، دوری از مردم بی دلیل، عصبانیت زودرس	اعراض ابتدایی تقویت شده و بصورت کامل علائم مالیخولیا ظاهر شده و روز به روز بر شدت آن افزوده می شود مثلاً ترس از بسیاری از چیزهای بسیار
بوعلی سینا	قرن 4 و 5	اختلاج، سرگیجه، صدای درون گشایش (دوی) خصوصاً درنوع مراقی	افزایش میل جنسی بعلت کثرت ریح	سوءظن، خوف بدون سبب، وسرعت غضب، حب خلوت	فزع وسوء ظن، غم، وحشت، کرب هذیان کلام، و اوصاف خوف (از چیزهایی که وجود ندارند یا دارند، و اکثر خوف آنها از چیزهایی که درحالت عادی ترس از آنها ندارند که اوصاف این ترس نامحدود است مثل ترس از سقوط آسمان سر یا زمین آنها را بلعد یا ترس از جن، سلطان، درد) تخیل چیزهایی جلو چشم که وجود خارجی ندارند، خیالاتی که پادشاه یا حیوان درنده یا شیطان یا پرنده و یا آلات و ابزار صناعات شده اند. »
بهاء الدوله	قرن 9	سهری، قبض شکم، سوختن دماغ و خشکی بینی و چشم و اطراف، انتفاع از خوردن تری ها و خنکهای سرد و نرمی ها از آمدن شکم، تضرر از خشکی و گرمی هوا، بادی هضم و سوزش فم معده، قی حامض، تری مزه دهان، گرمی میان سرگاهی پندارد که از خود خواهد رفتن، در خواب رفتن لب، زبان و انگشتان بی دلیل، با خود ناگه بلند سخن گفتن، گاهی بخاری در سر و دست و روی او حرکت کردن شبه مورچه	غلبه شبق و ضعف عظیم از جماع، اختلاج اعضاء، آواز گوش و سر، دوار و جشام حامض، دیدن چیزهای سیاه پیش چشم، خیره شدن چشمها، گاهی یک شخص را دوسر بیند و گاهی نبیند، خواب رفتن دست و زبان و بعضی اعضای روی، چشم او بگشاید، گاهی خوشحال بود و سخن به ترتیب گوید و تدبیر صواب کند	غضب بی موقع، ترس بیمحل و هراسیدن از اندک چیزها و نفرت از تاریکی، بسیار به فکر فرو رفتن نیک آگاه نشدن از حکایتی که گویند یا او در آن حین، دیدن تاریکی ها، دودها در خواب، گاهی چیزهای تیره و سیاه بیند همچو دود و خطوط و بخارات در پیش چشم، تخیل یافتن گنج و خرج آن و گرفتن سلطنت، ساختن کیمیا و خرج آن، کثرت میل حرکات مضحک، انزوی و بسودن در گورستان و کوهها تنها، خوف از مرگ و از قصد مردم و نیز افتادن از خانه، درخت و اشیاء آن	سختان و کارهای بسی قاعده، بسیاری حققد و لجاجت، اندیشه بد، قصدهای بی جهت گریزان، ترش روی و غمگین، دائم پندارند که کسی قصد او می کند، زود و سخت برنجد و مدتها در آن بماند، دائم برخود گمان زود مردن برد، گریزان از امر و نهی، استعجال در اموری که صبر می طلبد و بالعکس، آرزوی دور و دراز، فراموشی، ترس از چیزهایی که هیچ وجهی ندارند، جرات های بی موقع در کارهای هولناک، گاهی حیوانات با مردم در نظر او متمثل شود ناپوده و با ایشان حکایتی یا غضب وجدل کند و یا ترسد، اکثر آنست که مأخول به هرکاری که از قبل مشغول می بود، بعد از مرض همان بر تصور او غالب شود و از آن گاه باشد که سخنها و اخبار پنهان و احوال آینده شوند بی آنکه کسی داند یا گوید و بگویند آنرا و درست آید
عقیلی			دوار ردی بسویژه در مراقی، خشکی، لاغری فساد و سیاهی بدن	وسواس، سوءظن، خوف بیدلیل، و بیشتر خوف او از اموری است که موجب خوف نیستند.	سرعت غضب، وحشت از مردم، افکار ردیه، فزع، اختلال حواس، کرب، هذیان، دوستی خلوت، مجاورت مقابر و خرابه ها
اعظم خان	قرن 14	اختلاج، دوار و دوی خصوصاً در مراقی	کلام کثیر، شبق	وسواس و گمان بد، خوف بالاسب ظاهر، سرعت غضب، حب تنهایی	فزع، سوءظن، غم، وحشت از مردم، کرب، هذیان، خوف از چیزی که در عادت از آن خوف نمی کنند (اصناف این خوف بسیار است خوف افتادن آسمان بر خود یا فرو بردن زمین یا خوف جنوسلطان و سارق و درنده)، خنده در بعضی و گریه بعضی، خواهش موت در بعضی (خودکشی)، ترس زیاده از معتاد از موت، تخیلات مختلف (مثلاً بعضی خیال کنند درنده یا دواب یا طائر گشته و مثل آن حیوان آواز کند و یا شیشه و خم شده و از کسر بترسد) و توهمات مختلف (بعضی را وهم افتد که او را زهر داده اند و بدان سبب از طعام و شراب باز ایستد و هلاک شود و بعضی را وهم شود که او را سر و بعضی را توهم گردد که پوست او چون کاغذ شده استو بعضی وهم شود که ماری در حلق او فرو رفته است)

جدول 6: وجوه اشتراک نظرات اطباء در علائم مرحله ابتدایی بیماری مالیخولیا

علائم	اطباء	رازى	شيخ الرئيس	بهاء الدوله	عقيلي خراسانى	اعظم خان
فزع	*					
غم (حزن)	*					
انواع خوف (ترس، ترس از مرگ)	*	*	*	*	*	*
وسواس فکری	*				*	*
وسواس عملی	*				*	*
احساس تنفر	*			* تاریکی		
عصبانیت زودرس	*	*	*	*		*
حب خلوت	*	*	*	*		*
سوء ظن یا بدبینی			*			*
توهمات مختلف (خیالات)	*	*		*		
هذیان کلام						
کثرت فکر				*		
سرگیجه			*			*
کثرت و سرعت کلام (عدم سکوت)	*					
قبض شکم				*		
اختلاج			*			*
دوی و طنین			*			*
خفشا (مرض پلک)	*					
علائم گوارشی (سوء هضم ترش کردن و...)				*		
خشکی بینی چشم بدن				*		
انتفاع از مبرد و مرطب				*		
تضرر از خشکی و گرمی				*		
غلیظی لب	*					
کثرت بیداری				*		
بدن گندمگون	*					
شبق						
سرعت حرکات	*					

جمع بندی علائم مرحله ابتدایی:

صد درصد اطباء، انواع خوف مانند ترس از مرگ، ترس افتادن از درخت و غیره را جزء علائم ابتدایی مالیخولیا ذکر نموده اند.

علائمی چون حب خلوت و عصبانیت زودرس (سرعت غضب) در 80 درصد موارد، وسواس در 60 درصد موارد و سوء ظن، توهمات مختلف، سرگیجه، اختلاج اعضا، دوی و طنین و

احساس تنفر از غذا یا حیوانات یا انسان های دیگر و یا تاریکی در 40 درصد موارد بیان شده است.

با توجه به اینکه 100 درصد طبایی که علائم ابتدایی مالیخولیا را بیان کرده اند، خوف را جزء این دسته از علائم دانسته اند بنابراین می توان گفت این علامت، در عین اینکه شایعترین علامت ابتدایی مالیخولیاست، اختصاصی ترین علامت آن نیز هست و شاید بتوان آن را علامت تشخیصی مالیخولیا قلمداد نمود. حکیم رازی به نقل از جالینوس می نویسد: « بیماران مالیخولیا خالی از آن نیستند که از چیزی فزع دارند به این علت که مالیخولیا همان فزع از یک چیز است حال هنگامی که این بیماری خفیف و خفی (سبک و پنهان) باشد؛ بیمار از یک یا دو یا سه چیز می ترسد و هنگامی که ظاهر شود از بسیاری از چیزها می ترسد.»

بر طبق آنچه بیان شد: رابطه مالیخولیا و خوف به لحاظ قواعد منطقی « عموم و خصوص مطلق » است به این معنی که هر بیمار مالیخولیایی حتما از یک یا چند چیز می ترسد اما هرکس که می ترسد، لزوماً مالیخولیا ندارد. بنابراین می توان گفت اگر در علائم بیماری، خوف جایگاهی نداشت، باید در تشخیص مالیخولیا برای وی تردید جدی وارد نمود و یا حتی مالیخولیا را از تشخیص های افتراقی بیماری، خارج کرد.

نکته جالب اینکه تنها جناب رازی، علائمی چون فزع و غم را جزء علائم ابتدایی آورده است و هیچ یک از طبای بعد از وی این دو علامت را جزء علائم ابتدایی ذکر ننموده اند.

بطور خلاصه شایعترین علائم مرحله ابتدایی مالیخولیا به ترتیب شیوع:

انواع خوف، حب خلوت، عصبانیت زودرس، وسواس، سوء ظن، توهمات مختلف، دوار یا سرگیجه، اختلاج اعضاء، دوی و طنین و احساس تنفر می باشد.

جدول 7: علائم مرحله استحکام مالیخولیا

اعظم خان	عقبلی خراسانی	بهاء الدوله	شیخ الرئيس	رازی	اطباء علائم
*	*		*	*	فزع
*		*	*	*	غم (حزن)
*	*	*	*	*	انواع خوف (ترس، ترس از مرگ)
				*	وسواس فکری
				*	وسواس عملی
				*	احساس تنفر
*	*		*		هذیان کلام
*	*		*		کرب (اندوه و مشقت)
*		*	*	*	سوء ظن یا بدبینی
*	*	*	*	*	توهمات مختلف (خیالات)
*		*	*		شیق
		*			سخنان نامربوط
		*			رفتار بی قاعده
*					کثرت خنده
	*	*			سرگیجه
*					کثرت گریه
		*			دوی و طنین
*					خواهش موت
		*			زود و سخت رنجیدن
		*			تهور در امور هولناک
*					کثرت کلام
	*				سرعت غضب
	*				افکار ردیه
	*				اختلال حواس
	*				کمودت رنگ بدن
	*				خشکی و لاغری بدن
	*				حب خلوت

جمع بندی علائم مرحله استحکام:

علامت مشترک مرحله ابتدایی مالیخولیا، که در نظرات 100 درصد اطباء بیان شده است، فقط خوف بود اما در مرحله استحکام چنانچه ملاحظه شد علاوه بر خوف، تمام اطباء، انواع توهم [دلورن] را نیز ذکر کرده اند. این در حالی است که فقط 40 درصد اطباء، توهم را به عنوان علامت مرحله ابتدایی مالیخولیا آورده اند.

پس از این دو علامت شایعترین علائم ذکر شده به ترتیب شیوع:

- فزع، سوء ظن و غم 80 درصد
- هذیان کلام، کرب و شبق 60 درصد
- دوار 40 درصد

جدول 8: جدول مقایسه ای علائم مراحل ابتدا و استحکام مالیخولیا

علائم / مراحل	ابتدایی	استحکام
خوف	100٪	100٪
حب خلوت	80٪	20٪
سرعت غضب	80٪	20٪
وسواس	60٪	20٪
سوء ظن	40٪	80٪
انواع توهم	40٪	100٪
دوار	40٪	40٪
اختلاج اعضاء	40٪	0
دوی و طنین	40٪	20٪
فزع	20٪	80٪
هذیان کلام	0	60٪
شبق	0	60٪
کرب	0	60٪
غم	20٪	80٪

همانطور که ملاحظه می شود در مرحله ابتدایی، خوف، حب خلوت، سرعت غضب و وسواس شیوع بیشتری دارد در حالی که در مرحله استحکام، خوف، توهم، فزع، سوء ظن، غم، هذیان، کرب و شبق از بیشترین شیوع برخوردارند. نکته ای که قابل تأمل است اینکه 20 درصد اطباء، فزع و غم را در مرحله ابتدایی ذکر نمودند ولی در مرحله استحکام، 80 درصد اطباء از این دو علامت نام برده اند و نیز 60 درصد اطباء علائمی چون هذیان کلام شبق و کرب را فقط در مرحله استحکام بیان داشتند و نیز سرعت غضب و حب خلوت که در مرحله ابتدایی در 80 درصد موارد ذکر شده است در مرحله استحکام به 20 درصد تقلیل یافت.

3- محل مادهٔ مسبب و نوع خلط محترق (اصلی یا شرکی بودن):

همانگونه که مشخص است ؛ محل مادهٔ مسبب و نوع خلط محترق، خود دو اعتبار است و طبای ما مالخولیا را به اعتبار محل مادهٔ مسبب، به سه نوع کلی و به اعتبار نوع خلط محترق، به چهار نوع تقسیم نموده اند. تمام طبای ما انواع مالخولیا به اعتبار اول را ذکر کرده اند ولی بعضی از اطباء انواع مالخولیا به اعتبار دوم را بیان نموده اند که اکثر این اطباء این چهار نوع را ذیل نوع مالخولیای ناشی از امتلاء تمام بدن از سودا یا مرّه آن آورده اند ؛ ولذا این دو اعتبار را با هم ادغام نموده ایم. حال بیان علائم:

الف) مالخولیای دماغی:

حکیم جالینوس:

« مواردی که بواسطهٔ آنها به مالخولیای دماغی استدلال می شود (علاوه بر دو علامت فزع و غم که لازمهٔ همهٔ انواع وسواس سوداوی است و لازم دائمی است یعنی مادامی که بیماری پابرجاست این دو علامت از بیماران زائل نمی شود) و عدم وجود مواردی که در مالخولیای به مشارکت تمام بدن ذکر شد، سابقهٔ هم، بیداری و در معرض آفتاب سوزان بودن است.» (13)

حکیم رازی:

رازی بجز هم، بیداری و زیاد در معرض آفتاب بودن علائم دیگری از این نوع ارائه نمی کند البته همانطور که قبل از این اشاره شد، جناب رازی خوف و فزع را عرض لازم بیماری می داند به این معنا که در تمام انواع بیماری این دو علامت باید باشد و نیز مواردی کلی در این بخش ذکر نموده است که در بخش تشخیص بیان می شود. (9)

حکیم اهوازی:

« اختلاط ذهن، کثرت هذیان، هیمان (منگی و سرگردانی)، هم، غم، خوف و فزع، توهمات و تخیلات فاسد » (10)

حکیم زهراوی:

« اگر از مرّه سودای طبیعی باشد:

سردرد دائمی، کثرت بیداری، گودی چشمها، خشکی بینی، لاغری بدن، شباهت احوال بیمار به حالات درندگان در سرعت حمله و شدت اقدام و جرأت.

و اگر از مرء عارضی باشد:

اعتدال بدن، قلت موی سر، سردرد دائمی، کثرت اشک ریزش و خیره شدن بیمار گاهی به پایین و گاهی به بالا» (15)

حکیم ابوالحسن ترنجی:

« اکثر علائم این نوع، علائم مالیخولیای به مشارکت تمام بدن است بجز اینکه علائم در این نوع شدیدتر است (افکار ردی، وسواس، فزع، وحشت از مردم، انس با تنهایی، و حضور در مقابر و خرابه ها سپس در آنها علائمی ظاهر می شود به حسب عادت و شغلی که در زمان صحت داشته همانند آنچه که متقدمین از جالینوس و اندروماخس و غیر آنها از متأخرین ذکر نموده اند مثلاً مردی کوزه می فروخت زمانی که به این بیماری دچار شد گمان می کرد که کوزه شده است و هنگام راه رفتن مراقب دیوار بود که به آن برخورد نکند مبادا که بشکند. و دیگری که گمان می کرد آسمان بر سر وی فرود خواهد آمد، پس به پشت می خوابید و پاهایش را بالا می گرفت و گمان می کرد که به واسطه پاهایش آسمان را نگه می دارد) چه بسا بانگ برآرند همانند خروس و یا سایر پرندگان و حالات کودکان در پیش گیرند.» (16)

حکیم ربیع ابن احمد الاخوانی:

« بیمار به همه تن لاغر نبود چه به سر و روی لاغر بود، چشمانش به مفاک رفته بود، و به آفتاب بسیار باشیده بود، رنج بسیار کشیده بود، داروها و بوی های گرم بسیار بوییده بود، این کس به تن بی موی بود، دائم غمناک بود و خاموش، بزمی بسیار نکرد، ترش روی بود» (14)

حکیم بوعلی سینا:

« افراط در فکر، دوام وسواس، نگاه دائم به یک شیء واحد و به زمین، (تیرگی و کمودت) رنگ رأس، صورت و چشم، سیاهی و تراکم موی سر، سابقه بیداری، فکر، در معرض آفتاب بودن و شبیه آن، حدوث بیماری متعاقب امراض دماغی، عدم وجود علائم اعضای مشارک دماغ و اینکه اگر آن عضو درمان شد نفعی ظاهر نشود و نهایتاً اینکه علائم حقیقتاً عظیم و شدید باشد.» (4)

حکیم حسینی جرجانی:

« علامتهای پدید آمدن این علت آن است که شهوت جماع، اختلاج اندامها، ترس و گمانهای بد بر خداوند علت غالب گردد اما آنجا که ماده علت خونی باشد، خداوند علت خوش طبع تر و گشاده روی تر باشد و دلیل آن باشد که ماده علت سخت سوخته و عسر نباشد. آنجا که ماده به صفرا آمیخته باشد، تشنگی و تندى و خشمناکی و زردی روی غالب باشد. آنجا که ماده، سودای فاسد باشد، خداوند علت ترش روی تر، گرفته تر و با اندوه تر باشد، آنجا که با بلغم آمیخته باشد، کسلانی، آهستگی و کم سخنی غالب باشد و خواب بیشتر باشد» (5)

حکیم قرشی:

« بیداری، نگاه به سوی زمین اکثراً، کمودت رنگ صورت و چشم و این نوع بدترین نوع بیماری است » (17)

حکیم نفیس ابن عوض:

« افراط فکر، دوام وسواس، گود رفتن چشمها، نگاه دائم به یک شیء واحد و به زمین، لاغری سر و صورت علی رغم اعتدال مابقی بدن، سابقه بیداری و فکر، (طبری می گوید: به من خبر رسید یکی از بزرگان از علماء ؛ روزی به کسی که در حال فروش حلوا بود نگاهی کرد و گفت: چگونه این را می فروشی ؟ آن مرد گفت: یک رطل به فلان مبلغ. پس عالم با فروشنده به نزاع پرداخت. مردم جمع شدند و طرفین دعوا را به نزد والی بردند. والی از آنها در مورد ماجرا پرسید. عالم جواب داد: *انا/سئله عن/الكيفية و هو يجيبني عن/الكمية من* از کیفیت سؤال می کنم و او از کمیت جواب مرا می دهد! پس والی خندید) در معرض آفتاب بودن، کثرت استعمال اغذیه گرم مضر برای دماغ، کندی نبض و صغر و اختلاف آن، رقت قاروره » (18)

تنبيه: گرچه جناب نفیس در بیان علائمنوع مالیخولیای دماغی ؛ غم، فزع و توهم را جزء علائم این نوع بیان ننموده است ولی در ابتدای فصل ضمن عباراتی علائم سه گانه فوق را جزء علائم عام همه انواع مالیخولیا به شمار می آورد. و البته ایشان خوف و فزع را مترادف هم می داند بنابراین از دیدگاه ایشان، این 4 علامت را باید جزء علائم عام همه انواع بیماری تلقی نمود.

حکیم اکبر ارزانی:

« مفرط الفكر، دائم الوسواس، پیوسته به زمین و به شئی واحد می نگرد، سر و روی لاغر باشد و باقی جسد معتدل اللحم، چشمها فرو اندر شده اند، نبض بطی صغیر مختلف و صلب، قاروره

صاف و رقیق، تقدم سهر، افراط فکر، در آفتاب نشستن خصوصاً سربرهنه و اکل اغذیه ضاره حاره دماغ چون سیر پیاز و گندنا (تره) «(3)

حکیم عقیلی خراسانی:

تقریباً نظر جناب شیخ را با کمی اضافات آورده است:

« کثرت فکر، دوام وسواس، نظر کردن بسوی یک چیز یا بسوی زمین مدتی، دلالت می نماید بر آن رنگ جلد رأس، وجه، لسان و عین، سیاهی موی سر و کثافت (تراکم) آن، تقدم سهر و تابش آفتاب خصوصاً که سر برهنه باشد، بسیاری تناول اغذیه حاره مضره دماغ، لاغری رأس و وجه با اعتدال حال بدن، فریاد مانند خروس و طیور دیگر نمودن و آنکه اعراض عظیم باشد ظاهر نگردد نفعی از معالجه اعضا «(23)

حکیم اعظم خان:

« مفرط الفکر، دائم الوسواس، نگاه به یک چیز در زمین، چشم غائر، سر لاغر مع اعتدال حال لحم بدن، تیرگی رنگ سر، روی، چشم و زبان، ملمس سر حار، بیداری بسیار، نبض بطی صغیر مختلف، بول رقیق قلیل النضج، تقدم سهر و هم و فکر مفرط و سیر در آفتاب، کثرت تناول اشیای حاره ضاره دماغ مثل سیر و پیاز و گندنا و جز آن، سبقت امراض دماغی، عظیم و اظهر و دائم بودن اعراض (علائم) این مرض، کثرت هذیان و هیجان و غم و هم و خوف و فزع و تخیلات ردیه و توهم و امثال آن «(12)

جدول 9: علائم مالیخولیای دماغی

حکیم	قرن	علائم
جالینوس	پیش از اسلام	سابقه بیداری و در معرض آفتاب سوزان بودن (علاوه بر دو علامت فزع و غم که لازمه دائمی همه انواع وسواس سوداوی) عدم وجود علائم مالیخولیای به مشارکت تمام بدن، سابقه هم
رازی	قرن 3	زیاد در معرض آفتاب بودن، سابقه بیداری، هم، فزع
اهوازی	قرن 4	اختلاط ذهن، کثرت هذیان، هیمن (منگی و سرگردانی)، هم، غم، خوف و فزع، توهمات و تخیلات فاسد
زهرای	قرن 4	سردرد دائمی، کثرت بیداری، گودی چشمها، خشکی بینی، اعتدال بدن، قلت موی سر، کثرت اشک ریزش و خیره شدن بیمار به پایین و به بالا، شباهت احوال بیمار به حالات درندگان در سرعت حمله و شدت اقدام و جرأت
ترنجی	قرن 4	حضور در مقابر و خرابه ها (شدت علائم نسبت به مالیخولیای به مشارکت تمام بدن) افکار ردی، وسواس، فزع، وحشت از مردم، انس با تنهایی، توهمات مختلف برحسب شغل (مثلا مردی کوزه فروش گمان می کند که کوزه شده است و منجم گمان می کند آسمان بر سر وس فرود خواهد آمد، مرغ فروش گمان می کند که خروس شده) حالات کودکان در پیش گیرند
اخوینی	قرن 4	ترس لاغریسر و روی بدون لاغری همه تن، چشمان فرو رفته، سابقه بودن در آفتاب و رنج و اکل داروها و بوییدن بوهای گرم، بی مو بودن تن، دائم غمناک بود و خاموش، بزمی بسیار نکرد، ترش روی بود
بوعلی سینا	قرن 4 و 5	نگاه دائم به یک شیء واحد و به زمین، (تیرگی و کمودت) رنگ رأس، صورت و چشم، سیاهی و تراکم موی سر، افراط در فکر، دوام وسواس، سابقه بیداری، فکر، در معرض آفتاب بودن و شبیه آن، حدوث بیماری متعاقب امراض دماغی، عدم وجود علائم اعضای مشارک دماغ و نهایتا عظیم و شدید بودن علائم
حسینی جرجانی	قرن 5 و 6	غلبه شهوت جماع، اختلاج اندامها، تشنگی، زردی روی (صفراوی ها) کسلانی، آهستگی، کم سخنی و خواب بیشتر (بلغمی ها)، ترس، گمانهای بد، خوش طبع تر و گشاده روی تر (دموی ها) تند و خشمناکی (صفراوی ها)، ترش روی تر، گرفته تر و با اندوه تر (سوداوی ها)
نفیس ابن عوض		گود رفتن چشمها نگاه دائم به یک شیء یا به زمین، لاغری سر و صورت و اعتدال مابقی بدن، در معرض آفتاب بودن، کثرت اکل اغذیه گرم مضر دماغ، کندی، صغر و اختلاف نبض، رقت قاروره، افراط فکر، دوام وسواس، سابقه بیداری و فکر،
ارزانی		نگاه دائم به زمین یا به شئی واحد، سر و روی لاغر و مابقی معتدل، چشمها فرو رفته، نبض بطی صغیر مختلف و صلب، قاروره صاف و رقیق، تقدم سهر، در آفتاب نشستن خصوصا سربرهنه و اکل اغذیه ضاره حاره دماغ چون سیر پیاز و گندنا، مفرط الفکر، دائم الوسواس،
عقبلی		نگاه به یک چیز یا به زمین مدتی، کمودت رنگ رأس، وجه، لسان و عین، سیاهی موی سر و کثافت آن، تقدم سهر و تابش آفتاب خصوصا که سر برهنه باشد، تناول اغذیه حاره مضرة دماغ، لاغری رأس و وجه با اعتدال حال بدن، کثرت فکر، دوام وسواس، فریاد مانند خروس و طیور دیگر نمودن و آنکه اعراض عظیم باشد ظاهر نگردد نفعی از معالجه اعضای مشارک
اعظم خان		نگاه به یک چیز در زمین، چشم غائر، سر لاغر بدن معتدل، تیرگی رنگ سر، روی، چشم و زبان، ملمس سر حار، تقدم بیداری و سیر در آفتاب، نبض بطی صغیر مختلف، کثرت تناول اشیای حاره ضاره دماغ مثل سیر و پیاز و گندنا، سبقت امراض دماغی، مفرط الفکر، دائم الوسواس، بول رقیق قلیل النضج، تقدم سهر و هم و فکر مفرط عظیم و اظهار و دائم بودن اعراض (علائم) این مرض، کثرت هذیان و هیجان و غم و هم و خوف و فزع و تخیلات ردیه و توهم و امثال آن

جدول 10: جدول علائم مالیخولیای دماغی به تفکیک جسمی و روانی

حکیم	قرن	علائم جسمی	علائم روانی
جالینوس	پیش از اسلام	سابقه بیداری و در معرض آفتاب سوزان بودن	(علاوه بر دو علامت فرغ و غم که لازمه دائمی همه انواع وسواس سوداوی) عدم وجود علائم مالیخولیای به مشارکت تمام بدن، سابقه هم
رازی	قرن 3	زیاد در معرض آفتاب بودن و سابقه بیداری	هم، فرغ
اهوازی	قرن 4	-----	اختلاط ذهن، کثرت هذیان، هیمن (منگی و سرگردانی)، هم، غم، خوف و فرغ، توهمات و تخیلات فاسد
زهرای	قرن 4	سردرد دائمی، کثرت بیداری، گودی چشمها، خشکی بینی، اعتدال بدن، قلت موی سر، کثرت اشک ریزش و خیره شدن بیمار به پایین و به بالا	شباهت احوال بیمار به حالات درندگان در سرعت حمله و شدت اقدام و جرأت
ترنجی	قرن 4	حضور در مقابر و خرابه ها	(شدت علائم نسبت به مالیخولیای به مشارکت تمام بدن) افکار ردی، وسواس، فرغ، وحشت از مردم، انس با تنهایی، توهمات مختلف برحسب شغل (مثلا مردی کوزه فروش گمان می کند که کوزه شده است و منجم گمان می کند آسمان بر سر او فرود خواهد آمد، مرغ فروش گمان می کند که خروس شده) حالات کودکان در پیش گیرند
اخوینی	قرن 4	لاغریسر و روی بدون لاغری همه تن، چشمان فرو رفته، سابقه بودن در آفتاب و رنج و اکل داروها و بوییدن بوهای گرم، بی مو بودن تن	، دائم غمتاک بود و خاموش، بزمی بسیار نکرد، ترش روی بود
بوعلی سینا	قرن 4 و 5	نگاه دائم به یک شیء واحد و به زمین، (تیرگی و کمودت) رنگ رأس، صورت و چشم، سیاهی و تراکم موی سر	افراط در فکر، دوام وسواس، سابقه بیداری، فکر، در معرض آفتاب بودن و شبیه آن، حدوث بیماری متعاقب امراض دماغی، عدم وجود علائم اعضای مشارک دماغ و نهایتا عظیم و شدید بودن علائم
حسینی جرجانی	قرن 5 و 6	غلبه شهوت جماع، اختلاج اندامها، تشنگی، زردی روی (صفرای ها)، کسلانی، آهستگی، کم سخنی و خواب بیشتر (بلغمی ها)	ترس، گمانهای بد، خوش طبع تر و گشاده روی تر (دموی ها)، تندلی و خشمناکی (صفرای ها)، ترش روی تر، گرفته تر و با اندوه تر (سوداوی ها)
نفیس ابن عوض		گود رفتن چشمها نگاه دائم به یک شیء یا به زمین، لاغری سر و صورت و اعتدال مابقی بدن، در معرض آفتاب بودن، کثرت اکل اغذیه گرم مضر دماغ، کندی، صغر و اختلاف نبض، رقت قاروره	افراط فکر، دوام وسواس، سابقه بیداری و فکر،
ارزانی		نگاه دائم به زمین یا به شئی واحد، سر و روی لاغر و مابقی معتدل، چشمها فرو رفته، نبض بطی صغیر مختلف وصلب، قاروره صاف و رقیق، تقدم سهر، در آفتاب نشستن خصوصا سر برهنه و اکل اغذیه ضاره حاره دماغ چون سیر پیاز و گندنا	مفرط الفکر، دائم الوسواس،
عقیلی		نگاه به یک چیز یا به زمین مدتی، کمودت رنگ رأس، وجه، لسان و عین، سیاهی موی سر و کثافت آن، تقدم سهر و تابش آفتاب خصوصا که سر برهنه باشد، تناول اغذیه حاره مضرة دماغ، لاغری رأس و وجه با اعتدال حال بدن	کثرت فکر، دوام وسواس، فریاد مانند خروس و طیور دیگر نمودن و آنکه اعراض عظیم باشد ظاهر نگردد نفعی از معالجه اعضای مشارک
اعظم خان		نگاه به یک چیز در زمین، چشم غائر، سر لاغر بدن معتدل، تیرگی رنگ سر، روی، چشم و زبان، ملمس سر حار، تقدم بیداری و سیر در آفتاب، نبض بطی صغیر مختلف، کثرت تناول اشیای حاره ضاره دماغ مثل سیر و پیاز و گندنا، سبقت امراض دماغی	مفرط الفکر، دائم الوسواس، بول رقیق قلیل النضج، تقدم سهر، هم، فکر مفرط عظیم و اظهر و دائم بودن اعراض (علائم) این مرض، کثرت هذیان، هیجان، غم، خوف، فرغ، تخیلات ردیه، توهم و امثال آن

جدول 11: وجوه اشتراک و اختلاف نظرات اطباء در علائم مایخولیای دماغی

علائم	اطباء	جالینوس	رازی	اهوازی	زهرای	ترنجی	اخوینی	ابن سینا	نفیس	ارزانی	عقیلی	اعظم خان
فرع	*	*	*	*	*	*		*	*		*	*
غم	*	*		*	*		*	*	*			*
هم	*	*	*	*								*
سهر	*	*	*		*			*	*	*		*
اختلاط ذهن			*									
هذیان (بیهوده گوئی)			*					*			*	*
هیچمان (سرگردانی بی ثباتی)			*									*
انواع خوف		*	*	*	*		*	*	*			*
انواع توهم و تخیل	*	انکار فاسد	*	*	*	*		*	*		*	*
وسواس						*		*	*	*	*	*
حب خلوت						*		*				
کثرت فکر				*				*	*	*	*	*
انزوی					*							
سبعیت (درندگی)			*									
خیره شدن			*	*				*	*	*	*	*
سکوت					*		*					
گودی چشم			*	*		*	*	*	*	*	*	*
خشکی بینی			*									
لاغری بدن			*		سودا							
لاغری سر با اعتدال بدن			*		مفره سودا	*	*	*	*	*	*	*
تعب						*						
اغذیه ادویه و بوهای گرم						*	*	*	*	*	*	*
ترش رویی						*						
سردرد			*									
تقدم امراض دماغی							*	*				*
تیرگی سروصورت و چشم							*	*			*	*
کندی صفر و اختلاف نبض								*	*	*		*
رقت قاروره								*	*	*		*
گرمی ملمس سر												*
قلت موی سر			*									
اشک ریزش			*									
وحشت از مردم					*					*		
بدن تنک موی						*						
در معرض آفتاب	*	*	*			*	*	*	*	*	*	*
سیاهی و تراکم موی سر							*	*		*		
عظیم شدید بودن علائم		*	*			*		*			*	*

جمع بندی علائم مالیخولیای دماغی:

در جدول 11، نظرات 11 طبیب از جالینوس تا اعظم خان در باب علائم مالیخولیای دماغی آمده که جمع بندی نظرات اطباء بصورت ذیل می باشد:

- فرع با 81/81٪ (شایعترین علامت)
- انواع توهم و تخیل، سابقه بیداری و سابقه در معرض آفتاب بودن 72/72٪
- غم و خوف 63/63٪
- وسواس، خیره شدن به یک شیء، کثرت فکر و لاغری سر با اعتدال بدن 54/54٪
- عظیم بودن علائم، گودی چشم و سابقه مصرف اغذیه ادویه و بوهای گرم 45/45٪
- هذیان و هم 36/36٪
- تیرگی سر صورت و چشم، کندی صغر و اختلاف نبض و رقت قاروره 27/27٪

ب) مالیخولیای ناشی از تمام بدن:

حکیم جالینوس در جوامع:

« لاغری بدن و سیاهی رنگ آن، تقدم احتباس خون در اموری چون بواسیر، رعاف و طمث، تولد موی زیاد در بدن و تقدم تدابیر مولد سوداء» (13)

حکیم رازی:

« لاغری بدن، رنگ بدن سخت گندمگون، کسی که رنگ بدنش اشقر (سرخ و سفید) است و سابقه فعالیت یا کار بسیار سنگین و تدابیر غذایی لطیف دارد، عروق منبسط، سابقه احتباس استفراغ خون سوداوی معتاد همانند بواسیر یا طمث و...، کثرت ریاضت، سابقه مصرف ادویه و اغذیه مسخن، کسی که طحال او بدلیل ضعف نمی تواند سودای اضافی را از خون جذب نماید، سابقه استعمال اغذیه مولد سودا همانند گوشت گاو و بز بویژه گاو نر و بز کوهی، گوشت خر، روباه، خوک، صدف و نمکسود از هر حیوان، کلم، عدس، آبکامه پنیر کهنه» (9)

حکیم علی ابن عباس اهوازی:

الف) « اگر از احتراق دم (خون) باشد: اختلاط ذهن همراه با خنده و فرح، مائل بودن بدن بیمار به لاغری، رنگ بدن گندمگون مائل به سرخی، موی بدن بسیار زیاد بویژه در قفسه سینه، انبساط عروق، سرخی چشم ها و نبض او عظیم با سرعت کم.

و اگر بیمار در سنین جوانی باشد، تدابیر غذایی او تدابیر مسخن مرطب (گرم و تر) همانند کثرت خوردن گوشتها، حلوی خرما (تمور الحوی) بوده باشد، بیمار احساس سنگینی و کسالت در بدن نماید، یا بیمار دچار بواسیر بوده که مدتی است قطع خون از ناحیه بواسیر داشته و یا خانمی است که دچار احتباس طمث (آمنوره) شده است، تمام این موارد دلالت بر آن دارد که بیماری مالیخولیا از نوع دموئی است.»

ب) « اگر از احتراق صفرا باشد: هیمن (گیجی و منگی)، جنون، کثرت انجام امور بیهوده، نعره کشیدن، کثرت اضطراب و بیقراری، سکون و استراحت قلیل، کثرت خشم و درنده خوئی، حرارت ملمس بدن بدون تب، لاغری، زردی و بیوست بدن، اضطراب در چشم ها و نگاهی همچون نگاه درندگان داشتن »

« اگر بیمار جوان و مزاج طبیعی او گرم و نیز سریع الکلام باشد، تدابیر غذایی ماتقدم او حارّ یابس (گرم و خشک) به منزله خوردن سیر، پیاز، خردل، سبزیجات تند بوده باشد، کثرت انجام

امور سنگین، کثرت غضب و روزه داری را در گذشته داشته، غذای او کم و و سابقه نوشیدن شراب های کهنه و تند را می دهد، دلالت مؤکد دارد بر اینکه بیماری از احتراق صفرا می باشد»

ج) « اگر از مرار اسود (مره سودا) باشد: بیمار، نگرانی زیاد نسبت به آینده (هم)، افکار و تخیلات فاسد فراوان و نیز ترس، فزع و گریستن زیاد داشته، تنهایی را دوست دارد و نیز تمامی علائمی که در مالیخولیای دماغی حادث از مره سودا ذکر شد بویژه خوف و فزع که دو علامت لازم برای این بیماری است به سبب تیرگی خلط و ایجاد ظلمت و وحشت بر نفس» (10)

حکیم ابوالحسن ترنجی:

«لاغری و خشکی بدن، فساد و تیرگی رنگ بدن، افکار ردی، وسواس، فزع، وحشت از مردم، انس با تنهایی، و حضور در مقابر و خرابه ها سپس در آنها علائمی ظاهر می شود به حسب عادت و شغلی که در زمان صحت داشته همانند آنچه که متقدمین از جالینوس و اندروماخس و غیر آنها از متأخرین ذکر نموده اند مثلاً مردی کوزه می فروخت زمانی که به این بیماری دچار شد گمان می کرد که کوزه شده است و هنگام راه رفتن مراقب دیوار بود که به آن برخورد نکند مبدا که بشکند. و دیگری که گمان می کرد آسمان بر سر وی فرود خواهد آمد، پس به پشت می خوابید و پاهایش را بالا می گرفت و گمان می کرد که به واسطه پاهایش آسمان را نگه می دارد.

این نوع از مالیخولیا به حسب مواردی چون فصول سال، اغذیه و تدابیر نیکو یا فاسد تغییر کرده یا زیاد می شود.» (16)

حکیم زهراوی:

« علاوه بر علائم عام مالیخولیا، لاغری کل بدن، سیاهی رنگ آن، کسی که در سابقه اش این موارد باشد: تعب مفرط (فعالیت بسیار سنگین)، راه رفتن در آفتاب سوزان و مصرف اغذیه گرم و محرق خون » (15)

حکیم ربیع ابن احمد الاخوانی:

« همه تن لاغر بود سخنان بی معنا گوید، و این علامات که در مقدمه یاد کرده ام ظاهر شده بود (گاه بگریند و گاه بخندند و چون چیزی به پرسشی شان به جواب اندر مانند یا جوابی دهند

دروغ و همه سخن دروغ گویند) اعراض این بیماری به برابر هر کسی دگرگونه پدید آید چنانکه بعضی بیماران علم غیب دعوی کنند و گویند ماییمبریم و وحی به ما می آید و یکی گوید من ملکم و چندین سال پادشاهی خواهم کرد، بعضی گویند تن ما سفالین است و بعضی گویند ما مرغ گشته ایم و دستها بجنبانند و بانگ خروس کنند، بعضی گویند اگر آسمان از گردش بایستد، بیفتد و دستها بر سردارند که اگر بیفتد بر سر ایشان نیفتد و این حکایتها را جالینوس صفت کند.» (14)

حکیم ابوعلی سینا:

« سیاهی رنگ بدن و لاغری آن، احتباس موادی که از طحال و معده دفع می شوند و نیز احتباس مواد زایدی که از طریق بول و براز (مدفوع) خارج می شدند، احتباس طمث، کثرت موی بدن و شدت سیاهی رنگ آن، تقدم استعمال اغذیه فاسد مولد سودا و حدوث بیماری متعاقب بعضی امراض همانند حمیات مزمنه.

سودای فاعل مالنخولیا اگر دموی باشد همراه آن بیمار فرح و خنده دارد و غم شدید لازمه آن نیست و اگر بلغمی باشد، کسلی، قلت حرکت و سکون است و اگر از صفرا باشد با آن اضطراب و جنون خفی است و اگر از سوداء صرف باشد، فکر زیاد، قلق و اضطراب ناشی از غم و حقد و حسادت است» (4)

حکیم حسینی جرجانی:

«آنچه به مشارکت همه تن باشد، تدبیرهای گذشته، مزاج سودایی، احتباس استفراغها که عادت بوده باشد بر آن گواهی دهد چون استفراغ خون بواسیر و ادرار بول» (5)

حکیم نفیس ابن عوض:

« سیاهی و لاغری بدن، تقدم مداومت بر اغذیه مولد سودا، تقدم تعب و کار سنگین، صلابت و اختلاف نبض، صاف بودن بول.

حال اگر مرء سودا ناشی از احتراق خون باشد: خنده و فرح همراه با اختلاط ذهن، رنگ بدن بیمار گندمگون مایل به سرخ روشن، وسعت عروق، قرمزی چشمها، نبض عظیم و مایل به سرعت، اگر بیمار جوان و تدابیر غذایی ماتقدم او اغذیه گرم و تر مولد خون بوده و بیمار سابقه عادت به اخراج خون داشته که مدتی قطع شده است، دلالت مؤکد بر آن دارد.

اگر مرء سودا ناشی از احتراق سوداء طبیعی باشد: (مقید به قید طبیعی شده است به دلیل آنکه آنچه از احتراق سودای غیرطبیعی ایجاد می شود جنون است نه مالنخولیا) کثرت هم، فکر.

خوف، فزع، گریه و تخیلات فاسد، چنانکه جالینوس حکایت می کند که مردی از بلغاء به علت فساد فکرش، گمان می کرد که خداوند تعالی از نگهداری آسمان خسته شده است و آن را بسوی او فرستاده و او زیر آن خواهد مرد و لذا از راه رفتن زیر آسمان می ترسید و تنهایی را دوست داشت.

این فساد فکر در بعضی ها چنان است که گمان می کنند علم به غیب دارند و بسیار خبر می دهند از آنچه در آینده رخ می دهد، و بعضی ها گمان می کنند که پادشاه شده اند و بعضی ها هم بالاتر از این گمان می کنند که خدا هستند و هو تعالی عن ذلک.

و اگر مرء سودا ناشی از احتراق صفرا باشد: جنون همراه با مالیخولیا، هیمنان [سرگردانی]، هذیان، فریاد زدن، اضطراب، بیداری و قلت استراحت، کثرت غضب، حرارت ملمس بدن، زردی رنگ بدن بعلت قلت دم و نظر به مردم همانند نظر درندگان و اگر تدابیر [غذایی] ماتقدم گرم و خشک باشد، بر این نوع دلالت دارد.

و اگر مرء سودا ناشی از احتراق بلغم باشد: بیمار کسل و ساکت است» (18)

حکیم ارزانی:

« هزال و نحافت بدن، تقدم مداومت بر اغذیه مولد سودا چون نمک سود و سمک مالح و بادنجان و غیره، صلابت و اختلاف نبض، تقدم کدّ و تعب از نشان این است. لون بدن متمایل به سیاهی، قاروره صاف قبل از نضج وتیره بعد از نضج، اسلم اقسام به جهت عدم اختصاص به یک عضو خاص.

اما علامات جزئیه به حسب سبب است:

مثلا اختلاط ذهن، خنده، فرح، سرخی چشمها، امتلاء رگها، عظم و سرعت نبض، رنگ بدن کمد مایل به حمره، از نشان سودای دمويست. اگر بیمار جوان باشد و در استفراغات خون معتاده انقطاع افتد و تقدم تدابیر مسخنه مرطبه گواهی دهد، تأکید می کند بر احتراق خون.

و هم، فکر، خوف، فزع، گریه و تخیلات ردیه، حب وحدت از نشان سودا است که از احتراق سودای طبیعی حاصل شود. قید احتراق سودای طبیعی از آن نمود که احتراق سودای غیرطبیعی به جنون می انجامد.

و حدت شدید و سوء خلق، هذیان، نعره ها، اضطراب، بیداری و قلت سکون، کثرت غضب، حرارت ملمس بدن، صفرت لون، نگریستن مانند درندگان و وقوع جنون از نشان سوداست که از احتراق صفرا حاصل شود و تقدم تدابیر حاره یا بسه نیز شواهد این است.

کسل و سکون و قلت حرارت ملمس، از نشان سودا است که از احتراق بلغم حاصل شود» (3)
حکیم عقیلی خراسانی:

« هرگاه با مالیخولیا، خباثت نفس، سوء ظن، اختلاط ذهن، تخیل چیزهای سیاه، سکوت، خوف، گریه، صلابت نبض و صفای قاروره باشد، دلالت می نماید بر آنکه ماده سوداوی است. خصوصاً که احتراق یافته باشد.

اگر با آن علامات، تخیل اشیای سرخ، ملذّ، خنده بسیار، فرح و سرور، سرخی چشم و بشره، عظم نبض با سرعت و حمّرت قاروره باشد و با غم بسیار نباشد، دلالت می نماید بر آنکه ماده آن خون غلیظ است که به سبب برودتی که به او رسیده یا حرارتی که او را متعفن یا محترق گردانیده. بالجمله مختلف می باشد احوال صاحب آن به حسب شدت کیفیت و ضعف آن در، غلظت، غفونت، احتراق و حدت و غیره.

و اگر با جنون، اضطراب، هذیان، هیجان، صیاح، سهر، توثب، غضب، ضرب و شتم، دریدن جامه، زردی رنگ رخسار، تلخی دهان، نظر به سوی مردم به هیبت مانند سباع، سرعت حرکت، طیش و سرعت نبض و ناریت قاروره باشد، دلالت می نماید بر آنکه ماده آن صفرای محترق است.

و اگر با سکون و قلت حرکت، کسالت، بلاهت، بلبت منخرین، قلت حرارت ملمس، بطوئ نبض و نرمی آن و بیاض قاروره باشد، دلالت می نماید بر آنکه ماده بلغم محترق است. و بدانکه تدابیر اسباب ماتقدم هریک از آنها مؤکد بر آنهاست.» (23)

حکیم اعظم خان:

« اگر سیاهی و لاغری تمام بدن و احتباس چیزی که از طحال یا معده یا اسهال و قی و آنچه به ادرار، رعاف معتاد یا از مقعد یا از حیض مستفرغ می شد، کثرت موی بدن لاسیما بر سینه، و تقدم ادمان اغذیه مولد سودا همچون گوشت نمک سود، ماهی شور، بادنجان و مانند آن و ادویه محرق خون، صلابت و صغر نبض، صفایی سبزی یا سیاهی قاروره، تقدم تعب و کدّ و حمیات مزمنه و مختلطه [باشد] مرض به مشارکت تمام بدن باشد» (12)

جدول 12: علائم مالیخولیای به مشارکت تمام بدن

حکیم	قرن	علائم جسمی	علائم روانی
جالینوس	پیش از اسلام	لاغری و سیاهی بدن، تقدم احتباس خون در اموری چون بواسیر، رعاف و طمث، تولد موی زیاد در بدن و تقدم تدابیر مولد سوداء	
رازی	قرن 3	لاغری و گندمگونی بدن، کسی که رنگ بدنش اشقر، سابقه کار سنگین و تدابیر غذایی لطیف، عروق منبسط، سابقه احتباس استفراغ خون سوداوی معتاد همانند بواسیر یا طمث، کثرت ریاضت، سابقه مصرف ادویه و اغذیه مسخن، ضعف طحال و عدم توانایی جذب سودای اضافی از خون، سابقه استعمال اغذیه مولد سودا (گوشت گاو و بز، خر، روباه، خوک، صدف و نمکسود از هر حیوان، کلم، عدس، آبکامه پنیر کهنه)	
علی ابن عباس	قرن 4	لاغری، رنگ بدن گندمگون مائل به سرخی، موی بسیار بویژه در صدر، انبساط عروق، سرخی چشمها و نبض عظیم با سرعت کم، سنین جوانی، تدابیر مسخن مرطب، احساس ثقل و کسالت در بدن، قطع خون از ناحیه بواسیر یا احتباس طمث (دموی) سکون و استراحت قلیل، حرارت ملمس بدون تب، لاغری، زردی و بیوست بدن، اضطراب در چشمها (صفراوی) جوانی و مزاج طبیعی گرم سریع الکلام، تدابیر غذایی ماتمّم حارّ یا بس، کثرت انجام امور سنگین، روزه داری در گذشته، غذای کم و و سابقه شرب شراب کهنه و تند	اختلاط ذهن همراه با خنده و فرح (دموی) هیمان (گنجی و منگی)، جنون، کثرت انجام امور بیهوده، نعره کشیدن، کثرت اضطراب و بیقراری، کثرت خشم و درنده خوئی، نگاهی چون نگاه درندگان کثرت غضب در گذشته (صفراوی) هم، افکار و تخیلات فاسد، ترس، فرح و گریستن زیاد، حب تنهایی و نیز تمامی علائم مالیخولیای دماغی حادث از مره سودا بویژه خوف و فرح که دو علامت لازم برای این بیماری است (سوداوی)
ترنجی	قرن 4	لاغری و خشکی بدن، فساد و تیرگی رنگ بدن، و حضور در مقابر و خرابه ها این نوع از مالیخولیا به حسب مواردی چون فصول سال، اغذیه و تدابیر نیکو یا فاسد تغییر کرده یا زیاد می شود.	افکار ردی، وسواس، فرح، وحشت از مردم، حب تنهایی، توهمات و تخیلات به حسب شغل (کوزه فروشی که گمان می کرد کوزه شده و یا منجمی که گمان می کرد آسمان بر سر وی فرود خواهد آمد)
زهرای	قرن 4	علائم عام مالیخولیا، لاغری کل بدن، سیاهی رنگ آن، سابقه تعب مفرط، سیر در آفتاب سوزان و مصرف اغذیه گرم و محرق خون	
اخوینی	قرن 4	لاغری همه تن، سخنان بی معنا و چون چیزی به پرسشی شان به جواب اندر مانند یا جوابی دهند دروغ و همه سخن دروغ گویند	توهمات مختلف (دعوی علم غیب مثلا پیغمبرم یا من ملکم بعضی گویند تن ما سفالین است و بعضی گویند ما مرغ گشته ایم، بعضی دستها بر سردارند که اگر آسمان از گردش بایستد بر سر ایشان نیفتد) گاه بگیرند و گاه بخندند
بوعلی سینا	قرن 4	سیاهی رنگ و لاغری بدن، احتباس مواد زایدی که از طحال، معده و نیز از طریق بول و براز خارج می شدند، احتباس طمث، کثرت و سیاهی موی بدن، تقدم اکل اغذیه مولد سودا و حدوث بیماری متعاقب بعضی امراض، کسلی، قلت حرکت و سکون (در بلغمی)	فرح و خنده و عدم لازمه غم شدید (در دموی) اضطراب و جنون خفی (در صفراوی) فکر زیاد، قلق و اضطراب ناشی از غم و حقد و حسادت (سوداوی)
حسینی جرجانی	قرن 5 و 6	تدبیرهای گذشته، مزاج سودایی، احتباس استفراغها که عادت بوده باشد بر آن گواهی دهد چون استفراغ خون بواسیر و ادرار بول	
نفیس ابن عوض		سیاهی و لاغری بدن، تقدم اغذیه مولد سودا، کار سنگین، صلابت و اختلاف نبض، صاف بودن بول، گندمگون مایل به سرخ روشن، وسعت عروق، قرمزی چشمها، نبض عظیم و مایل به سرعت، اگر بیمار جوان و تقدم تدابیر اغذیه گرم و تر مولد خون و سابقه اعتیاد به اخراج خونی که مدتی ترک شده (دموی) بیداری و قلت استراحت، حرارت ملمس بدن، زردی رنگ بدن و تدابیر [غذایی] ماتمّم گرم و خشک (صفراوی) کسل و ساکت (بلغمی)	خنده و فرح همراه با اختلاط ذهن (دموی) کثرت هم، فکر، خوف، فرح، گریه و تخیلات فاسد، فساد فکر (مثل کسی که فکر می کرد خدا از نگهداری آسمان خسته شده و آن را بسوی او فرستاده و او زیر آن خواهد مرد ولذا از راه رفتن زیر آسمان می ترسید، بعضی گمان می کنند علم غیب دارند، بعضی گمان می کنند که پادشاه اند) دوست داشتن تنهایی (سوداوی) جنون همراه با مالیخولیا، هیمان [سرگردانی]، هذیان، فریاد زدن، اضطراب، کثرت غضب، نظر به مردم همانند نظر درندگان
ارزانی		لاغری، تقدم اغذیه مولد سودا، صلابت و اختلاف نبض، تقدم کد و تعب، سیاهی بدن، بول صاف قبل از نضح و تیره بعد از آن، سرخی چشمها، امتلاء رگها، عظم و سرعت نبض، بدن کمد مایل به	اختلاط ذهن، خنده، فرح (دموی) هم، فکر، خوف، فرح، گریه و تخیلات ردیه، حب وحدت (سوداوی) حدت شدید و سوء خلق، هذیان، نعره

		حمره، جوانی، انقطاع استفرغات خون معتاده، تقدم تدابير مسخنه مرطبه (دموی) بیداری، قلت سکون، حرارت ملمس بدن، صفرت لون، تقدم تدابير حاره یا بسه (صفاوی) کسل، سکون، قلت حرارت ملمس (بلغمی)	ها، اضطراب، کثرت غضب، نگرستن مانند درندگان و وقوع جنون
عقبلی		سکوت، صلابت نبض وصفای بول (سوداوی) سرخی چشم و بشره، عظم نبض با سرعت، حمرت قاروره، غم کم (دموی) سهر، زردی رنگ، تلخی دهان، سرعت حرکت، طیش، سرعت نبض و ناریت قاروره (صفاوی) سکون و قلت حرکت، کسالت، بلبت منخرین، قلت حرارت ملمس، بطوء نبض و نرمی آن و بیاض قاروره (بلغمی)	خیانت نفس، سوء ظن، اختلاط ذهن، تخیل اشیای سیاه، خوف، گریه (سوداوی) تخیل اشیای سرخ، ملذ، خنده بسیار، فـرح و سرور (دموی) جنون، اضطراب، هذیان، هیجان، صیاح، توئب، غضب، ضرب و شتم، دریدن جامه، نظر به سوی مردم به هیبت مانند سیاع (صفاوی) بلاهت (بلغمی)
اعظم خان	قرن 14	اگر سیاهی و لاغری تمام بدن و احتباس چیزی که از طحال، معده، اسهال، ادرار، رعا ف معتاد یا از مقعد یا از حیض مستفرغ می شد، کثرت موی بدن لاسیما بر سینه، تقدم ادمان اغذیه مولد سودا و ادویه محرق خون، صلابت و صغر نبض، صفای سبزی یا سیاهی قاروره، تقدم تعب و کله و حمیات مزمنه و مختلطه	

جدول 12: مایخولای به مشارکت تمام بدن

علام	اطباء	جالینوس	رازی	اهوازی	زهراوی	تربجی	اخوینی	ابن سینا	قیس	ارزانی	عقبلی	اعظم خان
فزع	*	*	●	*	*	*		●	*	*	●	●
غم	*	●	●	●	*			*			*	●
هم				*					*	*		
سهر									*	*	*	
اختلاط ذهن مع فزع				*					*	*	*	
هذیان						* ناسخ می معنا	*	●	*		*	●
هیمان				*					*		*	
انواع خوف		●	●	*	*			●	*	*	*	●
انواع توهم و تخیل		●	●	* دکترو خیال فاسد	* گمان غیر حقیقی	* اعراض بیماری	* فکاک ردی	۷ ●	* فساد تخیل و فکر	* تخیل ردی	● فکاک ردی	●
وسواس		●				*						●
حرارت ملمس بدون تب		●	●	*					*	*		
کثرت خشم		●	●	*				●	*	*	*	●
انزوی (انس با تنهایی)			●	*	*	*		●	*	*		●
سبعت (درندگی یا جنون)				*				*	*	*	*	
تقدم احتباس خون	*	*	*	*				*	*	*	*	*
قلت سکون و استراحت				*					*	*		
کثرت انجام امور بیهوده				*								
اضطراب و بیقراری (فلق)		●	●	*	*		*	*	*	*	*	
لاغری بدن	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	●	*
گاه گریه گاه خنده				*	*		*					
تقدم تعب		*	*	*	*				*	*		*
تقدم تدابیر مولد سوداء	*	*	*	*	*		*	*	*	*		*
وحشت از مردم				*	*	*	●					
سنگینی و کسالت بدن				*			*	*	*	*	*	
تیرگی یا گندمگونی بدن	*	ی	ی	* ی	* ت	* ت	* ت	* ت	* ت س	* ت س	● ت	* ت
زردی یا سرخی بدن		* س	* س	* ز س					* ز	* ز	* ز	
خشکی بدن				*	*	*					●	

	*						*				سکوت
	*	*	*					*			نعره کشیدن
	*	*	*					*			نگاهی همچون درندگان
	*										خیانت نفس
*				*						*	کثرت موی بدن
		*	*					*	*		انبساط عروق
●	*			●					●		سوء ظن
	*	*	*					*			نبض عظیم
	*	*	*					*			سرخی چشم
	*										تخیل چیزهای سیاه
	*		*	*							فرح و خنده زیاد
				*							کثرت فکر
	*	*	*								رقت قاروره
	*	*	*				*	*			کثرت گریه

جمع بندی علائم مالیخولیای ناشی از تمام بدن (سیستمیک):

1) شایعترین علامت ذکر شده در این نوع، لاغری بدن است که 100 درصد اطباء آن را ذکر

نموده اند. پس از لاغری بدن، شایعترین علائم به ترتیب ذیل می باشند:

- انواع توهم و تخیل، فزع، تیرگی و گندمگونی رنگ بدن 90/90٪
- تدابیر مولد سوداء، انزوا و انواع خوف 72/72٪
- غم، کثرت خشم، تقدم اختباس خون و بیقراری (قلق) 63/63٪
- هذیان و تقدم تعب 54/54٪
- درندگی، سنگینی و کسالت بدن، زردی و سرخی بدن و کثرت گریه 45/45٪
- اختلاط ذهن، حرارت ملمس بدون تب، نبض عظیم، سرخی چشم، نعره کشیدن، نگاهی چون درندگان، سوء ظن و انبساط عروق 36/36٪

2) در بین اطباء، علی بن عباس اهوازی، شیخ الرئيس بوعلی سینا، نفیس بن عوض کرمانی، اکبر ارزانی و عقیلی خراسانی علائم مالیخولیای سیستمیک را به اعتبار نوع خلط مسبب بیماری بیان نموده اند.

3) حکیم ابوالحسن طبری ترنجی، تنها کسی است که معتقد است این نوع از مالیخولیا به حسب مواردی چون فصول سال، اغذیه یا تدابیر نیکو یا فاسد تغییر کرده یا زیاد می شود.

ج) مالیخولیای مراقی:

حکیم جالینوس از قول دیوقلس:

« جشاء (آروغ) فراوان، کثرت آب دهان، التهاب شکم، قراقر، درد بین دو کتف، براز بلغمی
مایل به مراری. » (13)

حکیم رازی از قول جالینوس در اعضاء آلمه:

ومن الوسواس السوداوی صنف آخر یكون ابتداءه من المعدة ویسمى المراقی ویتبع هذه العلة
جشاء حامض ویزاق رطب کثیر وحرقة فیما دون الشراسیف وقرقرة تحدث بهم بعد أن یأكلوا
بوقت صالح وربما هاج بهم مع ذلك وجع فی البطن لا یسکن حتی یستمری الطعام وإذا تعبوا
تقیئوا طعامهم نیا علی حاله مع ضرور بلاغم حامضه بضررس ومرار حاد ویعرض لهم فی هذه
العله علی اکثر الأمر منذ الصبی ثم یطول بهم.

« نوع دیگر وسواس سوداوی از معده شروع شده و نوع مراقی نامیده می شود که علائم آن
شامل: جشاء حامض (آروغ ترش)، کثرت آب دهان، التهاب زیر شراسیف، قراقر، درد شکمی
که تا زمان استمراء (هضم یا گوارش) غذا تسکین نمی یابد، هنگامی که کار یا ریاضت سنگین
نمایند^۸، غذایشان را قی کنند در حالی که هضم نشده و به همراه آن بلغم حامض و صفرای
حاد نیز خارج می شود. این بیماری در اکثر موارد هنگام کودکی عارض شده و سپس مزمن
می شود.

اعراض مقوی این علت فزع، خبث نفس^۹، امتلاء ریاح در معده آنها که با آروغ و قی کمی
تخفیف می یابد. شبق یا افزایش شهوت جماع به دلیل ریاحی است که در زیر شراسیف بوده
و جماع موجب تخفیف آن می شود این شهوت، دائمی است.

علائم دیگر حزن، ناامیدی (آیسا من الخیر)، شدید شدن ترس با تخمه [و بالعکس]، سوء
هضم به جهت برودت معده ناشی از انصباب رطوبت فاسد چرکی از طحال به آن و کثرت
نفخ به دلیل فساد هضم ضعف حرارت و نیز نفخ ناشی از خود سوداء، درد معده به جهت
حرارت و گزندگی سوداء و انتفاع آن با غذاهای سرد چون این نوع غذاها بواسطه رطوبت
خود مصلح ردائت و حدت سودا هستند.»

رازی در باب علائم مراقی به نقل از اهرن می گوید:

« هنگامی که غذا می خورند نفخ می کنند بویژه اینکه بطیء الهضم باشد، جشاء حامض، التهاب در مراق، قراقر، درد شدید شکم که به بین دو کتف منتشر گشته و تسکین نمی یابد مگر بعد از هضم و دوباره با خوردن غذا هیجان می گیرد، احیانا درد در زمان گرسنگی و روزه داری نیز عارض می شود، قی حامض همراه با سوزش، انتفاع با طعام بارد و احساس راحتی با این نوع طعام.»

سرافیون: [علائم] لازم این بیماری [مالیخولیای مراقی] خوف، غم، حریص بودن بر چیزی به افراط، کثرت نظر به زمین و تیره شدن شعور.

رازی: این علائم به علت غایت خشکی است. (9)

حکیم علی ابن عباس:

« جشاء حامض و دخانی، قلت استمراء، کثرت بزاق دهان، احساس درد سوزش التهاب تمدد (کشیدگی) و قراقر زیر غضروف دنده ها از قدام (شراسیف) و نیز بین دو کتف، این اعراض مدتی بعد از خوردن غذا ایجاد می شود، بسیاری از اوقات بعد غذا دردی در شکم عارض می شود که تا غذا هضم نشود تسکین نمی یابد، این علت در اکثر موارد هنگام رویش مو در ناحیه عانه شروع شده سپس ادامه می یابد.» (10)

حکیم ابوالحسن ترنجی:

« کرب، ضیق الصدر، درد بین کتفین به واسطه مشارکت فم معده، گرسنگی مفرط به جهت برودت معده به علت اخلاط سوداوی، قلق (بی قراری) و ناآرامی، احساس مرتفع شدن بخاراتی شبیه دخان (دود) به حلق و جشاء حامض مداوم.» (16)

حکیم زهراوی:

« علامت مالیخولیای به مشارکت فم معده و شراسیف:

سوء هضم، درد مراق، جشاء حامض، سوزش معده، کثرت بزاق دهان، تمدد به دلیل کثرت ریح، سنگینی سر، ممکن است قلنس حامض (آمدن غذا یا رطوبت ترش از معده به ناحیه گلو) عارض گردد یا ورم مراق ظاهر شود، سردردی که گاهی شدید و گاهی خفیف می شود، افکار فاسد، حدیث نفس و حزن.

علامت مالیخولیای به مشارکت طحال:

تورم طحال و احشاء، اشتها زیاد و قلت هضم، نفخ شکم، کثرت ریح تحت شراسیف، در اکثر موارد بیمار اندوهگین است (قلیل الضحک)

علامت مالیخولیای به مشارکت قدمین:

حزن، فزع، خوف و سایر اعراض مالیخولیا که دوره ای بوده بر حسب تصاعد ابخره از قدمین به سر.» (15)

حکیم احمد الاخوینی:

« طعام بسیار آرزو کند و نگواردشان، شکم باد گیردشان و دائم شکم رودشان با قراقر و نفخ، دائم مزه دهانشان ترش بوده باشد، روی سبز بود، رگها کبود بود بر پشت دست و اندامهای دیگر.» (14)

حکیم شیخ الرئیس:

« علامت مالیخولیای ناشی از طحال:

کثرت اشتها به جهت انصباب سوداء به معده، قلت هضم به دلیل برودت معده، کثرت قراقر در سمت چپ، بزرگی طحال، کثرت شهوت جماع به دلیل نفخه، ممکن است با آن حمی (تب) ربع، براز نرم و درد بواسطه گزندگی سودا باشد.

مالیخولیای ناشی از معده:

وجود علائم ورم معده، تشدید بیماری با تخمه، امتلاء، درد معده از زمان خوردن تا هضم غذا و تسکین درد بعد از هضم، و اگر ورم حار باشد التهاب مراق، قی صفراوی و عطش بر آن دلالت دارد، اکثر کسانی که مالیخولیا دارند مطحول اند.¹¹

مالیخولیای ناشی از مراق:

احساس ثقل (سنگینی) در مراق و کشیده شدن آن به سوی بالا، تهوع مداوم، خبث نفس، فساد هضم، جشاء حامض، کثرت بزاق، قراقر، خروج ریح، التهاب ناحیه، درد در نواحی معده و بین دوکتف بویژه بعد از طعام تا هضم کامل، گاهی همراه تناول غذا قی بلغمی صفراوی داشته و گاهی هم قی بلغم حامض، چند ساعت بعد تناول غذا هم براز (مدفوع) بلغمی صفراوی، تخفیف بیماری با جودت هضم و بالعکس، گاهی تقدم ورم مراق یا همراهی آن، اختلاج مراق و ازدیاد بیماری با تخمه و سرعت هضم.» (4)

حکیم ابن نفیس:

« لزوم درد لذع و سوزش فم معده، اشتها زیاد، قی حامض سوداوی، ضعف هضم، کثرت ریح، نفخ، بلغم و بزاق، درد در مراق، ازدیاد شهوت جنسی بعلت کثرت نفخ، خشونت در چشم به جهت کثرت ابخره سوداوی، سنگینی پلکها و نفخه (17)»

حکیم نفیس ابن عوض:

« جشاء حامض دخانی، قلت استمراء به جهت ضعف هضم، کثرت بزاق، درد سوزش و تمدد در مادون شراسیف، نفخ و بزرگی شکم، لینت بطن، درد بین دو کتف، ضیق الصدر، کرب معدی^{۱۲}، گرسنگی مفرط کاذب، احساس بالا آمدن بخارات شبیه دخان از معده به کام و لهات. و در مالیخولیایی که از طحال باشد تمام این علامات همراه با بزرگی طحال.» (18)

حکیم بهاءالدوله رازی:

« آنچه به مشارکت مراق بود بی ورمی، جشاء حامض، دوار، طنین و دوی، اختلاج، برآمدن بخارها، متمثل شدن صور، ضعف و درد معده، قراقر شکم، تمدد اندک در مراق که از طرف جگر بیشتر ظاهر گردد، و آنچه ورمی بود، علامات ورم بدان گواهی دهد و آنچه پی حمیات افتد، مزاج و حال تب بدان گواهی دهد و این کم به سلامت گذرد. »

حکیم ارزانی:

« آروغ ترش و سوخته بسیار آید، باشد که به سبب غلیظی باد آروغ نیاید، و با وجود کثرت اکل، بدن را کمتر بهره رسد، درد معده و مراق، وجع، حرقت و تمدد ظاهر شود، سینه تنگی کند، از دهان لعاب بسیار آید، شکم منتفخ نماید، غائط نرم شود، مابین دو شانه درد کند، گرسنگی کاذب مفرط بود، تصاعد بخارات احساس کند، و در هنگام احساس تصاعد ابخره دریابد که حنک و لهات عند ملاقات بخارات می سوزد. پس آنچه مبدأ وی طحال بود، علاوه بر علائم فوق عظم طحال گواهی دهد. و آنچه از ورم معده باشد، بر حسب نوع ورم، دلائل حرارت و برودت از حمی، عطش، قی مراری یا انتفاء آنها، شاهد حال وی است. » (3)

حکیم اعظم خان:

و اگر علامات ورم معده یا زیادتی مرض و شدت آن در حالت تخمه و امتلا و خوردن مبخرات و در وقت هضم و اکثر هیجان درد معده از وقت غذا تا انهضام آن و سکون درد بعد هضم غذا و در صورت حار بودن ورم، التهاب در مراق و قی صفراوی و عطش و شدت مرض وقت گرسنگی معلوم شود از معده باشد.

و اگر آثار حرارت جگر و ضعف آن یا ورم یا سده ماساریقا باشد، معلوم شود از شرکت کبد یا ماساریقا باشد.

و اگر اشتهای طعام کثیر بود و هضم قلیل و قراقر بسیار و انتفاخ طحال و شبق شدید و احیاناً تب ربع باوی لاحق گردد و گاه طبیعت نرم بود بی لذع، سودا در طحال یا در فم معده الم واجب کند، از مشارکت طحال باشد.

و اگر احساس ثقل در مراق و اجتذاب او به فوق و تهوع و غثیان و حزن و کرب و تنگی سینه و فساد هضم و آروغ ترش و دخانی و جوع مفرط و کثرت آب دهن و نفخ و قراقر و و تمدد و سوزش در شکم و خروج ریح کثیر و گرسنگی کاذب و احساس درد میان دو شانه و معده و خصوصاً بعد طعام تا هضم او بالتمام و احساس بارتفاع بخارات شبیه بدخان طرف حنک و لهات و گاهی عروض قی بلغمی مراری و گاهی ترش مضرس دندان..... و مراریت براز و سفیدی قاروره در اکثر و تخفیف مرض بحدوث هضم و زیادتی آن بنقصان هضم و در تخمه و سوء هضم و اکثر تقدم یا وجود ورم سوداوی در مراق به مشارکت مراق باشد.

و ایضاً ضیق النفس و سهر و ملالت بلا تقریب و قبض طبع زائد از عادت در بعض اقسام و حرقت معده و سینه و گاهی ترشی طعم دهن و گاهی تلخی آن و احساس به خلش سوزن بر پشت و بازوها و گاهی در تمام بدن خصوصاً اعلای او منهجی که گمان تب شود و گاهی احساس مثل کوفتگی و گاهی مثل وجع ماندگی و گاهی التهاب مثل نضج دما میل و گاهی قشعریره و لرزه بر اعلای بدن و سوزش کف دست و پاها و گاهی سردی آنها یا سائر بدن و ضعف..... و کثرت لازم مرض بودن حتی که گاهی قریب به غشی گردد و گاهی طنین دودی عارض شدن و احساس به حرکت مورچه و گاه یک چیز دو نمودن و گاهی معلوم شدن رخسیدن چیزی پیش چشم و خشونت در چشم و ثقل اجفان و سوزش و گرمی در دماغ و سر و خشکی بینی و اضطرار از حرارت و یبوست اندک و رویت دخان و تاریکی در خواب و استعجال در اموری که لایق استعجال نباشند و صبر در امور مشروع و طیش و حقد بطی و مکث در امور سهل که در آن مکث نشاید و صداع و نسیان و فواق احیاناً و دفع ریح متواتر و خفقان معدی و قلبی..... عظم طحال ظاهر شدن از عوارض مرض مشارک مراق است لیکن وجود این همه در یک شخص ضرور نیست.(12)

جدول 13: مالیخولیای مراقی

حکیم	قرن	علائم جسمی	علائم روانی
جالینو پیش از اسلام		« جشاء فراوان، کثرت آب دهان، التهاب شکم، قراقر، درد بین دو کتف، براز بلغمی مایل به مراری	
رازی	قرن 3	جشاء حامض، کثرت آب دهان، التهاب زیر شراسیف و مراق، قراقر، درد شدید شکم که به بین دو کتف منتشر گشته و تسکین نمی یابد مگر بعد از هضم و دوباره با خوردن غذا هیجان می گیرد و درد در گرسنگی و روزه داری و انتفاع آن با غذاهای سرد، قی کردن غذای هضم نشده هنگامی سیری، عروض بیماری در کودکی اکثر موارد امتلاء ریاح در معده و تخفیف با آروغ و قی، افزایش شهوت جماع، سوء هضم	فسخ، غیث نفس، حزن، ناامیدی، ترس و شدت آن باتخمه، غم، حرص مفرط بر چیزی، کثرت نظر به زمین و تیره شدن شعور
علی ابن عباس		جشاء حامض و دخانی، قلت استمراء، کثرت بزاق دهان، احساس درد سوزش التهاب کشیدگی و قراقر زیر شراسیف و نیز بین دو کتف مدتی، درد شکم عارض پس از غذا و عدم تسکین تا پس از هضم، این علت در اکثر موارد هنگام رویش مو در ناحیه عانه شروع شده سپس ادامه می یابد	
ترنجی		ضیق الصدر، درد بین کتفین به واسطه مشارکت فم معده، گرسنگی مفرط به جهت بروود معده، احساس مرتفع شدن بخاراتی شبیه دخان (دود) به حلق و جشاء حامض مداوم	کرب، قلق (بیقراری) و ناآرامی
زهراوی		سوء هضم، درد مراق، جشاء حامض، سوزش معده، کثرت بزاق دهان، تمدد (به دلیل کثرت ریح تحت شراسیف)، ثقل سر، قلس حامض (ریگورژیتاسیون) ورم مراق، سردرد (گاهی شدید و گاهی خفیف)، تورم طحال و احشاء، اشتها زیاد و قلت هضم، نفخ شکم،	افکار فاسد، حدیث نفس و حزن، فزع، خوف.
اخویند ی		طعام بسیار آرزو کند و نگواردها، شکم یادگیردها، دائم شکم رودشان با قراقر و نفخ، دائم مزه دهانشان ترش بوده باشد، روی سبز، رگها کبود بود بر پشت دست و اندامها	
شیخ الرئیس	قرن 4 و 5	(طحال) کثرت اشتها و قلت هضم، کثرت قراقر در سمت چپ، بزرگی و دردناکی طحال، شبق، بعضاً حسی ربع، براز نرم و دردناک (معده) عالتوم ورم معده، تشدید بیماری با تخمه، امتلاء، درد معده از زمان خوردن تا هضم غذا و تسکین درد بعد از هضم، (اگر ورم حار باشد) التهاب مراق قی صفراوی و عطش، (مراق) ثقل مراق و کشیده شدن آن به سوی بالا، تهوع مداوم، فساد هضم، جشاء حامض، کثرت بزاق، قراقر، خروج ریح، التهاب ناحیه، گاهی همراه تناول غذا قی بلغمی صفراوی یا حامض (ساعاتی بعد تناول غذا) براز بلغمی صفراوی، تخفیف بیماری با جودت هضم و بالعکس، گاهی تقدم ورم مراق یا همراهی آن، اختلاج مراق و ازدیاد بیماری با تخمه و سرعت هضم	خبث نفس،
ابن نفیس		لزوم درد لذع و سوزش فم معده، اشتها زیاد، قی حامض سوداوی، ضعف هضم، کثرت ریح، نفخ، بلغم و بزاق، درد مراق، ازدیاد شهوت جنسی، خشونت در چشم، سنگینی پلکها و نفخه	
نفیس ابن عوض		جشاء حامض دخانی، قلت استمراء، ضعف هضم، کثرت بزاق، درد سوزش و تمدد در مادون شراسیف، نفخ و بزرگی شکم، لینت بطن، درد بین دو کتف، ضیق الصدر، گرسنگی مفرط کاذب، احساس تصاعد بخارات دخانی از معده به کام و لهات و بزرگی طحال در م. ناشی از طحال	کرب معدی
بهادالدوله		(مراق) جشاء حامض، دوار، طنین و دوی، اختلاج، برآمدن بخارها، ضعف و درد معده، قراقر شکم، تمدد اندک در مراق، و اگر ورم باشد، علامات ورم بدان گواهی دهد و آنچه پی حمایت افتد، مزاج و حال تب بدان گواهی دهد	متمثل شدن صور،
ارزانی		آروغ ترش و دخانی، و با وجود کثرت اکل، بدن را کمتر بهره رسد، درد معده و مراق، وجع، حرقت و تمدد، تنگی سینه، لعاب بسیار، نفخ شکم، نرمی غائط، درد مابین دو شانه، گرسنگی کاذب مفرط، احساس تصاعد بخارات، و سوزش حنک و لهات، عظم طحال اگر مبدأ طحال بود، و اگر ورم معده باشد، حسب نوع ورم، دلائل حرارت و بروود از حمی، عطش، قی مراری یا انتفاع آنها، شاهد حال وی است	
اعظم خان		(معدی) علامات ورم معده یا زیادتی مرض با تخمه و امتلا و خوردن مبخرات و در وقت هضم سکون درد بعد هضم غذا، التهاب در مراق، قی صفراوی، عطش و شدت مرض وقت گرسنگی (کید یا ماساریقا) آثار حرارت جگر و ضعف آن یا ورم یا سده ماساریقا (طحال) اشتها، طعام کثیر، هضم قلیل، قراقر بسیار، انتفاع طحال، شبق و احیاناً تب ربع، گاه طبیعت نرم وی لذع، الم طحال یا فم معده (مراق) احساس ثقل در مراق و اجتذاب او به فوق، تهوع و غثیان، فساد هضم، آروغ ترش و دخانی، جوع مفرط، لعاب بسیار، نفخ، قراقر، تمدد و سوزش شکم، خروج ریح کثیر، گرسنگی کاذب، احساس درد میان دو شانه و معده و خصوصاً بعد طعام تا هضم او، احساس بار تقاع بخارات شبیه بدخان طرف حنک، گاهی قی بلغمی مراری و گاهی ترش مضرس دندان، مراریت براز، سفیدی قاروره در اکثر، تخفیف مرض بحدوث هضم و زیادتی آن نقصان هضم و در تخمه و سوء هضم، اکثر تقدم یا وجود ورم سوداوی، سهر و و قبض طبع، حرقت معده و سینه، ترشی طعم دهن یا تلخی آن، احساس به خلش سوزن بر پشت و بازوها و یا در تمام بدن خصوصاً اعالی او، گاهی احساس کوفتگی و گاهی وجع ماندگی و گاهی التهاب مثل نضج دما و گاهی قشعیریه و لرزه بر اعالی بدن و سوزش کف دست و پاها و گاهی سردی آنها یا سائر بدن، گاهی قریب به غشی، گاهی طنین دودی، احساس به حرکت مورچه، گاه یک چیز دو نمودن، گاهی معلوم شدن رخشیدن چیزی پیش چشم و خشونت در چشم و ثقل اجفان، سوزش و گرمی در دماغ و سرخشی بینی و اضطراب از حرارت و بیوسست اندک، رویت دخان و تساریکی در خواب، استعجال در اموری که لایق استعجال نباشند و برعکس، صداع، نسیان، فواق احیاناً دفع ریح متواتر، خفقان معدی و قلبی، عظم طحال	حزن و کرب و تنگی سینه، ملالت بلا تقریب

جدول 14: جمع بندی علائم مالیخولیای مراقی

اعظم خان	بهاءالدوله	ارزانی	نفیس	ابن نفیس	ابن سینا	اخوینی	نرنجی	زهرای	اهوازی	رازی	جالینوس	اطباء
●					●							فزع
	●		معدی		●				●			غم (حزن و کرب)
								●				هم
												کثرت جشاء
												التهاب، درد و سوزش معده شکم
												کثرت آب دهان
												قراقر
●	●				●					●		انواع خوف
●					●			●	●	●		انواع توهم و تخیل
								●				شبق
												کثرت نفخ
												درد بین دو کتف
										●		انزوی (انس با تنهایی)
												سوء وضعف هضم (تلاسترا)
												شدت بیماری با تخمه و بالعکس
												نا امیدی
									●			ضیق الصدر
												بیقراری (قلق) خبث نفس
												براز بلغمی مایل به مراری
												فی بلغمی یا صفراوی
												اشتهای زیاد (حقیقی یا کاذب)
												احساس ارتفاع بخارات
												کثرت ریح
												قلس (ریگورزیناسیون) حامض
										●		افکار فاسد
												سنگینی سر
												حدیث نفس
												عطش
												بزرگی طحال
					لازم							غثیان
												فساد هضم
												دوار
												دوی و طنین
												خشونت چشم و ثقل پلک
●	●				●				●	●		بدبینی

ضیق الصدر: آنکه تحمل شنیدن مطلب یا موضوعی را ندارد

جمع بندی علائم مالیخولیای مراقی:

- کثرت جشاء و التهاب یا درد و یا سوزش معده یا شکم با 83/3٪ شایعترین علائم مالیخولیای مراقی هستند و پس از این دو علامت به ترتیب علائم ذیل قرار دارند:
- غم، سوء هضم و یا ضعف هضم 75٪

- کثرت نفخ و اشتهاى زیاد (کاذب يا صادق) 66/66٪
- کثرت آب دهان و قراقر 58/33٪
- فزع، انواع خوف، انواع توهم و تخیل، شبق، ضيق الصدر، قى بلغمى يا مرارى و براز بلغمى يا مرارى 50٪
- بزرگى طحال، بدبینى، احساس ارتفاع بخارات 41/66٪

حکیم حسینی جرجانى:

این حکیم بزرگوار در ذخیره در این بخش، علائم بیماری را متفاوت از تمام اطباء بیان نموده است که در هیچ یک از تقسیم بندی های فوق قابل طبقه بندی نبوده است و لذا آن را در انتهای بخش علائم آورده ایم:

« علامتهای این علت از 6 وجه می بایست جست:

- یکی از خاصیتی که خداوند این علت را باشد.
- دوم از چهره و سحنه خداوند این علت.
- سوم از بادهایی که از معده او تولد کند. آروغ ها.
- چهارم از احوال معده.
- پنجم از احوال خواب و بیداری.
- ششم از حالتها و تدبیرهایی که پیش از این علت بوده باشد.

اما آنچه از خاصیتی باید جست که وی را باشد آنست که:

خداوند این علت همیشه از هر یک [شخصی] که از طب چیزی داند، علاج خویش می پرسد و آنچه او را آموزند، هیچ نکند.

و آنچه از هیأت و چهره و سحنه او باید جست آنست که:

خداوند این علت موی ناک باشد و موی او سطر باشد و رنگ او سخت سرخ باشد یا گندمگون و بیشتری به سبزی گراید، سینه و کتف و اندام های بالائین قوی تر از اندامهای فروسوین بهر آنکه اندر مزاج ایشان، بادهای بسیار تولد کند و باد قوت به سوی بالا کند، حرکت های چشم ایشان سبک باشد، پلک چشم پیوسته بر هم می زنند، سخن به شتاب و نامعین

گویند، این علت کسانی را بیشتر افتد که دل و جگر ایشان گرم باشد و بدان سبب سودای سوخته اندر تن ایشان بیشتر تولد کند و دماغ، تر باشد و بدان سبب بخارهای بد زودتر قبول کند.

و آنچه از بادهای و آروغ باید جست آنست که:

اندر معده و سرهای پهلوهایی او بادهای غلیظ گرد آید و دشخوار تحلیل پذیرد و آروغ بر نتواند آورد و اگر آروغی آید، راحتی یابد، از نخست آروغ های او ترش باشد بس ناخوش بوی گردد که آنرا نام نتوان برد و بعضی ها را هیچ آروغ برنیاید، سبب غلیظی باد و ضعیفی حرارت، روده های ایشان، قراقر بسیار کند و شبق بر ایشان غالب باشد. شبق آرزوی جماع باشد. بعضی ها را اندام ها اختلاج کند و اختلاج جستن اندامها را گویند. بعضی ها را اندر دماغ آوازهایی افتد همچون آواز حرکت درختان و یا آواز جلاجل [زنگوله] یا آواز آسیا و غیر آن و این آوازه را به تازی دوی و طنین گویند و سبب این همه که یاد کرده آمد، تولد بادهای غلیظ باشد. بیاید دانست که هر که را طنین بسیار باشد و اندامهای او سرد و حاستهای او کند و ضعیف و دست و پای او گران می شود، علامت آن باشد که در علتی دیگر خواهد افتاد چون صرع فالج و سکت.

و آنچه از احوال معده باید جست، آنست که:

طعام بد گوارد، دهان او لعاب ناک باشد و سبب آن ناگواریدن طعام باشد، بعضی ها را شهوت طعام قوی تر باشد و بعضی را ضعیف تر و بر هر حال که باشد طعام بد گوارد اگرچه اندک خورد. و اندر بیشتر وقتها، طبع خشک باشد اگرچه طعام بد گوارد و گاه باشد بعضی ها را با ثقل، صفرا بیرون آید. اندر معده ایشان سوزشی قوی باشد سبب آن گرمی بادهای غلیظ سوداوی باشد! که اندر معده ایشان تولد کند از بهر آنکه باد غلیظ و بخار سودا که اندر تن مردم گرم شود بر مثال بخارهای دخانی باشد که اندر هوا گرد آید و آتش ها که آنرا صاعقه گویند از آن افتد. بعضی را درد معده رنجه دارد و درد و سوزش آن گاهی به ناف و حوالی آن فرود آید و گاهی به پشت میان هر دو کتف باز دهد و سبب این آنست که میل قعر معده به سوی بیرون است و میل فم معده به سوی زندرون، هرگاه درد و ماده آن در قعر معده باشد، درد به ناف و حوالی آن باشد و هرگاه که اندر فم معده باشد به میان هر دو کتف باز دهد.

و آنچه از احوال خواب باید جست آنست که:

او را خواب کمتر باشد و اگر نخسبد، خواب او مضطرب باشد و خوابهای عجیب و هم ناک بیند.

آنچه از حالهای گذشته باید جست آنست که:

نگاه کنی تا پیش از این علت اندر سپرز او رنجی و ضعفی بوده است؟ یا تبی از تب های مرکب کشیده است؟ یا استفراغ خونی که از بواسیر، عادت بوده باشد، باز ایستاده است؟ یا اندر آفتاب مقام بوده است؟ یا رنجی به تن او رسیده است از سفری یا از حرکتی و کاری و مانند آن؟ یا طعام های سودایی خورده است مانند گوشت گاو و گوشت بز و ماهی های بزرگ و گوشت صیدهای دشتی و کوهی و گوشت قدید و نمک سود، کرنب، عدس، حبه الخضره خاصه برگ تر او که به سرکه نهاده باشند، نان خشکار سیوس ناک خاصه از گندم کهن، پنیر خشک و شراب های غلیظ.

هرگاه خداوند مالیخولیا خندان روی، تازه و شادکام باشد نباید دانست که ماده علت خونی است و خون بدان تباهی و سوختگی نیست که علاج دشخوار پذیرد.

هرگاه زرد روی، تند و بسیار حرکت باشد و هر ساعت آب خواهد، نباید دانست که ماده با صفرا آمیخته است یا ماده خود، صفرای سوخته است.

و هرگاه که ترش روی و گرفته و غمگین و گریان باشد و خلوت گزیند نباید که ماده علت سودای سوخته و علاج این عسرتر باشد.

و هرگاه که آهسته و کسلان و کم گوی باشد و بسیار خسبد، نباید دانست که ماده علت با بلغم آمیخته است.

بباید دانست که او هام و خیالات خداوند این علت از بسیار گونه باشد:

بعضی ها را وهم افتد که او را زهر داده اند یا خواهند داد و بدان سبب از طعام و شراب باز ایستد و هلاک شود.

بعضی ها را وهم افتد که درویش و بدحال خواهد داشت و غم درویشی خویش خورد و اندیشه وی از نوع باشد.

بعضی ها را وهم افتد که زود بخواهند مرد و سخن مرگ گوید و از آن ترسد.

بعضی ها را وهم افتد که او را بخواهند گرفت و بخواهند کشت.

بعضی ها را وهم افتد که او را سر نیست و سبب آن هم ماده ای بادناک باشد و ماده بادی، عضو را سبک دارد.

بعضی ها را وهم افتد که پوست او چون کاغذ شده است سبب آن هم خشکی مزاج و خشکی ماده سودایی باشد.

بعضی ها را وهم افتد که ماری به حلق او فرو شده است.

[حکایت]

اندر حکایت های پیشینیان آورده اند که زنی را این وهم افتاده بود و بدان سبب، بیمار و بدحال شد، طبیب آن روزگار وی را قی فرمود و داروی قی داد. نخست از وی پرسید که حال، کجا افتاده بود و چگونه بود. زن گفت به فلان موضع اندر باغی خفته بودم، ماری بیامد و به حلق من فرو رفت و من آن وقت بیدار شدم که فرو رفته بود.

طبیب گفت این سخن راست است، این بسیار افتد، و بدان موضع ماران باشند، و صفت ایشان چنین و چنان باشد، و ماری گرفت بدان صفت و بکشت و پاره پاره کرد تا آن ساعت که او را داروی قی دادی و قی کردن گرفت، طبیب آن مار کشته را اندر طشت افکند، چنانکه او بدید چون قی تمام کرده بود آن مار بدو نمود تا آن وهم از وی برخاست و علاج پذیرفت و [از] بیماری برست.

بیشتر اوهام ایشان از جنس کاری باشد که اندر تندرستی عادت کرده باشند و بدان مشغول بوده [اند] مثلاً اگر لشگری بوده باشد، دعوی پادشاهی کند و سخن مملکت و تدبیر حرب و قلعه گشادن و مانند آن گوید. اگر وی را خصمی بوده باشد، وهم افتد که قومی قصد گرفتن و کشتن او کرده اند و او را زهر خواهند داد. و اگر دانشمند بوده باشد، دعوی پیغمبری و معجزه و کرامات کند و سخن خدای گوید و خلق را دعوت کند.

[حکایت]

جالینوس گوید: مردی را دیدم که علم نجوم دانست و او را این علت افتاد، همیشه ترسیدی که اگر فلک فرو افتد بر سر مردمان افتد، دستها برداشته بودی تا اگر فرو افتد بدست گیرد تا بر سر او نیاید. و دیگری را دیده اند که به تندرستی مرغ فروشی کردی، چون در آن علت افتاد وهم او چنان شد که او مرغی گشته است، هر وقت بازوها بجنبانیدی و بانگ خروس کردی. و دیگری را دیده اند که سفال فروشی کردی چون در آن علت افتاد وهم او چنان شد که او سفالین شده است، ترسیدی که اگر به دیواری باز آید بشکند. و سبب این هم خشکی ماده سودای باشد.

و این علت زنان را نیز افتد خاصه که حیض ایشان پیش از هنگام باز ایستادن باز ایستد. روفس گوید: مردی را دیدم که وی را این علت بود و از هیچ چیزی چنان ترسیدی که از آواز رعد و هرگاه که آواز رعد شنیدی، بیم بودی که هلاک شود و همه قول و فعل او به سلامت بود جز

این و از بهر این سرداب ها و خانه ها پوشیده ساخته بود تا وقتی رعد آید آنجا اندر شود تا آواز رعد نشنود.

و دیگری بوده است که همه قول و فعل او به سلامت بود جز آنکه از سگ ترسیدی بی آنکه سگ را می دیدی و هرگز از هیچ سگی مضرتی بدو نرسیده بود.

جمله احوال خداوندان این علت مختلف باشد از بهر دو وجه:

- یکی محل ماده علت

- دوم از بهر آمیختن خلطی دیگر با سودا.

اما اختلاف احوال که از بهر محل ماده باشد:

چنان باشد که اگر محل ماده اجزای میانگاه دماغ باشد که محل تمیز و تفکر است، خرد و تمیز باطل شود، قول و فعل او هم با آفت باشد چنانکه جالینوس گوید:

[حکایت]

مردی را این علت افتاد و مسکن او حجره ای بود که از دریچه آن به کوی نظاره کردی و مردمان نیز بدو نظاره کردند و از وی بر سیبل فسوس و بازی چیزها خواستندی او نیز مردمان را آواز دادی و گفتی چه خواهی تا فرو اندازم، هرکسی چیزی خواستندی، وی را آنچه بودی به مردم انداختی تا روزی وی را هیچ نماند کودکی پیش او بود آواز داد که هیچ نماند جز این کودک، اگر کسی خواهد تا فرو اندازم، کودک را بگرفت و فرو انداخت و کودک هلاک شد و مردمان غمگین شدند و فسوس و بازی مردمان ماتم گشت.

اگر [محل ماده] اندر اجزای پیشین دماغ باشد، که محل دماغ است، خیالهای باطل نماید، چنانکه جالینوس گوید:

[حکایت]

یکی از طبیبان آن روزگار این علت افتاد، او را خیالها نمودی و پنداشتی که در خانه او مطربانند نشسته و ایستاده و بازی می کنند و نای می زنند، فرمودی که این ها را بیرون کنند از بهر آنکه محل تمیز او پاک بود، یادش آمد که او را خیالی باطل افتاده و تمیز و خرد او برجای بود.

[حکایت]

دیگری را از حکیمان آن روزگار سگ دیوانه بگزید، چون در گرمابه شد، صورت سگ اندر آن دید بترسید، پس از بهر آنکه آفت به محل تمیز نرسیده بود، با خویشتن اندیشید که ممکن نیست که اندر این آب و این جایگاه سگ باشد، این خیالی فاسد است که مرا می نماید، بدین اندیشه خویشتن را دلیر کرد، آب بخورد و از آن آفت سلامت یافت.

اگر ماده علت اندر همه اجزای دماغ باشد، خیالها، اندیشه ها و قول و فعل او تباه باشد. اختلاف احوال که از بهر آمیختن اخلاط دیگر باشد، با ماده علت، چنان باشد که:

اگر خلط صفرا آمیخته باشد، خداوند علت، خشمناک و تند باشد
و اگر خلط بلغم آمیخته باشد، خداوند علت، کسلان و آرمیده تر باشد، و اندر کتابهای پیشینگان همی آید که

[حکایت]:

یکی را این علت افتاد و همه هوش او آن بودی که مردمان از وی نخندند و خویشتن بر زمین افکندی و چنان نمودی که بر نمی تواند خاست و زاری کردی تا او را یاری دهند تا برخیزد و چون کسی دست او را گرفت تا او را بردارد، آنکس را سخت برگرفتی و نگاه داشتی بر سبیل مزاح بر جامه او بول کردی تا مردم بخندند. (5)

بخش چهارم:

تخصیص مایه‌نویسی

تشخیص مالیخولیا:

حکیم رازی:

رازی پس از بیان انواع سه گانه مالیخولیا می نویسد:

« و میز هل الدم السوداء فی البدن كله أو فی الرأس وحده؟ من حال البدن فإن الأبیض السمين قل ما يتولد فيه والقضیف الشدید الأدمه والازب الواسع العروق يتولد فيه هذا الخلط والبدن الأحمر اللون جداً ربما يعتريه المزاج السوداء وبعد هذا صاحب البدن الأشقر وخاصة إذا كانوا قد تعبوا تعباً شديداً أو اهتموا ولطفوا التدبیر . وانظر هل احتبس استفراغ دم سوداوی أو غیره كان يعتاده من بواسیر أو طمث أو خلفه أو قیء وهل كانوا يستعملون الأغذیه المولده للسوداء مثل لحوم المعز والبقر ولا سیما الثیران والتیوس من المعز ولحوم الحمیر والجزور والثعالب والأرانب والخنزیر البریه والأصدا ف أو النمکسود من کل حیوان . والکرنب یولد السوداء کثیراً وقضبان الشجر الذی یکبس بالملح وحدها أو معالخل.

« لی » هذه كالرواصیل والکوامیخ والعدس فی غایه التولید للسوداء والجبن العتیقوالخبز الذی لیس ینقی منالخاله إذا أدمن والبذور الردیة والشراب الغلیظ الأسود من أكثر شئی یتولید السوداء ومتی أكثر الإنسان منه ثم نالته حراره بسبب عارض من تعب أو غیرهوالجبن العتیق والإکثار من الریاضه والحمیات الطویله أو الحاده والأدویه والأغذیه المسخنه أو عجز الطحال عن جذب السوداء فإن کل هذه مع حال الهواء وسن العلیل یدلکهل دمه سوداوی أم لا فإذا نظرت فی هذه فحقق ذلک كله بفصد العرق فإن رأیت الدم اسود فأرسله بقدر القوه.

« از حال [ظاهری] بدن مشخص نما که آیا خون سوداوی در تمام بدن جاری است یا فقط در سر است ؟ اگر رنگ بدن سفید و فرد چاق است چندان خون سوداوی در آن تولید نمی شود. اگر فرد لاغر گندمگون ازب^{۱۳} با عروق گشاده باشد، این خلط در چنین بدنی تولید می گردد. بدنی که سرخ رنگ باشد، عاری از مزاج سوداوی است. صاحب بدنی با رنگ اشقر [زرد و سرخ]

هرگاه [ابتداء] علائمی در معده حادث شده سپس به تبع آن اعراض مالیخولیا ایجاد شود و بیمار به واسطه قی، آروغ، براز و جودت (نیکویی) هضم، احساس سبکی و راحتی نماید، پس

علت مراقی است و فزع و خبث نفس عرض تابع آن است. اما هرگاه علائم اختصاصی وسواس سوداوی، بسیار شدید بود، پس بیماری مراقی نیست. چرا که علائم [اختصاصی] مالیخولیا در مالیخولیای مراقی چندان شدید نمی باشد و نیز اگر فرد بیماری را دیدی و در معده اش علائمی نیافتی و یا این اعراضی که ذکر شد [معدی] قلیل بود، پس علت بیماری در نفس دماغ است. در این هنگام باید بنگری آن خون سوداوی در نفس دماغ متولد می شود یا از کل بدن به دماغ می رسد؟ بدان دلایل که ذکر نمودم. اما اگر خون سوداوی نه در دماغ تولید می شود و نه در تمام بدن، پس مایل شو به اینکه علت در سر (رأس) است در اکثر موارد متعاقب بیماری حادی که به سر می رسد یا بعلت احتراق به جهت در معرض خورشید بودن و یا بیماری قرانیطس یا صداع دائم و سایر عللی که موجب گرمی سر می شوند.

[وجوه تشخیص مالیخولیای دماغی]:

- خون سوداوی ناشی از جمیع بدن و یا مراقی نباشد [عدم شدت علائم]
 - بیماری متعاقب تخمه قوت نگیرد.
 - و نیز متعاقب حسن استمرار [نیکویی هضم] سبک نگردد.
 - آنچه در بدن تولید سودا می کند، موجود نباشد.
 - هنگامی که فصد می شود، خونس سودایی نباشد.
 - عدم سابقه هم، بیداری و در معرض خورشید بودن.
- یهودی می گوید: هنگامی که بیماری متعاقب لنت بطن، خروج ریاخ و استمرار (گوارش) تام، سبک گردد، پس مالیخولیا از نوع مراقی است.
- رازی در باب علائم مالیخولیای مراقی پس از بیان علائم به نقل از اهرن می نویسد، « اگر مالیخولیایی دیدی که این علائم را نداشت، پس بدان که آن، مراقی نیست. »
- « هنگامی که غذا می خورند نفخ می کنند بویژه اینکه بطیء الهضم باشد، جشاء حامض، التهاب در مراق، قراقر، درد شدید شکم که به بین دو کتف منتشر گشته و تسکین نمی یابد مگر بعد از هضم و دوباره با خوردن غذا هیجان می گیرد، احیانا درد در زمان گرسنگی و روزه داری نیز عارض می شود، قی حامض همراه با سوزش، انتفاع از طعام بارد و احساس راحتی با این نوع طعام. اگر بیماران مالیخولی به مدت طولانی در غم، وحشت و هول مقیم باشند، دچار اختلاط عقل می گردند. »
- حکیم رازی در ادامه به نقل قول بولس می پردازد:

بولس پس از بیان انواع مالیخولیا و علائم مشترک آنها می گوید: «پس استدلال نما بر شراسیفی [مالیخولیای مراقی] به فساد هضم، آروغ ترش، سنگینی و سوزش در شکم، کشیده شدن مراقی به سوی فوق و تخفیف علائم به جودت هضم، لنت شکم، خروج ریاح [باد]، قی و آروغ، پس اگر این علائم نبوده و بدن بیمار هم سوداوی نباشد پس مالیخولیا فقط دماغی است.»

روفس در کتابش به نام «للمره السوداء» می گوید: «کمترین شیوع مالیخولیا [به لحاظ فصول سال] زمستان است به جهت جودت هضم، پس از آن تابستان به دلیل لنت شکم و ذوب شدن فضولات بدن اما اگر در این فصل لنت شکم نداشته باشند، بیماری هیجان عظیم و شدیدی می گیرد. در کسی که کثرت نوشیدن شراب دارد و یا کسی که [دفعتا] ترک ریاضت [ورزش] می کند توقع حدوث مالیخولیا می رود.»

رازی پس از بیان نظرات جناب روفس می نویسد: «این توقع مربوط به نوع شراسیفی [مراقی] است اما این تدبیر برای مالیخولیا نافع است چرا که مالیخولیا در واقع همان یبوست است و اصلاح آن کثرت تولید خون جید رطب است.» (9)

حکیم حسینی جرجانی:

«جالینوس گوید: هرگاه آفت، نخست اندر معده پدید آید پس بر دماغ بر دهد و خداوند علت به هضم طعام و به آروغ و به قی و به تنقیه معده، راحت یابد، دانیم که مبدأ علت از معده است و این علت را مراقی گوئیم.

و هرگاه نخست، آفتهای دماغی پدید آید و معده پیش از آن به سلامت بوده باشد، دانیم که مبدأ علت، دماغ است و به مشارکت معده نیست.» (5)

حکیم اعظم خان:

طریق تشخیص مالیخولیا و اقسام آن:

«بالجمله بعد ادراک این مرض دریافت کنند که علت در دماغ است یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر؟ و این چنان باشد که نظر کنند اگر مریض مفرط الفکر و دائم الوسواس بود و بیشتر به طرف یک چیز و زمین بنگرد و چشم غائر و سر لاغر مع اعتدال حال لحم بدن و رنگ سر و روی و چشم و زبان تیره نماید و ملمس سر حار و بیداری بسیار و نبض بطی و صغیر مختلف و بول رقیق قلیل النضج بود و تقدم سهر و همّ و فکر مفرط و سیر در آفتاب و کثرت تناول اشیای حاره ضاره دماغ مثل سیر و پیاز و گندنا و جز آن و سبقت امراض دماغی دریافت شود و اعراض این مرض بسیار عظیم و اظهر و دائم باشد و با کثرت هذیان و هیجان

و غم و هم و خوف و فزع و تخلیلات ردیه و توهّم و امثال آن بود مرض خاص بدماغ باشد.

پس اگر با این علامات اختلال در حفظ صور و اشکال یافته شود و خیالات باطل نماید و خرد و تمیز بر جا بود آفت در بطن مقدم دماغ باشد و اگر تخیل مختل گردد و فکر و تمیز خرد او باطل شود و قول و فعل او با آفت باشد در بطن اوسط بود و اگر ذکر و حفظ اختلال پذیرد در بطن مؤخر باشد و جمیع افعال دماغی مختل بود و خیالها و فکرها و قول و فعل او همه تباه گردد آفات در جمیع دماغ باشد.

و اگر سیاهی و لاغری تمام بدن و احتباس چیزی که از طحال یا معده یا اسهال و قی و آنچه به ادرار از رعاف معتاد یا از مقعد یا از حیض مستفرغ می شد و کثرت موی بدن لاسیما بر سینه و تقدم ادمان اغذیه مولد سودا همچنین گوشت نمک سود و ماهی شور و بادنجان و مانند آن و ادویه محرق خون و صلابت و اختلاف و صغر نبض و صفائی و سبزی یا سیاهی قاروره و تقدم تعب و کد و حمیات مزمنه و مختلطه مدرک گردد، مرض به مشارکت تمام بدن باشد.

و اگر علامات ورم معده یا زیادتی مرض و شدت آن در حالت تخمه و امتلا و خوردن مبخرات و در وقت هضم، و اکثر هیجان درد معده از وقت غذا تا انهضام آن و سکون درد بعد هضم غذا و در صورت حار بودن ورم، التهاب در مراق و قی صفراوی و عطش و شدت مرض وقت گرسنگی معلوم شود از معده باشد.

و اگر آثار حرارت جگر و ضعف آن یا ورم یا سده ماساریقا که در تشخیص سوء مزاج و ضعف ورم کبد و سده ماساریقا مذکور خواهد شد معلوم شوند از شرکت کبد یا ماساریقا باشد.

و اگر اشتهای طعام کثیر بود و هضم قلیل و قراقر بسیار و انتفاخ طحال و شبق شدید و احیاناً تب ریع باوی لاحق گردد و گاه طبیعت نرم بود، بی لذع، سودا در طحال یا در فم معده الم واجب کند، از مشارکت طحال باشد.

و اگر احساس ثقل در مراق و اجتذاب او به فوق و تهوع و غثیان و حزن و کرب و تنگی سینه و فساد هضم و آروغ ترش و دخانی و جوع مفرط و کثرت آب دهن و نفخ و قراقر و و تمدد و سوزش در شکم و خروج ریح کثیر و گرسنگی کاذب و احساس درد میان [دو کتف] و

معهده و خصوصاً بعد طعام تا هضم او بالتمام و احساس به ارتفاع بخارات شبیه به دخان طرف حنک و لهات و گاهی عروض قی بلغمی مراری و گاهی ترش مضرس دندان و مراریت براز و سفیدی قاروره در اکثر و تخفیف مرض به جودت هضم و زیادتی آن به نقصان هضم و در تخمه و سوء هضم و اکثر تقدم یا وجود ورم سوداوی در مراق... به مشارکت مراق باشد.

و ایضاً ضیق النفس و سهر و ملالت بلا تقریب و قبض طبع زائد از عادت در بعض اقسام و حرقت معده و سینه و گاهی ترشی طعم دهن و گاهی تلخی آن و احساس به خلش سوزن بر پشت و بازوها و گاهی در تمام بدن خصوصاً اعالی او [به] منهجی که گمان تب شود و گاهی احساس مثل کوفتگی و گاهی مثل وجع ماندگی و گاهی التهاب مثل نضج دما میل و گاهی قشعیریه و لرزه بر اعالی بدن و سوزش کف دست و پاها و گاهی سردی آنها یا سائر بدن و ضعف..... و کثرت لازم مرض بودن حتی که گاهی قریب به غشی گردد و گاهی طنین و دوی عارض شدن و احساس به حرکت مورچه و گاه یک چیز دو نمودن و گاهی معلوم شدن رخسیدن چیزی پیش چشم و خشونت در چشم و ثقل اجفان و سوزش و گرمی در دماغ و سر و خشکی بینی و اضطرار از حرارت و یبوست اندک و رؤیت دخان و تاریکی در خواب و استعجال در اموری که لایق استعجال نباشند و صبر در امور مشروع و طیش و حقد بطی و مکث در امور سهل که در آن مکث نشاید و صداع و نسیان و فواق احیاناً دفع ریح متواتر و خفقان معدی و قلبی..... عظم طحال ظاهر شدن از عوارض مرض مراق است لیکن وجود این همه در یک شخص ضرور نیست.

و بدانند که از امراض کثیرالمشابهت به این مرض، ریح البواسیر است. به این جهت که هر دو شریک اند در نفخ و قبض و خروج ریح و قراقر و آروغ و تمدد و انجذاب معده گاه به فوق و گاهی به تحت و درد سینه و تنگی او و ضیق النفس و غثیان.

و ایضاً مری و معده و بثور آنها نیز مشابه این مرض باشد از این جهت که هر دو درد یا زیر استخوانهای سینه می باشد هرگاه مرض در فم معده و اسفل مری باشد و یا بالای ناف هرگاه مرض در معده بود و آروغ بدبو و شدت خشکی زبان و درد کتفین و کرب معدی و غثیان نیز مشترک است در میان هر دو.

و فرق در مراق و ریح البواسیر آنست که حبس ریح حوالی..... و حدوث تمدد و تشنج در عضلات بطن و قبض شکم در ریح البواسیر شدیدتر از مراق می باشد.

و فرق در مراق و قروح مذکور آنکه در قروح مع التهاب سینه و پشت و درد.....، وجع در مری هنگام فرو بردن لقمه خصوصاً [لقمه] نمکین و بزرگ محسوس می شود و خون و ریم و قشور در قی و اسهال برمی آید و باقی علامات مراق نمی باشد.

بالجمله..... علت دریافت گردد، معلوم کند که سودای فاعل مالیخولیا کدام نوع است و این چنان باشد که نظر کنند اگر اختلاط ذهن با فرح و خنده و عدم لزوم غم شدید و چشم سرخ و بدن مائل به هزال و سرخی و ثقل و کسل در آن و عروق آن واسع و سن شباب و انقطاع خروج خون معتاد از مقعد یا حیض و تخیل اشیای سرخ و نبض عظیم و حمرت قاروره بود سودای دموی باشد.

و اگر با کسل و قلت حرارت ملمس و سکون و کم گویی و تری منخرین و برداشتن ابرو هر وقت از دست و غلبه سبات و بطوء نبض و نرمی آن و سفیدی قاروره بود بلغمی باشد. و اگر مع کثرت اضطراب و هیجان و ادنی جنون مثل مانیا و کثرت بیداری و غضب و حسد و نعره زدن و ضرب و شتم و دریدن جامه زردی رنگ و هذیان مفرط و نظر مثل درندگان و طیش و کثرت عطش و قلت سکون و قرار و حرارت ملمس بدن به غیر تب و یبس و لاغری آن و فرورفتن چشم و اضطراب در آن و سن شباب و مزاج اصلی حار، سریع الکلام و قبض طبیعت و سرعت نبض و ناریت قاروره بود صفراوی باشد.

و اگر کثرت فکر و غم و خوف و گریه و تخیل چیزهای سیاه و سکوت و قاروره مائل به سیاهی و صلابت نبض و حب تنهایی اکثر و تیزی اندک بود مگر وقت تحریک او که ضجر و حقد چندان کند که فراموشی او مشکل گردد، سودای صرف یا از سودای احتراقی باشد.

و بدانند که تدبیر یا تقدم از تناول اشیای مولده خون و محرقه آن مثل کثرت اکل لحم و خرما و حلوا و شرب شراب شیرین غلیظ و تقدم تدبیر مسخن مرطب بر دموی و تناول اشیای مولد بلغم و محرق آن بر بلغمی و تناول اشیای مولد صفرا و مثور آن مثل اکل ثوم و بصل و خردل و بقول حریفه و کثرت تعب و غضب و تقلیل غذا و شرب خمر کهنه و مانند آن بر صفراوی و تناول اشیای بارد یابس مولد سودا و کثرت تعب و ریاضت شدید مهیج حرارت محلل و محرق رطوبت بر سودای نیز دلالت کند.

و ایضاً احتباس چیزی که واجب الاستفراغ و معتاد الدفع باشد مثل قی و اسهال و ادرار و عرق و فصد و حجامت و ارسال علق و رعاف و بواسیر و حیض و منی و غیره نیز مؤکداند. (12)

بخش پنجم:

اسید مملوژی:

اپیدمیولوژی:

حکیم رازی:

« مسئله سوم از مسائل ابیذیمیا: شیوع و سواس سوداوی در کسی که قلبش گرم و دماغش رطب باشد، بیشتر است، به این بیان که به سبب حرارت قلب، تولید سودا و به سبب رطوبت دماغ، پذیرش آنچه به سوی آن [از ابخره سوداوی] متصاعد می شود و تأثیرپذیری دماغ از این مواد متصاعد شده، افزایش می یابد.

خصوصیات کسانی که استعداد بیماری مالیخولیا را دارند شامل: اصحاب اللثغه^{۱۴}، درنده خو، سبک زبان، کثرت الطرب، رنگ بدن سخت سرخ و گندمگون، پرمویی بویژه در قفسه سینه و سیاهی و غلظت آن، عروق گشاده و منبسط، سطبری لبها. به این دلیل [کسانی با خصوصیات فوق مستعد مالیخولیا هستند که] بعضی از این دلایل، دلالت بر رطوبت دماغ و بعضی بر غلبه خلط اسود دارد.

« روفس در کتابش به نام « للمره السوداء » می گوید: مالیخولیا به مردان بیش از زنان عارض می شود و لکن هنگامی که بر زنان عارض شود علائم آنها از تخیلات حسی و غم آنها شدیدتر خواهد بود. این بیماری عارض صبیان نمی شود و در افراد نوجوان هم به ندرت ایجاد می گردد. این عارضه خاص کهول و پیران است بویژه پیران چرا که این بیماری قریب به آن است که عرض لازم پیری قرار گیرد به این دلیل که پیران، طبیعتاً ضیق الصدر، سرور و فرح کم، بد خلق، هموم رديه، نفخ شکمی زیاد و این موارد از علائم مالیخولیا است. کمترین شیوع مالیخولیا به لحاظ فصلی در زمستان است به جهت نیک شدن هضم در این فصل، پس از آن تابستان به دلیل لنت شکم و ذوبان مواد زائد اما اگر لنت شکم حاصل نشود، بیماری در این فصل هیجان شدید و عظیمی پیدا می کند. در کسی که کثرت نوشیدن شراب دارد و یا کسی که [دفعات] ترک ریاضت [ورزش] می کند توقع حدوث مالیخولیا می رود.» (9)

حکیم بوعلی سینا:

« این بیماری در کسانی که سفید رنگ و چاق هستند کمتر دیده شده و در کسانی که گندمگون بوده و در صورت و گوششان، موی زیادی دارند و نیز در کسانی که [مزاج] قلبشان سخت گرم و دماغشان رطب باشد شیوع بیشتری دارد. به این دلیل که حرارت زیاد قلب مولد سوداء بوده و رطوبت دماغ نیز قابلیت تأثیر آنچه در قلبش متولد می شود را بیشتر می کند.

از خصوصیات اشخاصی که استعداد بیماری مالیخولیا را دارند شامل: اصحاب اللثغه، درنده خو، سبک زبان، کثرت الطرب، رنگ صورت سخت سرخ و گندمگون، پرمویی بویژه در قفسه سینه و سیاهی آن، گشادگی و انبساط عروق، سطبری لبها. به این بیان که بعضی از این علائم، دلالت بر حرارت قلب و بعضی دلالت بر رطوبت دماغ دارد. [البته] بسیاری از این بیماران، ظاهری بلغمی دارند.

این بیماری در مردان بیشتر ولی در زنان فاحش تر و ظاهرتر است. در کهول و پیران بیشتر شیوع داشته، در زمستان کاهش یافته ولی در تابستان و پاییز افزایش می یابد و نیز بسیار پیش می آید که بیماری در فصل بهار، هیجان می یابد. به این دلیل که در بهار، اخلاط ثوران یافته و با خون مخلوط می شوند و چه بسا که با هیجان خون در بهار، سودا نیز هیجان یافته و ثوران نماید. کسی که مستعد مالیخولیا باشد، هنگامی که دچار ترس، غم، بیداری مفرط و یا احتباس آنچه سابق بر آن عادت بر سیلان آن داشته همانند خون، قی سوداوی یا غیر ذلک، به سرعت به مالیخولیا مبتلا می شود. (4)

حکیم حسینی جرجانی:

این علت بیشتر مردمان الثغ را مبتلا سازد و الثغ به تازی کسی را گویند که حرف سین نتواند گفت و بجای سین، ثاء گوید و کسانی را که سبک زبان باشند و چشمهای ایشان متحرک باشد و پیوسته پلک چشم بر هم می زنند و بسیار موی و سطر موی باشند و به رنگ سخت سرخ باشند و یا گندمگون و باشد که به سبزی گراید و سینه و کتف ها فراخ دارند و رگها سطر، از بهر آنکه تولد این علت از گرمی دل و جگر و تری دماغ افتد و جگر و دل گرم، سبب تولد سودا باشد و دماغ تر قابل مادتها و بخارها باشد و این علامتها که یاد کرده اند بعضی علامت جگر است و گرمی دل چون بسیاری موی و فراخی کتف و سطر موی و سطر موی و بعضی علامت تری دماغ است چون سبک زبانی، سخن نامبین و الثغی (48).

حکیم بهاءالدوله رازی:

[این علت] مردمی را رسد که دل و جگر ایشان گرم و دماغ ایشان تر بود به تخصیص مردم الثغ و آنان که سبک زبان و خشک اندام باشند و چشمهای ایشان متحرک بود و سیاه و پیوسته پلک ها برهم می زنند و یا نیک بر هم می فشارند، موی ایشان بسیار و سیاه و غلیظ بود و به رنگ سخت سرخ یا گندمگون به سبزی مائل باشند، سینه و کتفها فراخ و لبهای سطر دارند و رگها گشاده [این اشخاص] مستعد این مرض باشند و همچنین آنانکه فکرهای دقیق کنند و

سهر و گرسنگی و تشنگی کشند، خشکی فرا خورند و مردان را بیشتر از زنان افتد، اذکیا را بیشتر از پلید افتد و کهلان و پیران را بیشتر از جوانان افتد، در فصل خریف و صیف، بیشتر، جمله جهت مناسبت طبیعت و در بهار جهت حرکت اخلاط بیشتر به حرکت آید و باشد که هیجان آن با دوار پدید آید و این مرض به امراضی که در اسافل افتد چون بواسیر، دواء الفیل و دوالی منتقل گردد و مرتفع شود و گاهی به صرع منتقل شود و دیدم که به فالج و جذام نیز منتقل شد. (20)

حکیم اعظم خان:

« بقول بقراط بیشتر مالیخولیا کسی را بهم میرسد که مزاج قلب او بسیار گرم باشد و از حرارت قلب تولد یابد در آن ماده سودا به احتراق خون و مزاج دماغ او رطب و ضعیف باشد که قبول نماید تاثیر آنرا که در قلب متولد شود و کذا در اشخاص گندم رنگ، بسیار مو، خشک و لاغر بسیار افتد و کم است تولد آن در اشخاص ایض و فربه.

و مستعدین مالیخولیا کسانی باشند که الثغ یعنی عاجز در تکلم از افصاح بعض حروف مثل سین و را و غیره باشند و حاد در اخلاق و خفیف زبان و سرعت بر کلام کثیر متتابع باشند و حرکت پلک برایشان سهل بود و چهره بسیار سرخ یا گندم گون و رگهای آنها وسیع و لبها سطر و بر سینه موهای سیاه غلیظ، از این امور مذکوره بعضی دلالت بر حرارت قلب و بعضی دلالت بر رطوبت دماغ می نمایند و این علت به مردان اکثر عارض شود و به زنان فاحش تر و بدتر باشد و در کهول و شیوخ و در صیف و خریف بسیار افتد و در شتا و ربیع کمتر و گاهی در ربیع به سبب ثوران اخلاط سوداوی و مخالطت آنها با خون هیجان می کند و گاهی هیجان او به سبب ثوران سودا با دوار بود.

و مستعد مالیخولیا را مالیخولیا به سرعت افتد چون آن را خوف یا غم یا سهر بهم رسد یا از آن سیلان خون معتاد یا قی سوداوی محتبس گردد و امثال اینها آنچه موجب هیجان سودا یا احتراق اخلاط گردد.

و به قول روفس مالیخولیا غلمان و صبیان را عارض نمیشود مگر در ندرت و مالیخولیا متمیز نمی شود چون ابتدا نماید به انسان مگر حذاق اطبا را و به قول بقراط کسی را که خوف و غم زمانی طویل عارض شود مرض او سوداوی باشد و اصحاب طبائع فاضله مستعد برای مالیخولیا هستند زیرا که این طبائع سریع الحركت کثیرالفکر می باشند. (12)

بخش ششم:

پیش آگهی مایخولیا

پیش آگهی مالیخولیا:

حکیم رازی:

« ابن ماسویه در کتاب المالیکولیا می گوید:

« بی اشتهایی در این بیماری، علامت بد و نشانهٔ هلاک است، به این جهت که بی اشتهایی از

خشکی است و کم خوردن خود بر خشکی می افزاید »

« روفس در کتاب للمره السوداء می گوید:

« پس هنگامی که در ابدان بیماران مالیخولیا، قروح^{۱۵} عارض شود، دلالت بر نزدیکی مرگ می

کند، این قروح در پهلوها، قفسهٔ سینه و قسمتهای ظاهری بدن بوجود می آید و در درون آن

حرارتی سخت دردناک قریب به آتش وجود دارد همراه با خارش و غیر ذلک.

قال و ليس يظهر في كل هؤلاء قىء وإسهال معه كيموس أسود بل ربما كان الأكثر الظاهر منهم

البلغم فإن ظهر في الاستفراغ شىء أسود دل على غلبة ذلك وكثرته فى أبدانهم وخف منهم

مرضهم قليلا على أن منهم من يخف مرضه بخروج البلغم منه أكثر مما يخف بخروج الخلط

الأسود

وظهور الخلط الأسود فيهم يكون إما بالقىء أو البراز أو البول أو قروح فى الجسد أو بهق أو

كلف أو جرب أو سيلان البواسير وما أكثر ما يعرض الدوالى لهم والذين لا يظهر فيهم الخلط

الأسود أعسر علاجا على أنه وإن كان خروج البلغم يخف عنهم فإن الغالب عليهم الخلط الأسود

فإليه ينبغي أن يقصد بالاستفراغ وليس من كثرة السوداء فى البدن كان الغالب المالیکولیا ولكن

إذا كانت متشرة فى الدم كله كالبول الذى لا يرسب ثقله فأما إذا كانت راسبة فإنها وإن كانت كثيرة

لا يكون منها ذلک.»

ترجمه:

« موادی که از بدن همهٔ این بیماران از راه قی و اسهال دفع می گردد، آمیخته با کیموس سیاه

رنگ نیست؛ بلکه بیشتر به نظر می رسد که همراه با دفع بلغم است. بنابراین، اگر مادهٔ دفع

شده، به سیاهی گرایش داشته باشد، نشان دهندهٔ فزونی و چیرگی سودا بوده، با این استفراغ، از

شدت بیماری آنان کاسته خواهد شد، اگرچه کسانی که در اثر دفع بلغم احساس بهبودی دارند

بیشتر از کسانی اند که از دفع خلط سودا چنین بهبودی را احساس می کنند. در این بیماران،

پدیدار شدن چیرگی خلط سودا در موارد متعددی ممکن است دیده شود که از جملهٔ آنها؛ قی،

مدفوع، بول، زخم های پوستی، بهق، کلف، جرب، و یا سیلان بواسیر می باشد. در این بیماران پدیده واریس رگها شایع است.

اما گروهی از این بیماران که چیرگی خلط سودا را بطور آشکار نشان نمی دهند، درمانشان دشوارتر خواهد بود حتی اگر با دفع بلغم، شدت بیماریشان کاهش یابد، زیرا عامل اصلی بیماریشان، فزونی خلط سوداست. بنابراین به تخلیه هرچه بیشتر خلط سودا از بدنشان مبادرت ورزید.

باید توجه داشت که فزونی سودا در بدن، الزاماً موجب بروز مالیخولیا نمی گردد و این بیماری تنها زمانی ایجاد می گردد که سودا در همه خون انتشار یابد [بطوری که نتوان سودا را از خون متمایز نمود] همانند بولی که ثفلش در همه آن منتشر شده و ته نشین نمی شود؛ اما اگر ماده سودا در جایی ته نشین شد، هرچند کثیر هم باشد موجب بروز مالیخولیا نمی گردد [بلکه علائم موضعی را در همانجا پدید می آورد مانند بهق، کلف، جرب، بواسیر و...]. اما هنگامی که [سودا] از خون متمایز شده به صورتی که به ظاهر بدن منتقل شود همانند آنچه در جرب و بهق اسود دیده می شود و یا اینکه از راه بول و براز اسود و عظم طحال و دوالی از بدن خارج گردد، بیماری مالیخولیا حادث نمی شود. (9)

حکیم بوعلی سینا:

« پس اگر اشتهای بیمار ساقط شود، پیش آگهی بدی دارد بعلت استیلای خشکی و اگر در قروح عارض ابدان بیماران گردد دلالت بر نزدیکی مرگ دارد. »
« ومن كانت السوداء في بدنه منهم متحركة فهو أقبل للعلاج ممن لم تكن سوداؤه كذلك، والذي تكون فيه السوداء متحركة فهو الذي يظهر سوداؤه في القيء، وفي البراز، والبول، وفي لون الجلد، والبهق، والكلف، والقروح، والجرب، والدوالی، وداء الفيل، والسیلان من المقعدة ونحو ذلك، فإن ذلك كله يدل على أنه قابل للتمييز عن الدم. وإذا ظهر بهم شيء من هذا فهو علامة خير. »

« بیمار مالیخولیایی که سودا در بدنش متحرک باشد، علاج پذیرتر از کسی است که سودای او چنین ویژگی ندارد. [تشخیص این امر چنین است که] کسی که در بدنش سودای متحرک باشد، این سودا در قی، براز، بول و رنگ پوست ظاهر می شود [و بیمار به امراض پوستی و غیر آن چون] بهق، کلف، قروح، جرب، دوالی، داء الفیل و بواسیر و مانند آن [دچار می شود]

تمام این موارد دلالت بر قابل تمییز بودن سودا از خون دارد و هنگامی که در این بیماران چیزی از این موارد ظاهر گردد، علامت خوبی است.

سالم ترین نوع مالخولیا، نوعی است که از رسوب خون [سودای طبیعی] و نوعی که همراه علائم آن سرور و فرح باشد. بسیاری از بیماری مالخولیا با انتقال به بواسیر یا دوالی مرتفع می شود. (4)

حکیم علی ابن حزم قرشی:

« عروض مالخولیا در بین عقلا و کسانی که متفکرند بیشتر است و در فصول بهار و پاییز شیوع بیشتری دارد. بهار، به جهت هیجان و حرکت سودا در بدن و پاییز، به دلیل رذات فصل و کثرت تولید سودا در آن. » (17)

بهاء الدوله رازی:

« در سوء المزاج ثابت این مرض، برء تام طمع نباید کردن و کوشش در تقلیل و منع ازدیاد باید نمودن. » (20)

حکیم عقیلی خراسانی:

و بدانکه بیشتر مالخولیا کسی را به هم می رسد که قلب او گرم باشد و تولد یابد در آن ماده به نحوی که ذکریافت و دماغ او رطب ضعیف باشد که قبول نماید آن را و عروض آن مردان را بیشتر از زنان و همچنین کهول و شیوخ را بیشتر از اطفال و زنان را فاحش تر و بدتر و در تابستان و خریف بیشتر و در شتا و ربیع کمتر و گاه است که هیجان می آید و در ربیع جهت آنکه ربیع مهیج و مثور اخلاط است و بساست که هیجان آن به ادوار می باشد هیجان سودا و ثوران هر یک از اصناف سودا روفس گفته این علت بسیاری از فلاسفه و نظرای ایشان را به سبب کثرت افکار و احتراق رطوبات دماغ ایشان و تجفیف آن به هم می رسد طبری گفته دیدم من جماعتی از افاضل را که تفرد جستند به تنهایی و ترک نمودند اشتغال امور به غیر از علوم و لازم گرفتند بر خود دوری از مردم را و بدان سبب احتراق یافت اخلاط ایشان و مالخولیا به هم رسانیدند از آن جمله.....[یکی از بزرگان علم را نام می برد] که اختلاط با مردم نمی نمود اجتناب می نمود از ایشان و او را نوعی از مالخولیا به هم رسید که به بازار می آمد و می نشست و هذیان می گفت و تکلم بهمنطقیات می نمودند و صبیان و اهل سوق با او بازی می نمودند و استهزا می کردند چنانچه نقل است که روزی نظر کرد به سوی یکی از طوافین که حلوا می فروخت گفت « کیف تبیع هذا » جواب داد او را که «

رطلامنه بکذا» پس با او مخاصمه نمود و جست که او را بزند مردم بر او جمعیت کرده او را به والی رسانیدند والی سؤال نمود از آنچه فی ما بین شان گذشت..... [عالم] گفت: «من از کیف سؤال نمودم و او جواب مرا از کمداد» والی خنده نمود و او را سر داد و زیاده گردید علت او به جهت امتناع او از معالجه تا آنکه هلاک گردید و گفته اند که..... نیز از آن جمله است و..... نیز و او را به سبب تفرد و اجتناب از مردم و اقتضای بر مدارس و نظر به سوی کتب و ترک اشتغال از غیر آن مالیخولیائی به هم رسید کهمی ترسید از غلامان و همسایگان خود و میگفت ایشان فلان شب مرا خواهند کشت و مال مرا خواهند برد و روز به روز زیاده گشت جفاف اخلاط و احتراق آن تا آنکه هلاک گردید.

و از اسباب قویهمالیخولیا افراط غم و خوف و بیداری و احتباس چیزی که عادی سیلان آن باشد مانند حیض و بواسیر و رعاف و قی سوداوی و غیر اینها.

و اسلم انواع مالیخولیا، مالیخولیائی است که از دردی خونباشد و همچنین مالیخولیائی که با او فرح و سرور باشد و ردی تری انواع آن مالیخولیائی است که با مانیا باشد و اکثر منحل می گردد مالیخولیا به بواسیر و دوالی و کم است تولد آن در اشخاص سفید پوستفربه و در اشخاص گندم رنگ خشک باریک و کسی که مزاج قلب او بسیار گرم و دماغ او رطب باشد بیشتر و بدان که مستعدین آن کسانی اند که لاغر و باریک و گردن بلند و شانه های اوشان برآمده و رنگاو سرخ و گندم گون باشد و رگهای اوشان وسیع سطر همچنین لبهای اوشان سطر و بر سینه اوشانموهای سیاه غلیظ باشد و این امور مذکوره بعضی دلالت بر حرارت قلب و بعضی دلالت به رطوبتدماغ می نماید.(۲۳)

حکیم اعظم خان:

« گاهی مالیخولیا در آخر امراض مادیه خصوصاً حاده عارض شود و این علامت موت است و درین وقت مریض را عارض می شود که ذکر موت و موتی بسیار کند.

سالم ترین انواع مالیخولیا آنست که از رسوب خون طبیعی بوده و آنکه با وی فرح و سرور باشد و ردی ترین انواع او آنکه با مانیا باشد و بسیار باشد که مالیخولیا به بواسیر و دوالی منحل گردد.

و بقول سرافیون سقوط شهوت طعام در مالیخولیا ردی است بهر آنکه او از بیس می باشد و قلت اکل آن را زیاده می کند و اگر در بدن صاحب این مرض مثل حمزه، قروح عارض شوند بر موت قریب دلالت کند.(12)

بخش، مضم:

علاج مایخولسپ

علاج مالیخولیا:

این بخش در دو قسمت درمان کلی و درمانهای اختصاصی انواع مالیخولیا ارائه می گردد:

الف) علاج کلی مالیخولیا:

حکیم رازی:

« جالینوس: هنگامی که خونی که در تمام بدن جاری است، سوداوی باشد ؛ پس ابتداء به فصد و اسهال نما اما اگر فقط خونی که در سر است، سوداوی باشد، نیازی به فصد نیست مگر اینکه به دلیل دیگری احتیاج به فصد باشد. [طریق تشخیص دو مورد فوق در بخش تشخیص بیان گردید فراجع] »

« علاجی بلیغ تر از اشتغال اجباری بیمار به امری که در آن منافع یا ترس عظیم باشد که نفس [ذهن] را کاملاً پر نموده و آنرا جداً مشغول دارد، وجود ندارد و نیز سفرها و نقل مکان نمودن، چراکه من [به تجربه و تحقیق] دیدم که فراغت [هم جسمی و هم ذهنی] و فکر نمودن در آنچه که گذشته، بزرگترین علت در حدوث این بیماری است. و شایسته است که این بیماری با اشتغال به کار معالجه گردد و اگر این امر فراهم نگردید پس با شکار کردن و شطرنج و مجلس آواز و اموری مثل اینها که برای نفس مشغله ای قرار دهد تا نفس از افکار عمیقه منصرف شود به این دلیل که نفس به محض اینکه فراغت [جسمی] حاصل کند، در چیزهای دور و دراز فکر می کند و هنگامی که در آنها فکر می کند، قادر به ادراک علل آنیست ولذا اندوهناک و غمگین شده و عقلش متحیر می شود، هنگامی که این امر ازدیاد یافته و قوت بگیرد، احداث بیماری مالیخولیا می کند. بسیاری از این بیماران بواسطه امور اضطراری که ناگهانی بر آنها واقع شده است همانند غرق شدن، سوختن، ترس از سلطان و... از بیماری رهایی یافته اند بدین دلیل که نفس بدین امور مشغول گشته و از توجه و فکر کردن در امور دیگری [که موجب غم و اندوه آنان شود] باز مانده است.

اگر اخلاط موجود در بدن یک بیمار مالیخولیایی، صالح و نیکو باشد، نیازی به دارو جهت درمان نیست، این مالیخولیا از فکرکردن های [مفرط] بیمار در چیزی که دفع نشده ؛ ایجاد شده است و علاج این نوع، رفع آن فکری است که موجب این حالت شده، می باشد.

[حکایت] مرد شکاک و بدگمانی پیش من آمد و از من تقاضا نمود که مرء او را که گمان می کرد سوداوی است درمان کنم. از او در مورد آنچه که می یابد سؤال نمودم. پس گفت: من در مورد خداوند متعال فکر می کنم که از کجا آمده و چگونه اشیاء را خلق می کند؟ پس به او گفتم این فکری است که در بین تمام عَقلا جاری است، پس در ساعت بهبودی یافت. او عقلش متحیر شده بود به جهت آنکه گمان می کرد که در تلاش برای اصلاح این فکر، کوتاهی کرده است. و غیر از این هم مواردی بود که با حل افکار معالجه شده اند. «
 » پس علاج نما مالیخولیای ناشی از خون سودای در تمام بدن را با:

- فصد اکحل

- سپس اسهال متواتر سودا

- سپس خوردن اغذیه ای که تولید خلط صالح نماید

و علاج نما مالیخولیای دماغی را با سعوط و غرور و اطلیة لطیف گرم و علاج نما مالیخولیای مراقی را با مصرف اغذیة لطیف، جودت هضم و استحمام و علاج نما همه بیماران را با نقل حکایات، سرور، فرح و به آنها زیرباجات بخوران و نوشیدنی های لذیذ پاک بنوشان و چنانچه فصدشان نمودی:

- اگر خونشان سودایی نبود بدان که در تشخیص اینکه مالیخولیای ناشی از تمام بدن است، خطا نمودی پس فوراً رگ را ببند.

- و اگر خونشان سودایی بود، پس خون بیشتری را خارج نما.

و در بیماران مراقی، در اسهال مواد بکوش، اگر معده آنها قوی است، به یکبارگی اسهال نما و الا کم و در دفعات متعدد.

پس از سایر درمانها، سر [دماغ] را درمان نما با آنچه که مقوی آن است تا اینکه آنچه از بخارات شکم به سوی آن صعود می نماید، قبول نکند. و او را سکنجبین بنوشان که منقی [پاک کننده] معده است و اگر به حقنه احتیاج افتاد، حقنه لینه نما و سعوط خوشبو برای تقویت سر انجام بده مثل این:

- مسک 1 جزء، کافور نصف جزء، زعفران و صبر هریک 1 جزء، شکر طبرزد 2 جزء

- و سعوط لبن جاریه 1 دانق^{۱۶}.

تقویت دماغ در این بیماری ضروری است.

اسکندر افرویدی می گوید: بیماران سوداوی را باید از خوردن کلم، ترتیزک، خردل، سیر، گوشت گاو و غذاهای غلیظ، یابس، تند و ترش بازداشت [به این دلیل که] تولید مرّه [سودا] می کنند [در عوض] سرگرمی مداوم، لذّت، حمام، شکار، مشغله های فکری و نقل مکان نمودن برای این بیماران ضروری است.

شمعون می گوید: بیمار مالیخولیایی را در منزلش داخل در آبنما نه در حمام و به او غذاهای رطب چرب سریع الهضم بده و اسهال سودا نما، [برای این بیماران] باید مسافرت، نقل مکان کردن و معاشرت با مردم در مجلس انس را قرار داد.

مالیخولیا، قطعاً همان یبوست است و اصلاح آن اکتار تولید خون جید رطب است... و شایسته است که علائم بیماری مورد تفقد قرار گرفته و در همان ابتدای بیماری مبادرت به علاج نمود به علت سهولت آن و نیز دشواری درمان هنگامی که بیماری مستحکم شود.

روفس در کتاب للمره السوداء: واجب است که تدارک درمان بیماری مالیخولیا در همان مرحله ابتدایی صورت پذیرد چرا که درمان در مرحله استحکام از دو جهت دشوار است:

- به جهت تمکن خلط

- سختی پذیرش بیمار نسبت به درمان.(9)

حکیم بوعلی سینا:

« مبادرت به درمان قبل از استحکام ضروری است، به این دلیل که درمان این بیماری در ابتدا سهل است و در مرحله استحکام، صعب و نیز ضروری است که بیمار همواره در تفریح و طرب باشد، در مواضع معتدله جلوس نماید، هوای محل سکونت او رطب بوده و به بوهای خوش معطر باشد و بالجمله ضروری است که بیمار دائماً رایحه ها و روغنهای خوشبو استشمام کند و اغذیه ای که صالح الکیموس رطب باشند تناول نماید، تدابیر چاق شدن بدن را با اغذیه موافقه بکار دارد، استحمام قبل از غذا و ریختن آب نیم گرم بر سر و اگر از حمام خارج شد و عطش داشت، نوشیدن کمی آب مانعی ندارد، استعمال دلکی که موجب نشاط و رشد بدن شود، اعتنا به ترطیب بدن باید بیش از تسخین باشد، اجتناب از جماع و تعریق شدید و نیز باید از خوردن باقلا، گوشت نمک سود، عدس، کلم، شراب غلیظ و تازه، و هر چیز شور تند و ترش زیاد پرهیز نماید، بلکه ضروری است که اغذیه آنها چرب و شیرین باشد.

هنگامی که آنها را می خوابانید، سرشان را با آب خشخاش، بابونج و اقحوان نطول نمائید چرا که خواب از موافق ترین درمانهای این بیماران است البته اگر مالیخولیا ناشی از سوء مزاج مفرط سرد و خشک باشد، باید مصلحات مضرات خشخاش را تدارک نمود و شایسته است که با مفرحات، ادویه مسک، تریاق، مثرودیپوس و امثال اینها به تسخین قلب مشغول شد. مالیخولیایی که متعاقب بیماری حار دیگری بروز می کند، علاجهش سهل است تا جایی که با نطولات زایل می شود.

نکته بالینی بسیار مهمی که جناب شیخ بدان اشاره دارد اینکه:

« واعلم أن التدبير الغليظ المولد للبلغم، وربما قاوم السوداء، والتدبير الملطّف لما يفعل من الاحتراق بسهولة ربما أعانته، ولا يغرنك انتفاع بعضهم ببلغم يستفرغه قذفاً أو برازاً، فإن ذلك ليس لأن استفراغ البلغم ينفعه، بل لأن الكثرة وانضغاط الأخلاط بعضها ببعض يزول عنهم. » و بدان که چه بسا تدابیر مغلظ مولد بلغم در برابر بیماری سوداوی مقاومت نموده و [بالعکس] تدابیر ملطف به جهت سهولت در احتراق به ایجاد بیماری سوداوی کمک نماید و مغرور و غافل مشو از انتفاع [موقتی] استفراغ بلغم به قی یا اسهال، چرا که نفع حاصل به جهت استفراغ بلغم نبوده بلکه بدلیل آنست که این استفراغ اندکی از آن کثرت و فشردگی اخلاط را کم نموده است.»

اما این حکیم مطب به دیگر اطباء گوشزد می نماید که:

« آنچه بالذات برای این بیماری نافع است، خارج نمودن سوداست، گرچه قانون علاج مالیخولیا مبالغه نمودن در ترطیب است و لکن مع ذلک نباید در استفراغ سودا کوتاهی نمود.»

« و هر آنچه غذا در شکم بیماران مالیخولیا فاسد شده است، باید بر دفع آن اقدام نمود، بویژه هنگامی که حموضت آن را در فم معده حس می کنند که در این هنگام لامحاله به قی و داشتن آنها ضروری است و خوردن طعام دیگر مطلقاً ممنوع است و باید جوارشات مقوی فم معده استعمال نمود، باید از ادخال غذا بر غذا پرهیز نمود که قطعاً فاسد خواهد شد.

ضروری است که بیمار مالیخولیایی مشغول کاری باشد و در نزد کسی باشد که بیمار از وی شرم داشته باشد و نیز کسی که بیمار او را دوست بدارد و نیز باید بیمار را با مجالس بزم و طرب مشغول نمود.»

« و برای این بیماران چیزی مضرتر از بیکاری و تنهایی نیست » بسیاری از این بیماران غم و غصه می خورند به جهت عوارضی که بر آنها واقع شده و یا از امری می ترسند و فکرشان را بدان مشغول می کنند، بنابراین نفس بازداشتن آنها از فکر [با مشغول نمودن شان به کاری] درمانی اساسی برای این بیماران است. و اگر سبب بیماری، احتباس طمث یا مقعد [خون بواسیر] و غیر ذلک است، پس آنرا رفع نما.

وإذا عرض لبعضهم تشنج بعد الإسهال والاستفراغ، فإنهم أولى بذلك من غيرهم ليسهم فيجب أن يقعدوا في ماء فاتر ويطعمون خبزاً منقوعاً في جلاب، ثم ينومون ويحمّمون بعده، ثم يغذون كما يخرجون.

و هنگامی که برای بعضی از بیماران پس از اسهال و استفراغ، تشنج عارض شد، پس آنها نسبت به دیگران اولی [به ترطیب اند] به جهت یبوست آنها، پس ضروری است که در آب نیم گرم بنشینند و با نان خیسانده شده در جلاب تغذیه شوند و آب ممزوج بنوشند سپس بخوابند و بعد از آن حمام نمایند و پس از آن هم تغذیه شوند» (4)

حکیم علی ابن عباس اهوازی:

« شایسته است بیماران مالیخولیایی وقتی که از این بیماری خارج شده اند، از خوردن اغذیه مولد سودا مثل گوشت گاو، بزکوهی، حیوانات نمک سود، کلم، عدس، شراب کهنه حاد سیاه غلیظ، پرهیز نموده و از کار سنگین، غضب، بیداری و اسبابی که موجب هم می شوند، خودداری نمایند.

و اغذیه ای که کیموس صالح تولید می نمایند همانند نان سفید، گوشت حرفان و بزغاله، ماکیان و ماهیان کوچک مصرف کنند و نیز استحمام با آب گوارا، دلک معتدل، روغن مالی با روغن بنفشه استعمال نمایند.

معاشرت با صاحبان ادب و عقل و کسانی که بیمار، معاشرت و گفتگو با آنها را دوست دارد، شنیدن الحان نیکو، دیدن آنچه که موجب مسرت بیمار می شود، نشستن در مواضعی چون باغ و گلستان و مزارع دل انگیز، و تعهد بر اینکه در فصول [مناسب سال]، ادویه مسهل سودا را بخورد. موارد مذکور از اموری است که چنانچه بیمار آن را انجام دهد ؛ ان شاءالله بیماری زائل خواهد شد.» (10)

حکیم سید اسماعیل حسینی جرجانی:

« هرگاه که اعراض مالیخولیا پدید آید، زود به علاج مشغول شوند، پیش از آنکه علت قوی و اعراض آن لازم گردد. و خداوند علت به یکبار از عاداتهای تندرستان باز ایستد از بهر آنکه چون علت قوی گردد، علاج دشوار گردد خاصه که خاصیت خداوند این علت آنست که فرمان طبیب نبرد و شربت و دارویی که فرماید، نخورد.

جهد کنند تا دل او خوش و شادمان دارند و در خانه ای پاکیزه و دلگشا نشانند، هر جای خانه را با سفره ها و میوه های خوشبوی، خوش گردانند، روغنهای خوشبوی و عطرها معتدل و طعامهای پسندیده پاکیزه و تری فزای دهند به مقدار معتدل و به اندازه هضم و قوت معده، پیش از طعام، گرمابه فرمایند و در گرمابه آب خوش معتدل در گرمی و سردی بکار دارند و از پس طعام به 4 ساعت، مالش فرمایند مالشی معتدل چنانکه تری غذاها به اندامهای او رسد. در جمله، عنایت اندر تری فزودن بیش از آن باید کرد که اندر گرم کردن مزاج و از جماع باز باید داشت و تدبیر خوابانیدن او باید کرد.» (5)

حکیم علی ابن حزم قرشی (ابن نفیس):

« در مالیخولیای ناشی از سودای منتشر در تمام بدن، در تمام اصناف آن فصد کن [بویژه] اگر بیمار کثرت دم، داشته باشد.

اشربه: ماء الشعیر با شکر همراه با اباذیر یا ساده، جلاب با آب سرد، آب گل گاو زبان با شکر و بذر ریحان، شراب سیب با آب گل گاو زبان.

اغذیه: گوشت به صورت اسبیدباج یا إجاصیه یا حنطیه یا رشتا اگر بتواند هضم نماید و رمانیه و تفاحیه و حصرمیه اگر سودای صفراوی باشد.

میوه جات:

« خیار، خیار چنبر، انار، خربزه، آلو، زردآلو، سیب و گلابی.

روغنها: ریختن روغن بنفشه یا بادام یا کدو بر سر بویژه در نوع دماغی روغن مالی معده بویژه فم معده در نوع مراقی با روغن گل سرخ و سنبل و مصطکی بصورت نیم گرم، تکمید معده با نخاله گرم، نطول با طبیخ بابونه، اکلیل الملک و برگ اترج جهت تحلیل ریاخ، سرد نمودن کبد با آب گل سرخ، صندل و کافور ریاخی یا با ضماد آرد جو و صندل و آب گل سرخ،

تلیین طبع با فتیله ها یا حقنه لینه یا مکیدن مغز خیار شنبر با روغن بادام و یا با کثرت خوردن شوربا.

حمام از نافع ترین امور بویژه در نوع مراقی است، تعهد بر استفراغ مواد با طبیخ میوه جات یا طبیخ اف تیمون یا حب آن و یا 8 درهم اف تیمون با شیر تازه و شکر یا سفوف سودا با ماء الجُبْن یا اطرِفل صغیر تقویت شده با اف تیمون بویژه در نوع دماغی و واجب است پس از هر معالجه بیماران مدتی استراحت دهی و استعمال مفرحات یا قوتی و غیر آن متعاقب استفراغ و ملازمت با کسی که بیمار از وی شرم دارد. (17)

حکیم بهاءالدوله رازی:

«آنجا که سوء المزاج ساذج باشد:

تدبیر کلی تبدیل مزاج بود به مبالغه و دوام در ترطیب به خوردن غذاها و شربت ها و میوه ها و تری فزاها و مفرحات سرد یا معتدل و نقل [مکان] نمودن به هوای سرد و تر یا تر به گرمی مایل و بالجمله حذر کردن از هرچه خشکی فزاید و مداومت نمودن بر آنچه تری فزاید.

اندر این علاج نه تعجیل توان کردن و نه تغافل بلکه اصلاح دائمی متصل و تدریجی باید کردن و در فربه کردن بدن مریض کوشیدن و شغل های فرح آور و گشت و تفرج شکار و مواضع خرم و گلزارها و سبزه ها و صورتهای مطبوع و سماع و ترنمات نیکو و دیدار اعزه و اکرام و انعام، جمله، دوی این مرض بود و از بشارتها و خوش آمدها ؟ بسیار متأثر گردد و نفع بلیغ یابد.

همواره سر و کف های پای را چرب داشتن بروغن بنفشه بادام یا نیلوفر بادام یا روغن کدو بسی مفید آید و اگر دائماً ورقی از دنبه تازه بر کف پای ها بسته دارد، عظیم نافع بود و بسی مجرب است.

و آنجا که ماده باشد:

با این تدابیر، تنقیه معتدل و زود زود باید کردن به ملینات خنک و مسهلات سریع الحركه سبک و فصد صافن، گاهی که دم غالب بود یا سوداء در همه تن منتشر باشد، عظیم نفع بخشد و همچنین فصد باسلیق، اگر در احشاء آفتی هم باشد و همچنین فصد وداجین و عرق پیشانی، اگر ماده در دماغ فقط بود و تیزاب کاری و تدهین هم به غایت نافع بود و آنرا که طعم در معده ترش و فاسد می شود، قی بعد از طعام، در هر سه روز یک نوبت [اخراج] سودا،

بسیار نیکو آید و مداومت بر گل‌قند و قرص عود، عظیم مفید بود بر سر طعام و همچنین میوه شیرین در بین دو طعام صبح و شام به جهت منع حرکت بخار و تغلیظ روح نفسانی تا ادراک ظلمت خود بسیار نکند و تفتیح سده و خواب آوردن و مداومت حب الشفاء یا حافظ الصحه مناسب بود به مرتبه تخدیر و شب‌ها به وقت خواب یا بر بالای طعام آخر روز اولی بود. و جهت اصلاح عضو و تبدیل مزاج، مداومت بر زرنیخ و یا مهارس و یا ؟ به تخصیص آنجا که ضعف و درد معده باشد، عظیم مؤثر افتد و ملازمت حمام فاتر بی غلبه مکث و بی ضرورت جنابت، بسی مفید آید به سیری.

بباید دانستن هرچه در آن قبض، عفوصت و درشتی باشد، در این مرض، مضر بود به واسطه آنکه مجاری بدن صاحب سودا، خشن و به خشکی مایل باشد و ازدیاد یابد.

و هرچه نیک گرم بالفعل و سرد بالفعل و یا مرضی بود هم بد باشد، جهت ضعف دماغ و دل و جگر و معده مأخول. و همچنین، هرچه در آن طعمی غالب بود، مضر باشد و ضد اینها مفید باشد و حکماء هند در علاج مطلق سودا از خوردن هرچه که در آن سیاهی است منع کنند که آنها بالخاصیه مدد علت شوند و در سوء المزاج ثابت این مرض برء تام طمع نباید کردن و کوشش در تقلیل و منع ازدیاد باید نمودن.

اغذیه نافع:

« نخود آب به گوشت مرغ فربه، شوربای برنج به گوشت طفل‌های فربه، رشته به گوشت بره و مرغ قلیه، برنج چرب و گوشت پلاو چرب به روغن بادام یا سکر تازه یا دنبه تازه و فالوده قند یا عسل به روغن بنفشه بادام و گلاب و مغز پسته و خشخاش مربی به روغن بادام، خشخاش و مغز پسته و پنیر تازه با عسل یا شربت سیب یا شربت بهی یا خرما خیسانده و قیماق با اینها، و شیر و قند در پلاو ریختن، و نان میوه تازه با گوشت فربه و نازک، و ماست شیرین گاوی، و کله پایچه و ثرید آن و مغز کله با قند و دوغ شیرین و مطنجنه مرغ، و کوکویی که گندنا و گشنیز سبز و کاهو مساوی در آن باشد، و هریسه به گوشت گوسفند و یا مرغ، و حلیم کشک جو به گوشت فربه و اندک مشویت، و آردینه که قاتق آن از آب کم عسل و مغز بادام و مویز سرخ باشد کم ترشی، صفراوی و دموی و مراقی را از ابزارها و سبزی‌ها و حبوبات که در بعضی از این اطعمه کنند جز زیره گشنیز تر یا خشک و کاهو پیاز چغندر کدو خیار بادرنگ اسفناج و گاهی اندک کرت(?) خرفه سلمه شلغم زردک برعنت(?) خبازی و تره نباید کردن.»

اشربه نافع:

« شربت سیب و بهی و قراصیا و نار عذب و صندل با عرق کاسنی و عرق بید و عرق گاوزبان و مربای اینها و تخم اسبغول با ریحان و قرص عنبر و عود و مصطکی و لیمو و اقشله از سکنجبین قندی با اندک نعنای سبز و دو مقدار آن گشنیز سبز کوفته و آب به مقدار کرده و یا از آلوی پخته با اینها و یا از آبکامه و قند و یا از غوره و قند.»

حلوای مفید:

« ریجال کدو و ترنج اندر شربت قند پرورده و ریجال هندوانه و ریجال خیار و ریجال خرفه و ریجال گشته زردآلوی شیرین و حلوای ترنجبین بادامی و حلوای مقشر لوزی و حلوای سفید مغز بادام و... و قطایف و دوشاب سفید.»

میوه های مناسب:

« خربزه شیرین انجیر انگور و سیب شیرین امرو و نار شیرین و میخوش معتدل یا مخلوط با شیرین و گلاب زده، زردآلوی شیرین، توت بی دانه شیرین، نارجیل تازه، موز، بهی شیرین گیلان نیک پخته، بادام، فندق، پسته، خرما، خیار بادرنگ، هندوانه شیرین گلاب زده »

ملینات و مسهلات لایق:

« آب پنیر، فلوس، خیار شنبدر در مطبوخ خنک شیر خشت و ترنجبین با سناء مکی جهت صفاوی در نقوع فواکه، حب؟، حب مربی، حب سنگ سلیمانی جمله در مطبوخ افیمون حل کرده، تیزاب فاروقی با 4 برابر آب والله اعلم » (20)

حکیم عقیلی:

« واجب است مبادرت به علاج آن قبل از استحکام، که سهل است خصوصا هنگامی که صاحب آن مطیع طیب باشد و بعد از استحکام، دشوار باشد خصوصا که مطیع طیب نباشد و در هر حال واجب است ملاحظه سن، مزاج، وقت، فصل، بلد و غیر اینها از قوانین مذکوره در کلیات خصوصا وقتی که مزاج دماغ گرم باشد به حدی که گرم گرداند خونی را که می آید به سوی آن برای تغذیه و محترق سوداوی گرداند و یا آنکه هرچند مزاج دماغ بالذات گرم نباشد بلکه به سبب تابش آفتاب یا تناول اغذیه و اشربه حاره و یا بیداری و یا فکر بسیار در امور دقیقه گرم گردد.

تدبیر آن در آن هنگام آن است که رد نماید مزاج دماغ را به سوی برودت مائل به اعتدال به آنکه بنشانند مریض را در موضع معتدل مرطب به آب شیرین مطیب به گلها و ریاحین و فواکه رطبه همراه مانند گل نیلوفر و بنفشه و مورد و سیب و بهی و معاشرت با احباء اصدقاء با

طرب و سرور و استماع الحان و نغمات لذیذ طیب و پوشیدن لباسهای سفید و فرش [سفید] و بوئیدن لخالخ مرطبه طیب و اغذیه مرطبه جیده الکیموس فربه کننده بدن به مقدار قوت بعد از استحمام. و یا آبن و یا ریختن آب نیم گرم که بسیار گرم نباشد بر بدن و سر و استعمال دلک^{۱۷} معتدل بعد از طعام به چهار ساعت، که برسد رطوبت غذا به اعضاء.

خواب و راحت و سکون و اجتناب از افراط جماع و بیداری و تعب و ریاضت و حرکت شدید و عرق بسیار و غضب و فکر و حزن و پوشیدن لباس سیاه و نظر کردن به سوی سیاهی و تاریکی و تنهایی نشستن در مکان تنگ و تاریک و تناول اغذیه بارده یابسه مانند باقلا، عدس، شبت، کراث، سیر، پیاز، کلم، خردل، گوشت قدید و گوشت نمک سود و هر چیز شور و تیز و بسیار ترش و مانند اینها. و بالجمله، هر چیز مسخن مجفف جهت آنکه عروض آن از بیس است باید اجتناب نمود. باید به نهایت قصد و توجه ترطیب او باشد و بعد از آن متوجه استفراغ ماده گردد.» (23)

حکیم اعظم خان:

علاج کلی اقسام مالیخولیا:

« بدان که مبادرت به علاج این مرض قبل از استحکام واجب است زیرا که معالجه این در ابتدا سهل است خصوصاً که صاحب آن مطیع طیب باشد و در انتها مشکل بود خصوصاً که مطیع نباشد و بهر حال از برای صاحب این مرض تفریح و انبساط و استراحت و تقویت قلب و دماغ و تنویم نافع ترین اشیاست و ترطیب هوای خانه و ریختن ریاحین عطریه در خانه و پوشیدن لباسهای سفید و فرش سفید و بویانیدن لخالخ و ادهان و روائح طیب و خورائیدن اغذیه مرطبه جیدالغذا و مرفحه مصفی خون به مقدار هضم و قوت معده و تدبیر فربه کردن به اغذیه موافقه و بردن به حمام معتدل الهوا پیش از غذا و ریختن آب نیم گرم بر سر بهترین تدابیر است و بعد خروج از حمام اگر قدری تشنگی باشد اندکی آب نوشیدن باکی ندارد و..... منخصب که برای حفظ صحت می کنند استعمال نمایند و اعتنا به ترطیب سعوطاً و شرباً و وضعاً حتی الامکان از تسخین زیاده باید نمود و ماءالجبن نعم المرطب است و کذا دوشیدن بر سر و طلای پیه ماکیان نیم گرم عجیب است و مشغول داشتن به طرب و سماع و لهو علاجی تام است و پیوسته جمعی از دوستان محتشم با وی ملازم باشند و از کثرت جماع و تعب و حرکت شدید و غضب و فکر و حزن و پوشیدن لباس سیاه و نظر کردن به سوی

سیاهی و تاریکی و نشستن در مکان تنگ و تاریک و از اغذیه که سودا را زیاد کند مانند عدس و کرنب و بادمجان و شبت و حلبه و گندنا و سیر و پیاز و خردل و باقلا و گوشت خشک و شراب غلیظ و نو و از اشیای حریف و مالح و شدید الحموضت و گوشت گاو..... و صیده‌های دشتی و کوهی و ماهی بزرگ و نمک سود و پنیر خشک و ترب و نان سبوس دار اجتناب ضرورست بلکه واجب است که چرب و شیرین یا تفه لذیذ تناول کنند [مشروط بر اینکه] چرب موجب تدخین و شیرین مستحیل به صفرا نگردد که این بایشان مضر است و کذا از اکثار روغن زردبه سبب قبول او تدخین را به سرعت پرهیز نمایند و الوان..... در اکثر اقسام مفید بود الا در مراقی و چیزی که دران قبض و عفوضت باشد و یا بالفعل گرم و سرد بود و چیزهای سیاه حتی که خرقه غیر مقشر هم در این علت مضر باشد و فراغ و تنهایی و تعب و ریاضت و مصابرت بر جوع و عطش نیز ضرر دارد و کذا سائر تدابیر مسخن مجفف جهت آنکه عروض این مرض از بیس است و چون اراده ی تنویم این کنند آب طبیخ خشخاش و بابونه و اقحوان بر سر ریزند که خواب اوفق علاج ایشان است و تدارک مضرت خشخاش که مخدر حس و مضعف روح و مانع ابخره به تسدید می کند به آمیختن مثل بابونه و اکلیل در نطولات باید کرد بالجمله قانون علاج مالیخولیا آن است که مبالغه در ترطیب نمایند و معذالک در استفراغ سودا قصور نکنند و هرگاه..... طعام خصوصاً ترشی دهن و آروغ ترش معلوم شود قی کنند و جوارشات مقوی فم معده خوراندند و از ادخال طعام بالای طعام فاسد پرحذر باشند» (12)

جمع بندی علاج کلی مالیخولیا تحت عنوان:

« تدابیر پیشگیرانه و غیر دارویی مالیخولیا در طب سنتی ایران »

بطور کلی حکماء تدابیر غیر دارویی مالیخولیا را در دو مقوله توصیه ها و پرهیزات (بایدها و نبایدها) ارائه کرده اند که ابتدا عین عبارات آنان را از کتبشان بیان نموده سپس به تجزیه و تحلیل و طبقه بندی این تدابیر می پردازیم:

الف) توصیه ها:

1- « برای این بیماران از سوئی چیزی مضرت‌تر از بیکاری و تنهایی نیست و از سوئی دیگر

علاجی بلیغ تر از اشتغال اجباری بیمار به امری که نفس و ذهن او را کاملاً پر نموده و

وی را جداً مشغول دارد، وجود ندارد. بسیاری از این بیماران غم و غصه می خورند به جهت عوارضی که بر آنها واقع شده و یا از امری می ترسند و فکرشان را بدان مشغول می کنند، بنابراین نفس بازداشتن آنها از فکر با مشغول نمودن شان به کار، درمانی اساسی برای این بیماران است» (9, 17) -

2- « شایسته است که این بیماری با اشتغال به کار معالجه گردد و اگر این امر فراهم نگردد، امور دیگری که بیمار را مشغول نموده و فراغت ذهنی را از وی دور سازد باید معمول داشت که این امور می تواند تفریحی باشد مانند سفر، شکار کردن، شطرنج، شرکت در مجالس انس و طرب انگیز، شنیدن الحان نیکو، دیدن آنچه که موجب مسرت بیمار می شود و یا هرکاری که وی را از افکار عمیق منصرف سازد مانند معاشرت با صاحبان ادب و عقل و کسانی که بیمار از وی شرم داشته و یا معاشرت و گفتگو با آنها را دوست دارد، به این دلیل که نفس به محض اینکه فراغت حاصل کند، در چیزهای دور و دراز فکر می کند و هنگامی که در آنها فکر می کند، قادر به ادراک علل آن نیست ولذا اندوهناک و غمگین شده و عقلش متحیر می شود، هنگامی که این امر ازدیاد یافته و قوت بگیرد، احداث بیماری مالیخولیا می کند.» (9, 17)

3- « در مواضع معتدله چون باغ و گلستان و مزارع دل انگیز جلوس نماید و هوای محل سکونت او رطب بوده و به بوهای خوش معطر باشد و بالجمله ضروری است که بیمار دائماً رایحه ها و روغنهای خوشبو استشمام کند.» (9)

4- توصیه های غذایی: تفصیل سخن در این قسمت توسط اطباء بیانگر آن است که آنها نقش تغذیه را در درمان این بیماری بسیار با اهمیت می دانستند. البته اطباء توصیه های غذایی را به اعتدال در مقدار غذا و قوت هاضمه معده شخص بیمار مشروط نموده اند.

این توصیه ها در چهار بخش ارائه شده است:

- اشربه (نوشیدنی ها): ماءالشعیر با شکر همراه با ابازیر یا ساده، جلاب (ترکیب از گلاب با عسل یا شکر) با آب سرد، آب گل گاوزبان با شکر و بزر ریحان، شربت سیب با آب گل گاو زبان. شربت سیب، به، آلو و انار شیرین و عرق بید و عرق گاوزبان و مربای اینها (17, 20)
- اطعمه (خوردنی ها): گوشت به صورت اسپیدباج (غذایی مرکب از گوشت، پیاز، نخود و چیزهایی که طعم تند و ترش دارند) یا إجاصیه (غذایی مرکب از آلو، برنج، آب، نمک و گوشت) اگر بتواند هضم نماید. نخودآب به گوشت مرغ فربه، شوربای برنج (همان ترکیب اسفیدباج است) به گوشت بره فربه، برنج چرب و گوشت، پلاو چرب به روغن بادام یا شکر تازه یا دنبه تازه و فالوده قند یا عسل به روغن بنفشه بادام و گلاب و مغز پسته و خشخاش مربی به روغن بادام، خشخاش و مغز پسته و پنیر تازه با عسل یا شربت سیب یا شربت به یا خرما یا خیسانده، و شیر و قند در پلاو ریختن، و نان میوه تازه با گوشت و ماست شیرین گاوی، و کله پایچه و ترید آن و مغز کله با قند و دوغ شیرین و مطمئن (غذاهایی که در تابه سرخ شوند) مرغ، و کوکویی که تیره و گشنیز سبز و کاهو مساوی در آن باشد، و حلیم به گوشت گوسفند و یا مرغ، و حلیم کشک جو به گوشت. (17, 20)
- میوه جات: خیار، خیار چنبر، انار شیرین و میخوش و گلاب زده، آلو، زردآلو شیرین، سیب و گلابی شیرین، خربزه شیرین، انجیر، انگور، توت شیرین؛ نارجیل تازه، موز، به شیرین، گیلاس نیک پخته، بادام، فندق، پسته، خرما، هندوانه شیرین گلاب زده. (17, 20) -
- حلوای مفید: ریجال (مربای) کدو و ترنج اندر شربت قند پرورده و ریجال هندوانه و ریجال خیار و ریجال خرفه و ریجال زردآلوی شیرین و حلوای

ترنجبین بادامی و حلوائی مقشر لوزی و حلوائی سفید مغز بادام و دوشاب
سفید. (20)

5- تدهین (روغن مالی): ریختن روغن بنفشه یا بادام یا کدو بر سر بویژه در نوع مغزی، سرد نمودن کبد با آب گل سرخ، صندل و کافور رباحی یا با ضماد آرد جو و صندل و آب گل سرخ، تلیین طبع با فتیله ها یا حقنه لینه یا مکیدن مغز خیار شنبر با روغن بادام. همواره سر و کف های پای را چرب داشتن با روغن بنفشه بادام یا نیلوفر بادام یا روغن کدو بسیار مفید است و اگر دائماً ورقی از دنبه تازه بر کف پاها بسته دارد، نفع عظیم داشته و بسیار هم مجرب است. (14, 17, 20)

6- تدابیر چاق شدن بدن را باید بکار گرفت با مواردی چون اغذیه موافقه و استعمال ذلک (ماساژ) 4 ساعت پس از طعام که موجب نشاط و رشد بدن شود، (البته مالشی معتدل چنانکه تری غذاها به اندامهای او رسد). (4, 12, 23)

7- استحمام با آب گوارا (معتدل در گرمی و سردی) قبل از غذا و ریختن آب نیم گرم بر سر پیش از طعام.

8- اعتنا به ترطیب بدن باید بیش از تسخین باشد. (4, 12, 23)

9- اگر سبب بیماری، احتباس طمث (آمنوره) یا مقعد (بواسیر) و غیر ذلک است، پس باید به رفع آنها اقدام نمود. (4)

10- هر آنچه غذا در شکم بیماران مالیخولیا فاسد شده است، باید بر دفع آن اقدام نمود، بویژه هنگامی که حموضت آن را در فم معده حس می کنند که در این هنگام لامحاله به قی و داشتن آنها ضروری است و خوردن طعام دیگر مطلقاً ممنوع است. (4, 12)

11- تدبیر خوابانیدن او باید کرد چرا که خواب از موافق ترین درمانهای این بیماران است. (4, 12)

12- پوشیدن لباسهای سفید و نشستن بر فرش سفید برای این بیماران مفید است. (4, 12, 23)

ب) پرهیزات شامل موارد ذیل است: (4, 12, 17, 20, 23)

13- ممنوعات غذایی: بطور کلی این بیماران باید از چیزهایی که شور، تند، و ترش زیاد و نیز اغذیه مولد خلط سودا پرهیز نمایند. که این ممنوعات شامل: گوشت گاو و غذاهای غلیظ، کلم، ترتیزک، خردل، سیرخام، پیاز خام، باقلا، گوشت نمک سود، عدس، گوشت بزکوهی، شبت، تره، گوشت مانده، بادمجان، شنبلله، صیدهای دشتی و کوهی و ماهی بزرگ، پنیر خشک، ترب و نان سبوس است.

14- اجتناب از جماع زیاد.

15- اجتناب از کار سنگین، ریاضت و حرکات شدید که تعریق شدید را بدنبال داشته باشد.

16- اجتناب از بیداری زیاد.

17- اجتناب از غضب، فکر و حزن مفرط و نیز اسبابی که موجب هم می شوند.

18- اجتناب از پوشیدن لباس سیاه و نظر کردن به سوی سیاهی و تاریکی.

19- اجتناب از تنهایی نشستن در مکان تنگ و تاریک.

20- اجتناب از صبر بر گرسنگی و عطش.

21- باید از خوردن غذا بر روی غذا پرهیز نمود که قطعا فاسد خواهد شد.

بررسی تحلیلی:

از دیدگاه طب سنتی درمان مالیخولیا بطور کلی دارای سه رکن است:

- اول، استفراغ یا خارج نمودن ماده مسبب بیماری از طرق مختلف، متناسب با بیمار که شامل فصد، مسهلات، حقنه و قی است.
- ثانیاً، ترطیب دائمی یعنی رطوبت بخشی همراه با استفراغ ماده، که این امر نیز طرق گوناگونی دارد شامل تدهین یا روغن مالی با روغن های مناسب، اغذیه مرطب، استفاده از حمام مرطب و...
- ثالثاً، تقویت قلب و مغز متناسب با مزاج بیمار. (4)

در کنار ارکان درمان، نکاتی را بیان نموده اند که به منزله اصول درمان این بیماری می توان از آنها نام برد:

- اولین اصلی که در درمان این بیماری مورد تأکید مؤکد واقع شده است، وجوب تدارک درمان بیماری در همان مرحله ابتدایی است چرا که درمان در مرحله استحکام از دو جهت دشوار است: 1- به جهت تمکن ماده مسبب بیماری 2- سختی پذیرش بیمار نسبت به درمان. (4, 12, 23)

- اصل دومی که باز مورد تأکید فراوان بوده است اینکه گرچه قانون علاج مالیخولیا مبالغه نمودن در ترطیب است و لکن مع ذلک نباید در استفراف سودا کوتاهی نمود. (4, 12, 23)

- اصل سومی که مورد توجه اطباء ما بوده است اینکه در علاج این بیماری نه تعجیل باید کرد و نه تغافل بلکه اصلاح تدریجی و دائمی را باید مد نظر قرار داد. (20)

ابتدائاً ذکر این نکته ضروری است که حکماء ما، اعتقاد داشتند برخی انواع مالیخولیا که در مرحله ابتدایی بوده و هنوز اخلاط فاسد در بدن شخص ایجاد نشده است، نیازی به درمان دارویی ندارند و لذا چنین مواردی را با دفع علت موجب این حالات، درمان می کردند یعنی با روشی که اکنون از آن با عنوان «روان درمانی» یاد می شود. برای مثال حکیم رازی معتقد است: «اگر اخلاط موجود در بدن یک بیمار مالیخولیایی، صالح و نیکو باشد، نیازی به دارو جهت درمان نیست، این مالیخولیا از فکرکردن های مفرط بیمار در چیزی که دفع نشده؛ ایجاد شده است و علاج این نوع، رفع آن فکری است که موجب این حالت شده، می باشد.» (9)

وی در ادامه به نقل حکایتی بعنوان گزارش بیماری (Case report) پرداخته و در انتها یادآوری می کند که غیر از این مورد، اشخاص دیگری هم بودند که با همین روش درمان شده اند: «مرد شکاک و بدگمانی پیش من آمد و از من تقاضا نمود که مرّه او را که گمان می کرد سوداوی است درمان کنم. از او در مورد آنچه که می یابد سؤال نمودم. پس گفت: من در مورد خداوند متعال فکر می کنم که از کجا آمده و چگونه اشیاء را خلق می کند؟ پس به او گفتم این فکری است که در بین تمام عُقلا جاری است، پس در ساعت بهبودی یافت. او عقلش متحیر شده بود به جهت آنکه گمان می کرد که در تلاش برای اصلاح این فکر، کوتاهی کرده است و غیر از این هم مواردی بود که با حل افکار معالجه شده اند.» (9)

با توجه به اینکه اکثریت اطباء کهن ما همانند حکیم رازی بر این عقیده اند که «مالیخولیا، قطعا همان خشکی مزاج مغز است و اصلاح آن اکثرا تولید خون جید رطب بوسیله تغذیه متناسب است» (9) و نیز با عنایت به اصل دوم درمان که قانون علاج مالیخولیا را مبالغه در رطوبت بخشی به بیمار می داند، باید گفت مواردی که اطباء به عنوان تدابیر غیر دارویی مالیخولیا بیان کرده اند، غالبا ناظر به رکن دوم درمان مالیخولیا است و البته در این تدابیر از رکن سوم هم غافل نبوده اند چرا که بسیاری از توصیه های غذایی بیان شده همانند سیب، به، پسته، گل گاوزبان، انار و... از مقویات مغز و قلب اند.

طبقه بندی تدابیر غیر دارویی:

تدابیر غیر دارویی در طب سنتی را بطور کلی می توان در 4 بخش طبقه بندی نمود:

1) تدابیر کاهش دهنده ماده مسبب بیماری:

با توجه به اینکه ماده مسبب این بیماری سوداء است برخی از تدابیر جهت کاهش تولید سوداء در بدن طراحی شده است که این بخش غالبا شامل توصیه ها (بند 4) و پرهیزات غذایی (بند 13) است. البته بندهای 10، 18، 21 نیز مربوط به این بخش می باشد.

2) دفع اسباب متقدم:

که خود شامل 2 قسمت، اسباب متقدم نفسانی و اسباب متقدم مادی است. توصیه هایی چون اشتغال اجباری به کار و یا انجام امور تفریحی جهت دور کردن فراغت ذهنی از بیمار و ایجاد مشغله ذهنی برای جلوگیری از افکار و تخیلات فاسد و نیز بندهای 3، 17 و 19 مربوط به اسباب نفسانی است اما درمان بیماریهایی چون احتباس طمث (آمنوره) و اجتناب از تناول اغذیه سودازا مرتبط با اسباب متقدم مادی است و همینطور بندهای 14، 15 و 16.

3) دفع کیفیت بیماری:

با توجه به اینکه کیفیت بیماری خشکی است، بندهایی که موجب رطوبت بخشی می گردند همچون انجام روغن مالی و تدابیر چاق شدن و نیز اجتناب از کثرت جماع، کارهای سخت و سنگین، بیداری زیاد و غم و خوف و غضب متضمن این بخش می باشند و همینطور بندهای 2، 3، 4، 6، 7، 8، 13.

4) تقویت مغز و قلب:

در این بخش نیز از برخیتوصیه های غذایی، انجام امور تفریحی و نیز اجتناب از بیداری زیاد و اجتناب از اعراض نفسانی چون خوف و غضب و نیز از بندهای 3، 5، 11، 14 می توان نام برد.

با تأمل در موارد چهارگانه فوق، این نکته مهم حاصل می شود که بیشترین اهتمام و توجه اطباء به بخش سوم یعنی دفع کیفیت بیماری بوده است یعنی همان چیزی که خود بدان تصریح کرده اند که « قانون علاج مالیخولیا مبالغه نمودن در ترطیب است.»

تدابیر غیر دارویی طب سنتی و تحقیقات جدید:

اثرات مثبت بسیاری از تدابیر ذکر شده در کتب طبّی کهن ما، امروزه در تحقیقات متعدد، تأیید شده است که به برخی از این موارد اشاره می شود:

- یکی از مواردی که اطباء در زمینه فراهم نمودن امور تفریحی جهت اجتناب از فراغت ذهنی این بیماران بیان نموده اند، شرکت در مجالس انس و طرب انگیز و شنیدن الحان نیکو است، در مطالعات متعددی نشان داده شد که موسیقی درمانی Music Therapy (MT) و مجالس طرب انگیز، موجب کاهش علائم افسردگی و بهبود حالات خلقی می شود. در مطالعه ای که توسط Fachner J, و همکارانش در سال 2012 انجام گرفت، تغییرات Alpha و theta در EEG در نواحی-fronto-temporal و temporoparietal، بیانگر اثرات درمانی در بیماران افسرده ای بود که سه ماه تحت موسیقی درمانی قرار گرفتند. (50, 51, 52)

- از تدابیر دیگر اطباء، معطر بودن هوای محل سکونت به بوهای خوش و استشمام رایحه ها و روغنهای خوشبو توسط بیمار است که این امر امروزه تحت عنوان رایحه درمانی (aromatherapy) کاربرد وسیعی پیدا کرده است. مطالعات فراوانی نیز، اثرات مثبت رایحه درمانی بر افسردگی را اثبات نموده اند. (53, 54, 55) برای مثال مطالعه ای که Yim VW و همکارانش در سال 2009 انجام دادند و در طی آن مطالعات مروری سالهای 2000 تا 2008 در مورد استفاده روغن های معطر در بیماران افسرده و یا کسانی که علائم افسردگی داشتند را، مورد بررسی قرار داده و رایحه درمانی را در تمام بیماران افسرده پیشنهاد نمودند. (56)

- آنچه که اطباء در مورد ارتباط احتباس طمث (آمنوره) و افسردگی بیان داشته اند، در مطالعات جدید موردتأیید قرار گرفته است. (57, 58) و با توجه به پائین بودن سطوح استرادیول در خانم های افسرده، یکی از مکانیسم های احتمالی آن را تغییر عملکرد محور هیپوتالاموس هیپوفیز مطرح نموده اند. (59)

- توصیه اطباء به پوشیدن لباس سفید و نشستن بر فرش سفید و نیز اجتناب از پوشیدن لباس سیاه و نظر کردن به سوی سیاهی و تاریکی نیز با آنچه در شیوه درمانی فتوکروموتراپی (photochromotherapy) انجام می شود مطابقت داشته و در مطالعات Kirianova V.V. و همکارانش 2012 و Loving R.T. و همکارانش 2005 تأیید شده است. (60, 61)

- مطالعات متعددی نیز با اثبات نقش تغذیه در افسردگی، صحت عقیده اطباء ما را در این زمینه مورد تأیید قرار داده اند. با توجه به اینکه کاهش انتقال دهنده های عصبی مواد شیمیایی مغز مانند سروتونین، دوپامین، نورآدرنالین و گاما آمینو بوتیریک اسید (GABA) منجر به بروز بسیاری از اختلالات خلقی از جمله افسردگی می گردد، تحقیقات وسیع محققین راهکارهایی را برای تأمین مواد شیمیایی مغز از راه رژیم غذایی و مکمل های غذایی در این زمینه پیشنهاد کرده است. (62, 63, 64, 65, 66)

آخرین مطلب در این باب توصیه اطباء به خواب مناسب این بیماران است که این امر نیز در برخی مطالعات مورد تأیید قرار گرفت. (67)

جمع بندی نهایی درمان کلی مالیخولیا:

بر اساس مبانی طب سنتی ایران، ضروری است که تدارک بیماران مالیخولیایی در همان مراحل ابتدایی صورت پذیرد چرا که هنوز اخلاط فاسد در بدنشان ایجاد نشده، و لذا ممکن است نیازی به درمان دارویی نداشته باشند. با توجه به اینکه اطباء کهن ما بر این عقیده اند که ماهیت بیماری مالیخولیا، غلبه کیفیت خشکی بر مزاج مغز است، بیشترین اهتمام و توجه اطباء به دفع کیفیت بیماری بوده است و لذا قانون علاج مالیخولیا را مبالغه در رطوبت بخشی به

بیمار قرار داده اند، بنابراین می توان گفت مواردی که به عنوان تدابیر غیر دارویی مالیخولیا بیان شده است، غالباً در جهت تأمین رکن دوم درمان مالیخولیا است که البته از رکن سوم درمان یعنی تقویت قلب و مغز هم غافل نبوده اند چرا که بسیاری از تدابیر از مقویات مغز و قلب اند.

(ب) درمان اختصاصی انواع مالیخولیا:

(1) درمان مالیخولیای دماغی:

حکیم رازی:

« من این جنس را با استحمام متواتر و اغذیه مولد خلط صالح رطب درمان می کنم و مادامی که بیماری مزمن و طولانی نشده است تا خلط مسبب به سختی از موضعش کنده و خارج شود، نیاز به کار دیگری نیست اما اگر مزمن شود، نیاز به چیزهایی قوی تر از موارد فوق است. »

«جمع بندی علاج مالیخولیا [ی دماغی] بر تو در دو چیز است:

- ترطیب دماغ است چون هنگامی که مزاجشان رطب گردد، البته بهبودی می یابند و نیازی به استفراغ سودا در خلال آن بوسیله اسهال دائم نیست. و فصد، اگر احتیاج باشد.

- و ترک اغذیه مولد سودا و تدابیر ملطف و برعکس استعمال اغذیه مغلظ، به این جهت که کثرت خلط بلغمی در بدن موجب رفع و درمان وسواس سوداوی است.

جالینوس: اگر در دماغ، خلط سوداوی اجتماع یابد، باید با خربق سیاه، بدن را تنقیه نمایی.

رازی: این نظر را جالینوس گفته ولكن علاجی قوی تر از آنچه جالینوس گفته مورد نیاز است.

رازی از قول بولس: مالیخولیای دماغی را با کثرت استحمام و تدابیر غذایی مولد خلط صالح رطب و آنچه که برای نفس لذت بخش است (ومایطیب النفس^۸)، درمان نما، اگر مزمن نشده باشد غیر از ترطیب نیاز به درمان دیگری نیست و اگر مزمن شده باشد، بعد طیبخ افستین ابتدا به دفعات متعدد اسهال به رفق بده و هنگام خواب مقداری از سرکه بسیار ترش را که در آن کتیرا مغمور نموده باشند، جرعه جرعه بنوشان.(9)

حکیم علی ابن عباس:

« شایسته است که دقت نمایی اگر بیمار جوان، مزاج بدنش گرم، لاغر، موی بدنش زیاد، رنگش گندمگون مایل به تیرگی و کمودت بود و بیماری نیز در مرحله ابتدایی، باید رگ صافن را فصد نمایی تا ماده از دماغ به مکان دور از آن جذب شود و اگر بیماریش مزمن شده باشد، پس رگ اکحل را فصد نما و به حسب حاجت و آنچه که از رنگ خون می بینی، به اخراج خون مبادرت کن؛ اگر رنگ خون تیره بود، خون بیشتری اخراج نما و اگر احمر قانی بود، مقدار کمی خون اخراج نما که این امر دلالت بر آن دارد که ماده مسبب بیماری در دماغ بوده و در کل بدن منتشر نیست.

اگر کسی را فصد کردی بعد از فصد به او شراب خشخاش و شراب بنفشه بنوشان و او را با نان سمید که خوب پخته شده باشد (المحکم صنع)، گوشت جوجه، بزغاله و بره، اسفیدباج با کدو، سلمه و کاهو تغذیه کن و [عطر] بنفشه تازه و نیلوفر را به او ببویان. یک یا دو روز به او استراحت بده و روز سوم او را با حقه لینه که از نیلوفر و بنفشه و بزر کتان و شنبلیله و خطمی و آرد جو (شعیر مرضوض) فلوس، خیار شنبر و روغن بنفشه، حقه نما. سه روز به او استراحت بده سپس بدنش را با داروی مسهل سودا پاکسازی کن و این کار را چند بار انجام بده به جهت آنکه خلط مسبب این بیماری که سوداء باشد به دشواری قبول درمان می کند. اگر سودا را با دوی مسهل استفراغ دادی ولی آثار بهبودی برایت آشکار نشد و علائم دم ظاهر بود پس رگ پیشانی را فصد کن برای جذب ماده به موضع نزدیک.

اگر بیمار نمی تواند بخوابد و کثرت هذیان و هیمن دارد و خود را از انظار پنهان می کند و بی قرار است، دال بر آن است که بیماری از صفرای احتراقی است و به آن جنون می گویند که شایسته است متعرض بیمار با فصد یا دواء مسهل و استفراغی دیگر نشد به این دلیل که حدت خلط بیشتر شده و هذیان و هیمن بیمار زیاد می گردد اما شایسته است که با دادن غذاها و داروهای منوم، بی خوابی او را تدبیر نمایی به او ماء الشعیری که در آن خشخاش طبخ نمودی بدهی و پس از سه ساعت شراب بنفشه و خشخاش بنوشانی و همانطور که گفتیم با قسمتهای قدام بره، بزغاله و انیض پخته شده با کدو، اسفناخ، سلمه (قطف)، کاهو، بقله ملوکیه، ماهی هازلی صخره ای، زرده تخم مرغ نیم برشت، تخم خیار چنبر، خیار، هندوانه تغذیه نما و از میوه جات انگور، شفتالو، انار میخوش، نیشکر، موز، سیب شیرین پخته شده به او بده میوه جاتی که به بیمار می دهی باید پخته شده و سهل الإنحدار از معده باشد. باید از سایر غذاهایی

که مولد سودا هستند مثل نانی که سبوس زیاد دارد، عدس، کلم، گوشت گاو و غیره اجتناب نماید. همچنین از خوردن آنچه که تولید صفرا می نماید مثل سیر، پیاز، آنچه که با عسل می آمیزند، چیزهای تند مثل خردل، اسپند، سرکه، مری، پنیر کهنه و امثال اینها خودداری کند. نطول مرطب منوم بر سر [نیز جهت بیخوابی بیمار مفید است] «(10) حکیم بوعلی:

« ملاک علاج مالیخولیای دماغی در سه چیز است: اول، استفراغ ماده و چه بسا با حقنه و قی، استفراغ ماده انجام می گیرد مگر اینکه معدۀ بیمار ضعیف باشد که در این صورت نباید بیمار را به قی واداشت و نیز در مالیخولیای مراقی نباید قی تجویز نمود.

ثانیاً، همراه با استفراغ، باید ترطیب دائمی با نطولات و روغن های گرم را در نظر داشت و در آنها ادویه ای همانند بابونه، شبت، اکلیل الملک، اصل السوس قرار داد، تا اینکه خلط با تحلیل ساده بدون تلین در آن، غلیظ نگردد و نیز بواسطۀ آنچه که مرطب است ولی تحلیلی در آن نیست، غلیظ نشود. اگر سوداء بعید از حرارت بود، بر توست که شیخ و برگ غار و فوتنج را همراه با ترطیب اما بدون بلت اضافه نمایی و اغذیۀ مولد دم محمود مثل ماهی رضاضی و گوشت های سبک مذکور استعمال نمایی.

ثالثاً، به تقویت قلب پردازی. اگر احساس نمودی که مزاج بیمار بارد است، پس با مفرحات حاره تقویت نما و اگر احساس کردی مزاجش مایل به حرارت است، با مفرحات معتدل و اگر مزاجش شدید الحاره بود، باید مفرحات باردی که برودت آن مفرط نباشد بکاربری و این امور را باید از نبض شناسی.»(4)

حکیم اخوینی:

« علاج این گونه، فصد کردن از قیفال، آنگاه، ار خون سیاه آید برگیرد به اندازه حاجت و اگر روشن آید، برنگیرد. و بر سر نهد روغن بنفشه بسیار و آب گرم بسیار بر سر بریزد و به گرمابه اندر نیاید هیچ، و نطول های ترکننده بسیار کند خاصه آب پایچه بسیار بر سر ریزد و روغن بنفش و روغن نیلوفر به بینی بسیار اندر کند اعنی سعوط کند و غذاهای ترکننده بکار دارد چون کشکاب و روغن بادام و شکر (پالوده به روغن بادام و شکر) نشاسته بسیار خورد و غذاهای چرب بکار دارد چون شوربا های چرب و مانند این.

و بسیار خسبد و بر سر نهد پدست کدو اعنی پوست کدوی تر و خیار و خیار بادرنگ و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و آرد جو و خطمی و این چیزها را جمله کند و ضماد کند بر سر بیمار بدین چیزها دائم تا دماغ او تر شود و اگر بدین به نشود که یاد کردم، شکم باید آوردن به پنیر آب که به اف تیمون بود و سنگ لاجورد» (14)

حکیم حسینی جرجانی:

« اصل در علاج آنکه از این نوع [دماغی] باشد، آن است که مزاج دماغ را به اعتدال باز می آرند و دماغ را از ماده سودایی به استفراغهای به رفق و پراکنده پاک می کنند و تدبیر به اعتدال باز آوردن مزاج دماغ به ضمادها و نطولها و بوی ها، سرد و تر باشد و با تدبیر مزاج از تدبیر تحلیل غافل نشاید بودن و بر سر نشاید نهاد و ایمن نشاید بود از آنکه چیزهای سرد ساده، ماده را غلیظ تر کند و تحلیل نیز به مقدار باید، از بهر آنکه ماده لطیف به تحلیل خرج شود و ؟ پس ترکیب ضمادها بر این مثال باید بنفشه، نیلوفر، برگ خرفه، برگ کوک و کدوی تر از هریک، یک جزء و نیم، بابونه، اکلیل الملک، شبت و بیخ سوس از هر یک، یک جزء.

با این هر دو تدبیر یعنی تدبیر مزاج دماغ و تدبیر تحلیل، از نگاه داشتن قوت دماغ نیز نباید غافل بودن و چیزهای تحلیل کننده همچنانکه ماده را تحلیل کند، قوت را نیز ضعف آرد، بدین سبب اندر چنین ضمادها چیزی قوی کننده چون برگ مورد و آبی^{۱۹} و مانند این زیادت باید کرد و پیش از آنکه استفراغ کند، ضمادهای قوی دور دارند و جز گلاب و آب بید یا آب بنفشه یا آب نیلوفر یا اندکی آب بابونه یا روغن او بکار نشاید داشت. و اگر پس از دو سه استفراغ آب کوک و روغن گل بیامیزند و بر سر او نهند، روا باشد و اینجا شاید، که مزاج، گرم به غایت باشد، روغن بنفشه با روغن گل آمیخته، نافع باشد.

و غذا ماهی تازه خورد و خایه مرغ نیم برشت و شوربام مرغ خانگی فربه و گوشت بزغاله و گردن و پایچه بره و مانند اینها باشد.

و گرمابه و آب خوش فاتر بر سر او می ریزند و روغن بنفشه اندر همه اندامهای او می مالند و چون از گرمابه بیرون آید و برآساید، تدبیر غذا دادن کند و از پس استفراغ، دل او را به مفرحها قوی کنند، اگر حرارت قوی باشد به مفرح سرد و اگر سخت قوی نباشد به مفرح معتدل.

و بایاد دانست که در علاج این نوع، استفراغهای قوی و ایاره های بزرگ نشاید دادن از بهر آنکه بیم آن باشد که خداوند علت، دیوانه شود یا مالیخولیا، مانیا گردد و بسیار باشد که پس از بیماریهای گرم، نوعی مالیخولیا پدید آید و هرگاه اندر آن بیماری تن پاک کرده باشند و

تدبیرهای صواب کرده، آن را قوتی و مددی نباشد، نطول و ضماد و بویها که یاد کرده آمد، اندر آن کفایت باشد و آنجا که مزاج دماغ سرد و خشک باشد، مفرح گرم و دواء المسک و تریاق و مثرودیطوس کفایت باشد. (5)

حکیم نفیس ابن عوض:

« [علاج مالیخولیای دماغی] تنقیه دماغ است اگر آنجا، امتلاء دم باشد، ابتدا فصد قیفال پس از آن استفراغ خلط غالب با مطبوخات و حبوب موافق نوع سودای محترق [البته] بعد ترطیب دماغ. خروج خلط مسبب با اغذیه مرطبه مثل اسفیدباجاتی که با گوشت مرغان فربه، بزغاله و بره پخته شده باشد و ماهی رضاضی و فالودجاتی که با نشاسته، شکر، خشخاش و روغن بادام تهیه شده باشد. تدهین سر با روغن های نیم گرم به جهت اینکه نفوذشان سریع تر و ترقیق و تلین آنها بیشتر است تا اینکه آثار ترطیب و بلبت در منخرین بیمار ظاهر شود و ماده مسبب مستعد قبول اثر دارو گردد.

پس از اسهال و تنقیه دماغ، مجدد باید به ترطیب دماغ پرداخت برای زائل نمودن یبوست حادث از احتراق و استفراغ ماده، با نطولاتی که در آن جوی مقشر، بنفشه، نیلوفر، برگ کاهو و خطمی طبخ شده باشد و ضمادات گرفته شده از مغز تخم کدو، تخم خربزه زقی، شکوفه نیلوفر و بنفشه با شیر و سایر تدابیر از نوشیدن اشربه مرطب، خوابیدن کثیر و استحمام زیاد با آب گوارا و مأوا گرفتن در جاهای سرد و نزدیک آب، ترک ریاضت و فکر و جماع و تقویت قلب با مفرحات موافق همانطور که گفتیم روح دماغی با روح قلبی متصل است و لذا این دو در علل و امراض با هم مشارک اند. (18)

حکیم بهاء الدوله رازی:

« مالیخولیای حقیقی [دماغی] را گاهی جماع کردن مفید بود جهت کشیدن ماده از دماغ و رفع بعضی بخارات کند. مشغول گشتن به مرغوب و فراموش کردن مرض و تسکین حرارت بخار گرم و سوخته، لیکن باید افراط نکنند که یبس غلبه آورد و به ناخواست و رغبت کم نکند که تعب عظیم و کراهیه حاصل شود و در مرض افزاید و با غیر محبوب نکند که بدل مایتحلل دیر پدید آید و با مرغوب زود ماده منی حاصل گردد و زود ضعیف نشود و باید که بعد طعام و شراب و میوه کند جهت آنکه بر خلو معده و بدن، یبس و حرکت بخار غلبه شود و بر پری معده و تری بدن این وحشتها نباشد و رطوبات در بعضی مجاری بماند و یمكن که در پای ها وجعی پدید آید و ماده از دماغ بدانجا متوجه شود یا انتقالی افتد و مؤوف باشد به عضو سفلی.

خواب هم بعد از خوردن تری ها و خنکی و سیری به غایت مناسب بود جهت بر رفتن بخارات تر به دماغ و همچنین دلک و حرکت معتدل و پای های فرد آویخته نشستن جهت جذب ماده و در گرمابه آب سرد غسل کردن و سر به آب سرد فرو بردن، اندر سایه [بودن] در وقت حرّ روز به غایت مفید باشد، پیش سر و سینه و کف های دست و پای را خنک داشتن نافع آید و همچنین گرم و نرم داشتن پشت و پس سر و نبت^{۲۰} اعصاب را و یر کف دست و پای اکثر شبها حنا به آب کسسه سرشته نهادن مفید بود و اگر گاهی بر سر ببندند، نیکو بود.

[حکایت]

چند کس را دیدم که بخار بسیار باشان بر می آمد یکی فرمود که عصب و عضلهای بغلهای ایشان را سخت می مالیدند، بدین مداومت آن حال به غایت کم شد.» (20)

حکیم ارزانی:

« اگر در خون امتلاء یابند، نخستین رگ قیفال زنند، پس بنگرند که خون سیاه صرف است یا مایل به سرخی یا سرخ صرف است، آنجا که سیاه باشد، بند نکنند تا رنگ خون متغیر نگردد یا بترسد ضعف خواهد افتاد و خون مذکور دلالت می کند بر آنکه ماده محترقه با وجود متمکن بودن در دماغ، منبسط شده است در بدن هم. و آنجا که سیاه مایل به سرخی بود، به قدر اعتدال بیرون آرند و افراط نکنند و آنجا که خون سرخ و صاف بر آید، توان دانست که ماده در عروق دماغ محصور است و چیزی از آن در بدن منبسط نگشته، پس عوض قیفال، رگ پیشانی زنند تا ماده از نفس عضو به طریق ساده تر مندفع گردد و فصد صافن اولی از فصد قیفال است در آنجا که استفراغ مع الاماله مطلوب بود، خاصه در نساء، اگر احتباس طمث سبب باشد. و باید بعد از هر فصد استفراغ کنند خلط غالب را به مطبوخات و حب ها که در خور آن خلط بود، لکن تا ترطیب نکرده باشند، مسهل ندهند زیرا ماده به سهولت نخواهد آمد.

اما تدبیر ترطیب آن است که اسفیدباجات که از گوشت ماکیان فربه و بزغاله و بره و سمک رضاضی ماهی تازه که بر سنگ ریزه کرده باشند، ساخته باشند و فالوده جات که از نشاسته و شکر و خشخاش و روغن بادام، ترطیب داده باشند، تناول کنند و تغریق سر کنند به روغن های مرطبه نیم گرم و طریق تغریق در صداع گفته شد. غایت تأثیر ترطیب آن است که در سوراخ بینی، تری ظاهر شود و ایضاً، طبیخ شعیر مقشر، بنفشه، نیلوفر و برگ کاهو بر سر ریزند و مغز تخم کدو و مغز تخم بطیخ هندی و زهر نیلوفر و بنفشه با شیر دختران یار [مخلوط] کرده و بر سر ضماد کنند و اشربه مرطبه که بارها ذکر یافته بنوشند و با آب شیرین

در حمام معتدل غسل کنند و در مواضع سرد و تر بنشینند و ریاحین بارده مرطبه و گلاب بسیار بویند و خواب بیشتر نمایند به هر حیلۀ نیک که میسر آید. و هر چه که مضر باشد چون ریاضت و فکر و جماع و مانند آن ترک نمایند، پس از تنقیه باز در ترطیب کوشند تا بیوست که از استفراغ لاحق گشته از دماغ زایل می شود. (3)

حکیم اعظم خان:

« پس اگر ماده سودا در دماغ متمکن بود، سه چیز در علاج مرعی دارند: اول، استفراغ ماده و آن گاهی به حقنه ها و قی بود، مگر کسی که معدۀ او ضعیف باشد آن را در این مرض البته قی نشاید و در مراقی نیز.

ثانیاً، همراه استفراغ، ترطیب از نطولات و ادهان حاره در آن مثل بابونه، شبت، اکلیل الملک، اصل السوس داخل کنند، تا خلط به تحلیل تنها بدون تلین در آن و کذا مرطب تنها بدون تحلیل در آن غلیظ نگردد. و اگر سوداء بعید از حرارت باشد، بر توست که شیخ و برگ غار و پودینه به مرطبات زیاده کردن باکی ندارد و استعمال اغذیه مولد خون محمود مثل ماهی رضاضی و لحوم خفیفه

ثالثاً، تقویت قلب، اگر مزاج قلب بارد باشد، به مفرحات حاره و اگر بارد مایل به حرارت باشد به مفرحات معتدله و اگر شدید الحاره باشد، به مفرحات بارده غیر مفرط البرد. و حال مزاج از نبض دریافت نمایند.

و چون عروق ممتلی باشند و سودای دموی غالب بود فصد هفت اندام گشایند بلکه در هر حال واجب است که ابتدا به فصد کنند مگر آنجا که خوف سقوط قوت باشد یا مواد قلیل تنها در دماغ باشد یا بیس بر مزاج مستولی بود و رگ صاحب این مرض وسیع باید زد تا مواد غلیظ هم مندفع گردد و بعد از آن ملاحظه نمایند که کدام جانب سر ثقیل تر است پس در هر جانب سر که احساس ثقل نمایند از همان طرف فصد باسلیق گشایند و نزد کثرت و عموم ماده و ثقل هر دو جانب از سر، اکثر محتاج به فصد باسلیقین از هر دو جانب می شوند و گویند که اگر رگ اکحل ظاهر نبود فصد سر رو گشایند و خون به قدر قوت و طاقت اخراج نمایند مگر در صورت ضعف بسیار و قلت مواد و استیلای بیس گرفتن خون بسیار ممنوع و مضر و باعث ضعف و بیس و هلاک است و فصد صافن اولی از فصد قیفال است برای جذب ماده بسوی مکان بعیدتر خصوصاً در زنان جهت آنکه اکثر ایشان را به مشارکت رحم است و فصد صافن ادرار حیض می نماید و اگر خون کم و محتقن به دماغ باشد، حجامت میان هر دو

شانه بهتر از فصد است و مسیحی گوید که اگر این علت از سودا در سر تنها باشد فصد رگپیشانی کنند و اگر از خلط سوداوی در جمیع بدن باشد فصد قیفال گشایند و مخفی نماند که در بعض مواضع اگر در ماده احتراقی پیش از فصد منضج ندهند ماده سودا بسبب کثرت [غلظت] در فصد بر نمی آید و در این صورت بعد منضج فصد کنند و فصد در ابتدا برای تقلیل ماده می کنند تا استعداد تنقیه با ادویه حاره بهم رسد ایضاً مسهل بی منضج ممکن نیست و در حالت منضج اکثر سوزش بهم می رسد لهذا فصد اول ضرورست و الا ادویه حاره باعث ازدیاد احتراق می گردد چون در بعضی جا ماده عروق بی فصد اخراج نمی یابد و مسهل هر چند که قوی باشد کفایت نمی کند در این صورت دفع ماده عروق بعد مسهلات فصد ثانی می کنند و بعده اگر بیوست دماغ و کم خوابی بهم رسد از تبریدات و سعوطات زائل می شود. و باید که ملاحظه نمایند رنگ خون را در حال فصد هر عرقی که فصد آن کنند اگر سیاه برآید دلالت می کند برآنکه ماده محترقه انبساط و انتشار در بدن نموده با تمکن آن در دماغ و اگر احمرقانی یعنی سرخ خالص الحمرة باشد دلالت می نماید که ماده در عروق دماغ است و در بدن منبسط نگشته در این حالت باید که فصد رگ پیشانی نمایند و در مقدار برآوردن خون از فصد بقول صاحب کامل در صورت سیاهی رنگ خون مبلغی وافر از آن برآرند و اگر احمرقانی باشد مقداری اندک کفایت بود و اگر احمر ناصع باشد فی الفور بند کنند و شیخ می فرماید که اگر در فصد خون رقیق آید و دلائل دیگر بر غلبه دم دلالت نمایند باید که به زودی بند نکنند زیرا که بیشتر در ابتدا از فصد خون رقیق برمی آید و بعد از آن غلیظ خصوصاً که فصد ضیق گشوده باشند ازین جهت واجب است که فصد وسیع کنند تا خون غلیظ در وی محتبس نماند و شر و فساد نیفزاید و بعد از فصد مبردات و مرطبات مقوی قلب و دماغ و اغذیه بارده رطبه جیدالکیموس چند روز تا یک هفته و زیاده از آن بخوراند و باز اگر محتاج به فصد گردد و قوت قوی باشد، فصد اکحل نمایند و بعد از آن منضجات بدهند و در هر ماه استفراغ ماده به حبوب و ایارجات باید و تنقیه به کرات نمایند، مهلت داده تا هم ماده به تمامه برآید و هم قوت ساقط نگردد. غرض که تنقیه سودا به کرات بلاملالت باید کرد اگر حصول صحت بطلی باشد لیکن نه به ادویه قوی الحرارة والیس که در آن خوف احتراق است.

و از بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج استفراغ بدان محتاج اند ماءالجبن است و در میان مسهلات که هنوز دادن مسهل دیگر منظور بود مقویات معده باید داد لیکن آن مقوی با تلین باشد و گرنه اعضا در دفع قصور و بخل خواهند کرد چنانچه آمله مربی و هلیله

مربی و اطریفلات و دواءالمسک و غیره معمول است و بعضی بادیان و گلقد می دهند و بعد فراغت از مسهلات، مقویات قابضه مطلقاً مضائقه ندارد و اگر ضعف معده نبود و در آن ماده موجب علت باشد، قی از آبی که در آن ادویه مقیئه جوشانیده باشند مناسب بود و بدانند که در سودائی که از احتراق خلطی حادث می شود بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز می باشد پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز می باید و به جمیع وجوه رعایت آن خلط نمایند و این قاعده در جمیع امراض سوداوی که از احتراق اخلاط باشند یاد دارند و ایضاً در جمیع احوال از رعایت قلب و تقویت آن به مفرحات و مبدلات غافل نباشند زیرا که بقول شیخ، مالیخولیا بدون شرکت قلب نمی باشد و دواءالمسک با عرق گاوزبان و بادرنجبویه علاج فاضل است و آنجا که سبب مرض احتباس درور معتاد از حیض یا بواسیر و غیره باشد ادرار آن کنند.

و از اصحاب مالیخولیا کسی که در بدن او سودا متحرک باشد، آن قابل تر برای علاج است از شخصی که سودای او چنین نباشد و کسی که سودا در آن متحرک بود آنست که سودای او در قی و براز و بول و در جلد بهق و کلف و قروح و جرب و دوالی و داءالفیل و سیلان خون از مقعد و مانند آن ظاهر شود و این همه دلیل قابلیت تمیز سودا از خون و علامت خیر است و اگر بعضی را به سبب یس مزاج بعد اسهال و استفراغ تشنج عارض شود در آب نیم گرم نشانند و نان منقوع در جلاب و پس از آن خواب کنند و بعده حمام نمایند و بعد خروج از حمام غذا دهند.» (12)

جمع بندی نظرات اطباء در علاج مالیخولیای دماغی:

حکیم رازی:

علاج مالیخولیای دماغی در دو چیز می داند:

- ترطیب دماغ: چرا که رازی عقیده دارد هنگامی که مزاج بیماران مالیخولیایی رطب گردد، البته بهبودی می یابند و نیازی به استفراغ سودا در خلال آن بوسیله اسهال دائم نیست. و فصد را تنها در صورت نیاز لازم می داند.

- و ترک اغذیه مولد سودا و تدابیر ملطف و برعکس استعمال اغذیه مغلظ، به این جهت که کثرت خلط بلغمی در بدن موجب رفع و درمان وسواس سوداوی است.

ولذا می گوید: « من این جنس را با استحمام متواتر و اغذیه مولد خلط صالح رطب درمان می کنم و مادامی که بیماری مزمن و طولانی نشده است تا خلط مسبب به سختی از موضعش کنده و خارج شود، نیاز به کار دیگری نیست اما اگر مزمن شود، نیاز به چیزهایی قوی تر از موارد فوق است»

حکیم علی ابن عباس، استفراغ سودا سپس ترطیب بدن را علاج این نوع ذکر کرده است. حکیم بوعلی، علاج مالیخولیا و بویژه نوع دماغی را در سه مرحله بیان می کند: اول، استفراغ ماده از طرق گوناگون مگر اینکه معده بیمار ضعیف باشد که در این صورت نباید بیمار را به قی و ادا داشت و نیز در مالیخولیای مراقی نباید قی تجویز نمود. ثانیاً، همراه با استفراغ، باید ترطیب دائمی با نطولات و روغن های گرم را در نظر داشت و در آنها ادویه ای همانند بابونه، شبت، اکلیل الملک، اصل السوس قرار داد، تا اینکه خلط با تحلیل ساده بدون تلین در آن، غلیظ نگردد و نیز بواسطه آنچه که مرطب است ولی تحلیلی در آن نیست، غلیظ نشود.

ثالثاً، تقویت قلب با توجه به مزاج بیمار. اگر مزاج بیمار بارد است، با مفرحات حاره و اگر مزاجش مایل به حرارت است، با مفرحات معتدل و اگر مزاجش شدید الحراره بود، باید مفرحات باردی که برودت آن مفرط نباشد را توصیه می نماید. و راه شناخت مزاج قلب را از طریق نبض می داند.

و نیز معتقد است که برای اغذیه بیمار باید اطعمه مولد دم محمود مثل ماهی رضاضی و گوشت های سبک استعمال نمود.

حکیم اخوینی، علاج این نوع مالیخولیا را استفراغ سودا سپس ترطیب سر و بدن می داند. حکیم حسینی جرجانی، علاج اصلی این نوع را، پاکسازی دماغ از ماده سودایی به استفراغهای به رفق و پراکنده و بازگرداندن اعتدال به مزاج دماغ می داند. البته این نکته را هم متذکر می شود که همراه با این تنقیه و تبدیل مزاج از تدبیر تحلیل هم نباید غافل بود. توصیه دیگری که این حکیم در علاج این نوع متذکر می گردد حفظ قوت دماغ، همراه با تدابیر فوق تدابیر غذایی مناسب و نیز تقویت قلب به مفرحات مناسب است. حکیم نفیس ابن عوض، تنقیه دماغ بعد از آن ترطیب دماغ و نیز استعمال سایر تدابیر از نوشیدن اشربه مرطب، خوابیدن کثیر و استحمام زیاد با آب گوارا و مأوا گرفتن در جاهای سرد و نزدیک آب، ترک ریاضت و فکر و جماع و تقویت قلب با مفرحات

حکیم بهاء الدوله رازی، فقط تدابیر مرطبه را در علاج این نوع ذکر کرده است. حکیم ارزانی، ابتدا تنقیه بدن سپس ترطیب و پس از آن مسهل و سایر تدابیر مذکور. حکیم اعظم خان، همان نظرات بوعلی را ارائه نمود. در مجموع اینگونه به نظر می رسد که کاملترین نظر را جناب حکیم بوعلی ارائه نمود، وی اولین کسی است که از تقویت قلب در درمان این بیماری سخن گفت همچنانکه اولین کسی بود که نقش قلب را در سبب شناسی این بیماری اثبات نمود.

درمان اختصاصی انواع مالیخولیا:

2) درمان مالیخولیای به مشارکت تمام بدن:

حکیم جالینوس:

« شایسته است، مالیخولیایی که به مشارکت تمام بدن حادث می شود، با حقنه ها درمان گردد » (13)

حکیم رازی:

« نقل قول از جالینوس: اگر خون تمام بدن سوداوی باشد، پس او را فصد نما »
 « اگر خون تمام بدن سوداوی باشد، پس اولاً او را فصد نما بعداً از آن بیمار را راحت بگذار تا تقویت گردد، سپس با خربق سیاه یا قثاء الحمار، اسهال نما، اگر بیمار سابقاً بواسیر داشته که محتبس شده، دهانه های بواسیر را بگشا، ادرار بول و عرق هم برای بیمار سودمند است و اگر بیمار در شراسیف درد داشت، تکمید آن مواضع و نطول آن با طبیح سداب، شبت، افسستین، فوتنج، فنجنکشت و حب الغار که این امور موجب تسکین درد و از بین رفتن نفخ می شود.
 خلاصه درمان مالیخولیای غیر دماغی شامل فصد، اسهال متواتر از سودا، توجه خاص به تبرید کبد، تقویت طحال بر جذب مواد، گشایش افواه بواسیر و لزوم حمام و خواب. اما خلاصه درمان مالیخولیای دماغی شامل [استحمام با] آب گوارا، ترطیب سر و تبرید آن. » (9)

حکیم علی ابن عباس اهوازی:

« شایسته است که بنگری، اگر خلطی که در بدن غلبه یافته دموی است، مانعی برای فصد نیست پس بیمار را فصد اکحل نما و به قدر حاجت، خون خارج کن. اگر خونی که خارج می

شود، اسود است، خون را کم کم و در دو یا سه فصد اخراج نما. اگر بیمار زن است و این بیماری بعلت احتباس طمث حادث شده، پس فصد صافن کرده و پس از آن به او شربت بنفشه یا جلاب را بنوشان و در روز اول غذایش را زیرباج جوجه و اسفیدباج با اسفناخ، کدو، سلمه (قطف) قرار داده و به او آب انار میخوش و نیشکر بده و در روز دوم او را مزوراتی که ذکر نمودیم و نیز ماء الشعیر همراه با ثفلش و کمی شربت خشخاش بده.

و اگر خلطی که در بدن غلبه یافته مرء صفر است، شایسته است ابتدا برای بیمار تدابیر مرطبی که در آینده ذکر می شود، در نظر بگیرید به جهت ترطیب این خلط و تسکین مواد آن که این امر موافق با اسهال صفر است سپس بدن را با ادویه مسهل صفر استفرغ بدهید.

صفت دواء مسهل صفر: هلیله زرد ریزشده هسته جدا کرده و تمر هندی منقی از هسته و لیف از هر کدام 15 درهم، آلو 20 عدد، بلبله و آمله از هر یک 4 درهم، سناء مکی و شاهتره از هریک 7 درهم، افستین رومی و گل سرخ منزوع الاقاع از هر یک 6 درهم، همه را با 4 رطل آب می جوشانند تا اینکه یک رطل بماند سپس آنرا صاف نموده و 4 دائق غاریقون و 4 دائق سقمونیای خوب آرد شده اضافه نموده به حریره^{۲۱} مخلوط نمایند...

اگر با این مطبوخ اسهال صفر صورت نگرفت این حب را به او بدهند:

ایارج فیکرا و هلیله زرد از هریک، 1 درهم، غاریقون 4 دائق، سقمونیا 1 دائق همه را خوب آرد نمایند با حریره مخلوط کرده و با آب معجون نموده سپس خشک کرده و حب سازند.

پس از آن حال بیمار را بنگرند اگر این استفرغ کفایت نکرده و بهبود نیافت 7 روز او را راحت گذاشته و تدابیر مرطب از اغذیه، اشربه و ادویه مرطبه لحاظ نمایند، بیمار را داخل حمام معتدل الحاره کرده و بر بدنش آب فاتر گوارا بریزند و یا داخل آبزی که در آن بنفشه، نیلوفر و برگ کاهو جوشانده اند، نمایند.

حمام و فرو رفتن در آب آن موجب تحلیل فضول از بدن و ترطیب آن می شود و شایسته است که در حمام تدهین بدن با روغن بنفشه مخلوط با آب و نیز تدهین سر و نطول آن با آبی که ذکر شد انجام گیرد که این امور مسخن و مرطب بدن است. و هنگامی که از حمام یا آبزن خارج شد، او را لباس بپوشان و سکون و استراحت بده و تغذیه کن با آنچه ذکر شد.

پس از آن [مجدد] او را با دواء مسهل، استفرغ بده لکن این بار قوی تر از اول به مقدار تحمل مریض و کمیت خلط و شایسته است که از داروی ضعیف تر آغاز نمایی سپس قوی تر و مرتبه سوم قوی تر از دوم، حسب نیاز و نباید از ابتدا داروی قوی را برای بیمار بکار گیری. و

شایسته است همین تدبیر را در مالیخولیایی که به علت غلبه صفرا در دماغ است، بکار بندی و از داروها و غذاهای گرم، اجتناب نمایی که موجب اشتداد بیماری می شوند.

و اگر این بیماری از غلبه خلط سودا یا مره سودا بر بدن عارض شده است، پس اگر خون بر آن دلالت دارد، فصد نما و به میزان حاجت خون اخراج کن. و اگر بیمار دارای علائمی چون کثرت هم و غم، خبث نفس، کثرت خوف و فزع بویژه از مردم است و کم خوابی دارد پس همراه با فصد تدابیر مرطب بکار گیر تا اینکه کم خوابی بیمار اصلاح گردد سپس به پاکسازی بدن او با مطبوخ افیمون و غاریقون متوسط القوه پرداز پس از آن بیمار به مدت چند روز غذاهای مرطب بده و [در حمام] بر بدنش، آب فاتری که در آن بنفشه و نیلوفر جوشانده باشند، نطول نما و دوباره بدنش را با مسهلی قوی تر از اول استفراغ بده و ایامی راحتش بگذار و برایش تدابیر مرطب قرار بده سپس بعضی حبوب مسهل سودا را به بده و بنگر که آیا آثار بهبودی و صلاح ظاهر شده است؟ اگر شده و عقلش برگشت همین تدبیر را بکار گیر و اگر خوف و فزع از او زایل نگشت، به او ایارج جالینوس سپس ایارج روفس به مطبوخ افیمون و غاریقون و برگ خشک شده غافث و اسطوخودوس، بده و مجدداً حال بیمار را بنگر اگر بهبودی حاصل شد و ذهنش برگشت و خوف از او زایل شد و آرام و ساکت گردید، ایامی راحتش بگذار و او را تغذیه نما با گوشت بره و بزغاله، اسفیدباج یا مطنجنه ای که در روغن زیتون (بالزیت الغسیل) طبخ شده است و از میوه جات، مویز خراسانی، پسته، انجیر خشک با بادام مصرف نماید و از سبزیجات به او بادرنجبویه، نعناع و پودنه و مانند اینها بده و دوباره همان ایارجی که به دادی به بده و همان تدابیر را بکار بر تا بهبودی تام حاصل شود.

چه بسا این ایارجات به بیمار داده می شود ولی نه بهبودی آشکاری و نه نقصانی در بیماری حاصل نمی گردد، بنابراین باید دارویی مرکب از حجر لازورد و ایارج به بیمار داده شود. (و هذا صفته):

ایارج فیکرا، افیمون از هر یک 4 درهم، حجر لازورد و غاریقون از هر کدام 2 درهم، سقمونیا 1درهم، قرنفل 20 عدد، همه را نرم سائیده، غربال نموده و با شربت آب به یا آب پوست اترج مخلوط نمایند به مقدار شربت: 1 مثقال تا 2 درهم. این دارو در هر 1 هفته یک بار داده می شود و دارویی نافع است.

شایسته است از این مسیر منحرف نشوی، من به دفعات فراوان آن را تجربه کرده ام، هنگامی که با آن استفراغ داده و این تدابیر را بکار بستم، دیدم که بیمار از بیماری رهایی یافته عقلش

برگشته بجز اینکه علامت کمی از فکر و ترس را دارد که شایسته است عنایت تامی به تقویت قلب داشته باشی تا این علائم نیز از او زایل گردد. پس بنگر، اگر حرارتی در بدنش نیست، نبض بیمار سریع نبوده و ملمس بدن حار نیست، پس به مقدار نیاز به او دواء المسک شیرین یا تلخ بده و کمی از تریاق کبیر همراه با کمی بادرنجبویه یا آب گل گاوزبان نیز بده و اگر گرم بود، شایسته است این دارو به بیمار داده شود:

ورد، صندل سفید، گل ارمنی، گاوزبان، گشنیز خشک، خرفه، قرنفل و حب زرشک از هر یک 2 درهم، طباشیر، راوند چینی و عودنی از هر کدام 1 درهم، بزر بادرنجبویه 1/5 درهم، بسد، کهربا و حریر خام از هر یک 0/5 درهم، کافور 2 دانق همه را خوب سائیده؛ غربال نموده و صبحها و شب هنگام خواب، 1 درهم از آن را با شربتی که در آن گاوزبان و شربت سیب خیسانده اند، بنوشد. (10)

حکیم اخوینی:

«علاج اینگونه مالیخولیا به اسهال کردن بود به مطبوخ اف تیمون یک از پس دیگر، چندانکه که ضعیف گردند از اسهال و معجون های اف تیمونی و دواء المسک شیرین و تلخ و آن تدبیرها که اندر نوع دماغی یاد کرده ام بکار دارند (از غذاها و روغن ها و پنیر آب). این نوع را خون برگیرند از اکحل، اگر سیاه آید، بیشتر برگیرند و اگر روشن آید به جای مانند و باز غذاهای معتدل خورند چون سیاناخ، قطف، کشک، گوشت بره، جوزه و پالوده به روغن بادام و شکر. حذر کنند از کرنب، گوشت قدید، پنیر تر و کهنه، نان سبوس ناک، ماهی شور، گوشت گاو، خرگوره، خرگوش و آنچه بدین ماند و نباید نگریستن اگر آب^{۲۲} این بیماران رنگین بود، شراب ایشان سکنگبین شکری باید.

و باز اگر مسهل دهند از اول نرم دهند و بدین حب کفایت بود:

ایاره فیکرا یک درمسنگ، شحم حنظل دانک سنگی و نیم، اف تیمون نیم درمسنگ، سقمونیا دانک سنگی و نیم و این همه را بکوبد و حب بندد و این همه یک شربت بود.

و اگر بدین بهتر نشود، مطبوخ دهندش بدین صفت:

هلیله سیاه پخته کرده 10 درمسنگ، بلبله و آمله از هر کدام 5 درمسنگ، سنا و اف تیمون از هر یکی 7 درمسنگ، اسطوخودوس 5 درمسنگ، بسبایه 3 درمسنگ، تخم بازرنجبویه، تخم بازرو، لسان الثور و پلنگ مشک از هر یکی 1 درمسنگ، انیسون، بیخ کرفس، بیخ رازیانه و گل سرخ از هر یکی 1 درمسنگ، میویز منقی 20 درمسنگ، خیار چنبر 7 درمسنگ، این همه را بجوشانند

به 4 رطل آب تا به یک رطل باز آید و 10 ستیز از این مطبوخ بگیرد و بر وی افکند 1 درم‌سنگ ایاره فیکرا، نیم درم‌سنگ غاریقون و 2 دانگ نمک سیاه و اگر خربق سیاه دانک سنگی و نیم بر این مطبوخ افکند روا بود.

بر این گونه بود علاج این بیماری و هر باری یک هفته میانه کردن و اگر بتواند خوردن بخورد اطریفل خُرد 3 درم‌سنگ، اَفتیمون 2 درم و پاره فیکرا نیم درم‌سنگ، و باز از پس این، پنیر آب دهی، چه، پنیر آب ایشان را تر کند و غذاهای معتدل باید دادن تا تن ایشان قوی گردد و باز دگر باره به سر علاج باز باید گشتن [احتمالاً ابتدای علاج منظور است] چه این بیماری دیر رونده است و دشوار، باز اگر بدین داروها بهتر نشود، پاره های بزرگ باید دادن چون ایاره جالینوس، لوغادیا و ایاره طوطاروس. نومید مشو که من بسیار علاج کردم و به شدند بر دست من تا مرا بجشک دیوانگان نام کردند و سی سال پیوسته به سر چندی را علاج کردم و هر باری به چند دفعه مطبوخ اَفتیمون دادم به نسخه محمد زکریا. (14)

حکیم زهراوی:

« علاج این نوع، فصد است اگر امتلاء ظاهر باشد و رعایت شروط انجام فصد واجب است از قوت، سن، عادت و... پس از آن، استفراغ با ماء الجبن همراه با حجر ارمنی، اَفتیمون، سقمونیا، صبر و سایر استفراغات توصیف شده در مقالات مطبوعات و اطریفلات و نیز ترطیب بدن با تدابیر مذکور در ماتقدم. (15)»

حکیم حسینی جرجانی:

« آنجا که ماده سودایی با خون آمیخته باشد، نخست رگ اکحل، بپاید گشاد و لختی خون کم کردن و غذا سبک تر کردن و چیزهای خنک دادن که کیموس آن پسندیده باشد و یک هفته بر این ترتیب بودن، پس دیگر بار هم اکحل بگشادن و اگر قوت قوی باشد، خون را بدان مقدار که طبیب تقدیر کند که بیرون باید کردن، به یکبار بیرون می کردن، از بهر آنکه این استفراغ که به یک بار باشد، قوت آمدن بخارها بر دماغ باز گیرد، و اگر قوت قوی نباشد، آن قدر که بیرون می باید کرد به دو دفعه یا سه دفعه بیرون کنند و اگر خون رقیق آید از رگ زدن پشیمان نباید شد که بسیار باشد که نخست اندکی خون رقیق بیرون آید و بدین سبب است که رگ فراخ باید گشاد، تا خون غلیظ به آسانی بیرون آید، زنان را رگ مابض باید گشاد یا صافن که حیض ایشان، روان شود و تن پاک گردد و آنجا که طبیب را معلوم گردد که بخار این خون

اندر دماغ، محکم شده است؛ رگ پیشانی باید گشادن و پس از گشادن رگ یک هفته آسایش دهند، بعد از آن ماء الجبن چنانکه پیشتر یاد کرده آمده است. و استفراغ به ایاره فیکرا و اطریفل کوچک و اف تیمون هم بر آن ترتیب می کند، اگر بدین علاج، اثر بهتری پدید آید، بها و نعمه و گرنه داروهای قوی تر دهد و بهترین داروی اندرین به آب آنست که ایارج جالینوسی دهی، اگر پس از آنکه سه بار به ایارج جالینوسی استفراغ کرده باشند، اثر بهتری پدید نیامد، حبی سازند از حجر ارمنی مغسول، ایارج فیکرا، اف تیمون، غاریقون، شحم حنظل و سقمونیا هر یک بدان مقدار که طبیب از بهر این شخص صواب بیند و ایارج فیکرا و لوغادیا نیز با مطبوخ اف تیمون، هلیله کابلی و سیاه، اسطوخودوس، مویز منقی و نمک هندی سودمند باشد.

پس هر شربتی از داروهای قوی باید یکبار یا دو بار، 3 درم سنگ اطریفل کوچک و 1 درم سنگ ایارج فیکرا و یک درم سنگ اف تیمون ترکیب کنند و بدهند. هرگاه همه این شرطها بجای آرند و علت بر جای خویش باشد، نومید نباید شد، این طریق بر دست همی باید داشت که هرگاه که هوا بگردد، بهتری، پدید آید و اگر از هوا به هوای دیگر شود، صواب بود و معجون نجاح اندرین باب سخت نافع باشد، چون خلط سودایی را صافی کند. صفت معجون نجاح: بگیرند هلیله کابلی، هلیله سیاه، بلبله و آمله از هر یکی 10 درم سنگ، اسطوخودوس، تربد، اف تیمون و بسفایج از هر یکی 5 درم سنگ، حجر ارمنی مغسول 2/5 درم سنگ، انگبین مصفی چند وزن همه داروها، شربت، 4 درم سنگ.

اگر شخصی ضعیف باشد و علاج های قوی احتمال نکند، او را جز به ماء الجبن و سفوفی که با آن دهند، علاج نشاید کرد. صفت سفوف: بگیرند اف تیمون و هلیله سیاه از هر یک، یک درم سنگ و شکر 4 درم سنگ، همه را بکوبند و سفوف کنند. (5)

حکیم نفیس ابن عوض:

« علاج دموی: ابتدا فصد اکحل چون نفعش اعم از فصد باسلیق است و اگر فصد اکحل ممکن نشد فصد باسلیق، اگر علت بیماری احتباس طمث است فصد صافن به جهت اینکه خون را از اعضای عالیه به سافله جذب کرده و موجب ادرار طمث می شود.

سپس نوشاندن طبیح اف تیمون بعد از نضج خلط و صفت آن:

هلیله کابلی، اسطوخودوس، مویز منقی از هر کدام 10 درهم، شاهتره، بسفایج و سناء مکی از هر یک 5 درهم با سه رطل آب جوشانده تا یک رطل بماند، در حالی که طبیح هنوز گرم است

10 درهم افیمون را با آن ملاقات دهند و رهایش کنند تا سرد شود پس از آن صاف نموده یک درهم غاریقون و 2 درهم تربد و نیز صبر و شکر به آن اضافه نمایند.

باید بیمار را با مطبوخات ملینه ترطیب داد برای اینکه ماده قبول حرکت و استفراغ نماید تا لطیف آن دفع نشود و غلیظ آن بماند و بیماری شدت یابد و به جهت غلظت و غلبه ارضیت مطاوعت خروج را ننماید چراکه خروج ماده بعد اعتدال قوام تام حاصل می گردد. پس از استفراغ تام باید برای بیمار تغذیه با غذاهای لذیذ همانند گوشت جوجه ها و مرغ های فربه، بزغاله، فالوده های رقیق شده با روغن بادام و شکر، نان سمید، دوغ گاوی را توسعه داد. از میوه جات هم هندوانه، خیار، انگور، انار و سیب شیرین پخته مصرف نماید.

و بطور کلی شایسته است طعام این بیماران، چرب شیرین یا تفه لذیذ باشد تا از آنها کیموسات فراوان با کیفیت خوب که ضد ماده سوداوی است تولید گردد. و مزاجشان را با اغذیه و اشربه مرطبه، استراحت، آرامش، حمام مرطب بعد از تنقیه و ریختن شیر بر سر، و فرو رفتن در آبی که در آن بنفشه، نیلوفربرگ کاهو، جوی ریز شده، پوست خشخاش و گل بابونه طبخ شده باشد در حمام معتدل، استنشاق روغن بنفشه نیلوفر و کدو و مشابه اینها و تمریخ با اینها ترطیب داد.

علاج صفراوی: بعد از تدابیر مرطبه، تنقیه بدن با مطبوخ هلیله و افیمون برای استفراغ صفرا و سودا و ماء الجبن. [ادامه این مطلب به عینه در ترجمه طب اکبری آمده است]

علاج سوداوی: اگر دم غالب بود استفراغ سودا با فصد و پس از آن اسهال سودا، به این دلیل که فصد موادی را که آمادگی خروج دارند که همان مواد لطیف طافی در عروق اند از بدن خارج می کند و بدین جهت موجب تقلیل ماده می شود ولی باز به همین دلیل موجب تجفیف ماده نیز می گردد ولذا باید پس از فصد، منضج و مسهل داد تا موادی که به جهت غلظت، رسوب کرده و براحتی قبول خروج نمی کنند را خارج نمود. برای این امر ابتدا ماء الاصول می نوشانند تا موجب تلطیف، تلین و تنضیج خلط شده سپس با دادن مطبوخ افیمون یکی پس از دیگری و حبوب و ایارجات مربوطه به اسهال خلط می پردازند.

پس از استفراغ، دوباره ترطیب بدن با اغذیه، استحمامات و غیر آنها از مبردات و مروخات و نطولات و اشربع و سایر تدابیر بدن انجام می شود و نیز تقویت قلب و دماغ، تقویت دماغ به جهت عدم قبول ابخره مظلمه متصاعد به سوی آن و تقویت قلب به دلیل اینکه ممکن نیست مالیخولیا بدون شرکت قلب ایجاد شود همانگونه که جناب شیخ الرئیس گفته است.

علاج بلغمی: تنقیه بدن (با طبیح هلیله کابلی، شاهتره، مویز دانه گرفته، سنا، بسفایج و اف تیمون باشکر و تربد و غاریقون و حب اصطمخیقون) و ادمان حمام و استعمال روغن ناردین و زنبق و تغذیه با گوشت بره گوسفند و جوجه پرندگان و طیهو. «(18)

حکیم ارزانی:

در دمو: فصد اکحل و باسلیق کنند و اگر چنانچه احتباس طمث سبب مالیخولیای دمو باشد، رگ صافن زنند و هر روز جلابی از بنفشه، نیلوفر و گاوزبان هر یک 3 درم، عناب 7 دانه، سپستان 20 دانه و نبات 10 درم تناول کنند و پس از نضج و ترطیب خلط، مستفرغ سازند ماده را به طبیح اف تیمون و پس از تنقیه تمام، توسع نمایند در اغذیه و اشربه و فواکه مرطبه و تعاقد بر حمام مرطب و شیر بز بر سر دوشیدن، به طبیح بنفشه، نیلوفر، برگ کاهو، شعیر نیم کوفته، پوست خشخاش، ورد و بابونه آبن ساختن و روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و مانند آن در بینی کشیدن و بر بدن مالیدن سودمند است.

بالجمله در تناول طعامهای چرب و شیرین یا تفه لذیذ راغب باشند... نیکوترین تدابیر، ترک

ریاضات است و دعت است و سکون ورزیدن. [تدابیر مرطب همان است که در شرح الاسباب ذکر شد]

علاج صفراوی: نخست بهر ترطیب، العبه و اشربه مرطبه دهند و پس از حصول ترطیب، مستفرغ سازند ماده موجه را به ماء الجبن و به این مطبوخ:

پوست هلیله زرد تمرهندی و شاهتره از هر یک 10 درم، آلو 20 عدد، سپستان 50 عدد، گل سرخ و تخم کاسنی از هر یک 5 درم، آنچه کوفتنی است بکوبند و در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آب بماند، پس فرود آورند، فی الفور 10 درم اف تیموندر وی آمیزند و بگذارند تا سرد شود، پس آن را بپالایند و به یک دانگ سقمونیا و یک درم صبر و یک درم تربد آن را تقویت داده و به 20 درم ترنجبین و شیرخشت یا نبات شیرین ساخته و بنوشند. و سایر تدابیر مرطبه (که بارها ذکر یافت)

علاج سوداوی: هر روز ماء الاصول دهند یا جلابی که از گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هریک سه درم، بالنگو 2 درم، گلقد 10 مثقال، ساخته باشند تا که نضج پدید آید و اگر خون زیادتی باشد، فصد را مقدم دارند و پس از ظهور نضج، مستفرغ سازند ماده را به مطبوخ اف تیمون و ایارجات و به آن حب که در استفراغ سودا مخصوص است و در صداع شرکی ذکر یافته اما در این مرض به اجزاء حب مذکور، ایارج فیکرا و اسطوخودوس نیز آمیزند.

و باید که استفراغ به دفعات و به رفق کند تا هم ماده مستوصل^{۲۳} شود و هم قوت ضعیف نگردد زیرا که ماده سودا به سهولت مندفع نمی گردد کما هو ظاهر من ارضیته. در استعمال ایارجات، ابتدا به ضعیف العمل کنند مثلاً نخستین ایارج فیکرا به کار برند و پس از آن حسب احتیاج ایارج جالینوس و ایارج روفس و ایارج لوغادیا.

بعد از تنقیه در ترطیب کوشند به اغذیه مرطبه، استحمام، تمریح، تنطیل و اشربه موافقه. ماء الجبن به غایت مفید است و باید که پس از تنقیه، تقویت دهند دماغ و دل را به مفرحات موافقه، اما تقویت دماغ بهر آن است که قبول نکند بخارات مظلّمه را اگر از ماده مابقی متصاعد شوند و تقویت دل بهر آن است که مالیخولیا بی مشارکت دل نمی شود قال الشیخ: «من تعجب نمی کنم که ریشه مالیخولیا در قلب باشد اگر چه استحکام آن در مغز است زیرا این امکان وجود دارد که مزاج قلب ابتدا فاسد شود و مزاج روحش هم در اثر آن فاسد گردد و در نتیجه روحی را که قلب به مغز می فرستد فاسد باشد و به افساد روح دماغی کمک کند زیرا روح دماغی متصل به روح قلب و از جنس همانست».

پس لازم است در سایر اصناف و خصوصاً در این، به تقویت قلب و دماغ کوشند تا خوف و فرع و غم زایل شود، پس اگر مزاج گرم بود، بهر تقویت، هرچه در خفقان گرم گفته شود به کار برند و اگر مزاج سرد باشد، انوشدارو و دواء المسک دهند.

در بلغمی: پس از شرب منضجات و ظهور نضج، مستفرغ سازند ماده را به این مطبوح: هلیله کابلی و شاهتره از هر یک 10 درم، سنا 7 درم بسفایج و بالنگو از هر یک سه درم، جمله را بجوشانند و به طریق معهود 10 درم افیمون در وی آمیزند و پس از سرد شدن بیالایند و یک درم تربد و یک درم غاریقون باریک ساخته در وی ریزند و به شکر شیرین سازند به قدر احتیاج. به حسب مشاهده حب اصطمخیقون را بلع نمایند و بالای وی مطبوح مذکور را بنوشند و بر استحمام مداومت و روغن ناردین و روغن زنبق به بدن مالند و گوشت چوزۀ مرغ و تیهو، بچه میش یکساله، نخودآب یا شیر لب القرطم تناول فرمایند. (3)

حکیم اعظم خان:

« علاج مالیخولیای دموی و صفراوی:

فصد هفت اندام کنند و به صورت سیاهی رنگ خون مقدار وافر از آن برارند بعد از آن فصد صافن نمایند و گاهی فصد صافن از هر دو پا بفاصله دو سه روز میگیرند و اخراج خون از چهار دام تا نیم رطل از صافن معمول است و بعد از فصد برای ترطیب و تقویت آمله مربی

یک عدد شسته بورق نقره یک عدد پیچیده بخوراند و بالایش شیره مغز تخم تر بز شیره تخم کاهو هر واحد یک توله در گلاب چهار توله عرق شاهتره پائوسیر بر آورده شربت انار شیرین یا نبات سفید دو توله داخل کره بنوشانند.

و دادن آمله دو ورق نقره با شیره تخم خرفه مقشر و عناب و آلو بخارا و گشنیز خشک و عرق کاسنی و کیوره و گلاب و عرق شاهتره و شربت نیلوفر تخم فرنجمشک پاشیده و نیز معمول است و مفرح بارد با شیره زرشک و آلو بخارا و شربت انار شیرین نیز نافع بوده.

و بعضی مریضان مفلس را بعد فصد نوشیدن شیر بزپا و آثاریا خاکشی سه ماشه یا با اسپغول مفید می شود و روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو مدام بر تارک سر مالند و در بینی و گوش چکانند و بهر تبرید جگر صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند.

بالجمله در ابتدا معالجه بشیرجات و لعابات مسکنه نمایند.

و هرگاه احتراق و یبوست و تشنگی کم گردد نضج ماده از منضج صفرا نموده به مسهل سودا و یا مطبوخ هلیله و یا مطبوخ افیمون تنقیه کنند.

و اگر یبوست احتراق زیاده باشد بعد ترطیب از ماء الجبن ساده باید که اندکی منضجات و مسهلات دهند و الا منضجات تحریک زیاده کنند چنان چه بعضی را از دادن منضج سوزش می افزود لهذا استاد مرحوم در صورت کثرت یبوست اول ماء الجبن ساده داده بعده مسهل می دادند.

و بعد از مسهل اگر تنقیه بحب افیمون کنند انطباق بود و گاهی جهت تعدیل ادویه ی حاره و تسکین حرارت و تشنگی و حفظ امعا از سحج و بواسیر لعاب اسبغول در مسهل می افزایند.

و گاهی حب هلیله علوی خان یا حب بنفشه عوض حب افیمون می دهند.

و بعد از تنقیه برای دفع یبوست و سوزش تبریدات بالعبه و اشربه مرطبه و سعوطات روغن کدو و غیره به عمل آرند و در مساکن بارد و رطب و نزدیک آب یعنی در مکانی که در آن حوض و نهر جاری باشد و یا در آن آب پاشیده باشند نشینند و خواب بسیار کنند.

و بهر تقویت و تعدیل خمیره صندل و مروارید و ابریشم بارد و سفوف لؤلؤی جالینوس و علوی خان و سفوف آمله مرکب و عرق شیر و غیره و ماء اللحم بارد و شراب الصالحین و شربت الغزا و یاقوتی بارد که در قرابادین مسطور شد بخوراند و سعوط و ضماد و نطول معمولی حسب حاجت بکار برند و اغذیه و فواکه مرطبه خوراند و تعاهد حمام مرطب یا

غسل با آب شیرین نمایند و شیر بر سر دوشند و نطول و آبن مرطب کنند و روغن‌های مرطبه بر بدن و سر مالند و در بینی چکانند و بعد خروج از حمام و استراحت غذا بدهند. و ایضا در صفرای بعد تنقیه استعمال ماء الجبن ساده و شیر بز و ماء القرع معمول است و باید که تبرید و ترطیب در مالیخولیای صفرای زیاده نمایند و بهترین تدابیر ترک ریاضات است و اختیار سکون.

و تغریق رأس به ادهان مرطبه و تنطیل به نطولات مرطب از مغز تخم کدو و هندوانه و بنفشه و نیلوفر با شیر زنان و لخلخه روغن بنفشه و روغن بادام و آب کاهو و آب گشنیز و آب کدو و اندک کافور و سائر تدابیر مرطبه تا آنکه ترطیب دماغ و رطوبت در منخرین ظاهر گردد و اضمده و نطولات که بهر تعدیل بکار برند چیزی محلل مثل بابونه و اکلیل در آن داخل کنند زیرا که در استعمال ادویه بارد صرف بر دماغ خوف تغلیظ مواد است لیکن در این حالت دوی مقوی دماغ چون برگ مورد و بهی و مانند آن نیز آمیزند که دوی محلل مضعف قوت است. و تکثیر محلل نیز منع است بنا بر تحلیل لطیف و بقای کثیف بلکه محلل بمقداری باشد که لطیف را تحلیل ندید و باقی را کثیف نگرداند مانند آنکه ترکیب نمایند ضماد را از نیلوفر و بنفشه و برگ خرفه و برگ کاهو و کدوی تازه از هر واحد یک نیم جزو بابونه و اکلیل الملک شبت اصل السوس هر یک یک جزو به روغن بنفشه یا به روغن گل ممزوج نمایند و پیش از تنقیه استعمال ضمادات قویه جائز نیست و گلاب و آب بید و آب بنفشه و آب نیلوفر باندکی آب بابونه یا روغن او بکار برند.

و اگر بعد دو سه روز آب کاهو و روغن گل آمیخته بر سر نهند جائز باشد آنجا که مزاج گرم به غایت باشد و روغن بنفشه به روغن گل آمیخته نافع بود.

و اگر بعد مسهلات ضرورت تنقیه بینند ماء الجبن با سفوف سودا استعمال کنند. و اگر یبوست مفرط بود و خواب نیاید و بدن مریض خشک و لاغر و ماده کمتر باشد و غلبه خون نیز محسوس نشود بهیچ وجه فصد و مسهل روا ندارند و مستفرغات قوی و ایارجات کبار جائز نبود که در آن خود جنون و مانیا است و همگی در ترطیب بدن و تعدیل مزاج و تفریح و تقویت قلب بکوشند و در این حالت نفع ماء الجبن ساده و ترکیبات شیر بز بتجربه پیوسته چنانچه شیر بز نیم پاو نبات سفید یک توله خاکشی هفت ماشه وقت صبح و ماء القرع نیم کدو و نبات دو توله تخم ریحان پنج ماشه وقت شام نوشیدن نیز مجرب است و کذا سعوط روغن لبوب سبعة و خوردن لعوق خشخاش معمولی در این باب مجرب است.

و از اغذیه شوربای گوشت حلوان و چوزه مرغ و ماکیان فربه به اسفاناخ و کدو و روغن بادام پخته و ماء الشعیر و فالوده با روغن بادام و شکر آمیخته و دوغ گاو و مهلبیه رنگ تره و شیر برنج و خشکه گیلانی با سرشیر یا جغرات گاوی و مربای سیب و ترنج و کدو و انناس و قلیه شلجمی و زردکی و چغندری.

و از فواکه تربز و خرپزه و خیار و انار و انگور شیرین و به و سیب و امرود و مشمش و کشمش و بادام و توت بیدانه و انناس و شریفه در این مرض مناسب است و نیشکر کیوره پاشیده در شبم گذاشته صبح نهار خوردن اثر عظیم دارد.

ذکر بعض تراکیب مفید مالیخولیای دمو و صفراوی از مطب اساتذہ کرام

چنانچه در فصل صیف و مواد صفراوی و سوداوی مرکب این مسهل بدهند:
بهدانه سه ماشه عناب پنج دانه گل بنفشه گل نیلوفر هر یک پنج ماشه تخم خیارین کوفته تخم کاسنی کوفته شاهتره هر یک شش ماشه عنب الثعلب گاوزبان بادرنجبویه گشنیز خشک افیتمون به صره بسته هر یک چهار ماشه اسطوخودوس سه ماشه آلو بخارا ده دانه تمر هندی سه توله آب کاسنی سبز مروق و آب شاهتره سبز مروق هر یک پاؤ آثار گلاب نیم پاؤ شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس گلقدن هر یک چهار توله جوشانیده باز صاف کرده و روغن بادام پنج ماشه داخل کرده بنوشند و به جای آب تا دو پهر عرق گاوزبان و کاسنی بنوشند غذا شله دهند.

ایضاً اگر با صداع و وحشت همراه شد:

اول تبرید لعاب بهدانه شیره تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و عناب و خیارین آب تمر هندی سه توله آب آلو بخارا ده دانه عرق کاسنی و عرق شاهتره هر یک هفت توله گلاب چهار توله شربت بنفشه و گاهی شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و از فصد باسلیق خون پاؤ آثار بگیرند.

و اگر هنوز صداع باقی باشد از فصد هر دو صافن خون به قدر پاوسیر در یک روز بگیرند و بعد فصد بهر تقویت آمله مربی ورق نقره شیره عناب عرقیات خمیره صندل یک توله حل کرده بدهند غذا خشکه با شوربا. و بعد ده روز که ماده در سر قرار گیرد فصد سررو بگشایند و باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شب هلیله مربی یک عدد همراه عرق گاوزبان هفت توله بعد یک پاس از غذا خورانیده صبح نقوع منضج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه

آلوبخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه سپستان بست دانه گاوزبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه خمیره بنفشه سه توله بدهند دوم روز شاهتره افزایشند.

روز هفتم در نقوع مذکور بیخ کاسنی شش ماشه اصل السوس اسطوخودوس هر یک چهار ماشه بادرنجبویه بسفایج هلیله زرد هر یک شش ماشه افزوده گلقد عوض خمیره بنفشه داخل کرده دهند. و بعد سه چهار روز بروز مسهل سنای مکی شش ماشه افیمون به صره بسته هفت ماشه نقوع و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده دهند.

روز دوم مسهل تبرید لعاب بهدانه شیر خیارین عرقیات شربت بنفشه اسپغول مسلم شش ماشه پاشیده بعد دو مسهل منضج داده آخر شب حب لاجورد و صبح بدرقه مسهل بدون مغز فلوس و روغن بادام داده و تا سه روز یک روز در میان تبرید نموده تنقیه نمایند و باز تبرید و یک مسهل مغز فلوس بدهند بعده بهر تقویت دواء المسک بارد همراه شیر مغز تخم کدو و خیارین و خرفه و غیره به تبدیل استعمال کنند. و برای ترطیب دماغ مغز تخم تربوز چهار درم سوده در شیر نبات مقوم نیم پاو خوراندند.

ایضاً اول تبرید شیر مغز تخم تربوز عرق شاهتره و شربت نیلوفر اسپغول با لعاب آن بدهند بعده فصل باسلیق و آخر روز تبرید به دستور بعد از آن در منضج صفرا تخم خیارین افزوده بدهند بعده چرائته افیمون گاوزبان اصل السوس انجیر زرد سنای مکی مغز فلوس ترنجبین شیرخشت روغن بادام در منضج افزوده مسهل دهند بعده حب لاجورد دهند پس تبرید شیر مغز تخم هندوانه آب آلو بخارا عرق شاهتره خمیره صندل مالیده اسپغول پاشیده نوشاند بعد هفت روز فصد هفت اندام کنند و برای دفع یبوست مزاج و سوزش تبریدات و سعولات روغن کدو و غیره به عمل آرند دواء المسک بارد با شیر تخم خرفه و گلاب شربت انار شیرین اسپغول پاشیده دهند بعده ماء الجبن بدهند.

[نسخه 4]

ایضاً به صورت حدت ماده و ضرورت ترطیب و تنقیه بعد از فصد و تبریدات ماء الجبن با سفوف سودا و سکنجبین افیمونی بدهند و به شب حب لاجورد خوراندند و یا ماء الجبن همراه شربت بزوری و گلقد شروع کرده بعده مغز فلوس هفت توله گلقد ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه در ماء الجبن افزوده مسهل دهند بعده شربت سودا و سفوف لاجورد همراه ماء الجبن بدهند.

و اگر سفوف حرارت کند به قدر دو سه ماشه دهند و برای تقویت قلب وقت شام زهر مهره خطائی یک ماشه مروارید طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد مغسول دو سرخ در شربت انار یک توله آمیخته همراه عرق کیوره گلاب عرق گاوزبان شربت انار داخل کرده فرنجمشک پاشیده بدهند و مفرح بارد خوراندند. و چون ماء الجبن بیک نیم پاو یا نیم آثار برسد دو دو توله کم نمایند.

ایضاً اگر با خفقا نیت و تیزی مزاج بود بعد فصد و تبرید و تقویت مزاج در ماء الجبن مسهل به این طریق مستعمل است که روز پانزدهم از شروع ماء الجبن نیلوفر بنفشه عنب الثعلب تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خربزه کوفته بسفائج فستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل السوس پوست بیخ کاسنی هر یک شش ماشه آلبوخارا هفت دانه برگ سنای مکی یک توله در ماء الجبن شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلقدن آفتابی ترنجبین شربت ورد مکرر هر یک چهار توله مغز فلوس شش توله مالیده باز صاف کرده دهند و روز دوم تبرید از لعاب بهدانه سه ماشه شیره خرفه هفت ماشه شربت بزوری دو توله تودری چهار ماشه در ماء الجبن بدهند باز یک مسهل داده در مسهل سوم حب لاجورد دهند و بعد فراغ از مسهلها خمیره گاوزبان و مفرح زرشکی استعمال کنند.

ایضا هرگاه در ماء الجبن به سبب بریدن شیر از آب لیمو یا سرکه ریزش نزله به ظهور رسد نقوع ادویه نزله زیاده کند و سرفه و تپ پیدا شود و موهم به حمی دق گردد در این صورت ماء الجبن موقوف نموده قرص طباشیر ملین کوفته در شربت بنفشه سرشته همراه شیره خیارین شیره خرفه لعاب بهدانه عرقیات شربت بزوری خاکشی پاشیده صبح خوراندند و دیاقودا لعاب بهدانه شربت نیلوفر خاکشی پاشیده شام دهند.

اقوال حذاق:

شیخ الرئيس می فرماید که بعد فصد هفت اندام اگر ضعف شدید نباشد در ماده صفراوی تنقیه به طبیح افیمون و حب اصطمخیقون معتدل و به چیزی که استفراغ صفرای محترق کند باید کرد و در ترطیب افزایش نمایند و از تسخین بکاهند با وجود آنکه از بابونه و آنچه در قوت آن باشد در استعمال نطولات لا بد است و استعمال مبردات صرف بر سر نشاید و بعضی قدما در مثل این موضع ستوده اند که صبر اندکی هر روز بخورند و یا هر روز آب مطبوخ افسستین سه اوقیه یا ده قیراط عصاره افسستین در آب حل کرده تجرع کنند.

و ایضا ستوده‌اند که هر شب سرکه کهنه سیما سرکه عنصل بنوشند و من خوف ضرر سرکه در این مرض میکنم مگر آنکه یقین گردد که ماده متولد از صفرای محترقه و حار است پس سرکه نافع‌ترین اشیا بود و خصوصاً عنصلی و سکنجبین مرتب به سرکه عنصلی و همچنین سرکه که اندران جعده یا زراوند داخل کرده باشند.

و ایضا سرکه نفع میکند چون مرض به مشارکت طحال بود و ماده در آن باشد و باید خوشبختو کنند بشمیدن ترکیبات معتدله که در آن کافور و مشک افتد با روغن بنفشه بسیار که بوی او غالب بر یبوست کافور و مشک باشد و سائر خوشبوهای بارد رطب خصوصاً نیلوفر.

صاحب کامل گوید که اگر مرض از قبل دماغ حادث شود و صاحب آن را خواب نیاید و کثیر الهذیان و هیمان و عبث باشد و قرار نگیرد این دلیل است بر آنکه مرض او از صفرای محترقه است و آن را جنون گویند پس می‌باید که از مریض متعرض نشوند به چیزی از علاجات و استفراغات نه به فصد و نه به اسهال که این در خلط حدت بیفزاید و مریض را هیمان و هذیان زیاد گردد و لیکن باید که به تدبیر خواب‌آور پردازند از ادویه و اغذیه و این چنان باشد که ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش یا به شربت خشخاش بدهند و بعد سه ساعت از آن شربت بنفشه و شربت خشخاش بنوشانند و بیایچه حملان و بزغاله بکدو و اسفناخ و قطف و کاهو و بقله ملوکیه پخته و ماهی هاربی و صخوری و تبنی و زرده بیضه نیمبرشت و مغز بادرنگ و خیار و هندوانه غذا سازند.

و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و نیشکر و موز و سیب شیرین پخته و سائر فواکه پخته سهل الانحدار از موضع او بخوراند و از تمامی اغذیه مولد سودا مثل نان بسیار سبوس‌دار و عدس و کرنب و لحم بقر و مانند آن اجتناب کنند.

و ایضا از جمیع مولدات صفرا مثل سیر و پیاز و چیزی که از غسل سازند و از اشیای حریفه مثل خردل و حرف و سرکه و آبکامه و پنیر کهنه و مانند آن احتراز نمایند.

و بر سر مریض نطول مرطب منوم ریزند مثلاً بگیرند خشخاش سفید مع پوست کوفته و جو مقشر کوفته و پوست کدو و بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو و تخم آن و گل سرخ و بابونه هر واحد یک کف و در آب شیرین خوب بجوشانند و بر سر ریزند و قطعه نمد در آن تر کرده به اندک روغن بنفشه در حمام معتدل الحاره تکمید سر نمایند.

و شیر دختران بر سر دوشند و به اندک روغن بنفشه آمیخته در آن پنبه تر کرده بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و روغن نیلوفر در بینی چکانند و مسکن مریض جای روشن غیر تاریک باشد و تا آمدن خواب دائم این تدبیر به عمل آرند.

و چون خواب تام آید در این هنگام باید که تنقیه بدن او به ادویه مسهل صفراوی محترقه مثل طبیخ افسنتین و مطبوخ غاریقون کنند و چند روز راحت دهند و امر به تدبیر مرطب به اغذیه مرتبه مذکوره نمایند بعد از آن اعاده دوی مسهل که اندک قوی باشد مثل حب اسطوخودوس و غیره حبوب منقی سودا کنند و باز چند روز راحت دهند و غذای مسطور بخوراند و ترطیب بدن او کنند.

و اگر از این حرارت عارض شود و بول سرخ باشد ماء الشعیر به شربت خشخاش نوشانند و سکنجبین و جلاب بدهند و چون حرارت ساکن شود اعاده ادویه مخرج خلط سوداوی مع ایارج فیکرا یا شحم حنظل یا اندکی سقمونیا کنند و تعاهد به شوربای معمول از خروس پیر بشبت و نمک و بسفائج کوفته و مغز قرطم نمایند.

ایضاً ممدوح الیه بنویسد که اگر این مرض از بخارات متصاعد به سوی دماغ از جمیع بدن باشد به سبب کثرت پذیرفتن اخلاط در بدن پس می‌باید که نظر کنند اگر خلطی که در بدن باشد دموی بود و از فصد مانعی نباشد فصد هفت اندام کنند و اخراج به مقدار احتمال قوت و به حسب مقدار خون فاضل در بدن باید کرد پس اگر خون سیاه برآید استکثار در اخراج آن کنند بیک دفعه اگر قوت قوی باشد و یا در دو یا سه دفعه اندک اندک اگر قوت ضعیف بود. و اگر مریض زن باشد و آن را این مرض از احتباس حیض عارض شده باشد فصد صافن کشایند و مریض را بعد فصد شربت بنفشه یا جلاب بنوشانند.

و در اول روز غذا زیرباج چوزه مرغ یا اسفیدباج آن به کدو یا اسفاناخ یا قطف خوراند و انار شیرین و نیشکر دهند و در روز دوم مزورات مذکوره سابق و ماء الشعیر مع ثفل آن به شربت خشخاش و مانند آن بدهند و خلطی که در بدن کثرت پذیرفته آن مره صفرا باشد باید که تنقیه به ادویه مسهله خلط صفراوی نمایند بعد تدبیر علیل به تدبیر مرطب که سابق مذکور شد تا این خلط رطب گردد و فساد او کم شود و ایفا به دوی مسهل نماید و خروج او از بدن سهل گردد.

و این دوا اسهال صفرا کند بگیرند پوست هلیله زرد کوفته تمر هندی از تخم و لیف پاک کرده هر واحد پانزده درم آلو بخارا بست عدد بلبله و آمله هر واحد چهار درم سنای مکی و شاهتره

هر واحد هفت درم افسستین رومی گل سرخ هر واحد شش درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار دانگ غاریقون و یک دانگ سقمونیا باریک کوفته بیخته بر آن انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند.

و اگر از این مطبوخ اسهال نشود این حب دهند ایارج فیکرا و پوست هلیله زرد هر واحد یک درم غاریقون چهار دانگ سقمونیا یک دانگ کوفته بیخته به آب حبها سازند و این یک شربت تام است.

بعد از آن نظر کنند اگر این استفراغ کفایت کند و حال مریض صلاح یابد بهتر و الا تا یک هفته راحت دهند تدبیر مرطب از اغذیه و اشربه که سابق مذکور شد تدبیر آن نمایند و در حمام معتدل الحاره داخل کنند و بر بدن آن آب گرم شیرین بریزند.

و در آبن که اندر آن بنفشه نیلوفر و برگ کاهو پخته باشند داخل کنند که حمام و جلوس در این آب تحلیل فضول از بدن و ترطیب آن نماید. و باید که در حمام روغن بنفشه مضروب به آب بر بدن و س مالند بعد از آن آب مذکور نیم گرم بر آن ریزند تا ترطیب بدن کند و چون از حمام یا آبن خارج شوند یک لحظه در آب سرد بنشانند تا رطوبت روغن و آب نیم گرم در بدن باقی ماند بعده پارچه بپوشانند و بگذارند و راحت دهند و غذا که مذکور شد بدهند و بعد از آن تنقیه بدوای مسهل کنند لیکن آن دوا قوی تر از اول بود به مقداری که مریض متحمل زیادتى آن نباشد و کمیت خلط آن را واجب کند.

و ایضا واجب است که در سائر ادویه مسهله و غیره این عمل نمایند اعنی تقدیم دواى اضعف نمایند پس از آن آنچه قوی تر از آن باشد و پس از آن آنچه قوی تر از ثانی باشد به حسب حاجت آن استعمال کنند و مریض را دواى قوی دفعتا از ابتدای امر ندهند و به همین طریق هرکسی که مرض او از غلبه صفرا بر دماغ باشد سلوک باید کرد و از اغذیه و ادویه حاره اجتناب کنند که این مرض را زیاده کنند. (12)

ذکر ادویه مفرده و مرکبه نافع این نوع مالیخولیا:

شرب افیمون به شیر بز تازه و شکر. و کذا لعاب اسپغول پنج درم در آب برآورده پانزده درم شکر سفید داخل کرده. و کذا سنای مکی در اخلاط محترقه.

و کذا خوردن هلیله سیاه پنج درم به یک درم حجر ارمنى مغسول و ربع درم سقمونیا همراه ماءالجبن. و کذا شیر بز یا میش به شکر و نان گندم سفید. و کذا خوردن دم الاخوین هر روز نیم مثقال. و کذا نوشیدن ترشی ترنج به شکر.

و کذا خوردن غنچه انار شیرین به شربت سیب و کذا امله و کذا کتیرا و کذا نوشیدن عرق نیلوفر بشکر و یا شربت آن بماءالشعیر و یا شربت بنفشه بماءالشعیر و یا گلاب بشکر و سعوط روغن بنفشه و یا روغن اکارع در حمام و شم گل نیلوفر و گل بنفشه و گل سرخ و نطول به مطبوخ گل بنفشه در حمام و یا آب حی العالم گرم کرده در حمام و غسل سر به اسبغول در حمام.

و غذا کدو خوب پخته به روغن بادام و ملوخیا به روغن مذکور و کاسنی یا کاهو خام و پخته به روغن بادام و لحم بره شیرخواره و لحم حملان رضیع و سرطان نهری و تنقل به نیشکر نزد احساس سوزش مره سودا هر واحد مفید جوارش طباشیر مقوی معده مانع صعود ابخره صفراوی از معده به دماغ و نافع از برای مالیخولیا و دوار و سدر حادث از سوءمزاج صفراوی معده، گل سرخ آمله منقی طباشیر صندل سفید گشنیز خشک هریک ده درم، حب الاس پوست ترنج سماق منقی مصطکی هریک پنج درم، کافور قیصوری یک مثقال، رب به سه وزن ادویه با عرق گاوزبان و عرق کیوره به قوام آرند.

حب هلیله از حکیم علوی خان مجرب برای مالیخولیا حادث از سودای صفراوی:

پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی سیاه پوست هلیله آمله منقی هریک دو دانگ سنای مکی لاجورد مغسول افتیمون غاریقون سفید کتیرا هریک یک دانگ کوفته بیخته به روغن بادام چرب نموده بمویز منقی بسرشند و حبها ساخته با عرق گاوزبان نیم گرم که در آن جلاب شکری ده درم حل کرده باشند فرو برند جمله یک شربت ست در هفته یک مرتبه این حبوب را استعمال نمایند تا زمانی که مالیخولیا زائل شود.

و در نسخه دیگر که آنهم در اخراج سودا و مره صفرا مجرب و بی غائله است وزن سنای مکی دو دانگ است و سقمونیای مشوی یک دانگ عوض لاجورد و افتیمون و غاریقون و کتیرا و گاهی از برای تقویت اسهال مره سودا لاجورد و حب النیل هریک یک دانگ اضافه کرده حبها بورق نقره پیچیده به آب نیم گرم داده میشود.

خمیره ابریشم از حکیم اکمل خان منع بخارات نماید و تقویت دل و دماغ و معده کند طباشیر بهمنین گشنیز خشک پوست بیرون پسته مروارید ناسفته کهربا گل نیلوفر گل گاوزبان ابریشم مقرض هریک دو درم، یاقوت چهار دانگ، برگ گاوزبان ده درم، عصاره زرشک پنج درم، صندل سفید سه درم، شیر آمله پانزده درم، ورق نقره سه دانگ، طلای محلول عنبراشهب کافور

هریک دو دانگ، مشک نیم دانگ، آب سیب آب انار شیرین هریک سی مثقال، گلاب بیدمشک عرق گاوزبان هریک پنجاه درم، قند سفید دو آثار بدستور خمیره مرتب سازند.

دواءالمسک بارد مقوی اعضای رئیسه و موافق محرورین ناقهین و رافع خبث نفس و وسواس و خفقان حار و مزیل مالیخولیا که از احتراق خون و صفرا باشد:

مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد محرق مغسول طباشیر صندل سفید گشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر زرشک منقی گل گاوزبان ابریشم مقرض هریک پنج مثقال، گل ارمنی مغسول فوفل دکهنی هریک سه مثقال، گل نیلوفر دو مثقال، مشک یک مثقال، عنبر اشهب دو مثقال، ورق طلا ورق نقره هر واحد یک مثقال، نبات سفید دو چندان، آب سیب شیرین نود مثقال، آب انار شیرین نود مثقال، عرق بیدمشک گلاب هریک پنجاه مثقال، جواهر را بر سنگ سماق با گلاب صلایه کرده باقی ادویه کوفته بیخته و آبها و عرق ها و نبات را به قوام آورده مرتب سازند.

و حکیم مومن گفته که من دو مثقال یاقوت رمانی درین دواء المسک داخل کردم و اثرش بسیار یافتم و اگر خواستن مشک داخل نکنند و بر عنبر اکتفا کنند(12)

علاج مالیخولیای بلغمی و سوداوی:

[اگر خوف] سقوط قوت نباشد درینجا نیز ابتدا به فصد کنند و نشتر وسیع زنند و بعد از فصد منضج و مسهل سودا بدهند و چون ماده غلیظ محتاج منضج زیاده می باشد باید که در اثنای مسهلات، منضجات دهند و در سوداوی ترطیب زیاده باید نمود

و اگر بعد مسهل مغز فلوس در بلغمی تنقیه بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افیمون کنند اولی بود اگر حاجت افتد ماءالجبن به سکنجبین افیمونی یا شربت افیمون و سفوف سودا یا سفوف مبارک یا سفوف لاجورد و حب آن بدهند و تقویت دل از مثرودیطوس دواءالمسک حار و مفرح حار و ماءالحم مرکب و سفوف لولوی طبری و خمیره ابریشم حار و شربت آن و یاقوتی بوعلی باید کرد.

و در سوداوی بعد از تنقیه، ماءالجبن و ماءالقرع و شیر بز بسیار مفید بود و از جمله تراکیب شیر بز معمول بعد مسهل و ماءالجبن در مالیخولیای سوداوی این است که گاهی شیر بز پاوانار همراه اسپغول نه ماشه یا با خاکشی می دهند

و گاهی اطریفل صغیر خورده شیر بز نبات دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده و گاهی خمیره صندل خورده بالایش شیر بز نبات بالنگو و گاهی گلاب نیز افزایند که عسر بول را هم مفید میشود و در هر دو قسم بعد مسهل معجون نجاح همراه گلاب و عرقیات نافع.

اقوال مهره:

مسیحی گوید که در مالیخولیای سوداوی باید که فصد باسلیق یا از کعب کنند و رگ وسیع گشایند و به خون نظر کنند اگر سیاه باشد مقدار و افزار آن خارج کنند و اگر سیاه نباشد فی الفور بند نمایند و غذا با سفیدباجات لیّنه مرطب از لحوم حملان و ماکیان و دراج و ماهی صخری تازه و اسفناج و کدو و کاهو و بقله یمانی و شیر تازه سازند و از تناول اطعمه سوداویه مثل عدس و کرنب و بادنجان و لحوم صید و لحم بقر و بز نر و شتر و باقلا و پنیر نمک سود و ماهی شور و تعب و تشنگی و شراب سیاه غلیظ احتراز نمایند.

استحمام به آب شیرین و راحت و خواب ایشان را نافع است و بعد استعمال این تدبیر، باید که تنقیه خلط سودای به اشیای قویه ندهند بلکه خفیفه مثل دوای مرکب از ایارج فیکرا و اف تیمون و غاریقون و شحم حنظل دهند و مقدار این اشیا بحسب قوت مریض و سن آن و بحسب مقدار خلط. اگر این کفایت نکند تا یک هفته تدبیر مذکور بعمل آرند بعد از آن تنقیه معده او به قی کنند و این چنان باشد که شبت و پودینه نهری و نمک و تخم قطف و جوزالقی بجوشانند و با وی اندک سکنجبین آمیخته نیمگرم بنوشانند و پیش ازین چیزی از طعام و ترب در سکنجبین تر کرده خورانیده باشند بعد از آن قی آورند.

اگر استفراغ کما ینبغی گردد بهتر و الا مرتبه دیگر استعمال نمایند و مع لک سکنجبین که در آن ترب چوب خربق خالانیده تر کرده باشند بنوشانند.

و چون معده پاک گردد این مطبوخ اف تیمون بنوشانند: هلیله سیاه ده درم بسفائج پنج درم سنای مکی تربد هر یک چهار درم اسطوخودوس هشت درم مویز منقی پانزده درم اف تیمون ده درم سوای اف تیمون همه را در سه رطل آب بجوشانید تا بیک و نیم رطل آید پس اف تیمون بر آن انداخته یک جوش دیگر داده از آتش فرود آرند و مالیده صاف نموده بگیرند غاریقون دو ثلث درم صبر یک درم نمک نیم درم خربق سیاه ربع درم به جلاب سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند بعد از آن مطبوخ بنوشند.

و اگر بدن ضعیف باشد و متحمل این دوا نبود ماء الجبن با نمک هندی و اف تیمون و هلیله سیاه و شکر هر روز بنوشند.

و اگر در هر هفته یکبار اطریرفل صغیر سه درم افیتمون سوده دو درم ایارج فیکرا نیم درم باهم سرشته بخورند نافع بود.

و اگر با این تدبیر مرض، کم نشود و باید که بدن را تا زمانی صالح راحت دهند و تدبیر مذکور استعمال نمایند بعد از آن ایارج جالینوس یا ایارج لوغادیا یا ایارج روفس با مطبوخ از هلیله کابلی و سیاه و افیتمون و اسطوخودوس و بسفائج و نمک هندی و مویز منقی و مرکب از حجر ارمنی بخوراند و این دوا دو یا سه مرتبه استعمال کنند بعد از آن مریض را در میان هر دفعه به قدر یک هفته راحت دهند و به تدبیر مذکور پرداخته باشند.

و بعد تنقیه بدن در امر قلب نظر کنند زیرا که منفعت تقویت او در ابطال فزع و وسواس عظیم است و این چنان باشد که اندک تریاق یا دواء المسک به شراب که در آن گاوزبان یا بادرنجبویه تر کرده باشند بخوراند.

و اگر با آن سهر باشد آبی که در آن بنفشه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر و پائچه بز جوشانیده باشند بر سر ریزند. و شیر بز بر سر دوشند.

و استعمال معجون نجاح نافع این مرض است و نسخه آن در قول گیلانی گذشت.

و اگر خواهند که وقت حاجت مسهل آن را قوی کنند در آن غاریقون و حجر ارمنی مغسول داخل کنند و کسی را که بر شرب مطبوخ قادر نبود این حب نافع است افیتمون بیست درم بسفائج غاریقون هر یک ده درم خربق سیاه نمک هندی هر یک پنج درم اسطوخودوس پنج درم ایارج فیکرا پانزده درم به دستور حب سازند شربتی از آن سه درم تا چهار درم.

بوعلی گوید که بعد فصد اگر خلط سوداوی حقیقی و مائل به برودت دریابند تنقیه به حبوب مرتب از افیتمون و صبر و خربق کنند و ابتدا به انضاج نمایند بعده در اول امر بادویه خفیفه که در آن افیتمون و شحم حنظل و اندک سقمونیا داخل بود تنقیه سازند بعد از آن بطبیخ افیتمون و غاریقون بعده اگر فائده نشود ایارجات کبار استعمال کنند بعد از آن اگر احتیاج افتد خربق مع خوف و حذر و حجر لاجورد و حجر ارمنی و حب مرتب از این هر دو بلا خوف و بدون حذر استعمال نمایند

بعد از آن اگر احتیاج تنقیه باشد خربق مع خوف و حذر و حجر لاجورد و حجر ارمنی و حب مرتب از این هر دو بلا خوف و بدون حذر استعمال نمایند و بیشتر ایشان استعمال این ادویه مذکوره در ماء الجبن به طریق مداومت مقدار از دوا نفع میکند.

و اگر از این نفع مترتب نگردد اعاده از تدبیر اول کنند و در هر هفته تنقیه بحب لطیف متوسط کنند و فیما بین آن اطریفل افتمونی استعمال نمایند و خوردن ایشان اطریفل بافتمون به این صفت آزموده است بگیرند اطریفل سه درم و افتمون یک درم و ایارج نیم درم و در هر ماه تنقیه بدوای قوی از ایارجات کبار و حبوب کبار کنند تا آنکه مرض زائل گردد.

و ایضا قی استعمال نمایند خصوصا اگر ببینند که در معده چیزی است که در مرض می‌افزاید و معده شدید الضعف نباشد و باید که قی بآبی کنند که در آن پودینه و کنکرزد و تخم ترب و ترب در سکنجبین تر کرده بخورند و مقدار سکنجبین سه استار و مقدار آب او یک استار باشد و زیاده و کم به قدر قوت کنند. و اگر خوف ضعف قوت باشد از خریق اجتناب نمایند.

و هرگاه تنقیه کرده شود قصد تقویت قلب نمایند باشیائی که مکرر مذکور شد و این اطریفل افتمونی در این باب مجرب النفع است و چون مرض مزمن گردد بخریق کنند و مضوعات و غراغر معروفه استعمال کنند و شمو مات خوشبو و مشک و عنبر افایوه و عود به عمل آرند.

طبری [ابوالحسن طبری ترنجی] گوید که قسمی از مالیخولیا از امتلای همه بدن و عروق آن از اخلاط سوداوی فاسد حادث می‌شود و این نوع بحسب فصول سال و اغذیه و حسن تدبیر و فساد آن متغیر و زیاده می‌گردد و علاجش بعد مراعات سن و مزاج و فصل و غیره قوانین فصد باسلیق است و تغیر همه تدبیر او به مرطبات و صبر بر آن چند روز بعد فصد بعد از این ماء الاصول بنوشانند خشخاش سفید عنب سبستان اذخر و گل آن هر واحد یک کف پوست بیخ کبر و بادیان هر واحد یک باقه مصطکی سنبل الطیب حب الزلم تودری بوزیدان اشنه اصل السوس مقشر برگ جمسفرم هر واحد به مقدار واجب برگ بادرنجبویه و گاوزبان هر واحد یک کف مویز منقی یک کف کبیر همه را خوب بجوشانند و از آن مقدار سه رطل آب صاف بگیرند و در ظرفی کرده به آب سرد بدارند اگر زمانه تابستان باشد و هر روز بست درم با سه درم روغن بادام تلخ و سه درم روغن بادام شیرین هفت روز تا ده روز بنوشانند و در این ایام روغن بنفشه بر بدن بمالند و بدان سعوط کنند.

و بعد از آن چون طیب را یقین شود که بدن او رطوبت قبول کرده و اخلاط او اندک ترطیب یافته به این مطبوخ تنقیه نمایند: هلیله سیاه بیست درم هلیله کابلی ده درم افسستین هفت درم حشیش غافت و قنطوریون و کمافیطوس و کماذریوس و شکاعی و باداورد و جعده هر واحد چهار درم بیخ سوسن آسمانجونی و عنصل مشوی هر واحد سنا و بسفائج هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون هر واحد سه درم برگ جمسفرم و بادرنجبویه و فرنجمشک و گاوزبان و

پرسیاوشان هر واحد یک کف شاهتره کف کبیر آمله و شیر آمله و بلبله هر واحد چهار درم
مویز منقی بیست درم همه را به دستور مطبوخ بپزند.

و قانون او این است که هفت چندان آب انداخته بآتش معتدل بجوشانند و در طبخ آن مبالغه
نکنند تا مکدر و فاسد نگردد بعده یک شربت از آن به حسب قوت مریض و سن و مزاج آن
صاف کرده هفت درم افیمون کوفته در آن انداخته تا دوازده ساعت بعد از آن جوش خفیف
داده صاف کرده یک درم غاریقون و دو ثلث درم تربد و نیم درم ایارج فیکرا و یک و نیم دانگ
لاجورد مغسول و نیم دانگ خربق سیاه مدبر به شیر تازه همه را سوده به عسل سرشته در آن
بمالند و نیم گرم بنوشانند.

و چون از دوا فارغ شوند تدبیر مرطب به غذا کنند مثل خوراندن شوربای چوزه مرغ رطب و
حریره شیر خر که در مانیا بیاید و پایچه بره مطبوخ بجو مقشر در تنور و مانند آن و سعوط به
روغن بنفشه و شیر دختران و آب عصی الراعی و آب جراده کدو استعمال کنند و نطول که
درمانیا خواهد آمد بر سر ریزند.

و چون این همه به عمل آوردند فصد هر دو صافن کنند و اندک خون به حسب قوت مریض
برآرند.

بعد از آن چند روز راحت دهند مع حسن تدبیر در غذا و لزوم آبن و دخول حمام که آب او
شیرین باشد و اطالت در حمام نکنند.

بعد از آن به مقدار مابقیه علت و ظهور اعراض نظر کنند اگر اعراض فزع باقی بود مداوا به
مؤانست و خوشبوهای موافقه نمایند و مجلس او را با ریاحین خوشرنگ و خوشبو آرایش
دهند و شراب مائی بنوشانند و الحان خوش به سماعت رسانند.

و با کسی که در صحبت او محبت و دوستی داشته باشد مجالست نمایند و لباس سفید
پوشانند و جهد کنند که تاریکی نبیند و قبل هجوم ظلمت استراحت نمایند و چراغ خانه او تا
طلوع آفتاب خاموش نکنند.

و چون این نوع مالیخولیا و سائر انواع او متعسر گردد این معجون که امتحان کرده ام بخوراند
هلبله سیاه پوست هلبله کابلی هر واحد پنج درم زراوند مدحرج و طویل و عود وج و زرنباد و
غاریقون سفید ملائم و تربد سفید مجوف و گاوزبان و برگ بادرنجبویه و برگ فرنجمشک هر
واحد چهار درم حرمل و شونیز هر واحد دو درم جنطیانا و دارشیشعان هر واحد یک و نیم
درم ماهیزهرج و حب الغار و شکاعی و بیخ لفاح و اسطوخودوس و حشیش غافث

و فومود فطراسالیون و تخم کرفس و انیسون و بادیان و اشنه و قرنفل و پوست سلیخه و مصطکی هر واحد سه درم افسنتین رومی و افیمون و استیل مشوی هر واحد هفت درم بزر البنج سفید یک درم و دو ثلث درم بیخ سوسن آسمانجونی و سقمونیای مشوی در سیب هر واحد پنج درم کندش هفت روز در سرکه تر کرده خشک نموده دو درم صبر سقوطری ده درم زعفران یک درم همه را کوفته بیخته به سرکه عنصل کهنه و عسل مقوم سرشته در ظرف آبگینه کنند و سر او بند کرده در سبوس گندم یا در ریزه کاه ده روز دفن کنند شربتی از آن سه درم و زیاده و کم به قدر قوت مریض و سن و مزاج و فصل و در هر ده روز یک شربت این دوا بخوراند و در میان آن سعوط و مالشن بدن او به روغن بنفشه کنند و بر سر او نهند و بر ساقین و قدمین او بمالند.

و غذای او با اسفیدباجات و زیرباجات شیرین از پایچه بره و لحم ماکیان و بچه آن و تدر و مانند آن سازند و از جمیع اغذیه ردیه مثل لحم بقره نمکسود و لحوم شکار پرهیز کنند. و بعضی افاضل ذکر کرده اند که گوشت خارپشت اصحاب صرع و مالیخولیا را نافع است بهر آنکه در آن قوت محله اخلاط سوداوی است و آن را تریاق المجانین نامند.

ایضاً او گوید که نوع دوم مالیخولیا آن است که از اخلاط سوداوی در دماغ و عروق آن باشد فقط بدون آنکه منتشر در جمیع بدن گردد و علاجش در ابتدا لزوم اغذیه مرطبه مثل چوزه مرغ و حریره شیر خر و تغریق رأس به روغن بنفشه نیم گرم و روغن گل است.

و هرگاه در منخرین تری معلوم شود به این حب تنقیه نمایند گل سرخ و افسنتین هر واحد دو درم خربق سیاه که سه شبانه روز در شیر خر و یا شیر زن تر کنند.

و هر روز تبدیل شیر کرده در افتاب خشک کرده باشند یک و نیم دانگ افیمون مصطکی سنبل الطیب هر واحد یک درم پوست سلیخه و چوب وج هر واحد دو ثلث درم صبر سقوطری شش درم هلیله سیاه پنج درم سقمونیای مشوی در سیب یک و نیم درم همه را کوفته بیخته به سرکه عنصل سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک متوسط نموده دو مثقال به آب نیم گرم بخورند و یک دو دفعه به این حب تنقیه نمایند.

بعد از آن ده روز راحت دهند و ماء الاصول که در نوع اول مذکور شد بنوشانند.

و بعد ده روز لزوم اسفیدباجات به پائچه جدی یا حملان و ماکیان و زیرباجات مرتب از آن که شیرین باشد این مطبوخ افیمون دهند: هلیله سیاه و کابلی و بلبله و امله و افیمون کوفته در صره بسته هر واحد هفت درم افسنتین حشیش غافث قنطوریون دقیق بسفائج جاده هر واحد

چهار درم برگ جمسفرم گاوزبان برگ بادرنجبویه هر واحد سه درم پوست بیخ کبرباقداء کبیره پوست بیخ بادیان باقه ریوند دو درم خربق سیاه دو دانگ همه را به دستور مطبوخ بجوشانند و صاف کرده شربتی به مقدار قوت مریض گرفته دو ثلث درم غاریقون و دو ثلث درم تربد و سه طسوج سقمونیای مشوی در آن حل کرده نیم گرم بنوشند.

بعد از آن ده روز دیگر راحت داده مابین آن سعوط به روغن بنفشه کنند و شیر دختران بر سر دوشند و ساقین و قدمین به روغن گل نیم گرم بمالند و لزوم آبن و حمام نمایند و آب نیم گرم بسیار بر سر زنند.

و از جماع بالکل منع نمایند و در این ده روز اسفیدباجات و حریره مرتب از کنجد سفید و آب پایچه مطبوخ در تنوره و زیرباجات شیرین به مقدار معتدل خوراندند. و از عروض تخمه یا سوء هضم بمریض حفاظت نمایند بعد از آن شربت با لوغاذیا به این نسخه خوراندند بگیرند هلیله سیاه بیست درم سنا و بسفائج هر واحد پنج درم مویز سیاه شیرین بیست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید مالیده صاف نموده هفتاد درم از آن بگیرند.

و هرگاه سوم حصه شب باقی ماند لوغاذیا سه مثقال بخوراند و صباح این مطبوخ بنوشانند و بعد خروج از این دوا پانزده روز پرهیز کنند و بر زیرباجات معمول باطراف جدی و چوزه ماکیان اقتصار ورزند.

بعده بقیه مرض و اعراض آن نظر کنند اگر از اعراض چیزی باقی ماند به حسب آن غرض علاج کنند به نحوی که اگر مرض انحطاط پذیرد و زائل گردد.

و غذای او مغز سر بره باشد اگر از معده او متحمل این بود و مرغ خصی فربه و جوزابات مرتب به شکر سفید و خشخاش و سمید اگر ممکن باشد. و اگر ممکن نبود سائر تغذیه که در طبع قائم مقام آنها باشد اختیار نمایند و اگرچه مثل آنها در قوت نباشد.

[حکایت]

و شخصی را این نوع مالیخولیا بهم رسید و در اثنای معالجه من کثیرالهدیان و دائم الوسواس و با حزن و گریه و سکوت طویل بود و چون مرض او منحل و کم گردید ابتدا به ضحک بسیار نمود پس دانستم که خون او حدت و کثرت پذیرفته و گرم گردیده فصد هر دو قیفال او در ایام متفرق نمودم و ضعیف بسیار شد و اسهال خفیف به هم رسید از مرض صحت تام یافت. جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سودا با خون آمیخته باشد اول رگ اکحل گشایند و اندک خون کم کنند و غذا خفیف بارد جید الکیموس دهند و تا یک هفته برین تدبیر بمانند بعده

دیگر بار فصد اکحل کنند اگر قوت قوی باشد اخراج خون به مقداریکه مناسب دانند به یک دفعه کنند بهرآنکه استفرغ آن به یک بار قوت صعود بخار به دماغ منع کند و اگر قوت قوی نباشد در دو یا سه دفعه بیرون کنند و زنان را رگ مابض یا صافن گشایند تا او را حیض شود و تنقیه بدن ایشان گردد و چون طبیب را معلوم شود که بخار این خون در دماغ محکم شده رگ پیشانی باید گشاد و بعد فصد، راحت دهند بعد از ان ماءالجبن دهند و تنقیه به ایارج فیکرا یکدرم و اطرفیل صغیر دو درم یا سه درم و اف تیمون دو دانگ تا نیم درم مرکب کرده در هر هفته یکبار کنند و اگر متحمل باشد یک دانگ شحم حنظل زیاده نمایند اگر باین علاج اثر صلاح پدید آید بهتر والا ادویه قوی تر دهند و بهترین دوا اندرین باب ایارج جالینوس است و اگر بعد تنقیه سه بار به ایارج مذکور [علائمی] بر صلاح ظاهر نشود حبی سازند از حجر ارمنی مغسول و ایارج فیکرا و اف تیمون و غاریقون و شحم حنظل هریک به مقداریکه مناسب حال مریض دانند و ایارج فیکرا و روفس و لوغاذیا نیز به مطبوخ اف تیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و اسطوخودوس و مویر منقی و اندکی نمک هندی سودمند باشد. و اگر بعد از این راحتی نیابند حجر ارمنی مغسول به ایارج فیکرا مساوی مرکب ساخته بدهند.

سکندر گوید:.... و هرگاه که این همه تدابیر بکار برند و مرض برحال خویش باشد ناامید نشاید شد و بهمین طریق [عمل] نمایند که هنگام تغییر هوا صحت ظاهر شود و اگر از ان هوا بهوای دیگر تحویل کنند صواب باشد.

و باید دانست حال آمیختن سودا با خون مختلف باشد:

گاهی سودا لطیف تر و تیز تر و از خون متمیز در عروق برخون طافی باشد خارش و بهق و مانند آن از وی تولد کند و علاج این سهل تر باشد

و گاهی سودا ساکن تر و غلیظ تر و راسب باشد بواسیر و دوالی و داءالفیل از ان پیدا شود و علاج این مشکل تر باشد

گاهی همه اجزای سودا با جمیع اجزای خون آمیخته باشد و غیر متمیز بود امراض گوناگون حادث شود و این نوع مالیخولیا که مذکور شد از انجمله باشد.

و آنجا که ماده سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین که از سرکه عنصل سازند موافق تجارب محمد زکریاست که [حکایت] جوانی صاحب مالیخولیا را نزدیک او بردند و او گاهی موی ریش خود و گاهی کلوخ از دیوار همی کند یدی و دور بیضه او غلوله سخت ظاهر شده بود فلکه چرخه و محمد زکریا فرمود که او را فصد کنند و اگر خون سیاه ببیند چندان برآرند که

رنگ خون بگردد و در یکماه دو مرتبه مطبوخ اف تیمون دهند و آن شب که فردای آن مطبوخ وقت خواب سه درم اف تیمون با مویز منقی کوفته بدهند و بامداد مطبوخ بنوشانند و روغن بنفشه بر سر او نهند و بر بیضه او ضماد ملین گذارند و دل او خوش دارند بدین تدبیر صحت یافت. صفت مطبوخ اف تیمون: بگیرند اف تیمون و هلیله کابلی و اسطوخودوس و مویز منقی هریک ده درم بسفائنج پنج درم تربد نیم کوفته چهار درم سنای مکی هفت درم همه را در سه رطل آب بجوشانید چنانکه رسم است و صاف کنند و کسی را که از مطبوخ کراهت کند این حب اف تیمون بدهند و نسخه ان در قول مسیحی گذشت.

خضر و قرشی و سدید می نویسد ابتدا به فصد کنند اگر در خون کثرت یابند یا از قیفال چنانچه در صنف اول یعنی مالیخولیای دماغی و یا از اکحل و باسلیق و صافن چنانچه در نوع ثانی و ثالث یعنی مالیخولیا که ماده آن در جمیع بدن باشد و در مراقی پس اگر خون سیاه و غلیظ برآید مقدار حاجت برآرند و الا به سرعت بند کنند که هنوز ماده مستقر در دماغ بود و در عروق بدن منتشر نباشد و در این هنگام فصد پیشانی صواب باشد و در هر سه انواع آن در ابتدا ماء الشعیر مبرز بزرور بارده مثل اسفاناج و کشنیز یا ساده به شکر دهند یا جلاب به گلاب و عرق گاوزبان به شکر و تخم ریحان یا شربت سیب به عرق گاوزبان یا شربت نیلوفر یا شربت شاهتره به عرق گاوزبان تنها و به عرق بید و عرق بادرنجبویه بنوشانند و یا مطبوخ بادرنجبویه و اسطوخودوس و گاوزبان و اصل السوس و سپستان گل سرخ به شکر یا خمیره بنفشه یا گلقدند دهند و اغذیه جید الکیموس مرطب بسیار مثل شوربای چوزه مرغ و ماکیان فربه و بره و بزغاله خوراند و یا اجاصیه و رمانیه و تفاحیه و حصرمیه دهند اگر سودا از احتراق صفرا باشد و در سن شباب و فصل و بلد حار یا حنطیه یا رشته اگر هضم احتمال کند و مالیخولیای مراقی نباشد چه مراقی را ضعف معده لازم است و دیگر اغذیه در قول گیلانی گذشت و حلوا از شکر و نشاسته و روغن بادام و خشخاش و تخم خرفه سوده یا شیر آن داخل کرده و فواکه و ادهان بارده که سابق مذکور شد استعمال نمایند و چون علامات نضج ظاهر شود و قوت متحمل باشد تنقیه به مطبوخ فواکه در صفراوی و بطبیخ اف تیمون یا حب آن در سوداوی نمایند یا پنج درم تا هشت درم اف تیمون به شیر تازه و شکر و یا سفوف سودا بماء الجبن دهند و اطریفیل صغیر تنها یا مقوی به اف تیمون و خصوصاً در مالیخولیای دماغی نیکو است و تعهد تنقیه بعد هر اندک مدت نمایند و انفع اشیا که در این باب بمشاهده ما در آمده ماء الجبن است که در آن اف تیمون و هلیله سیاه خیسانیده شربت شاهتره و روغن بادام بر آن

انداخته باشند و باید که ایشان را از معالجه یعنی استعمال مطبوخات منضجه و مسهلات بعد هر زمان راحت دهند بتکرار تنقیه ساقط نشود و از نکایت مسهل استراحت یابد در ایام راحت و عقب تنقیه مفرحات یا قوتیه استعمال کنند و لزوم عقل ایشان نمایند بملازمت شخصی که از آن محبت داشته باشند مثل احضار کسی که مهیب و باوقار بود و صاحبان این مرض را مهابت او باشد و در بعض گمانهای فاسد ایشان بآنها مائل شود تا حدت و غضب ایشان بعناد و مجادله زیاده نشود و اکثر عروض مالیخولیا مردمان عقیل را می باشد به سبب کثرت افکار ایشان در علوم و تدبیرات معیشت و به سبب حرارت مزاج و قلوب و کبر رأس و دماغ های ایشان.

گیلانی گوید که علاج مالیخولیای حادث از احتراق سودای طبیعی اینست که اگر علامات خون ظاهر باشد فصد هفت اندام و تقلیل خون سودای بدفعات نمایند و زنان را برای ادرار حیض فصد مابض و صافن کنند و اگر فصد ممکن نبود تدبیر ترطیب و تنقیه بنوعی کنند که در قول ابن عباس گذشت و یا بماءالجبن سفوفی دهند که در قول جرجانی مسطور شد و معالجه او بعلاج خفقان بارد کنند و اگر در بدن او حرارت و در نبض سرعت باشد علاجش بعلاج خفقان مع الحراره نمایند و معجون نجاج و معجون اف تیمون به شربت بادرنجبویه برای ایشان نافع ست و این مطبوخ اف تیمون برای این علت و جمیع امراض سودای از جرب کهنه و بهق سیاه مفید بود: هلیله سیاه بیست درم بسفناج کوفته چهار درم تربد کوفته یک نیم درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس هفت درم اف تیمون نو انداخته یک جوش دهند و مالیده صاف نموده دو ثلث رطل ازان بگیرند و غاریقون ثلث درم شحم حنظل دو دانگ نمک نفطی یک دانگ به غسل سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند پس مطبوخ مذکور بنوشند.

و آنچه این را و جمیع امراض سوداویه و قولنج را نفع می کند شوربای خروس پیرست که به آب و نمک و شش درم بسفناج کوفته بپزند و شوربای آن بنوشند و علاج مالیخولیای حادث از سودا که از احتراق بلغم باشد مثل علاج مذکورست و این معجون را بغایت ستوده اند: بگیرند هلیله جات و اف تیمون و افسنتین و امله مساوی و اندک مصطکی کوفته بیخته به غسل بسرشد بعده به تربد و خریق سیاه و سقمونیای مشوی تقویت داده در هر سه روز یکبار دو درم تا سه درم بدهند

[حکایت] مؤلف اقتباس می‌نویسد که شخصی را مالیخولیای نائبه بود که در اول موسم بهار پدید آمدی و تا شروع زمستان میماند و در این اثنا هیچ معالجه سودمند نشدی و پیش از ظهور نوبت بیک هفته درد سر عارض میشد من در شروع درد سر بر تارک سر او داغ خام تمام نهادم و همان وقت یک عدد زردی بیضه سنگ پشت و زعفران سه ماشه در یک توله زیبق آمیخته گفتم که به دست خوب بر آنجا بمالند تا همه جذب شود و تا سه روز همین نمط به عمل آرند و این دوا دادم شیر مغز بادام هفت عدد گل سرخ یک توله برگ تنبول پخته سه عدد در عرق شاتره هفت توله و کیوره پنج توله و گلاب چهار توله و شربت گاوزبان و نیلوفر هر یک دو توله داخل کرده تخم بادرنجبویه سه ماشه تخم شربتی چهار ماشه پاشیده بنوشند در عرصه سه روز درد سر موقوف شد و مالیخولیا خفیف پدید آمد و به همین دوا در عرصه یک ماه بتمامه زائل گردید و در سال آینده باز به دستور همه تدبیر به عمل آمد همه اعراض خفیف تر ظاهر گشت و در سال سوم هیچ اثر خفیف هم ظاهر نشد. (12)

حکیم عقیلی:

« باید به نهایت قصد و توجه ترطیب او باشد و بعد از آن متوجه استفراغ ماده گردد. اگر ماده دموی محترق باشد، دلایل آن از امتلای عروق، سرخی بشره، حرارت ملمس و غیر آنها دال بر آن باشد، فصد اکحل و اگر آن ظاهر نباشد فصد قیفال گشاید و خون به قدر طاقت و قوت اخراج نماید مگر آنکه بدن بسیار ضعیف و مواد قلیل و تنها در دماغ باشد و نیز بیس مستولی که در این صورت گرفتن خون بسیار، ممنوع و مضر و باعث زیادتی ضعف و بیس و هلاکت است.

بعد از آن ملاحظه نماید که کدام جانب از سر ثقیل تر است، فصد باسلیق ابطی از آن جانب نماید و بساست که محتاج می‌گردد به فصد هر دو باسلیق از هر دو جانب خصوصاً وقتی که ثقل از هر دو جانب یابد و باید که ملاحظه نماید رنگ خون را در حال فصد، اگر سیاه باشد دلالت می‌نماید بر آنکه ماده محترقه انبساط و انتشار به بدن نموده با تمکن آن در دماغ و اگر احمر قانی یعنی سرخ خالص باشد، دلالت می‌نماید، ماده در عروق دماغ است و منبسط در بدن نگشته، این زمان باید که فصد رگ پیشانی نماید.

بدانکه فصد صافن اولی است از فصد قیفال از برای جذب ماده، بسوی مکان دورتر خصوصاً در زنان جهت آنکه اکثر ایشان به مشارکت رحم می‌باشد و فصد صافن، ادرار طمث می‌نماید و اگر خون، کم محققن به دماغ می‌باشد، حجامت بین الکتفین بهتر از فصد است.

و بعد از آن مبردات و مرطبات مقویه قلب و دماغ و اغذیه بارده رطبه جیده الکیموس چند روز تا یک هفته و زیاده بر آن بخوراند و باز اگر محتاج به فصد گردد و قوت قوی باشد، فصد اکحل نمایند و بعد از آن ماء الاصول بخوراند به نسخه ای که در قرابادین ذکر یافت. تا 7 و یا 10 روز، در این ایام بدن او را تمریح نماید به روغن بادام و بنفشه و سعوپ بدن نماید.

و بعد از آن اگر بیابد که ترطیب در بدن او به هم رسیده و اخلاط او نضج یافته، قابل استفراغ گشته است، استفراغ نماید به مطبوخ ایتیمون، بسفایج و هلیله چند مرتبه، هر مرتبه یکی بعد دیگری. یا استفراغ نماید به این مطبوخ اگر بدن ضعیف باشد:

عناّب سپستان از هر یک 50 عدد، شاهتره و سنای مکی از هر یک 5 درهم، هلیله سیاه و گاوزبان و بسفایج فستقی محکوک مرضوض و ایتیمون از هر یک 3 درهم گل سرخ 4 درهم؛ علی الرسم طبخ نموده صاف کرده، حل نماید در آن 10 درهم فلوس خیار شنبر و از هر یک از تمر هندی و ترنجبین 2 استار فانید 1 استار صافی نموده و روغن بادام شیرین 1 مثقال بر آن ریخته نیم گرم بیاشاماند. و اگر 10 درم شیر خشت خراسانی زیاده نماید، اقوی می گردد.

بعد از این، استعمال مرطبات و مقویات دماغ و قلب نماید همیشه، به نطولات متخذه از بابونه، شبت، اکلیل الملک و اصل السوس تا آنکه غلیظ نگردد ماده، و بر سر بریزد ادهان مناسبه مانند روغن بنفشه، کدو و بادام شیرین. و اگر سودای غیر محترق بعید از حرارت باشد، زیاده نماید در نطولات، برگ شیخ، برگ غار و پودنه و استعمال نماید اغذیه محموده مولده خون صالح لطیف مانند سمک رضاضی و لحوم خفیفه بخوراند. و بعد از آن مشغول تقویت قلب گردد به مفرحات حاره اگر یافته شود در نبض و غیر آن، دلائل سوء مزاج بارد و اگر مائل به حرارت و یا اعتدال یابد، مفرحات مائله به برودت و یا معتدله استعمال نماید و اگر سوء مزاج حار یافته شود، مفرحات بارده و مانند آنها زیرا که محافظت قلب و تقویت آن اهم است در این علت جهت آنکه خالی نمی باشد از مشارکت قلب. و همچنین سائر تدابیر به حسب آن مرعی دارد در هر یک از اینها، و بعد از آن متوجه تبرید رأس گردد به آنچه ذکر یافت در باب رعونت و حمق.

اگر سودای محترق از صفرا باشد علاج آن:

تنقیه و ترطیب دماغ و بدن است به حب بنفشه یا به مطبوخ هلیله زرد و یا به مطبوخ ایتیمون و یا معجون نجاح یا به ماء الجبن.

بعد تنقیه و ترطیب رأس، تقویت قلب به نحوی که ذکر یافت و آشامیدن اطعمه و اشربه مرطبه و تغذیه به لحوم جوجه مرغ، بزغاله شیرخواره با کشک الشعیر، کدو، اسفناخ و روغن بادام شیرین و استحمام آب شیرین نیم گرم و تمریح بدن و سر به روغن بنفشه و کدو و نطول نمودن به ماء الجبن مرطب و یا اشیای مرطبه دیگر و ترک گرسنگی و تعب و بیداری و تعدیل مزاج به اشیای مرطبه مبرده.

بعضی از قدما ستوده اند در مانند این موضع، خوردن صبر هر روز قدر قلیلی و آشامیدن آبی که در آن سه اوقیه افستتین جوشانده باشند و یا 10 قیراط عصاره افستتین را در آب حل نموده و نیز ستوده اند آشامیدن هر شب جرعه ای از سرکه ثقیف تند خصوصا که سرکه عنصل باشد. و شیخ الرئیس گفته می ترسم از غائله سرکه در این علت، مگر اینکه وثوق و اعتماد باشد که ماده متولده از صفرای محترق حار است که در این صورت سرکه بهترین چیزها است خصوصا سرکه عنصل و سکنجبین متخذ از خل عنصل و همچنین سرکه ای که در آن جعده و زراوند جوشانیده باشند. و نیز سرکه نافع است هنگامی که مرض به مشارکت طحال باشد و ماده در طحال موجود. و جایز نیست استعمال ایارجات کبار و جمله مسهلات قویه در این علت زیرا که خوف آن است که آئل به جنون و مانیا و داء الکلب گردد.

اگر سودا محترق از بلغم باشد، علاج آن:

فصد صافن یا باسلیق و آشامیدن جلاب معمول از بادرنجبویه و نیلوفر و اصل السوس محکوک مرضوض از هر یک سه درهم با گلغند شکری 10 درهم. و تغذی به نخودآب با مغز قرطم. بعد از نضح تنقیه بدن نماید به حب اف تیمون یا به مطبوخ آن و اگر مکروه آید او را آن هر دو این مطبوخ را بنوشد:

سنای مکی 7 درهم گل سرخ بادرنجبویه و نیلوفر از هریک سه درهم جوشانیده مالیده، صاف نمایند 10 درهم شکر سفید و 7 مثقال معجون نجاح در آن حل نموده سحرگاه بنوشند و یا آنکه معجون نجاح را خورده، مطبوخ را بالای آن.

و اگر علت مزمن گردد، لابد قی فرماید به خربق و مضوغات و غراغر و شموومات طویه و مشک و عنبر و افایویه و عود و امثال اینها. تغریق رأس به ادهان مرطبه مفتره و تنطیل به نطولات متخذ از بنفشه، نیلوفر، خطمی، جوی مقشر و برگ کاهو، و ضمادات متخذ از مغز تخم کدو، هندوانه، بنفشه، نیلوفر، شیر زنان و سایر تادبیر مرطبه تا آنکه ترطیب دماغ و ملت منخرین ظاهر گردد. نشستن در مساکن بارده رطبه و نزدیک آبها یعنی جایی که در آن حوض

و نهر جاری باشد و یا در آن آب پاشیده باشند و آشامیدن العبه و اشربه مرطبه و استحمام کثیر با آب شیرین و یا غسل نمودن به آن و خواب بسیار کردن و تقویت قلب به مفرحات مذکور و ترک ریاضت و فکر و جماع و سایر تدابیر مسخنه مجففه» (23)

جمع بندی نظرات در باب درمان مالیخولیای به مشارکت تمام بدن:

حکیم رازی، خلاصه درمان مالیخولیای غیر دماغی را شامل فصد، اسهال متواتر از سودا، توجه خاص به تبرید کبد، تقویت طحال بر جذب مواد، گشایش افواه بواسیر و لزوم حمام و خواب می داند.

حکیم علی ابن عباس اهوازی، در موارد غلبه دم یا سودا ابتدا فصد و پس از آن ترطیب بدن. در مورد غلبه سودا، در صورت نیاز اسهال متواتر سودا به نحوی که بین دو اسهال ترطیب و تقویت بیمار نیز لحاظ گردد در موارد غلبه صفراء، ابتدا ترطیب بدن با مواد موافق صفرا سپس اسهال صفرا و در صورت نیاز تکرار این امر. در کنار موارد فوق تغذیه مناسب و مرطب، استحمام، درمان کم خوابی، استراحت و... را نیز باید مد نظر داشت.

حکیم اخوینی، فصد و اسهال متواتر، تغذیه با غذاهای مناسب و پرهیزات مولد سودا را توصیه نموده است.

حکیم زهراوی، فصد سپس اسهال متواتر و ترطیب بدن را علاج این نوع ذکر نموده است. حکیم حسینی جرجانی، ابتدا فصد و سپس اسهال متواتر و مابین اسهالین نیز استراحت و ترطیب را توصیه می نماید.

حکیم نفیس ابن عوض در شرح الاسباب و حکیم ارزانی در طب اکبری و حکیم عقیلی خراسانی در معالجات نیز درمان را بر حسب خلط غالب بیان کرده اند بدین نحو که در مورد غلبه دم و سودا ابتدا فصد سپس در غلبه سودا اسهال متواتر سودا و ترطیب بدن در موارد غلبه صفرا ابتدا ترطیب سپس اسهال صفرا در غلبه بلغم نیز پس از منضجات، تنقیه بدن از بلغم سپس تغذیه مناسب را توصیه نموده اند.

حکیم اعظم خان نیز همانند اهوازی، نفیس، ارزانی و عقیلی درمان این نوع را بر حسب نوع خلط غالب بیان کرده است بدین صورت که در علاج دموی، ابتدا فصد و پس از آن ترطیب و تقویت را ذکر نموده در مورد صفرا نیز ابتدا ترطیب سپس منضج و مسهل صفرا. در سوداوی

نیز ابتدا فصد و سپس منضج و مسهل صفرا را بیان نموده و در بین این تدابیر ترطیب بدن با اغذیه و دیگر موارد را مد نظر داشته است.

درمان اختصاصی انواع مالیخولیا:

3) درمان مالیخولیای مراقی:

حکیم رازی:

[اصحاب مالیخولیای مراقی] از اشیای بارده نفع می برند چرا که موجب تعدیل مزاج معده آنها می شود به این بیان که آنها رطب بوده و ردائت و حدت سودا را اصلاح می نمایند. این بیماران از طریق قلع علت منتفع نمی گردند مگر اینکه زمان طولانی از بیماری آنها بگذرد، بدین بیان که خلط سودا بواسطه حرارت کبد تولید می شود و طحال آنها از کبد جذب نموده و به سوی معده دفع می نماید حال اگر تولید سودا کم شود طبعاً سودای کمتری به معده دفع می گردد و این بزرگترین درمان مالیخولیا [ی مراقی] است.

و اما در مراقی باید کبد را تدبیر نمایی که سودای اضافی در آن متولد نشود و اگر این امر میسر نشد، پس بر تو باد استفراغ مداوم سودا با اسهال سپس جوارشات مسهل سودا و فم معده را نیز تقویت نما...

بیماران مالیخولیای مراقی اگر دارای معده ای قوی هستند، اسهال آنها در یک نوبت انجام گیرد و اگر نه در دفعات متعدد و کم کم. باید سر را نیز پس از سائر درمانها با آنچه که موجب تقویت آن می شود، درمان نمایی تا آنچه که از شکم به سوی آن مرتفع می گردد، قبول نکند و به او سکنجبین بنوشان تا معده را پاکسازی نماید و اگر احتیاج به حقنه لینه شد، حقنه نما و سعوپ بالطیب کن تا موجب تقویت سر گردد همانند این:

مسک 1 جزء کافور نیم جزء زعفران و صبر هر یک 1 جزء شکر طبرزد 2 جزء و سعوپ نما یک دانق با شیر تازه.»

روفس می گوید: کسانی که مالیخولیا دارند، با روان شدن شکم و جشاء و قی، حالشان بهبود یافته و بیماری تخفیف می یابد.

من می گویم: این موارد در نوع شراسیفی [مراقی] است و روفس فقط نوع مراقی را بیان کرده است و من از جالینوس در عجبم که در علاج، این بیماران را با اقیمون و صبر اسهال نداد،

چرا که این دو با هم موجب تلین اسهال شده و برای معده هم مفیدند و این بیماران به آن نیازمندند چون سوء هضم دارند. و هر روز بعد نفص مقدار کمی از این دو بده و نیز هر روز 30 درهم از عصاره افسنتین به آنها بده چرا که بواسطه آن دچار نفخ زیاد نمی شوند و طبع آنها نیز خشک نمی شود و هضمشان نیکو می گردد و ادرار بول آرد [و خون از خلط غلیظ به ادرار بول صافی شود] و این نیکوترین چیز برای آنان است و باید ریاضت را کم کنند و غذاهای مناسب بخورند و نیکوترین ریاضت برای آنها پیاده روی است. و کسانی که سوء هضم دارند، قبل از غذا باید به حمام رفته و غذایشان هم باید سریع الهضم بعید النفخ مصرف باشد که موجب لینت شکم شوند. و هنگام خواب سرکه بسیار ترش تجرع نمایند و در غذای خود نیز قرار دهند چرا که سرکه معین در نیکویی هضم است بویژه هنگامی که عنصلی باشد و اگر ممکن باشد، فصد نماید بویژه در ابتدای بیماری و هنگامی قوت برگشت به اخراج سودا با قوت با شحم حنظل و خربق سیاه پرداز. نیازی به استعمال هر روز ملین جهت لینت بدن نیست. افتیمون نافع ترین دارو جهت این بیماری است و همچنین پودنه، اسارون و ماء الجبن و تداوم افسنتین که تعداد کثیری از بیماران با دوام مصرف افسنتین از این بیماری بهبودی پیدا کرده اند. و آنهایی که ضعف معده دارند البته باید که قی نموده و آنها را با اغذیه ملینه چون نان سمید و گوشت ماکیان و ملخ و ماهیان کوچک تغذیه کرد. به آنها کمک نما تا ابدانشان رشد و نمو نماید هنگامی که چاق شوند از اخلاق رديه منتقل شده و بهبودی تامی می یابند.

و از اسباب و تدابیر سابقه سؤال نما و علاج نما آنها را به ضد... بر تو باد گرم نمودن شراسیف شان با تکمید دائم برای نیک شدن هضمشان و از بین رفتن نفخ شان و نطول نما با آبی که موجب تحلیل ریاح می گردد همانند طییخ پودنه و سداب که این طییخ موجب تحلیل نفخ شده و معین هضم است اما با زیتون طبخ کن و با آن تمریخ نما و اگر در جوشانده، پشمقرار دادی آنرا بر شکم بگذار.

اگر با بزور از بین برنده ریاح ضماد سازی [و بر شکمشان قرار دهی] جایز است اما باید آنرا در شب انجام دهی و نیز روغن مالی با روغن سوسن من می گویم: کسانی که بیماری مالیخولیای آنها در بهار به تهییج می آید در مغزشان فساد نیست و لکن خون عروق مغزی آنها سوداوی است ولذا در بهار به هیجان آمده و موجب شدت بیماری می شود

سرافیون: ابتدا نما درمان را با فصد اکحل و در زنان و کسانی که بدنبال احتباس بواسیر به این بیماری مبتلا شده اند فصد صافن نما سپس چند روزی استراحت بده و تغذیه آنها را غذاهایی چون گوشت بره و بزغاله و پرندگان قرار داده و از بادنجان و عدس و کلم و پنیر کهنه و گوشت گاو و گوشت های شور پرهیز نمایند [فی الجمله] غذاهای مرطب بخورند و اگر حرارت زیاد باشد، سکنجبین شکری.

من می گویم: در این نظر است چرا که سرکه اگر مداوم مصرف گردد خود مولد سوداست. اگر بیمار آن لاغر و محروم المزاج باشند، به آنها ماء الجبن و ایتیمون و هلیله سیاه بنوشانید، اگر استفراغ سودا دادی به میزان زیاد پس بعد از اینکه وضعیت بیمار را شناختی ادویه ای که برای قلب سودمند است را بگیر، اگر محروم المزاج بود سفوفاتی که برای خفقان حار داده می شود استعمال نما و بالعکس و 1 مثقال تریاق به آب گاوزبان یا دواء المسک بنوشان.

من می گویم: اما درمان کلی مالیخولیای مراقی، قی، تدابیر مقلل سوداء هم به لحاظ تولید و هم به لحاظ استفراغ آن، تا طحال سودای [مازادی] نیابد که آنرا [بطور مداوم] بر معده دفع نماید و نیز فصد اسيلم برای اینکه طحال مشتاق جذب گردد.

اسکندر در مقاله اش «فی المالخولیا» می گوید:

در علاج مالیخولیا تسریع نما که اگر این بیماری مزمن گردد، دماغ به سوء مزاج تأخیری مبتلا می شود که شبیه به حال طبیعی است ولی بهبودی برای آن نیست البته. چه بسا محتاج به اسهالشان هستی که ابتدا باید چند روزی با اغذیه و اشربه مرطب و حمام ترطیبتشان دهی سپس اسهال ماده بده حال توجه نما اگر اسهال کافی بود [که هیچ] و الا باز چند روزی راحتشان بگذار و آنها را به غذاهای مرطب، حمام نیم گرم، راحتی و استراحت ملزم کن پس از آن دوباره مسهل بده اما این بار قوی تر از بار اول به ایارج فیکرا و سقمونیا اگر محروم و دچار احتراق بود، 11 قیراط سقمونیا و 96 قیراط ایارج

من می گویم: یک سوم این مقدار

اسکندر می گوید: بر حذر باش از اینکه آنها را با ایارجات کبار و قوی الاسخان، اسهال دهی که این امر به غایت جنون منجر می شود به این دلیل که موجب احراق خونشان شده و آنها را به غایت بیس و حدت رهنمون می گردد. نیکوترین وجه در اسهال آنها این است که به آبی که مسخن نیست اسهال دهی و پس از آن غذای مرطب برایشان تدبیر نما که من خلق کثیری

از آنها را فقط با تدبیر مرطب درمان نمودم. و در اغذیه ای چون کشک الشعیر، ماهی صخری، ماکیان، کاهو، خیار و انگور مبالغه نمایند اما انجیر نخورند.

من می گویم: همچنین از غذاهای حریف و مالح چون مری، خردل و پنیر باید پرهیز نمایند و حمام فاتر نفع بلیغ برای آنها دارد چرا که آن بعضی اخلاطشان را تعدیل نموده و بعضی دیگر را استفراغ می دهد. هرگز نباید بر سر آنها آب گرم ریخت بلکه آب باید نیمگرم باشد و بعد از حمام بدنشان را با روغن بنفشه و روغن مورد تمریخ نما و سرشان را با خطمی و لعاب بذر قطونا بشوی و اگر از حمام خارج شدند تشنه بودند آب را کم کم به آنها بنوشان.

هنگامی که مزاج بیمار کثیر الحراره نباشد و علائم سودا ظاهر باشد، پس با افیمون و ماء الجبن در تابستان و در زمستان با ماء العسل به اندازه قوطولی^{۲۴} و از افیمون 72 قیراط و هم اندازه آن ایارج فیکرا، اسهال بده و سپس چند روز راحتش بگذار و تدابیر مرطب بکار بر و پس از دوباره اسهال بده اگر کفایت نکرد ایارج بنوشان که مسهل سوداست و اگر آن هم فایده ای نداشت چاره ای نیست جز خربق و حجر ارمنی.

قدما، خربق را بکار می بردند اما من حجر ارمنی را بر خربق مقدم می دارم به دلیل اینکه هم کوتاهی در فعل آن نیست و هم اینکه خطری ندارد. حجر ارمنی اگر شسته شود مسهل است و اگر نشود مقیء، به هر حال اگر دوست نداری به عنوان مقیء استعمال نمایی، دو یا سه بار آنرا شستشو بده، قوت فعلش در ایام کمی به بیمار می رسد و بدو آشکار می گردد و قدر شربت آن 30 تا 36 قیراط است و اگر نیاز شد دوباره استعمال کن که این دارو نه مسخن است و نه برای آن کیفیت ردیه ای مترتب شده و نه بدمزه است و [می توان] ایارج را به آن مخلوط نمود. اما من به همین جهت ایارج فیکرا نصف اوقیه، افیمون نصف اوقیه، غاریقون 4 گرامی^{۲۵} سقمونیا 1 گرامی (و در نسخه ای دیگر نصف اوقیه)، قرنفل 50 عدد، حجر ارمنی 4 گرامی که با شربت گل سرخ و سفرجل^{۲۶} یا به آب برگ اترج معجون نمایند. مقدار شربت 4 تا 14 گرامی که آن علاوه بر اخراج سودا موجب تقویت معده نیز می گردد.

من می گویم: در این علت چیزی بدتر از تنهایی برای این بیماران ندیدم و به همین جهت دیدم کسانی که در تنهایی به سر می برند، بدحال اند و شایسته نیست که حتی با امثال خودشان هم بنشینند بلکه باید نزد آنها مردمان عاقل باشند که با آنها به صواب تکلم نموده و به آنها مواضع خطایشان را بشناسانند.

اسحق می گوید: هنگامی که احساس کردی، شخصی بیش از حد معمول به فکر فرو می رود، پس به اف تیمون با سکنجبین به قدر قوتش بنوشان و هنگامی که همراه مالیخولیا بیداری و پرخاشگری باشد پس به میزانی که امکان دارد، تدابیر مبرده همراه با ترطیب بکار بر. ابوجریح: بسیاری از بیماران مالیخولیا با اف تیمون بصورت مفرد و یا با ترکیب اف تیمون و افستین درمان می شوند. اقحوان نیز برای اصحاب سودا نافع است فعل نمک حاشا نزدیک به اف تیمون است.(9)

حکیم علی ابن عباس:

« درمان بیماری معروف به مراقی:

شایسته است بیمار مطبوخی که در آن شبت، ترب، پودنه نهری، خربق سفید با سکنجبین عسلی بنوشد پس اگر معده را با قی پاکسازی نمودی، سه روز بیمار را راحت بگذار و او را با غذاهایی چون نان سمید با شوربای پرندگان بصورت اسفیدباج یا زیرباج و دیگر اغذیه موافقه این بیماری تدبیر نما. در روز چهارم به او ادویه ای که به تنقیه خلط سوداوی موصوف اند یا به مطبوخ اف تیمون تقویت شده با ایارج و شحم حنظل و خربق اسود، بده و اگر واجب شد در آن مبالغه نما تا آثار بهبودی را ببینی و اگر بهبودی ظاهر نشد به او نقوع صبر بده تا معده را از خلط سوداوی پاک نماید. [صفت نقوع در کتاب آمده است]

اگر دیدی بیمار بهبود یافت و آثار صلاح و بهبودی و آرامش بر تو آشکار شد، وی را بر همین تدبیر ملزم نما تا بهبودی کامل حاصل شود و الا به بیمار ایارج حالینوس و ایارج روفس به آب مطبوخی که در آن هلیله سیاه و کابلی، گاوزبان، اف تیمون، اسطوخودوس و بسفایج از هر کدام به قدر نیاز جوشانده باشند. اگر بیمار ادویه حاره را تحمل نکرد و از آن متأذی شد پس آب کاهو و سکنجبین نصف تا یک رطل در هر روز همراه این سفوف مصرف نماید، صفت آن:

هلیله سیاه و کابلی از هر کدام 3 درهم، اف تیمون اقریطیشی 4 درهم، غاریقون 1/5 درهم و خربق سیاه 4 داتق، همه را کوبیده سائیده، دو الی سه درهم با ماء الجبن میل شود.(10)

حکیم اخوینی:

« علاج مالیخولیای مراقی، خوردن اف تیمون بود با سکنجبین بدان قدر که یاد کرده آمده است. دو روز درنگ کند و باز دیگر باز خورد تا هفت بار تمام شود، آنگاه اطریفل اف تیمونی سوده 2 درم سنگ، پاره نیم درم سنگ و اگر بتواند خوردن بر این صفت:

اطریف 2 درم سنگ، افتمون یک درم سنگ معجون کند و بخورد و اگر تواند قی کند به آب ترب که در آن خربق سیاه اندر کاشته بوند آن شب تا ترب طعم خربق بگیرد (مقدار خربق نیم درم سنگ). (14)

حکیم زهراوی:

« علاج مالیخولیایی ناشی از مشارکت فم معده و شراسیف است:

اگر امتلاء در عروق آشکار بود، ابتدا فصد باسلیق و سپس اسیلیم نما از دست چپ، اگر رنگ خون سیاه بود پس خون بیشتری اخراج کن و اگر خون سرخ رقیق دیدی فوراً رگ را ببند و با طبیح افتمون یا ماء الجبن اسهالش بده. یا نخانخ و بنادقی که در انتهای مقاله اطریفلات، توصیف شده است و یا ایارج لوغادیا یا ایارج جالینوس به طبیح افتمون را بکار بر. و تمام توجه ات به معده و اسباب هضم باشد و به هر حيله ای در سلامت آن بکوش به جوارشات حاره یا عطریه یا جوارش عود یا جوارش جوزی و یا جوارش انیسون و مانند آن از جوارشات موصوف در مقاله جوارشات.

و بیمار را در هر روز به جهت ترطیب به حمام داخل کن نباید نشستن در حمام طولانی شود. در خلال ادویه مسهله از معجون مفرح و یا داوء المسک و طبیح الاصول با روغن لوزین و مانند آن استعمال نما.

نطول مراق و فم معده با آبی که در آن بابونه، شبت، حب الغار، پونه و نمام و مانند آن طبیح شده باشد و برای تحلیل نفخ، تضمید موضع با بزر کرفس، بسباسه، حب الغار و مانند آن و نیز ضماداتی که در مقاله اضمده بیان شد، بکار بر.

بادکش بر مراق شکم قرار بده و قی نیز استعمال نما. برای تغذیه باید اطعمه ای مصرف نماید که مولد خلط محمود باشد اگر این علاج کفایت نمود که هیچ و الا باید بر معده و مراق شکم داغ نهاد.

علاج مالیخولیایی که از قِبَل ساقین و قدمین باشد، با دستوراتی که در درمان مالیخولیای ناشی از تمام بدن ذکر نمودم باید درمان شود و باید ساقین و قدمین را با آبی که در آن بابونه و شبت و همانند آن طبیح شده است، مالش داد و نیز تدهین با روغن های حاره. (15)

حکیم شیخ الرئیس:

« اگر سبب مالیخولیا، ورمی در معده و احشاء یا مزاج حاری در آن که محرق است، باشد، باید آن را با تبرید سر و ترطیب و تقویت آن تدارک نمایی تا آنچه به سوی دماغ می آید قبول نکند.

و اگر سبب در مراق باشد، و بیمار علائم ریاح و قراقر دارد، اگر در مراق ورم حار باشد، آن را با آنچه که در باب اورام گفته شد به تحلیل ببر و درمان کن و سر را تقویت کن و تغریق سر در ادهان مقویه و مرطبه نما و حجامت با شَرَط^{۲۷} برای خارج نمودن خون بکار بر و در چنین بیمارانی نباید کبد را گرم کنی بلکه هنگامی که کبد را گرم و محرق خون به حرارتش یافتی باید آن را تبرید نمایی و طحال را نگهدار و بر مراق بادکش قرار ده و دواء خردل و همانند آن بکار بر تا ماده مسبب بیماری را به سوی دماغ مرتفع نسازد.

و اگر مراق بارد المزاج نافخه بود و ورم و التهاب نداشت، به او جوشانده افسنتین و عصاره آن را بنوشان چنانچه ذکر شد و معده او را با نطولات حاره مذکوره تنطیل نما و مراق را به ضماداتی که در آن بزر فنجنکشت، بزر سداب، ریشه سوسن و درخت مریم بکار برده ای به مدت طولانی ضماد نما سپس قطن بیمار در آب گرم یا پشم منفوش یا اسفنج قرار بده. استعمال ضماد خردل مابین دو کتف نافع است و نیز ضمادات ذرور و تیس.

بیماران مالیخولیای مراقی بسیار از چیزهای خنک منتفع می شوند به این دلیل که غذاهای مبرد، [غالباً] مرطب نیز هستند و این رطب بودن متضاد یبوست سوداست و لذا مانع از تولد ریح و بخار می شوند که با صعود به دماغ موجب آزار این بیماران گردند. گرچه این انتفاع در حدی نیست که موجب درمان بیماری گردد و لکن چون رطب هستند سودا از آنها متولد نمی شود، بنابراین ماده بیماری تقلیل یافته و بخاری نیز از این ماده حاصله، تشکیل نمی گردد و امید می رود که طبیعت بر بیماری مستولی شده و آن را اصلاح نماید.(4)

حکیم حسینی جرجانی:

« آنجا که سبب مالیخولیا گرمی جگر و جدولهای او باشد، حال او چون مکبودان باشد و مکبود کسی را گویند که در جگر او آفتی باشد و علاج او به شربتهای خنک باید کرد چون آب تخم ها و آب کاسنی و کشکاب و آب کدو و آب خربزه هند و شربت بنفشه. و استفراغ به آب گلاب، آب کسسه، فلوس خیار شنبّر، خرماي هندی و شیر خشت باید کرد و به ماء الجین. رگ باسلیق باید گشاد و غذاهای خشک باید داد و هرگاه که طعام خورد لختی کوک و کسنی با سرکه بخورد و اگر سده باشد یا حاجت آید که خلطی را لطیف کنند، لختی

کرفس با آن بخورند. چغندر و اسفناج نیز موافق باشد و کوک و کسنه پخته و خام سود دارد. و اگر قوت هاضمه قوی باشد و اندر منفذهای جگر سده نباشد، طعام های خنک و غلیظ باید دادن تا حرارت جگر باز کوشد و با آن برابری کند چون هلیم ها از گوشت گاو و ماهی بزرگ و بطون گاو و سر و پایچه به سرکه پخته و مانند این.

و آنجا که سبب ضعیفی سپرز باشد، رگ اسيلم باید زد و سپرز را پاک کردن و قوت دادن به تدبیرهایی که در باب علاج سپرز یاد کرده آمده است و ماء الجبن که به سکنگین افتمونی کرده باشند، باید داد و هرچه در علاج ماده سودایی که با خون آمیخته باشد، یاد کرده آمده است بکار داشتن.

و آنجا که مالیخولیا مراقی بود، قی نباید فرمود مگر کسی که به آسانی قی کند و خلط اندر فضای معده باشد و صواب آن باشد که طبع، نرم دارند به افتمون و ایارج فیکرا به هم آمیخته و اگر حاجت آید که هر روز از این ترکیب به مقداری که طبیب مصلحت بیند، بخورد، سخت نافع باشد و معده را پاک کند و خلطها را اندر معده باشد به آسانی فرو گذارند و دفع کنند و هر گاه که این طریق بر دست دارند، معده و امعاء بر آن راست بایستد که ثفل را دفع می کند. و هر گاه بامداد شراب افستین مقدار سی درم سنگ بدهند. [صفت شراب افستین در کتاب آمده است] اگر قنطریون باریک را بپزند و بیالایند و هر بامداد همچنین بکار دارند، سودمند باشد، معده را پاک کند و طعام بگوارد و طبع را نرم دارد و هرگاه که معده پاک می شود و طعام هضم می کند و ثفل طعام دفع می شود، بادها و بخارها تولد نکند و ماده علت بریده شود.

طعام او یک لون باید، الوان نشاید از بهر آنکه قوت معده اندر هضم الوان متحیر شده، هضم نتواند کرد، یک لون را نیک هضم کند و حیوانی که از بهر او کشند، گوشت آن اندر برف و یخ پنهان باید کرد یک روز، تا نرم شود و آنچه بریان کنند، سخت بریان نباید کرد تا خشک نشود، هنوز تری باید که مانده باشد و بپاید فرمود تا هر وقت که معده او خالی باشد، افستین رومی، شبت، پودنه دشتی، زیره، انیسون و تخم کرفس در آب بجوشانند و بیالایند و آن آب در مثانه گاو کهن کنند و بر معده او نهند و نگاه دارند، معده را قوت دهد و بادها را باز دارد و اگر خواهند که قوی تر باشد، سعتر و کندر با این چیزها یار کنند.

بباید دانست بیشتری خداوند مالیخولیا از شربتها و طعامهای سرد و تر منفعت یابند به دو سبب: یکی ضدی تری ها با خشکی سودا دوم آنکه از چیزهای سرد و تر بادها و بخارها تولد نکند و بر دماغ نرود و اگرچه منفعت چیزهای سرد و تر ایشان را، منفعتی حقیقی نیست لکن

به حکم آنکه از این چیزها تولد سودا نباشد، مدد ماده سودا از تن ایشان گسسته گردد و آن ماده که حاصل باشد، بخار نتواند گشت و او امیدوار باشد که طبیعت بر آن مستولی گردد و آنرا به صلاح آرد. و از بهر این معنی است که گاه باشد که تدبیر غلیظ نگذارد که سودا چیره گردد و گاه باشد که تدبیر لطیف، زیان دارد و سودا را یاری دهد از بهر آنکه تدبیر لطیف، اخلاط را بسوزاند و سردی و تری را کمتر کند و به آسایشی که خداوند این علت از قذف بلغم یابد، مغرور نشاید شد، از بهر آنکه از قذف بلغم راحت نباشد لکن هرگاه که امتلاء و فساد در اخلاط اندر یکدیگر به قذف بلغم کمتر شود، راحت پدید آید از این جا معلوم گردد که اصل در علاج مالیخولیا آن است که « تری » حاصل می کنند و اندر « استفراغ » سودا هیچ تقصیر نکنند.

فولس گوید: از جهت استفراغ سودا، دوازده گرمه افیمون با ماء الجبن بایید داد و اگر ماء الجبن حاضر نباشد، ماء العسل دهند و 12 گرمه 9 درم سنگ باشد و میان هر استفراغی تا استفراغ دیگر، هر روز شراب افستین می باید داد، از بهر آنکه افستین در این علت سخت نافع است، معده را پاک کند و قوت دهد و ادرار بول آرد و خون از خلط غلیظ به ادرار بول صافی شود.

و آنجا که ماده سودا با بلغم غلیظ آمیخته باشد، سکنگین که از سرکه عنصل سازند، موافق باشد، خلط غلیظ را لخته گرداند.

روفس می گوید: جماعتی را می شناسم که افستین تنها بکار داشتند و از این علت سلامت یافتند.

بوالخیر الحماد می گوید: من آزمودم افستین را در این علت چنان یافتم که روفس می گوید، منفعت آن را بزرگ دیدم. روفس حکایتی می کند و آن حکایت اندرین باب سخت با فایده است، می گوید:

[حکایت] مردی را دیدم که عمر او سی سال بود، اندر امعاء او خلط غلیظ لزج گرد آمده بود و بدان سبب طبع او بسته بودی چنانکه هر سه یا چهار روز یک بار، طبع او اجابت کردی و جز به دارو یا حقنه طبع او نرم نشدی و هرگاه که دارو خوردی بلغم های غلیظ چون سنگ شده از وی بیرون آمدی و من از بهر او سکنگین عنصلی ساختم به عسل و لو را فرمودم تا هر روز یک شربت از این می خورد و از آن منفعت یافت و هر روز یک بار طبع او اجابت می کرد و از آن بلغم لختی همی آورد. مدتی بر آمد مرا بدید و با من مشورتی بکرد و هم آن

سکنگبین بکار می داشت، پس از قریب یک سال نزدیک من آمد و گفت اندر سپرز خویش سوزشی همی یابم، دست بر سپرز او نهادم، آماسی بیافتم، از وی پرسیدم، اندرین مدت که مرا ندیده ای چه می کردی؟ گفت: از آنچه تو فرموده ای هیچ نکردم الا آن سکنگبین بکار می داشته ام، گفتم تا دست از آن سکنگبین بردارد و به عوض آن چیزی دیگر فرمودم، روزی چند بگذشت، آن سوزش سپرز کمتر نشد، من از بهر آن گمان بردم که به سبب این سکنگبین که پیوسته بکار داشته است، آن خلط غلیظ کمتر شده است و خلطی تیز اندر تن او تولد کرده، داروی مسهل دادم، دارو، بس کاری نکرد، دگر روز اف تیمون بسیار و بسفایج و اندکی سقمونیا دادم، طبع او اندکی گشاده شد و حرارتی قوی که از اف تیمون تولد کرد زندرون او تولد کرد، روز دیگر ماء الجبن با اف تیمون دادم، شبانگاه آن روز وی را تب آمد و دیگر روز اعراض مالیخولیا پدید آمد، چون آن حال بدیدم، خواستم که او را فصد کنم، باز تأخیر کردم، بر سپرز و بر همه شکم ضمادهای ساکن کننده و قوت دهنده بر می نهادم و هر وقت که اعراض مالیخولیا ساکن شدی گفتمی که آن سوزش سخت تر است و به بالاین همی آید؛ دیگر روز از پای چپ او نزدیک شتالنگ، رگی گشادم و خون بیرون کردم مقداری سره، آن سوزش سپرز او اندکی کم شد و اعراض مالیخولیا بیشتر زایل شد، روز دوم به دو دفعت خون دیگر بیرون کردم از بهر آنکه قوت مرد بر جای بود و فردای این روز، ماء الجبن دادم بی اف تیمون، از حرارتی که اف تیمون کند اندیشیدم، لکن ماء الجبن بسیار دادم تا طبع او را اجابت کند و حقنه نیز فرمودم و ضمادهای حنک بر سپرز می نهادم و روز دیگر اندکی سقمونیا اندر ماء الجبن حل کردم و بدادم و بدین ترتیب هشت روز او را علاج کردم، به سلامت از علت بیرون آمد.

هم روفس گوید:

مردی دیگر را دیدم که هر سال فصل بهار، اندر میان پهلوهایی او دردی پدی آمدی، سخت و با این درد نه تب بودی نه نفخ و گفتمی این دردی است سخت سوزان و در جایگاه درد، حرارتی ظاهر بیافتی و هر سال به سبب آن درد فصد کردی و مسهل خوردی، درد لختی کمتر شدی لکن تا هوا گرم نشدی، بقیت درد بر جای بودی، او را گمان افتاد که فصد کردن و دارو خوردن او را سودی نمی دارد و اگر علاج کند یا نکند این درد، مدتی سلطانی خویش می راند و بدان وقت زایل می شود، دست از رگ زدن و دراو خوردن بداشت، آن درد بر وی صعب گشت و از پس چند روز آغاز، دید به سوی بالا برآمدن تا نزدیک پستان شد، رگ زد و درو خورد فایده ای نداشت آن درد همچنان برآمده تا به رخسار او رسید، من اندیشیدم که نباید

این درد به چشم و دماغ برآید و مرد هلاک شود و باز فصد کردم، به یک بار بر پای چپ نزدیک شتالنگ و یک بار بردست و سه بار مسهل دادم، پس بر میان پهلوی داغ نهادم و آنجا که آغاز درد آنجا بودی، آرامی تمام پدید آمد و چهار روز بگذشت و هیچ رنجی نبود، روز پنجم گفت: پیش چشم ها خیالهای سیاه می بینم و از بهر آنکه فصد بسیار کرده بودم و داروهای داده، خشکی تولد کرده بود، نه فصد توانستم کرد و نه دارویی توانستم داد، به تدبیرهای تری آرنده مشغول گشتم تا هر گاه که لختی تری باز آید اگر دگر باره مسهل باید داد، بدهم.

این خیالهای سیاه دو روز بود، روز سوم اعراض مالیخولیا پدید آمد، قوم امید از وی برداشتند، لکن من از بهر آنکه دانستم که بیخ ماده گسسته کرده ام، ایمن بودم و به تری باز آوردن مشغول می بودم، کشکاب و خندروس و غیر آن می دادم به مدت سی روز علت زایل شد، 80 روز طبیبان سبب آن حال جستن گرفتند و هر یک چیزی دیگر گفتند، اما من می دانستم، که در شریانهای او فضله ای سودایی بود، به تدریج خون او تباه می کرد، تباهی به بالا، بر می داد و از بهر آنکه استفراغ های قوی کرده بودم، اصل فضله بیرون کرده، آنچه باقی بود، به تدریج نقصان می گرفت اگر چه بر بالا همی آمد چون به دماغ رسید، ضعیف گشته بود، لکن از بهر آنکه آنجا ماده ای یافت، همچون حمیره ای گشت و آن را سودا گردانید تا مالیخولیا تولد کرد و از بهر آنکه ماده اندک بود، این حمیره که بدو پیوست، ضعیف بود و به استفراغ حاجت نیامد، لکن به تدبیرهای تری آرنده به صلاح آمد بإذن الله عز و جل.

اندر تجارب محمد زکریا همی آید که جوانی را خداوند مالیخولیا، نزدیک او بردند و آنچه بر وی ظاهرتر بود از اعراض مالیخولیا، آن بود که گاهی موی خود همی کندی و گاهی کلوخ از دیوار همی کندی و اندر خایه او غده های سخت پدید آمده بود چون بادریسه بادریسه. محمد زکریا بفرمود تا وی را فصد کنند و اگر خون سیاه بینند، چندان بیرون کنند که رنگ خون بگردد و در یک ماه دو بار مطبوخ افیمون دهند و آن شب که بامداد دیگر روز مطبوخ خواهند داد، وقت خواب سه درمسنگ افیمون با مویز دانه بیرون کرده بکوبند و بدهند و بامداد مطبوخ دهند و روغن بنفش بر سر او نهند و بر خایه او ضمادهای نرم کننده بر می نهند و دل خوش می دارند بدین تدبیر به صلاح آمد و سلامت یافت. [صفت دارو در کتاب] (5)

نفیس ابن عوض:

« علاج مالیخولیای مراقی:

ترک استفراغ نمایند به جهت صعوبت اسهال اورام احشاء و سدد آنها البته اگر اورام، در معده یا ماساریقا یا مراق باشد اما اگر فقط در طحال باشد مانعی از استفراغ با داروهای قویه نیست تا مواد فاسد بسوی معده و احشاء جذب نشوند که موجب ازدیاد ورم، سده، ضعف معده و سوء هضم و نیز موجب خشونت و خشکی بدن نگردند.

ترک استفراغ باید نمود مگر در موارد ضرورت شدید شامل کثرت ماده و خوف افزایش حدت و عفونت و پراکنده شدن و انتشار آن در بدن و نیز باید از اغذیه، بر جوجه ها، زردۀ تخم مرغ و نظیر آن اقتصار نمود به جهت سرعت هضم، قلت فضول و نیکویی کیموس آنان و فصد حداقل هر 40 روز یک مرتبه و یا بیشتر به حسب مزاج بیماران. اگر دم، غالب باشد، اخراج خون از باسلیق به قدر قوت و حاجت باشد و شایسته است که فصد را وسیع زد تا خون غلیظ و رسوب آن نیز خارج شود.

و دیگر اینکه باید ترطیب و تبرید مزاج داد تا سودای کمتری تولید گردد و یبوست و خشکی عارضی بدن ناشی از مادهٔ محترقه اگر با حرارت مزاج همراه است با ماء الشعیر و شربت خشخاش و غیر ذلک زایل می شود و اگر حرارت نباشد باید معده و احشاء را تقویت نمود. اگر ضرورتا به استفراغ نیاز است باید استفراغ به رفق داد که همانند ادویهٔ گرم قویه و ایارجات کبار موجب آزار احشاء نگردند مثل خیار شنبر ممروس در آبی که در آن بادرنجبویه، گاوزبان، افیتمون و افسنتین جوشانده باشند. و کسی که مالیخولیای ناشی از بیماری طحالی دارد باید به درمان طحال عنایت کرد و با فصد و اسهال سودا را مستفرغ نمود تا طحال آن را جذب نموده و به سوی معده دفع نماید. (18)

بهاء الدوله رازی:

« و بر مراقی با وجود این تدابیر گاهی چیزهایی که نفخ را بشکند مثل زیره، دارچینی، مصطکی، قرنفل و زنجبیل اندر طعام ایشان باید افکندن و اصلاح حال جگر کردن به مقویات آن چنانکه در امراض جگر مبین است و همچنین تقویت دل نمودن به غایت، در هر تدبیری. و بر مراقی طلاها و ضمادهای محلل نفخ و مانع تولید آن نهادن از آنچه در اورام سر مذکور شد. و انجیر در سرکه، خیسانیده، و به دست مالیده به اندک روغن گل، طلای مفید و آزموده است و همچنین عصیر کاسنی و گشنیز و گل سرخ سوده و اندک ریوند، طلای کردن و به مروحه در گرما خنک داشتن و همچنین طلای جدوار در آب گشنیز نزد گلاب و سرکه و اگر مداومت مالیدن تیزاب نرم و تدهین به دهن ورد نماید، تدبیر کامل بود.

و چون فساد مراق غلبه باشد، داغ سوختن بر جانب راست آن مفید آید و کبر سرکه چاشنی دار و سکنجبین عنصلی قندی کم ترشی و سکنجبین شربت دیناری جمله در این قسم و آنچه از وحشت سپرز افتد، نافع بود، گاهی خوردن.

و آنجا که تورمی در مراق باشد، طلاهای مذکور و حجامت، نافع بود و به تیزاب تحلیل آن نافع (انفع) بود و در جمله، شربتها و غذاها و میوه های سرد وتر دادن و در هوای چنین بودن بهترین معالجات است. جهت آنکه رطوبت، ضد بیس است که سبب کلی این بیماری است و نیز مانع تولید باد و بخار است و مستحیل به سودا نمی شود قطعاً، و مسکن سایر بخارات است و بنا براین است که مأخولان^{۲۸} و مطلق اهل سودا از چنین خوردنی ها تازه و گشاده دل می شوند و تسلی و تسکین می یابند و لختی باهوش می آید و از ضد آن برعکس.^{۲۹} و آنجا که سبب ورم طحال، رحم یا غیر آن یا تب و اشباه آن بود، علاج آن امراض، کافی بود و همچنین موروئی که آن، خود علاج تدبیر نیست، از این مبحث بیرون بود. (20) حکیم ارزانی:

« علاج مالیخولیای مراقی:

در جمله، شیر بز را 40 روز یا کم و بیش به حسب تقاضای مزاج مریض بنوشانند و رگ باسلیق زنند به شرطی که خون غالب باشد و مانعی قوی نبود و به قدر حاجت و قوت خون برآرند. باید که نیشتر، فراخ زنند تا خون غلیظ مستخرج شود و این قاعده در سائر امراض سوداوی که واجب الفصد بود، یاد دارند و اگر به این قسم حرارتی باشد، جلابی از نیلوفر، تخم کاسنی، عنب الثعلب، ترنجبین و نبات نوشند و شربت بنفشه و شربت خشخاش مفید است.

غذا، ماء الشعیر یا ماش مقشر و اگر حرارت نباشد، بهر تقویت احشاء، جلنجبین خورند فقط، و اگر در جلاب، بالنگو، گاوزبان، رازیانه یار کرده دهند بهتر باشد. چوزۀ مرغ و زردۀ بیضه و مانند آن که سریع الهضم و قليل الفضول و جيد الکیموس بود، غذا سازند، به شرطی که در عضوی، ورم نباشد و باید دانست در آنجا که ماده در معده یا در ماساریقا یا در مراق بود، عند الاحتیاج، مسهل سازند ماده را به چیزهای ملایم که به احشاء نافع بود چون فلوس خیار شنبر در طبیح بادرنجبویه، گاوزبان و افستیمون و افستین یار کرده.

و گفته اند، افستین به غایت مفید است و کذلک شراب وی. و در آنجا که ماده در طحال بود فقط، بهر اسهال ادویۀ قویه دهند زیرا که در اثر مسهل ضعیف، مادۀ طحال منتقل شده و در

معهده و یا دیگر اعضا می آویزد و مستخرج نمی گردد، پس واجب است که تنقیه طحال به ادویه قویه تا ماده را ماندن ندهد در عضو دیگر که موجب آفت دیگر است. اما بدان که ماده که در معده و مرق و ماساریقا باشد، به فصد صرف مستخرج سازند و به مسهل نباید پرداخت مگر عندالاحتیاج و آن، آن است که مشاهده واجب کند که ماده، متعفن خواهد شد یا در تمام بدن منتشر خواهد گشت، پس در این صورت، تنقیه به اسهال واجب می گردد.

اما قی، در سائر اصناف منع است و ضررش از نفع بیشتر کما هو لا یخفی، مگر کسی را که قی به آسانی دفع شود و ماده در فضای معده باشد.

فایده: اگر ماده بلاورم در مرق باشد، روغن گل و سنبل و مصطکی نیم گرم بر جایگاه معده، خصوصاً بر فم معده مالیدن و به نخاله گرم تکمید کردن و به طبیح بابونه و اکلیل الملک و برگ اترج نطول ساختن، در تحلیل ریاح سودمند است و از تکمید یابس مفیدتر است، لحصول الترطیب و التحلیل و کذلک در هر عضوی که ماده باشد در تنقیه و تقویت آن عضو به نهجی که در جایگاه خویش ضبط یافته است، توجه نمایند.» (3)

حکیم عقیلی خراسانی:

«علاج مالیخولیای به مشارکت معده و احشاء:

علاج آن تحلیل چیزی است که واجب التحلیل است به نحوی که در باب ورم معده مذکور خواهد شد و تدارک سوء مزاج آن و تبرید رأس و تقویت آن تا آنکه قبول ننماید چیزی را که می آید به سوی آن از عضو دیگر و تقویت قلب که مذکور شد.

علاج مالیخولیای به مشارکت رحم:

فصد صافن و سایر تدابیر علل آن است و تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن و تقویت قلب.

علاج مالیخولیای به مشارکت مرق:

علاج آن ترک استفراغ قوی است اولاً، اگر به سبب معده یا ماساریقا یا مرق باشد، تا آنکه منجذب نگردد، مواد فاسد به سوی معده و احشاء و باعث زیادتى ورم و سده گردد و احداث تشنج و موت نماید و در صورت ضرورت شدید از کثرت ماده و بودن آن در فضای معده و خوف زیادتى حدت عفونت و انتشار در بدن، که درین هنگام جائز است ولیکن برفق و مدارا به مطبوخ یا حقه های غیر حاد و آشامیدن هر صبح ناشتا، جلابی از بادرنجبویه و گاوزبان از هر یک یک درهم با گلقدن شکری و غذا زیرباج از گوشت جوجه مرغ و گوسفند یا زرده تخم مرغ با چلاو و با نان گندم جید الطبخ و مانند اینها از اغذیه سریع الهضم جید الکیموس قلیله

الفضول و هر 40 روز یک مرتبه فصد باسلیق و اخراج دم به قدر حاجت و قوت نماید ولیکن باید فصد را وسیع گشاید آنکه خون غلیظ و ردی ته نشین سوداوی اخراج یابد و قی درین علت جائز نیست جهت آنکه ماده را بسوی اعلی متوجه می گردانند مگر آنکه طبیعت دفع نماید ماده را به قی و قی بسهولت آید که درین حالت اولاً منضجات موافقه خورانیده بعد ظهور نضج تام به مطبوخ افیمون و ایارج فیکرا و یا به دوی دیگر حسب مزاج قی نمایند.

و هر صبح سی درهم شربت افستین بیاشامد، صفت آن:

افستینرومی ده درهم گل سرخ بیست درهم تربد محکوک مرضوض غاریقون هشت سفید از هر یک چهاردرهم مصطکی اذخر مکی سنبل هندی ساذج هندی صبر سقوطری مرمکی از هر یک دو درهم غاریقون یک درهم همگی را در دو من آب طبخ نمایند تا آنکه یک من ماند صاف نموده هر صبح ناشتاسی درهم آن را با شکر یا با معجون خیار شنبر و سنای مکی از هر یک پنج درهم یا با فلوس خیار شنبر محلول در آبی که در آن بادرنجویه و گاوزبان و افیمون و افستین از هر یک ده درهم جوشانیده باشند و تقویت معده و احشا به کلقدن نمایند و چون طبخ نمایند قنطوریون دقیق را صاف نموده بیاشامند صبح ناشتا مالیخولیا را نافع و منقی معده و هاضم طعام و ملین طبیعت است و ماء الجبن متخذ از شیررماک یا شیر گاو نیز ملین طبع و زائل کننده علت و قالع ماده ریاح و ابخره موجه مالیخولیا است.

و باید که بریزند بر مراق آب بابونه، شبت، فرنجمشک، روغن سوسن و زنبق و این تدابیر در صورتی است که مزاج حرارت نباشد و الا ترک استفراغ و ادویۀ حاره نموده و متوجه ترطیب مزاج و تبرید آن گردند تا آنکه تولد سودا کم گردد و زایل گرداند حرارت و یبس و جفاف عارض از ماده محترقه را ماء الشعیر و شربت خشخاش یا آشامیدن جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی و غنبل الثعلب از هریک 3 درهم و ترنجبین 10 درهم یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام از اینها که باشد با آب گرم. پس [از آن] متوجه ترطیب دماغ و تعدیل آن گردند به ریختن شیر دختران و آب نیم گرم بسیار بر سر و تمریخ آن به ادهان مذکوره و تحلیل ورم به نحوی که در باب اورام مذکور است.

و بالجمله قانون علاج این نوع مالیخولیا، مبالغۀ در ترطیب است و با وجود آن نباید قصور نمایند در استفراغ سودا و هرگاه مفسد گردد طعام در خون اصحاب مالیخولیا، واجب است که قی فرمایند، خصوصاً هنگامی که احساس به حموضت در دهان و جشای حامض نمایند. واجب است، اقتصار بر یک طعام خفیف و حرام است بر ایشان، تناول طعام بر طعام دیگر و

اطعمه متلونه و جایز نیست، استعمال ضمادات قویه پیش از استفراغ و ضمادات خالی از چیزی مقوی معده مانند سفرجل و باید که استعمال ضماد بعد 2 یا 3 استفراغ باشد به کاهو و روغن گل و باید که در ضمادات و نطولات چیزی محلل مانند بابونه، اکلیل الملک و اصل السوس و غیر این هر دو باشد. به جهت آنکه ضماد دماغ به اشیای بارده صرفه بدون آنکه در آنها محلی باشد، مأمون از تغلیظ مواد و زیادتی علت و فساد نیست و باید محلل به حدی باشد که لطیف را تحلیل ندهد و باقی را کثیف تر گرداند مانند آنکه ترکیب نمایند ضماد را، نیلوفر، بنفشه، برگ خرفه، برگ کاهو و کدوی تازه از هریک 1/5 جزء و بابونه و اکلیل الملک و شبت و اصل السوس از هریک 1 جزء و روغن بنفشه، ممزوج به روغن گل. و باید که استعمال جوارشات مقویه معده نمایند.

و واجب است بآی حال، مشغول باشد، صاحب مالخولیا و یا او را مشغول دارند به هر چه مرغوب اوست مانند استماع غنا و سرور و حکایات مطربه لذیذه و مجالست اصداق و محبان عاقل دانا و کسی که از او حیا و شرم می دارد و او را از افکار رديه و خیالات باطله و خشم و خوف و غضب و جماع و امثال اینها باز دارند و هر 40 روز یک مرتبه او را فصد باسلیق نمایند و خون به قدر حاجت اخراج نمایند با ملاحظه آنکه او را ضعف و سقوط قوت عارض نگردد و محرور المزاج را ماء الشعیر را با شربت خشخاش و یا جلاب معروف به جلاب جالینوس بخوراند. (صفت آن در کتاب آمده است) و اگر معده متألم باشد، باید ترک استفراغ به دوی مسهل و مشروب نمود بلکه اقتصار به حقنه کرد و اگر قوت مطاوع باشد به این حقنه: (در کتاب آمده است)

پس باید متوجه تدابیر مبروده به حسب حال او گردند و اگر در مزاج حدت و اشتداد حرارت و قشف و بیس و لاغری و خشکی باشد، ماء الشعیر و مزورات مبروده مانند ماش و کدو و بقله یمانیه یا روغن بادام بخوراند و التزام بدین نمایند و اگر علیل بر این صبر نتواند نمود و در بدن او ضعف باشد تغذیه به جوجه مرغ و طیهوج و کله گوسفند و بزغاله نمایند و لیکن پرهیز نمایند از بسیار خوردن و شب خوردن طعام.

طبری گفته، این علت، معزالدوله را به اهواز بهم رسید و قارورها و سفید فح خام بود به جهت میل ماده بسوی اعالی بدنو فجاجت اخلاط و ابو حکیم طبیب او را غلطی واقع شد و گمان نمود به ملاحظه آن قاروره که مرض بارداست و همچنین صور تا عراض او از سوء هضم بافرط شهوت (اشتها)، وجع در ترقوه و مابین کتفین و خوراندن او را حیمتنو در مزاج او حرارت نمود و علت زیاد هوقلق و

اضطراب عظیم او را عارض گردید و قصد قتلا بوحکیم نمود و بعد شفاعات آنرا امر به قید و حبس او کرد و ابونوح طیبی از فارس به اهواز وارد گردید و او حکیمی فاضل بود پس بحث نمود و سؤال کرد از آنچه دیده و حدس نموده ابو حکیم و نظر نمود بسوی قاروره و نبض او پس نبض را بطی متفاوت مختلف یافت و حکم کرد که مرض بارد است و اشاره به شرب مسهل نمود و باقی ماند از اسهال آنچه باقی بود یعنی فائده نبخشید و دردی در سینه ی او بهم رسید و بیهوش گردید و چون بیهوش آمد این را نیز مقید نمود و مدتی ابونوح در اهواز مقید بود بعد از آن یهودی معروف به وهابیت وارد شد و حسن المعرفت بود و اقتدا برای ابو حکیم و ابونوح نمود و قاروره و نبض او را به غلط انداخت و به مسهل اشاره نمود و امر بدخول حمام بعد از تناول دوا کرد و در حمام او را غشی طاری گردید و مرض آن زیاده گشت و اذیت او عظیم گردید بعد از به هوش آمدن امر کرد به حبس این یهودی در حمام و مسهلی که نوشیده بود، یک شربت عظیم کامل و چون از حمام بیرون آوردند مشرف به موت بوده تا یکسال صاحب فراش بود و پوست های بدن او تمام افتاد و از طبابت توبه نمود بعد از آن کتابی برای ابو عبدالله بریدی را تحریر فرمود و من مع ابو ماهر موسی بن سیار استاد من در خدمت آن حاضر بودم و طلب کرد که یکی را از اطبای خود بسوی اهواز فرستد و صورت مرض خود و خطای اطبا را نوشت و ابو عبدالله مرا بسوی اهواز فرستاد و معالجه ی آن به شرب ماء الشعیر و تلطیف غذا نمودم و گفتم کسی که اشاره بحل طبیعت نمود خطا بود و آنچه اشاره کردم بدان میل نمود و از ماء الشعیر آثار صلاح ظاهر شد پس وارد گردید زنی از رام هرمرز معروف به دختر اسرائیل طیب و اشاره نمود به شرب شیر الاغ برای ترطیب او و آن قریب به ماء الشعیر است و گفت من مداوا نمودم جماعتی را که این علت ایشان را به هم رسید بود [از ان خلاص یافتند و چون از ماء الشعیر در ترطیب صلاح ظاهر شده بود ماء الشعیر و شیر خر هردو جمع نمود] و بر آن مداومت نمود و صحت یافت.

و طریقه خوراندن شیر الاغ در این علت نیز به دستور در دق و سایر امراض حاده است و اگر شیر الاغ به هم نرسد، شیر زنان هم نافع است و ماء الجبن نیز در ترک ریاضت و نشاندن در آبن و محافظت رأس به اشیای مبروده مقویه مانند گلاب و روغن سوسن و روغن خیری زرد و عصارة عصبی الراعی بسیار مفید است.

و این تدابیر در صورتی است که مزاج علیل، حار باشد و اگر بارد باشد، تقویت نمایند به ادویه و ادهان حاره چنانچه ذکر یافت و اگر محتاج به استفراغ باشد، باید که مراعات تقویت بدن و

ترطیب آن نمود و اگر وقت مقتضی باشد، ماء الجبن یا شیری که در آن افسستین جوشانده باشند، بخوراند به این نحو که بگیرند اندکی افسستین و ایتیمون را و قدر بسیار کمی ریوند جید خالص و سوده در خرقة بسته در مقدار یک رطل شیر بز انداخته در دیک سنگی یا سفالی به آتش ملایم جوش دهند چند جوش خفیفی، پس فرود آورده صاف کرده اگر احتمال نماید مزاج او، قدری سکنجبین عنصلی داخل نموده و الا از جلاب مذکور و بیاشامند که تقویت معده و تحلیل اخلاط مجتمعه در مراق او خواهد نمود.

و غذا را منحصر به اغذیه مذکوره نمایند و باید بزی را که شیر آن را می گیرند، تعلیف به گیاه افسستین تازه و شاهتره و یا فیل گوش و یا گاوزبان یا فرنجمشک اگر تواند شد، نمایند و الا به جوی مقشر مرضوض و نخاله گندم و مانند اینها.

اگر قوت او متحمل استفراغ نگردد و بدن او فضول بسیار باشد، هر روز یک قرح از این نوع نقوع به او خوراند. صفت آن:

برگ گاوزبان و برگ بادرنجبویه از هر کدام یک کف، سپستان اصل السوس هوم الجوس پرسیاوشان از هر کدام یک کف، گل سرخ ترنجبین از هر یک یک کف بزرگ، افسستین اسطوخودوس ایتیمون از هر یک دو درهم، تودری کوبیده بوزیدان کوبیده از هر یک یک کف، مویز طائفی هسته بیرون کرده یک کف بزرگ، همه را در یک ظرف چینی یا سفالی لعابدار یا شیشه کرده، آب گرم که خوب جوشانیده باشند بر آن ریخته آن مقدار که 4 انگشت بالای آن آید و در آفتاب 3 روز گذارند بعد از آن، هر روز قدحی از آن با یک اوقیه سکنجبین عنصلی بیاشامند که استفراغ فضول بی عنف خواهد نمود. و اگر وقت مقتضی باشد، این معجون ایتیمون را به او خوراند، صفت آن:

هلبله جات ثلثه یعنی کابلی و زرد و سیاه و آمله و بلبله اجزای مساوی، ایتیمون و افسستین هر یک به قدر یک جزء از هلبله جات و اندکی مصطکی کوبیده بیخته با عسل به قوام آورده، سرشته و جهت تقویت اسهال، اندکی تربد مدبر و خریق سیاه و سقمونیای مشوی اضافه نمایند و با او به قدر لایق از 2 درهم تا سه درهم بخوراند، اگر در معده او ورم نباشد.

اگر در معده او ورم نباشد بدان که اگر ورم در مراق نباشد تمریخ به روغن گل و سنبل و مصطکی بر موضع معده خصوصاً بر فم آن و تکمید بهنخاله و طبیخ بابونه و اکلیل الملک است و برگ اترج و تکمید رطب از تکمید یابس انفع است. (۲۳)

حکیم اعظم خان:

علاج مالیخولیای مراقی:

اول فصد باسلیق نمایند از دست چپ و به قول جالینوس و مسیحی اسلیم چپ و به قول روفس و ابن جزله صافن کشایند. و ابن سرافیون و رازی گویند که فصد صاحب این مرض از اکحل و صافنین گیرند.

و اگر قوت قوی باشد در هر چهل روز فصد باسلیق سودمند است و باید که فصد وسیع نمایند پس اگر سبب او ورم معده و احشا یا سوء مزاج حار محرق در آن باشد تدارک او نمایند بدانچه در بحث اورام معده و علاج امراض حار معده و جگر خواهد آمد و تبرید و ترطیب و تقویت سر کنند بچیزهایی که در امراض حار دماغی مسطور شد و همچنین تقویت قلب چنانچه ذکر یافت.

و اگر به سبب ورم حار مراق باشد معالجه و تحلیل او بمثل اورام حار نمایند و تقویت سر ملحوظ دارند و تغریق رأس به ادهان مقوی و مرطبات کنند و محاجم به شرط بر مراق گذارند و در چنین حالت تسخین جگر ننمایند بلکه اگر در این علت حرارت جگر محرق خون دریابند برای منع تولد سودا در آن اصلاح حال کبد به اشیای مبرده مرطبه و تقویت طحال نمایند و محاجم به مراق نهند و در صورت گرمی جگر حال بیمار مثل مکبودین می باشد پس تدارک او به اشربه بارده همچون شیریه تخمهای سرو و آب کاسنی و ماء القرع و آب هندوانه و ماء الشعیر و شربت بنفشه و تنقیه ماده آن به آب کاسنی و آب لبلاّب و مغزفلوس و تمر هندی و شیرخشت و بماء الجبن نمایند و رگ باسلیق گشایند و غذا بارد دهند و هر وقت که طعام خورند اندک کاهو و کاسنی با سرکه بخورند.

و اگر سده باشد و یا حاجت تلطیف خلط بود اندک کرفس اضافه نمایند. و اگر سده باشد چغندر و اسفانناخ نیز موافق باشد و کاهو و کاسنی پخته و خام نیز نافع بود. و اگر هاضمه قوی باشد و در عروق جگر سده نبود طعام سرد و غلیظ مثل حلیم و مصوص ماهی تازه و کرش گاو و کله پایچه بسرکه پخته دهند.

و ایضا برای حرارت جگر و سدد ماساریقا آب کاسنی سبز مروق شیریه خیارین شیریه مغز تخم هندوانه هر یک شش ماشه گلقدند دو توله با قرص زرشک صبح و به جهت آخر روز ابله مربی ورق نقره یک یک عدد شیریه مغز تخم هندوانه شش ماشه گلاب عرق کیوره دو دو توله عرق گاوزبان پنج توله گلقدند نسترن دو توله بدهند و همچنین بهر تبرید کبد آب کاسنی شربت بزوری و یا شیریه زرشک و شیریه خیارین عرق عنب الثعلب عرق کاسنی گلاب سککنجبین

شربت بزوری و یا دواء المسک بارد شیرہ تخم خرفہ عرقیات مذکورہ گلاب شربت انار و یا کاسنی چکیدہ شربت بزوری گلقد بدهند و صندل سفید به گلاب سائیده پارچه تر کرده بر موضع جگر گذارند.

و اگر حرارت زیادہ باشد کافور ہم اضافه کنند و اگر سبب ضعف طحال باشد رگ باسلیق زنند و تنقیہ سپرز و تقویت آن نمایند بدانچہ و رباب امراض طحال ذکر یابد و ماء الجبن مرتب بسکنجبین افیمونی باید داد و ہرچہ در مالیخولیای سوداوی گذشت بکار برند.

و ایضا اگر مادہ در طحال باشد بہ فصد و اسہال و مضمورات طحال کہ در محلش مذکور گردد اشتغال ورزند و دواء الخردل و مانند آن بر طحال بمالند تا کہ طحال بہ سوی دماغ ارسال نماید و با وجود آن از رعایت مزاج و حمایت قلب غافل نباشند و در طحال بہر اسہال ادویہ قویہ دادن باک ندارد و کذلک در ہر عضوی کہ مادہ باشد در تنقیہ و تقویت آن عضو بہ نوعی کہ در مقام ہر یک مضبوط است توجہ نمایند و باید کہ بر مراق اطلیہ و اضمدہ محللہ و رادعہ و مانع تولد نفخ بہ عمل آرند و انجیر در سرکہ تر کردہ مالیدہ بہ اندک روغن گل طلا نمودن از مجربات است و همچنین عصیر برگ کاسنی و گشنیز سبز و گل سرخ و ریوند خطائی ہر یک دو درم ضماد کردن و بہ بادکش خنک داشتن و همچنین جدوار در آب گشنیز و گلاب و سرکہ و تدهین بہ روغن گل نمایند و چون فساد در مراق بسیار باشد پس داغ نہادن بر جانب راست بسی مفید است.

و اما آنجا کہ سبب ورم طحال و رحم و غیرہ باشد علاج آن ورم کافی بود و آنچه مولودی بود علاج نپذیرد و کذا فی المیامر.

و گویند کہ علاج این مرض ترک استفراغ قوی است اولاً اگر بہ سبب معدہ یا ماساریقا یا مراق باشد تا منجذب نگردد مواد فاسد بسوی معدہ و احشا و باعث زیادتی ورم و سدہ گردد و احداث تشنج و موت نماید مگر عند ضرورت شدید از کثرث مادہ و بودن آن در فضای معدہ و خوف زیادتی حدت و عفونت و انتشار آن در بدن کہ در این صورت جائز است و لیکن بہ رفق و سہولت بہ مطبوخ یا حقنہ غیر حاد و قی در این علت جائز نیست جہت آنکہ مادہ را بہ سوی اعلی متوجہ میگرداند مگر آنکہ طبیعت دفع نماید مادہ را بہ قی و قی بہ سہولت آید کہ در این حالت اولاً منضجات موافقہ خورانیدہ بعد ظہور نضج تام بہ مطبوخ افیمون و ایارج فیکرا و یا بہ دوائ دیگر حسب مزاج قی نمایند تا بہ آسانی قی آید و ایذا بہ

احشا نرسد و در این مرض محتاج میگردند به استفراغ سودا برای دو فائده یکی مضادت رطوبت یبوست را دوم منع تولد ریاخ و ابخره و منع صعود آن به سوی دماغ. و به قول شیخ در مالیخولیای مراقی نیز اصلاح کبد بیشتر واجب است تا در آن سودا متولد نشود و اکثر اصحاب آن به اشیای مبرده مرطبه منتفع می شوند به جهت آنکه ترطیب می کنند و مضر بیس سودا می باشند و بنا بر آنکه مانع اند از تولد ریح و بخار که بتصادف خود به سوی رأس ایذا میدهند.

و اگر چه انتفاع باشیاء بارد انتفاع حقیقی قاطع مرض نیست و لیکن بارد چون رطب باشد از آن ماده سودا متولد نمی شود. و ایضا ماده حاصله متبخر نمیگردد و امید است که طبیعت بر آن استیلا یابد و اصلاح آن نماید.

و بدان که تدبیر مغلظ مولد بلغم بسا است که مقاومت سودا می کند و تدبیر تلطیف بنا بر سهولت انفعال خود از احتراق گاهی ضرر و اعانت سودا می نماید و بر نفع خروج بلغم بقی و اسهال در بعضی مغرور نشوند زیرا که آن نفع بدین جهت نیست که استفراغ بلغم نافع آنها است بلکه انتفاع از آن بدین سبب است که کثرت و انضغاط اخلاط از آنها زائل می شود و ابخره قلت می پذیرد. و اما نافع بالذات استفراغ سودا است.

و گویند که ادویه مبرده اگرچه در این مرض شدید المنفعت باشند لیکن از جهت اضعاف معده مضراند پس می باید که بآنها ادویه مقوی معده آمیزند و یا وقتی مبرده مرطبه استعمال کنند و وقت دیگر ادویه مقویه به عمل آرند و گلقلند و سکنجبین و مفرحات و جوارشات مقوی معده و دل مفید بود .

و گویند که نوشیدن عرق برگ تاج خروس در این مرض مفید است تدبیر مراق حار مزاج اگرچه قاروره سفید و نبض بطی بود ترک استفراغ و ادویه حار کنند و به ترطیب و تبرید مزاج به جهت منع صعود ابخره به دماغ و منع تولد سودا و دفع حرارت و بیس و جفاف عارض از ماده محترقه نمایند و آب کاسنی مروق و ماء الجبن و شاهتره شدید النفع است و آب عنب الثعلب مروق با ترنجبین نیز مفید و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود و طریق آن به دستور مقرر در دق است.

و اگر بهم نرسد شیر زنان نیز نافع و شربت نیلوفر و شربت دینار نیز مفید است و بهر تبرید جگر آرد جو و صندل به گلاب بر جگر ضمد نمایند و استعمال معجون راحت برای تبرید و

ترطیب و منع صعود ابخره خیلی سودمند است و بهر تقویت معده شربت انار و به و زرشک و سیب و سکنجبین رمانی و سفرجلی و غیره نافع شناسند.

و گاه گاهی تلیین طبع به ملین و یا به حقنه لین و یا از فتل مسهله نرم نمایند و سفوف سودا با ماء الجبن مناسب است و ریاح مراقی نیز اکثر بماء الجبن زائل می شود و در این باب اطریفیل رمانی جامع است و باید که مطبوخ و مسهل اصحاب مراق قلیل الاجزا باشد چنانچه در صورت قبض طبع گل بنفشه و نیلوفر و گاوزبان غلب الثعلب تخم خیارین کوفته کاسنی کوفته مویز منقی شاهتره آلوبخارا پوست بیخ کاسنی افیمون مغز فلوس گلقد روغن بادام اکثر در ماء الجبن خیسانیده میدهند.

و اگر طبیعت مجیب باشد و ماده اندک ماء الجبن ساده با شربت نیلوفر کفایت کند و فائده بلیغ رساند و گاهی خیارین دو توله تخم خربزه یک توله خارخسک نه ماشه در ماء الجبن خیسانیده مالیده صاف نموده شربت بزوری یا زرشک داخل کرده میدهند پس متوجه ترطیب دماغ و تعدیل آن گردند بریختن شیر دختران و آب نیم گرم بسیار بر سر و مالش آن به ادهان مرطبه مذکوره.

و ایضا بعد استفراغات مفرحات یا قوتی مثل معجون یا قوت و جوارش شاهی و آمله لولوی و معجون فلاح و طریفیل گشنیز معمول ذکاء الله خان و خمیره خشخاش کوکناری و زرد و خمیره ابریشم بارد علوی خانی و خمیره عود ترش و معجون نقره و طلا و معجون صندل و مفرح بارد و یا قوتی بارد دهند و شربت الغزا و شراب الصالحین و عرق شیر در این باب بسیار نافع است و یا خمیره مروارید یا خمیره گاوزبان با شیر تخم خرفه و عرق گاوزبان و شربت انار یا بدیگر اشربه مناسبه چون گلاب و عرق بیدمشک و شیر گشنیز خشک و تخم کاهو و تخم خرفه با شربت سیب و شربت گاوزبان تخم ریحان یا فرنجمشک پاشیده حسب حاجت استعمال نماید ماء الشعیر به شربت خشخاش و سعوط به روغن کدو و بنفشه و نیلوفر به عمل آرند و انکباب و نطول و ضماد و سعوط معمولی که هر یک در قرابادین مسطور شد بکار برند.

و اگر با وجود حرارت و حدت مزاج بیس و لاغری باشد غذا ماء الشعیر و مزوره بارد مانند کدو و بقله یمانی به روغن بادام دهند. و اگر در بدن ضعف باشد بچوزه مرغ و کله گوسفند و بزغاله غذا سازند لیکن از بسیار خوردن و شب خواری پرهیز نمایند و یا آب یخنی با افشره لیمو و تمر هندی دهند.

و اگر ضرورت نباشد حموضات ندهند ذکر بعض تراکیب نافع مراق در مزاج حار از مطب اساتذہ کبار اگر بیخوابی باشد نمک در شیر میش آمیخته بر کف دست و پا مالند و قدری افیون در ماء الشعیر حل کرده نوشانند یا در شیر زنان حل کرده سعو ط نمایند و این نقوع در هر ماه پنج شش مرتبه استعمال کنند آمله گشنیز هلیله سیاه هر یک شش ماشه براده صندل چهار ماشه در عرقیات خیسانیده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند ایضا اگر با صعود بخارات و تیرگی رو باشد مفرح بارد همراه شیر کاهو شیر خرفه هر واحد شش ماشه عرق عنب الثعلب عرق صندل شش توله شربت بنفشه تخم ریحان چهار ماشه حل کرده بدهند پس اگر مریض را از نشستن در آفتاب راحت آید وزن شیرجات سه سه ماشه کنند و در صورت قبض هلیله سیاه کوفته وقت شب بدهند اگر آخر روز بخارات متساعد شوند تبرید مذکور وقت تصاعد بخار و هلیله صبح دهند و اگر شکایت درد ساقین هم باشد شیر خیارین و خارخسک در عرق شاهتره و گلاب برآورده شربت بزوری در آن کرده بنوشانند ایضا برای رفع سوزش گلو و سر از بخارات صفرای محترقه تبرید از شیر زرشک هفت ماشه و عرقیات و شربت بزوری دهند.

و اگر با سوزش معده کشمش هفت ماشه در گلاب چهار توله تر کرده صبح یک یک بسر سوزن برداشته بخورند و گلاب بنوشند دیگر مراق با حرارت مزاج و سوزش دماغ و چشم و احساس بخارات گرم و درد اعضا و گاهی عرق آمدن و آتشک کهنه باشد آمله مربی یک عدد عرق شاهتره ده توله شربت انار شیرین دو توله باز اطریفل گشنیزی یک توله شیر خیارین شش ماشه شربت نیلوفر دو توله باز اطریفل یک توله شیر تخم کاسنی شش ماشه لعاب اسپغول نه ماشه عرق شاهتره ده توله نبات یک و نیم توله باز شیر خیارین به جای کاسنی باز بعد فصد هفت اندام ماء الجین خورند دیگر برای احتراقی مراقی و جوشش دماغ و گرمی بدن و افروختگی رگها و اضطراب و نزله و قبض هلیله مربی بورق نقره پیچیده اول بخورند بعد گشنیز خشک کشمش براده صندل سفید شب در عرقیات نقوع کرده صبح خام مالیده صاف کرده شیر تخم خرفه شیر تخم خیارین شربت نیلوفر داخل کرده اسپغول پاشیده بنوشند باز بعد سکون طبیعت فصد از باسلیق خون پاوسیر بگیرند بعد از آن نسخه عرق شیر تیار سازند دیگر با نفخ و عطش و ضعف اشتها بود گلقدن سکنجبین هر واحد یک و نیم توله در گلاب دو توله عرق کاسنی سه توله عرق عنب الثعلب چهار توله مالیده بدهند.

و اگر حرارت در جگر زائد باشد شیر خیارین افزایند و بشام عرقیات ده توله شربت انار دو توله و غذا شله دهند دیگر برای ابخره یابسه و بیخوابی هلیله بورق نقره پیچیده لعاب بهدانه

عرقیات گلاب کیوره شربت بنفشه دهند و سعوط شیر دختر و مالش کف پا از تخم خشخاش تخم بنگ به شیر گاو سوده نمایند ایضا برای منع صعود بخارات و خفقانیت کشمش شش ماشه زرشک هفت ماشه در عرق کاسنی پنج توله و گلاب چهار توله تر کرده صبح مالیده شیر خرفه شش ماشه شربت بزوری دو توله داخل کرده دهند و یا گاوزبان گشنیز خشک صندل سفید هر یک شش ماشه کشمش یک و نیم توله شب خیسانیده مالیده صاف نموده شربت انار دو توله داخل کرده دهند.

و اگر طبع قبض بود چند روز آلو بخارا پنج دانه مویز منقی ده دانه گل سرخ زرشک گاوزبان هر یک چهار ماشه خیسانیده گل قند دو توله یا خمیره بنفشه سه توله حل کرده بنوشند و یا براده صندل سفید شش ماشه گشنیز خشک چهار ماشه ابریشم مقرض چهار ماشه آلو بخارا پنج عدد شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت انار و یا شربت سیب دو توله داخل کرده بخورند و یا صرف براده صندل سفید و گشنیز خشک نیم کوفته شب خیسانیده صبح آب زلال آن را با نبات سفید و شیر خرفه آمیخته بنوشند ایضا برای صعود ابخره و درد سر هلیله مربی یک عدد با شیر خیارین شش ماشه عرقیات ده توله شربت بزوری دو توله غذا پلاو و ضماد کاهو کاسنی صندل گشنیز به آب گشنیز.

و اگر به سبب خشونت هلیله خشکی کند بجایش خمیره گاوزبان هفت ماشه کنند و یا دواء المسک بارد هفت ماشه با شیر کاسنی پنج ماشه و خیارین شش ماشه و شربت بزوری دهند. و اگر آثار حرارت احتراقی رفع نشود آب کاسنی سبز مروق مع مبردات حرارت کبد از شیرجات و اشربه استعمال کنند ایضا برای درد سر و خشکی بینی از بخارات مراق زرشک طباشیر گشنیز خشک شب سبز هر یک یک ماشه سوده به آمله مربی سرشته بورق نقره پیچیده تناول نمایند بالایش عرق صندل عرق گاوزبان عرق کیوره گلاب هر یک سه توله شربت گاوزبان دو توله بنوشند و یا شیر زرشک هفت ماشه به جای زرشک سوده کنند و برای سوزش تمام بدن از بخارات مراق مفرح زرشکی مع عرقیات دهند و مالش مصطکی ماشه سوده به روغن گل حل نموده بر سر معده کنند و برای برخاستن شعله از شکم گل گاوزبان آمله منقی هر یک دو ماشه گل سرخ سه ماشه سوده به شربت عناب دو توله سرشته همراه عرق عنب الثعلب بدهند بعده کاسنی و ماء الجبن به عمل آرند دیگر که با مراق توحش و خفقان زیاده باشد طباشیر سنگ شب مروارید سوده به شربت انارین سرشته بخورند و عرق کیوره گلاب عرق گاوزبان عرق کاسنی شربت بزوری شربت گاوزبان بنوشند.

و اگر از این دوا آثار سردی و غلبه ریح محسوس شود لاجورد اضافه کنند و به جای شربت گلقدن داخل نمایند.

و اگر بالینت طبع باشد جوارش انارین نه ماشه خورده شیر کاسنی چهار ماشه شیر خیارین پنج ماشه شربت بزوری دو توله تخم ریحان شش ماشه یا اسپغول پاشیده بنوشند ایضا اگر با مراق تب باشد قرص زرشک آب کاسنی سبز مروق ده توله شیر خیارین شش ماشه شیر بادیان چهار ماشه شربت بزوری دو توله دهند.

و اگر خواهند شیر مغز تخم کدو به جای خیارین و گلقدن عوض شربت کنند و گاهی قرص گل صغیر و یا قرص طباشیر عوض قرص زرشک کرده می شود و آمله مربی یک عدد شیر خیارین شیر کاسنی هر یک شش ماشه عرق شاهتره ده توله گلقدن دو توله یا شربت نیلوفر و اسپغول شش ماشه پاشیده نیز نافع است ایضا اگر مراق با خلل نزل و سرفه بود خمیره خشخاش هفت ماشه همراه جوشانده خطمی چهار ماشه اصل السوس بهدانه هر یک سه ماشه نبات یک توله خورند و یا هلیله مربی یک عدد و یا خمیره گاوزبان هفت ماشه و یا دواء المسک هفت ماشه همراه شیر خیارین شش ماشه عرقیات شربت بزوری دهند ایضا برای خشکی دهن و ابخره حار یابس مراقی و بیقراری معده و نزل بهدانه سه ماشه سپستان پانزده دانه خطمی گل بنفشه گل نیلوفر هر یک شش ماشه در آب گرم خیسانیده شیر تخم تربوز شش ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند یا لعاب بهدانه شیر عنب شیر کاهو شیر خیارین شش ماشه عرقیات دوازده توله شربت نیلوفر دو توله دهند ایضا برای نزل و قلاع و ورم بن دندان و بواسیر و درد سر عنب پنج دانه سپستان یازده دانه گاوزبان خطمی هر یک چهار ماشه بهدانه سه ماشه خیسانیده شیر خیارین هفت ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند و شام خمیره گاوزبان خمیره خشخاش هر یک سه ماشه همراه عرق گاوزبان خورند و یا اطرifel گشنیزی همراه شیر خیارین شربت نیلوفر دهند و یا برای نزل و ابخره گشنیز خشک یک ماشه سوده با اطرifel یک توله آمیخته با شیر مغز تخم هندوانه شش ماشه و یا شیر خرفه شش ماشه و شربت انار شیرین خورند ایضا برای نزل و حرارت جگر و ریاح معده مصطکی یک ماشه سوده بگلقدن یک توله سرشته بخورند بالایش گاوزبان تخم کاسنی نیم کوفته هر یک شش ماشه ابریشم گل نیلوفر عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده برای تلین مویز منقی ده دانه افزایشند.

و اگر با نزنله و قصور هضم و قبض و كثر آروغ و نفخ باشد مصطكى يك ماشه سوده به هليله مربي يك عدد سرشته بخورند و باديان چهار ماشه تخم كاسنى خياريں كوفته هر يك ششماشه جوشانیده نبات داخل كرده بنوشند ايشا برای آروغ دخانى مراق صفراوى گلقلند نسترن يك توله به شربت ليمو يك توله سرشته بخورند بالایش شيره دانه هيل دو ماشه شيره باديان چهار ماشه گلاب چهار توله نبات يك و نيم توله بنوشند ايشا برای خفقان و رياح شكم و غثيان جوارش عود ترش شش ماشه بورق نقره پيچيده همراه عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق كاسنى عرق كيوره هر يك سه توله شربت انارين دو توله بالنگو پنج ماشه پاشيده دهند.

و اگر موسم تنقيه نبود فصد و مسهل بر فصل موقوف داشته سفوف مروايد برای قلب و سفوف نمك هاضم برای معده و شربت گرهل و آلو بخارا و شربت ليمو برای صفرا تيار كنند ايشا در سقوط اشتها جوارش شاهی همراه عرق گاوزبان و كيوره و عرق هل و عرق مكوه هر يك سه توله شربت بزورى دو توله تخم فرنجمشك چهار ماشه پاشيده بدهند.

و اگر با ضعف دل و خشكى لب و تشنگى ضعف هضم و نفخ شكم باشد گلقلند يك و نيم توله سکنجبین توله عرق مكوه عرق باديان گلاب عرق كاسنى بدهند.

و اگر با گرمى مزاج اجابت نرم به آواز و رياح بواسيرى باشد شيره دانه هيل شيره بارتنگ عرق كاسنى عرق گاوزبان عرق باديان هر يك پنج توله شربت انارين دو توله دهند ايشا برای رفع قبض اصحاب مراقیه هليله مربي با جوارش عود ملين خورده شيره خياريں هفت ماشه شيره تخم كاسنى پنج ماشه عرقیات شربت بزورى بارد دو توله بنوشند.

و اگر قبض بواسير ريحی و رياح مراقی و صعود بخارات به سوى رأس از مزاج حار باشد طباشير مصطكى دانه هيل باديان هر يك نيم ماشه سوده بگلقلند سرشته گل خطمی سه ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل كرده دهند.

و اگر با عوارض مذکور نزنله حار نیز باشد دانه هيل يك ماشه سوده بگلقلند نسترن سرشته با شيره تخم كاهو شش ماشه شربت گاوزبان دو توله دهند ايشا كه با درد معده و سوء هضم و قی باشد نارجيل دریائی به آب پودينه سوده خورده بالایش آلو بخارا ده دانه زرشك سه ماشه در عرقیات مالیده شربت بزورى دو توله بنوشند و ضماد مصطكى و غيره كنند و اگر باز بعد مدتی وجع الفؤاد و حرارت مزاج بهم رسد مسهل به اين طور دهند عنب الثعلب گاوزبان تخم كاسنى هر يك شش ماشه مویز منقی دو توله آلو بخارا ده دانه گل سرخ خياريں زرشك هر يك شش ماشه ريوند چینی سه ماشه سنای مكی يك توله در آب كاسنى سبز مروق شب تر

کرده صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبه شش توله گلکند چهار توله شربت ورد مکرر سه توله روغن بادام شش ماشه [داغ] کرده دهند.

و اگر اسهال بسیار آید برای تقویت مصطکی یک ماشه طباشیر دو ماشه زهر مهره یک ماشه سوده به شربت انار شیرین سرشته عرقیات شربت بزوری بارتنگ شش ماشه دهند.

تدبیر مراق بارد المزاج:

اگر ماده در مراق یا معده بود بهر تقویت معده و احشا گلکند به طبیخ بادرنبویه و گاوزبان و بادیان دهند و از زراوند و مصطکی و عود حب ساخته به عمل آرند که در تحلیل مواد مراق از مجربات است و چای خطائی نیز مفید بود.

و اگر ورم در مراق نباشد تدهین فم معده به روغن گل و سنبل و مصطکی نیم گرم و تکمید بسبوس گندم و نمک و تنطیل به طبیخ بابونه و اکلیل الملک و برگ ترنج و برگ فرنجمشک و شبت به جهت تحلیل ریاح نافع دیگر نطولات و اضمده معمولی و حب مقل ملین و غیره که در قرابادین مسطور شد به عمل آرند و مداومت حمام به غایت سودمند است و چوزه مرغ زردی بیضه و مانند آن غذای سریع الهضم قلیل الفضول اختیار نمایند و وقت ضرورت ماده را که در معده یا ماساریقا یا مراق باشد به مهمل ملائم نافع احشا مستفرغ سازند و افسستین و شربت آن در اینجا به غایت مفید است.

و گویند که سی درم شربت افسستین بدهند و مهمل قوی از ادویه شدید الحرارة و قی در این علت مضر است مگر کسی را که قی بآسانی آید و ماده در فضای معده باشد و دواء المسک علوی خانی مجرب النفع است و نوشیدن شیر شتر جهت تحلیل ریاح بارده و تقویت احشای مراقبین بارد المزاج معمول است.

و ابن سرافیون گوید که تدهین جوف به روغن سوسن نفع عظیم بین دهد. (12)

جمع بندی نظرات اطبا در بخش درمان مالیخولیای مراقی:

رازی:

رازی درمان مالیخولیای مراقی را، قی، تدابیر مقلل سوداء هم به لحاظ تولید و هم به لحاظ استفراغ آن و فصد اسيلم می داند. پس از قی یا اسهال، تغذیه با غذاهای مرطب. چون کشک الشعیر، ماهی صخری، ماکیان، کاهو، خیار و انگور را توصیه نموده اما از خوردن انجیر و غذاهای حریف و مالح چون مری، خردل و پنیر منع کرده است و معتقد است که حمام فاتر

نفع بلیغ برای آنها دارد چرا که آن بعضی اخلاطشان را تعدیل نموده و بعضی دیگر را استفرغ می دهد.

بطور خلاصه رازی در درمان مالیخولیای مراقی به تنقیه سپس ترطیب و نهایتاً تقویت اعضای درگیر حتی مغز و قلب معتقد است.

علی ابن عباس:

اهوازی، تنقیه معده ابتدا با قی سپس با مسهلات سوداوی مناسب را مطرح می کند اما سخنی از ترطیب و تقویت به میان نمی آورد.

اخوینی:

اسهال سودا و در صورت امکان قی.

زهرای:

ابتدا فصد در صورت امتلاء عروق، سپس اسهال سودا همزمان با آن ترطیب و توجه به سلامت اسباب هضم، در صورت لزوم نطول و اضمده مناسبه، بادکش و همچنین قی و اغذیه مولد خلط محمود و در صورت عدم کفایت این موارد داغ نهادن بر معده و مراق.

ابن سینا:

ابن سینا درمان این نوع را با توجه به سبب ارائه می نماید مثلاً معتقد است اگر سبب، ورم حاری در معده و احشاء باشد، تبرید سر، ترطیب و تقویت آن باید انجام گیرد و اگر سبب، ورم گرمی در مراق باشد و بیمار ریاخ و قراقر دارد، تحلیل اورام و تقویت و ترطیب سر را توصیه نموده و معتقد است در چنین بیمارانی نباید کبد را گرم نمود و همچنین مابقی علل.

به عقیده وی، بیماران مالیخولیای مراقی بسیار از چیزهای خنک منتفع می شوند به این دلیل که غذاهای مبرد، [غالباً] مرطب نیز هستند و این رطب بودن متضاد یبوست سوداست و لذا مانع از تولد ریح و بخار می شوند که با صعود به دماغ موجب آزار این بیماران گردند. گرچه این انتفاع در حدی نیست که موجب درمان بیماری گردد ولیکن چون رطب هستند سودا از آنها متولد نمی شود، بنابراین ماده بیماری تقلیل یافته و بخاری نیز از این ماده حاصله، تشکیل نمی گردد و امید می رود که طبیعت بر بیماری مستولی شده و آن را اصلاح نماید.

حسینی جرجانی:

جرجانی درمان این نوع را پاکسازی معده و نیز تکمید آن با ادویه مناسب جهت تحلیل ریاخ می داند و در ادامه همانند ابن سینا معتقد است اغذیه سرد و تر برایشان نافع است، به همان دلایلی که ابن سینا متذکر شده است.

نفیس ابن عوض:

ترک استفراغ به جهت صعوبت اسهال اورام احشاء و سدد آنها مگر اینکه فقط در طحال باشد. و نیز باید از اغذیه، بر جوجه ها، زرده تخم مرغ و نظیر آن اقتصار نمود به جهت سرعت هضم، قلت فضول و نیکویی کیموس آنان و فصد حداقل هر 40 روز یک مرتبه و یا بیشتر به حسب مزاج بیماران. و دیگر اینکه باید ترطیب و تبرید مزاج داد تا سودای کمتری تولید گردد و یبوست و خشکی عارضی بدن ناشی از ماده محترقه اگر با حرارت مزاج همراه است با ماء الشعیر و شربت خشخاش و غیر ذلک زایل می شود و اگر حرارت نباشد باید معده و احشاء را تقویت نمود.

بهاء الدوله:

بهاء الدوله درمان این نوع را تدابیر محلله، اصلاح حال جگر به ادویه مقویه و نیز تقویت قلب و همچنین اغذیه سرد و تر می داند.

ارزانی:

ارزانی معتقد است اگر ماده که در معده و مراق و ماساریقا باشد، به فصد صرف مستخرج سازند و به مسهل نباید پرداخت مگر عند الاحتیاج. در هر عضوی که ماده باشد در تنقیه و تقویت آن عضو به نهجی که در جایگاه خویش ضبط یافته است، توجه نمایند.

عقیلی خراسانی:

عقیلی علاج این نوع مالیخولیا را، همان قانون کلی علاج مالیخولیا یعنی مبالغه در ترطیب و عدم قصور در استفراغ سودا عنوان می کند و می نویسد هرگاه غذا در معده فاسد گردد، واجب است که قی نمایند، خصوصاً هنگامی که احساس حموضت در دهان و جشای حامض باشد. عقیلی اقتصار بر یک طعام خفیف را واجب و تناول طعام بر طعام دیگر و اطعمه متلوته را در اصحاب مالیخولیا حرام می شمارد.

حکیم اعظم خان:

اعظم خان ابتدا فصد وسیع را توصیه نموده سپس می نویسد: در هر عضوی که ماده باشد در تنقیه و تقویت آن عضو به صورتی که در امراض آن مضبوط است توجه نمایند. و در ادامه نیز توصیه جناب شیخ در مورد مصرف مواد سرد و تر را در این بیماران با همان استدالات شیخ را متذکر می شود.

فصل چہارم:

بحث و نتیجہ گیری

فصل پنجم: بحث و نتیجه گیری:

مهمترین هدفی که این پایان نامه بدنبال آن است « مقایسه تطبیقی انواع بیماری مالیخولیا با اختلالات مشابه در روانپزشکی است». همانطور که پیش از این بدان اشاره شد، گرچه در عنوان پایان نامه مقایسه تطبیقی علل، علائم و برنامه درمانی آمده است؛ اما در اثنای کار مشخص گردید که مقایسه علل و برنامه درمانی بدلیل تفاوت ذاتی در مبانی و نوع نگرش به بیماریها میسر نمی باشد و تنها در بخش علائم می توان این مقایسه را انجام داد ولذا این بخش در پایان نامه با حساسیت بیشتری پیگیری شد.

برای حصول به هدف اصلی پایان نامه، بهترین راه استفاده از نظرات تخصصی همکاران روانپزشک تشخیص داده شد؛ لذا ابتدا با دقت تابلوی انواع مالیخولیا که شامل شایعترین علائم بیماری، همراه با اسباب ماتقدم بود استخراج و بصورت گزارش مورد تنظیم گردید و از پرسش شوندگان درخواست شد شایعترین تشخیص های افتراقی را حداکثر تا 6 مورد بنویسند. نمونه گزارش مورد تنظیم شده در ذیل آمده است.:

استاد ارجمند و بزرگوار جناب آقای اسرار خانم دکتر

ضمن عرض سلام و ارادت

احتراماً با عنایت به اینکه پایان نامه مقطع Ph.D جناب دکتر محمد یوسف پور (رشته طب سنتی ایرانی) در زمینه تطبیق انواع مالیخولیا در طب سنتی ایران با اختلالات روانپریشی نوین است، لذا در ذیل شایعترین علائم انواع مالیخولیا که برگرفته از نظرات 11 طبیب مشهور ایرانی همانند زکریای

رازی، ابوعلی سینا، سید اسماعیل حسینی جرجانی و... است، خدمت شماره می شود، متدعی است، برای حرکت از انواع سه گانه مایوئیا شایعترین تشخیص های اصراتی در روانپریشی که به لحاظ علائم تشابه بیشتری با آن دارند، مطرح فرماید. قبلاً از بذل محبتی که می فرماید کمال تشکر و تقدیر را دارم. شایسته می نماید ابتدا در چند سطر کلیاتی از تعریف و انواع مایوئیا را خدمتتان ارائه نمایم:

مایوئیا در طب سنتی ایرانی، بیماری است که به سبب تغییر در عملکرد مغز، بروز کرده و فرد را از فکر سلیم و مکان سالم، باز می دارد بطوری که بسیار، بدون علت ظاهری مشخص دچار ترس، غم، بدگمانی و هذیان می شود. علت اصلی مایوئیا را افزایش غیرطبیعی ماده ای در بدن می دانند که از آن به خط سودا (Blackbile) تعبیری می کنند و بر حسب اینکه این ماده در کدام عضو بدن تجمع یافته باشد به سه نوع کلی مایوئیای مغزی، مایوئیای مری³⁰ و مایوئیای سیستمیک تقسیم می شود.

1- مایوئیای نوع مغزی:

بیمار فردی است میانسال (20 تا 40 سال) که عنوان می کند از چند ماه قبل شهادیر خوابش می برد و بعضاً نیمه شب که بیدار می شود دیگر نمی تواند بخوابد. شرایط کاری اش هم طوری است که ساعتاً در معرض آفتاب است. و اکنون با علائم ذیل مراجعه کرده است (به ترتیب شیوع):

- اضطراب یا فزع (فزع: ترس شدید که همراه با پیش قلب است)
- انواع دل‌وشن³¹ («به حسب عادت و شغلی که در زمان صحت داشته اند می باشد مثلاً کوزه فروش، مکان می کرد که کوزه شده است و پنجم راه رفیق مراقب دیوار بود که به آن برخورد کند مبادا که بشکند. و دیگری که میهم بود، می ترسید که آسمان بر سر وی فرو رود خواهد آمد، به پشت می خوابید و پایش را بالای گرفت، بعضی خوف جن کنند و بعضی خوف سلطان و بعضی از سارق و بعضی از دنده ترسند بعضی خیال کنند که ارتقاء مقام گرفته و با ملوک و سلاطین بوده، بعضی بیم و خوف استماع ملک از خویش و تسلط دیگران بر آن نمایند و بعضی را و بهم افتد که او را زحر داده اند یا خواهند داد و بدان سبب از طعام و شراب باز ایستد و حلاک شود و بعضی را و بهم شود که او را سر نیست و بعضی را تو بهم کرد که پوست او چون کاغذ شده است و بعضی را و بهم شود که ماری در حلق او فروخته است و بعضی از او بهم و تحلیات مربوط به نفس خودشان است که دنده یا پرنده گشته و مثل آن حیوان آواز کنند مثلاً چه باها باند خروس بانگ بر آزند و یا سایر پرندگان و حالات کودکان در پیش گیرند.»)

- احساس غم و نیراحساس ناامنی و تشویش (خوف)
- تشک و دودلی (وسواس)، خیره شدن به یک شیء، کثرت فکر
- لاغری سر نسبت به بدن و کودی چشم

- یهوده کوینی و هم (احساس بیم و امید نسبت به منشی احتمالی در آینده)

- تیرگی سر، صورت و چشم

علامت فوق شایعترین علامت ذکر شده در ماینجولیای نوع منغزی می باشد، حال با توجه به این علامت، لطفاً تشخیص های افتراقی را به ترتیب اولویت ذکر فرماید:

-1

-2

-3

-4

-5

-6

نظرات تکمیلی:

2- ماینجولیای نوع سیستمیک:

بیمار فردی است میانسال و در اکثریت غالب موارد لاغر اندام، رنگ چهره تیره یا کبود، معمولاً دارای مشاغل سنگین که با علامت ذیل مراجعه نموده است: (به ترتیب شیع)

1- اضطراب یا ترس شدید (فزع) و انواع دل‌وازش (همانند نوع منغزی اما علاوه بر آنچه در فوق ذکر شده است در این نوع، دل‌وازش خود بزرگ بینی غلبه دارد مثلاً بعضی بچگان می‌کنند علم به غیب دارند و بسیار خبری دهند از آنچه در آینده رخ می‌دهد، یکی کوید من پادشاه، ستم و خدین سال پادشاهی خواهم کرد و بعضی ناگویند پادشاه و وحی به ما می‌آید و بعضی با هم بالاتر از این مکان می‌کنند که خدا هستند)

2- گوشه گیری (انزوا)، انواع استرس (گمراهی، تشویش و احساس ناامنی نسبت به سائل آینده)

3- بعضی با احساس غم و اندوه دارند اما بعضی دیگر کثرت خشم داشته و پتقرانند (خلق)

4- یهوده کوینی (سخن و جوابهای نامربوط دادن)

5- بعضی با حالت تندخویی و درندگی داشته و در صد کمی هم احساس سنگینی و کسالت بدن دارند

6- کثرت کریمه

7- احساس حرارت بدن بدون تب، سرخی چشم، نقره کشیدن، نخابی چون درندگان، و بدبینی

لازم به ذکر است بعضی از این بیماران سابقه بواسیر (هموروئید) داشته و اذعان می کنند که مدتی پس از درمان هموروئید دچار این بیماری شده اند و بعضی خانم ها هم چند ماه پس از احتباس طمث (آمنوره و یا اولیکو منوره) به این بیماری مبتلا شده اند. تشخیص های افتراقی:

-1

-2

-3

-4

-5

-6

نظرات تکمیلی:

3- مایجولای مرقی:

در این نوع بیمار به نسبت دو نوع فوق در سنین پایین تری است به این صورت که مشکلات بیمار از زمان نوجوانی و ابتدای سن بلوغ شروع شده است که چه در ابتدا علائم کوارشی بوده اما بتدریج علائم مغزی (روانی) اضافه می گردد. بهر حال علائم به ترتیب شیوع شامل:

1- کثرت آروغ، التهاب، درد و سوزش معده یا شکم

2- احساس غم، سوء هضم و یا ضعف هضم.

3- کثرت نفخ و اشتهای زیاد (کاذب یا صادق)

4- کثرت آب دهان و قراق شکم

5- ترس شدید (فزع)، انواع استرس و نگرانی (خوف)، انواع دلوشن، افزایش میل جنسی، دلکنگی

6- بدبینی

7- در تعداد کمی هم بزرگی طحال گزارش شده است

لطفاً تشخیص های افتراقی به ترتیب اولویت:

-1

-2

-3

-4

-5

-6

نظرات تکلیفی:

گزارش مورد های تنظیم شده در اختیار حدود 20 نفر از اساتید و متخصصین محترم روانپزشک قرار گرفت که 14 نفر از متخصصین به درخواست ما پاسخ مثبت داده و شایعترین تشخیص های افتراقی را مطرح نمودند.

برای دستیابی به نتایج دقیق تر که مبتنی بر قواعد علمی و مبری از هر شائبه ای باشد از یک متخصص آمار، در زمینه استخراج نتایج کمک گرفته شد.

ابتدا تمام تشخیص های افتراقی مطرح شده لیست و به هریک کد جداگانه ای داده شد. برای کسب نتایج دقیق تر کد گذاری با حساسیت خاصی صورت پذیرفت بدین نحو که به هریک از انواع یک اختلال خاص یک کد داده شد اما اگر اختلال بصورت کلی مطرح شده و نوع آن مشخص نشده باشد به آن کد جداگانه ای تعلق گرفت مثلاً برای انواع اختلالات شبه جسمی (Somatoform Disorder) یک کد و اگر اختلال شبه جسمی بصورت کلی و بدون مشخص نمودن نوع مطرح شده باشد کد جداگانه تعلق گرفت و نیز چنانچه دو بیماری همزمان به عنوان تشخیص مطرح شده باشد علیرغم اینکه هر کدام از این دو بیماری قبلاً کد گذاری شده بودن اما کد سومی برای این حالت همزمانی در نظر گرفته شد مثلاً به هر یک از اختلالات افسردگی اساسی و هذیانی یک کد داده شد اما اگر در تشخیص، افسردگی اساسی همراه با اختلال هذیانی مطرح شده باشد کد جداگانه ای برای آن در نظر گرفته شد. جدول ذیل کدها و تشخیص های افتراقی مرتبط را نشان می دهد.

جدول: کد گذاری تشخیص های افتراقی

کد	تشخیص افتراقی
1	افسردگی اساسی با تابلوی سایکوز (Major Depressive Disorder with psychotic feature)
2	اختلال اسکیزوافکتیو (Schizoaffective Disorder)
3	اختلال روان گسیختگی (schizophrenia)
4	اختلال دو قطبی (BMD)
5	اختلال دو قطبی نوع 2 (Bipolar Mood Disorder2)

اختلال دوقطبی نوع 1 (Bipolar Mood Disorder1)	6
اختلال خلقی ناشی از بیماریهای عمومی طبی (Mood Disorder Due to General Medical Condition)	7
اختلال هذیانی از نوع بدگمانه Delusional Disorder- paranoid	8
اختلال هذیانی از نوع آسیب (-Delusional Disorder-persecutory)	9
اختلال هذیانی از نوع خودبزرگ بینی (-Delusional Disorder-Grandiosity)	10
اختلال هذیانی	11
اختلال هذیانی + MDD	12
اختلال شخصیت بدگمانه (Paranoid Personality Disorder)	13
اختلال روان تنی (psychosomatic Disorder)	14
اختلال سایکوتیک غیر طبقه بندی شده (psychotic disorder NOS)	15
اختلال خلقی غیر طبقه بندی شده (Mood Disorder NOS)	16
اختلال اضطرابی غیر طبقه بندی شده (Anxiety Disorder NOS)	17
اختلالات شبه جسمی (somatoform Disorder)	18
اختلال سایکوز ناشی از بیماریهای عمومی طبی (Psychotic Disorder Due to General Medical condition)	19
اختلال خلقی ناشی از مصرف مواد	20
اختلالات شبه جسمی (somatoform Disorder) از نوع جسمانی سازی	21
اختلالات شبه جسمی (somatoform Disorder) از نوع نامتمایز	22
اختلالات شبه جسمی (somatoform Disorder) از نوع نامعین	23
اختلال هذیانی Delusional Disorder	24
اختلال افسردگی (Depression Disorder)	25
اختلال اضطرابی (Anxiety Disorder)	26
اختلال وسواسی (MDD) +(OCD)	27
Schizoaffective)+MDD(PF)	28
Schizoaffective + Schizophrenia	29
اختلال اضطرابی منتشر	30
Anxiety + (OCD) +MDD(PF)	31
(OCD) +Schizoaffective	32
اختلال وسواسی (OCD)	33
اختلالات شبه جسمی (somatoform Disorder) از نوع Hypochondriasis	34
Wilson disease	35
Functional gastrointestinal syndrome	36
اختلال اضطرابی ناشی از مصرف مواد	37
سندروم روده تحریک پذیر (IBS)	38
اختلال اضطرابی ناشی از GMC	39
Eating Disease	40
Delirium	41

پس از کد گذاری تمام تشخیص های افتراقی طبق کد مربوطه، با نام هر روانپزشک در Excel وارد شد، سپس با استفاده از نرم افزار SPSS نتایج جهت هر یک از انواع مالیخولیا، بصورت جداول و نمودارهای ذیل استخراج گردید.

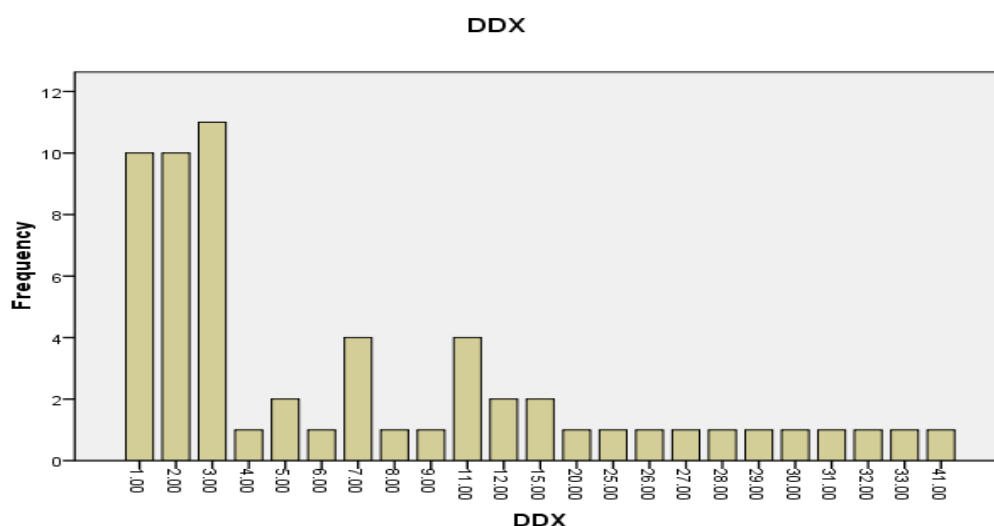
1- مالیخولیای نوع مغزی:

فراوانی کلی تشخیص های افتراقی مالیخولیای مغزی DDX					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	1	10	11.9	16.7	16.7
	2	10	11.9	16.7	33.3
	3	11	13.1	18.3	51.7
	4	1	1.2	1.7	53.3
	5	2	2.4	3.3	56.7
	6	1	1.2	1.7	58.3
	7	4	4.8	6.7	65.0
	8	1	1.2	1.7	66.7
	9	1	1.2	1.7	68.3
	11	4	4.8	6.7	75.0
	12	2	2.4	3.3	78.3
	15	2	2.4	3.3	81.7
	20	1	1.2	1.7	83.3
	25	1	1.2	1.7	85.0
	26	1	1.2	1.7	86.7
	27	1	1.2	1.7	88.3
	28	1	1.2	1.7	90.0
	29	1	1.2	1.7	91.7
	30	1	1.2	1.7	93.3
	31	1	1.2	1.7	95.0

	32	1	1.2	1.7	96.7
	33	1	1.2	1.7	98.3
	41	1	1.2	1.7	100.0
	Total	60	71.4	100.0	
Missing	System	24	28.6		
Total		84	100.0		

برخی نتایج اخذ شده از جدول 1، از مجموع 60 تشخیص مطرح شده:

- 15 تشخیص (25٪) مربوط به اختلال افسردگی اساسی با تظاهر سایکوتیک Major Depressive Disorder with psychotic feature هست البته 10 تشخیص بطور مستقل (کد 1) و 5 تشخیص هم بطور مشترک با یک بیماری دیگر (کدهای 12، 27، 28، 31)
 - 12 تشخیص (20٪) مربوط به اختلال اسکیزوافکتیو (schizoaffective) البته 10 مورد مستقلاً (کد 2) و دو مورد هم مشترک (کد 28 و 32).
 - 12 تشخیص (20٪) هم مربوط به اختلال اسکیزوفرنی (schizophrenia) البته 11 مورد مستقلاً (کد 3) و یک مورد هم مشترک (کد 29).
- نمودار کامل فراوانی هریک از تشخیص های مطرح شده را در ذیل مشاهده می فرمائید.



جدول 2: آمار کلی

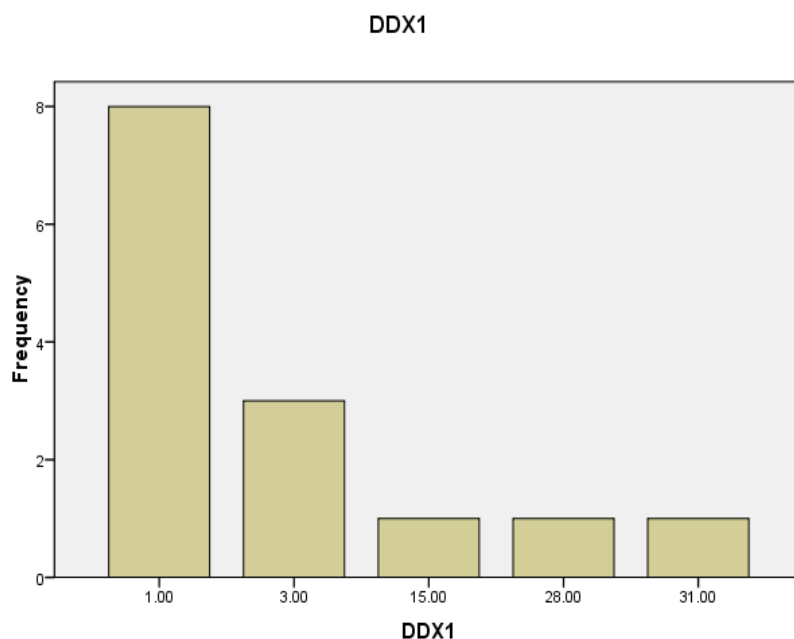
		DDX1	DDX2	DDX3	DDX4	DDX5	DDX6

N	Valid	14	14	13	9	8	2
	Missing	0	0	1	5	6	12

در مرحله بعد در هر یک از تشخیص های افتراقی شش گانه، تشخیص های مبتنی بر طب نوین، توسط پرسش شوندگان به شرح ذیل مطرح گردید:

الف) تشخیص افتراقی اول:

جدول 3: فراوانی و درصد تشخیص افتراقی اول (DDX1)					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	1	8	57.1	57.1	57.1
	3	3	21.4	21.4	78.6
	15	1	7.1	7.1	85.7
	28	1	7.1	7.1	92.9
	31	1	7.1	7.1	100.0
	Total	14	100.0	100.0	



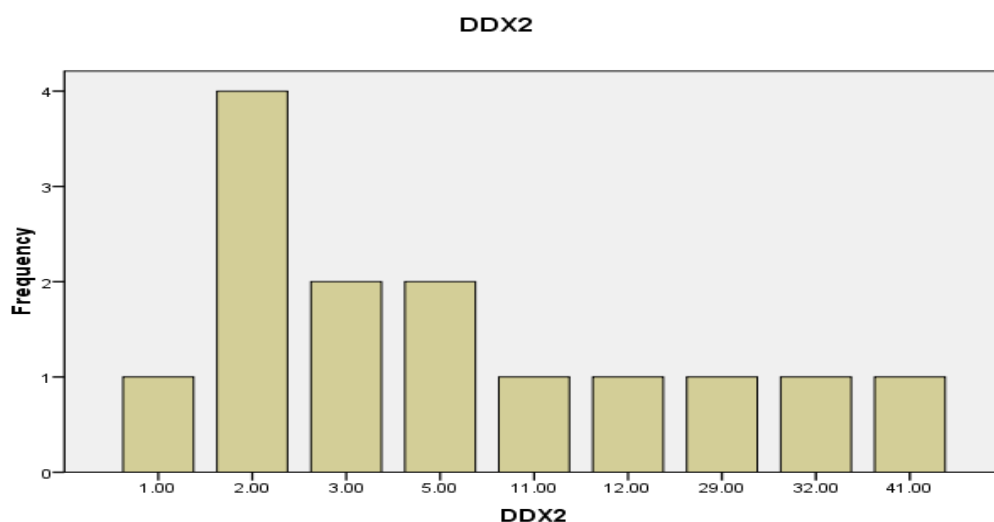
شرح و تفسیر:

از مجموع 14 پرسش شونده، 10 نفر (71/42٪) تشخیص MDD-PF را به عنوان تشخیص افتراقی اول خود در نظر گرفتند که 8 نفر (57/1٪) آنها، کد 1 یعنی اختلال افسردگی اساسی با تظاهر سایکوتیک (MDD-PF) را مستقلاً مطرح نموده، یک نفر MDD-PF را، مشترک با اسکیزوافکتیو (کد 28) و یک نفر دیگر هم درجه همراه اختلال وسواسی جبری (کد 31) مطرح کرده است. پس از آن 3 نفر (21/4٪) کد 3 که اختلال اسکیزوفرنی است را مطرح کرده اند،

تشخیص افتراقی دوم:

جدول 4: فراوانی و درصد تشخیص افتراقی دوم (DDX2)					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	1	1	7.1	7.1	7.1
	2	4	28.6	28.6	35.7
	3	2	14.3	14.3	50.0
	5	2	14.3	14.3	64.3
	11	1	7.1	7.1	71.4

	12	1	7.1	7.1	78.6
	29	1	7.1	7.1	85.7
	32	1	7.1	7.1	92.9
	41	1	7.1	7.1	100.0
	Total	14	100.0	100.0	

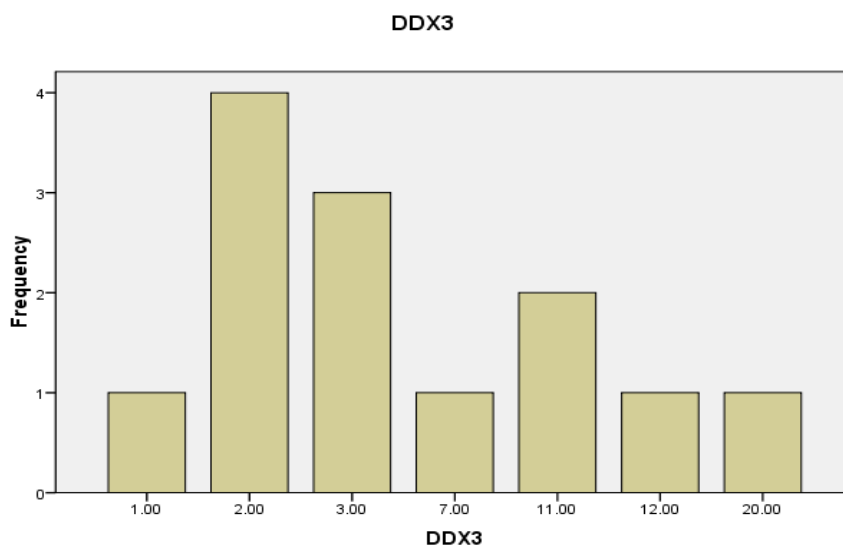


شرح و تفسیر:

از مجموع 14 پرسش شونده، 4 نفر (28/6٪) اختلال اسکیزوافکتیو (کد 2) را مطرح نموده اند. پس از آن 2 نفر (14/3٪) اختلال اسکیزوفرنی (کد 3) و به همین تعداد و درصد، اختلال دوقطبی نوع 2 (Bipolar Mood Disorder2) (کد 5) را مطرح کرده اند، البته اختلال اسکیزوافکتیو، در کدهای 29 و 32 و اختلال اسکیزوفرنی در کد 29 نیز به همراه یک بیماری دیگر مطرح شده اند که با احتساب این امر در مجموع 6 نفر (42/8٪) تشخیص اختلال اسکیزوافکتیو و 3 نفر (21/4٪) اختلال اسکیزوفرنی را به عنوان تشخیص افتراقی دوم خود در نظر گرفتند.

تشخیص افتراقی سوم:

جدول 5: فراوانی و درصد تشخیص افتراقی سوم (DDX3)					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	1	1	7.1	7.7	7.7
	2	4	28.6	30.8	38.5
	3	3	21.4	23.1	61.5
	7	1	7.1	7.7	69.2
	11	2	14.3	15.4	84.6
	12	1	7.1	7.7	92.3
	20	1	7.1	7.7	100.0
	Total	13	92.9	100.0	
Missing	System	1	7.1		
Total		14	100.0		



شرح و تفسیر:

از مجموع 14 پرسش شونده، 4 نفر (30/8٪) کد 2 یعنی اختلال اسکیزو افکتیو را مطرح نموده اند. پس از آن 3 نفر (23/1٪) کد 3 (اختلال اسکیزوفرنی) و پس از آن هم 2 نفر (15/4٪) کد 11، اختلال هذیانی (Delusional Disorder) و نهایتاً یک نفر هم کد

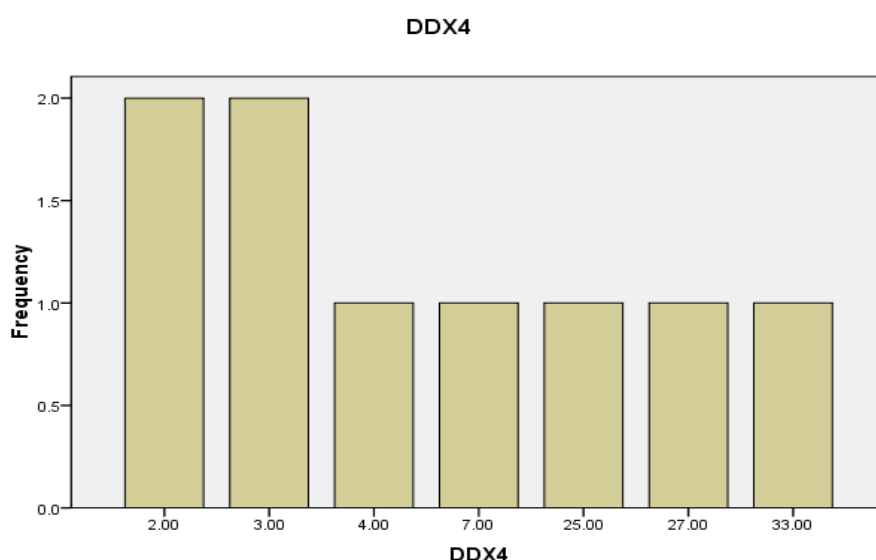
1، MDD-PF را مطرح کرده اند، البته در کد 12 نیز، اختلال هذیانی و MDD-PF با هم مطرح شده اند. بنابراین در مجموع اختلالات اسکیزو افکتیو (30/8٪)، اسکیزوفرنی (23/1٪)، هذیانی (23/1٪) و MDD-PF (15/4٪) شایعترین اختلال مطرح شده در تشخیص افتراقی سوم بودند.

تشخیص افتراقی چهارم تا ششم:

DDX4					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	2	2	14.3	22.2	22.2
	3	2	14.3	22.2	44.4
	4	1	7.1	11.1	55.6
	7	1	7.1	11.1	66.7
	25	1	7.1	11.1	77.8
	27	1	7.1	11.1	88.9
	33	1	7.1	11.1	100.0
	Total	9	64.3	100.0	
Missing	System	5	35.7		
Total		14	100.0		

DDX5					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	3	1	7.1	12.5	12.5
	6	1	7.1	12.5	25.0
	7	1	7.1	12.5	37.5
	8	1	7.1	12.5	50.0
	11	1	7.1	12.5	62.5
	15	1	7.1	12.5	75.0
	26	1	7.1	12.5	87.5
	30	1	7.1	12.5	100.0
	Total	8	57.1	100.0	
Missing	System	6	42.9		
Total		14	100.0		

DDX6					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	7	1	7.1	50.0	50.0
	9	1	7.1	50.0	100.0
	Total	2	14.3	100.0	
Missing	System	12	85.7		
Total		14	100.0		



شرح و تفسیر:

در مجموع ستونهای مرتبط با DDX(4-6)، 3 نفر اختلال اسکیزوفرنی (کد 3) و اختلال خلقی ناشی از بیماریهای عمومی طبی (Mood Disorder Due to GMC) (کد 7) و 2 نفر هم اختلال اسکیزوافکتیو (کد 2) را مطرح نموده اند. یک نفر هم اختلال افسردگی (Depression Disorder) (کد 25) را بدون مشخص نمودن نوع آن مطرح نمود.

جمع بندی نهایی تشخیص های افتراقی مالیخولیای نوع مغزی:

با عنایت به اینکه از پرسش شوندگان تقاضا شده بود که تشخیص های خود را به ترتیب اولویت مطرح نمایند، تشخیص افتراقی های اول تا سوم و بویژه تشخیص افتراقی اول از اهمیت خاصی برخوردار است. همانطور که در شرح و تفسیر تشخیص افتراقی اول گذشت، از مجموع 14 پرسش شونده، 10 نفر (71/42٪) تشخیص اختلال افسردگی اساسی با تظاهر سایکوتیک Major Depressive Disorder with psychotic feature را به عنوان تشخیص

افتراقی اول خود در نظر گرفتند. و در فراوانی کلی نیز از مجموع 60 تشخیص ارائه شده، 15 تشخیص (25٪) مربوط به MDD-PF هست [البته 10 تشخیص بطور مستقل (کد 1) و 5 تشخیص هم بطور مشترک با یک بیماری دیگر (کدهای 12، 27، 28، 31)] بنابراین MDD-PF شایعترین تشخیص افتراقی مالیخولیای نوع مغزی است. و با عنایت به اینکه اختلال اسکیزوافکتیو، در تشخیص افتراقی اول، یک بار، در تشخیص افتراقی دوم، 6 بار (8/42٪) و در تشخیص افتراقی سوم هم، 4 بار (8/30٪) مطرح شده است، بنابراین اختلال اسکیزوافکتیو، پس از MDD-PF شایعترین تشخیص افتراقی مالیخولیای مغزی است.

و با توجه به اینکه اختلال اسکیزوفرنی، در هر یک از تشخیص افتراقی های اول، دوم و سوم، 3 بار مطرح شده است، بنابراین اسکیزوفرنی، پس از MDD-PF و اختلال اسکیزوافکتیو سومین تشخیص افتراقی شایع مالیخولیای مغزی است. پس:

شایعترین تشخیص های افتراقی مالیخولیای نوع مغزی به ترتیب اولویت به قرار ذیل است:

1- اختلال افسردگی اساسی با تابلوی سایکوز MDD-PF

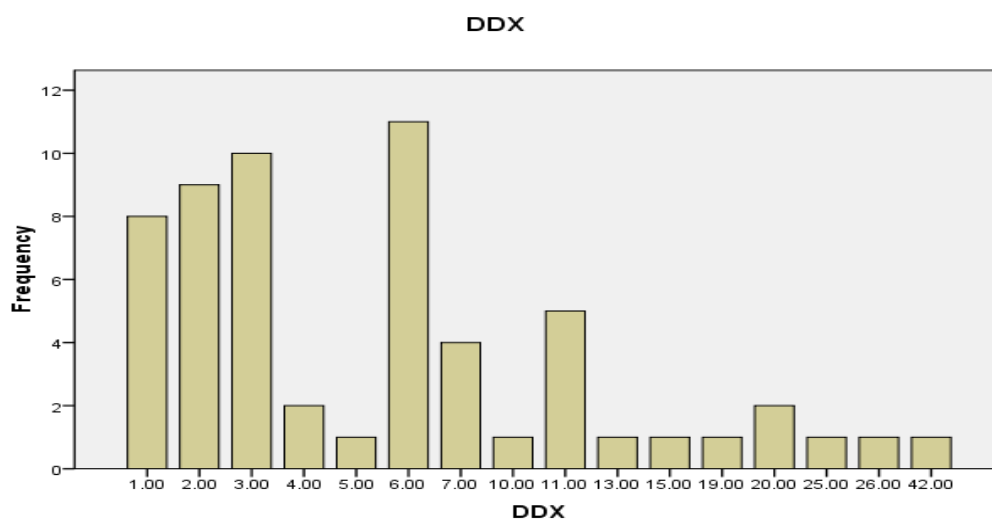
2- اختلال اسکیزوافکتیو (Schizoaffective Disorder)

3- اختلال اسکیزوفرنی (Schizophrenia)

2- تشخیص های افتراقی مالیخولیای به مشارکت تمام بدن:

آمار کلی تشخیص های افتراقی مالیخولیای به مشارکت تمام بدن DDX					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	1	8	9.5	13.6	13.6
	2	9	10.7	15.3	28.8
	3	10	11.9	16.9	45.8
	4	2	2.4	3.4	49.2
	5	1	1.2	1.7	50.8

	6	11	13.1	18.6	69.5
	7	4	4.8	6.8	76.3
	10	1	1.2	1.7	78.0
	11	5	6.0	8.5	86.4
	13	1	1.2	1.7	88.1
	15	1	1.2	1.7	89.8
	19	1	1.2	1.7	91.5
	20	2	2.4	3.4	94.9
	25	1	1.2	1.7	96.6
	26	1	1.2	1.7	98.3
	42	1	1.2	1.7	100.0
	Total	59	70.2	100.0	
Missing	System	25	29.8		
Total		84	100.0		



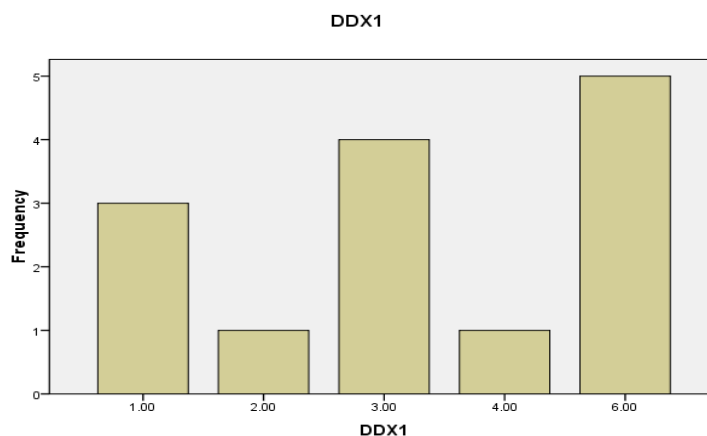
شرح:

از مجموع 59 تشخیص افتراقی مطرح شده، 14 تشخیص (24٪) مربوط به انواع اختلالات دوقطبی است که از این تعداد، 11 تشخیص به اختلال دوقطبی نوع 1 (Bipolar Mood Disorder) اختصاص دارد. 10 تشخیص (17٪) مربوط به اختلال اسکیزوفرنی (Schizophrenia)، 9 تشخیص (3/15٪) مرتبط با اسکیزوافکتیو و 8 تشخیص (6/13٪) مرتبط با اختلال افسردگی اساسی با تظاهر سایکوتیک است. پس از این بیماریها، اختلال هذیانی با 5 و اختلال خلقی ناشی از GMC با 4 در رتبه های بعدی قرار گرفته اند.

در مرحله بعد هریک از تشخیص های افتراقی به ترتیب اولویت مورد ارزیابی قرار گرفت.

الف: تشخیص افتراقی اول:

جدول: تشخیص افتراقی اول DDX1					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	1	3	21.4	21.4	21.4
	2	1	7.1	7.1	28.6
	3	4	28.6	28.6	57.1
	4	1	7.1	7.1	64.3
	6	5	35.7	35.7	100.0
	Total	14	100.0	100.0	



شرح و تفسیر:

شایعترین تشخیص های مطرح شده در تشخیص افتراقی اول شامل:

- 6 نفر (42/85٪) اختلال دوقطبی Bipolar Mood Disorder که 5 نفر

(35/7٪) اختلال دوقطبی نوع 1 (BMD1) (کد 6) را مطرح نمودند

- 4 نفر (28/6٪) اختلال اسکیزوفرنی (کد 3)

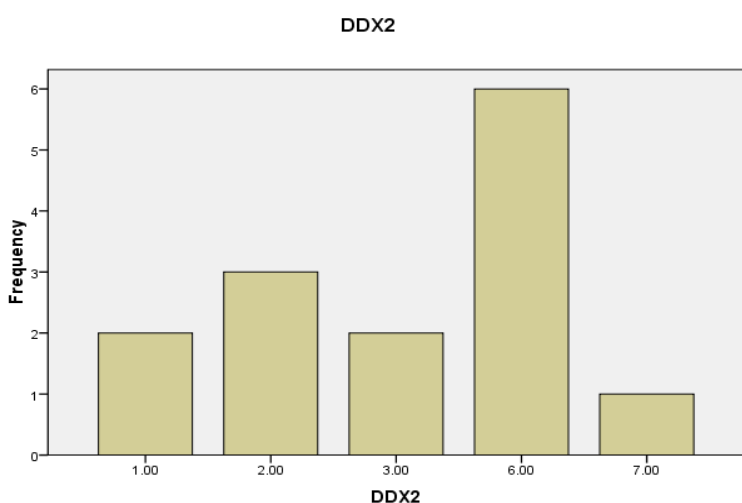
- 3 نفر (21/4٪) MDD-PF

یک نفر هم را بدون ذکر نوع آن آورده است.

تشخیص افتراقی دوم:

اولویت دوم تشخیص افتراقی مالیخولیای سیستمیک (DDX2)					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	1	2	14.3	14.3	14.3

	2	3	21.4	21.4	35.7
	3	2	14.3	14.3	50.0
	6	6	42.9	42.9	92.9
	7	1	7.1	7.1	100.0
	Total	14	100.0	100.0	



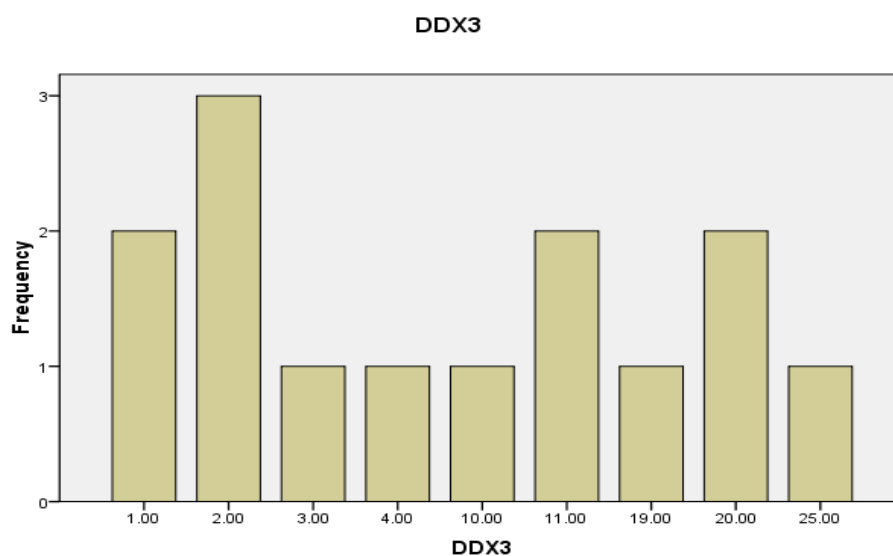
شایعترین تشخیص های مطرح شده در تشخیص افتراقی دوم شامل:

- 6 نفر (42/9٪) اختلال دوقطبی نوع 1 (Bipolar Mood Disorder1) (کد 6)
- 3 نفر (21/4٪) اختلال اسکیزوافکتیو (Schizoaffective Disorder) (کد 2)
- 2 نفر (14/3٪) اختلال افسردگی اساسی با تابلوی سایکوز MDD-P (کد 1) و 2 نفر (14/3٪) هم اختلال اسکیزوفرنی (Schizophrenia) (کد 3)

تشخیص افتراقی سوم:

اولویت سوم تشخیص افتراقی مالیخولیای سیستمیک (DDX3)					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	1	2	14.3	14.3	14.3
	2	3	21.4	21.4	35.7
	3	1	7.1	7.1	42.9
	4	1	7.1	7.1	50.0
	10	1	7.1	7.1	57.1

	11	2	14.3	14.3	71.4
	19	1	7.1	7.1	78.6
	20	2	14.3	14.3	92.9
	25	1	7.1	7.1	100.0
	Total	14	100.0	100.0	



شایعترین تشخیص مطرح شده در تشخیص افتراقی سوم:

- 3 نفر (21/4٪) اختلال اسکیزوافکتیو (Schizoaffective Disorder) (کد 2)

- 2 نفر (14/3٪) اختلال افسردگی اساسی با تابلوی سایکوز MDD-P (کد 1)

- 2 نفر (14/3٪) اختلال هذیانی Delusional Disorder

- 2 نفر (14/3٪) اختلال خلقی ناشی از مصرف مواد

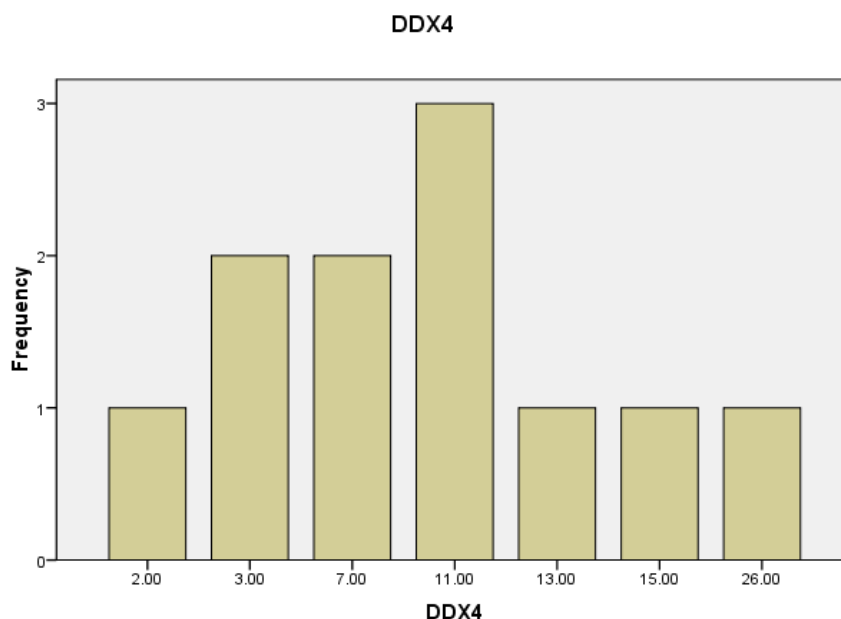
البته 1 نفر (7/1٪) اسکیزوفرنی و 1 نفر هم اختلال افسردگی را بدون مشخص نمودن نوع آن ذکر کرده است.

تشخیص افتراقی های چهارم تا ششم:

DDX4					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	2	1	7.1	9.1	9.1
	3	2	14.3	18.2	27.3
	7	2	14.3	18.2	45.5

	11	3	21.4	27.3	72.7
	13	1	7.1	9.1	81.8
	15	1	7.1	9.1	90.9
	26	1	7.1	9.1	100.0
	Total	11	78.6	100.0	
Missing	System	3	21.4		
Total		14	100.0		
DDX5					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	1	1	7.1	25.0	25.0
	3	1	7.1	25.0	50.0
	5	1	7.1	25.0	75.0
	7	1	7.1	25.0	100.0
	Total	4	28.6	100.0	
Missing	System	10	71.4		
Total		14	100.0		

DDX6					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	2	1	7.1	50.0	50.0
	42	1	7.1	50.0	100.0
	Total	2	14.3	100.0	
Missing	System	12	85.7		
Total		14	100.0		



شایعترین تشخیص مطرح شده در تشخیص افتراقی چهار تا ششم:

- اختلالات اسکیزوفرنی، هذیانی و اختلال خلقی ناشی از بیماری عمومی طبی (Mood Disorder Due to General Medical Condition) هر یک با سه نظر.

- اختلال اسکیزو افکتیو با 2 نظر

- MDD-PF با یک نظر

جمع بندی نهایی تشخیص های افتراقی مالیخولیای به مشارکت تمام بدن:

شایعترین تشخیص های افتراقی مطرح شده جهت مالیخولیای به مشارکت تمام بدن (سیستمیک) شامل موارد ذیل است:

با توجه به اینکه 5 نفر (35/7٪) اختلال دوقطبی نوع 1 (Bipolar Mood Disorder1) را به عنوان اولویت اول و 6 نفر (42/8٪) هم این اختلال را در اولویت دوم تشخیص های افتراقی خود قرار داده اند و یک نفر هم در اولویت اول اختلال BMD را بدون مشخص نمودن نوع آن آورده است و نیز BMD1 در فراوانی کلی هم از مجموع 59 تشخیص افتراقی مطرح شده، 14 تشخیص (24٪) مربوط به انواع اختلالات دوقطبی است که از این تعداد، 11 تشخیص به اختلال دوقطبی نوع 1 (Bipolar Mood Disorder1) اختصاص

دارد، بنابراین به جرأت می توان گفت اختلال BMD1 شایعترین تشخیص افتراقی مالیخولیای به مشارکت تمام بدن (سیستمیک) است.

پس از BMD1، با عنایت به اینکه 4 نفر (5/28٪) اولویت اول و 2 نفر نیز اولویت دوم تشخیص خود را به اسکیزوفرنی اختصاص داده اند و در فراوانی کلی هم 10 تشخیص (17٪) مربوط به اختلال اسکیزوفرنی (Schizophrenia) است، بنابراین باید گفت پس از BMD1، اسکیزوفرنی شایعترین تشخیص افتراقی مالیخولیای به مشارکت تمام بدن (سیستمیک) است.

پس از این دو هم با توجه اطلاعات ذکر شده در فوق می توان اختلالات اسکیزوافکتیو و نیز MDD-PF را به عنوان شایعترین تشخیص های افتراقی این نوع مالیخولیا قرار داد، بنابراین:

شایعترین تشخیص های افتراقی مالیخولیای به مشارکت تمام بدن به ترتیب اولویت:

1- اختلال دوقطبی نوع 1 (Bipolar Mood Disorder1)

2- اسکیزوفرنی (Schizophrenia)

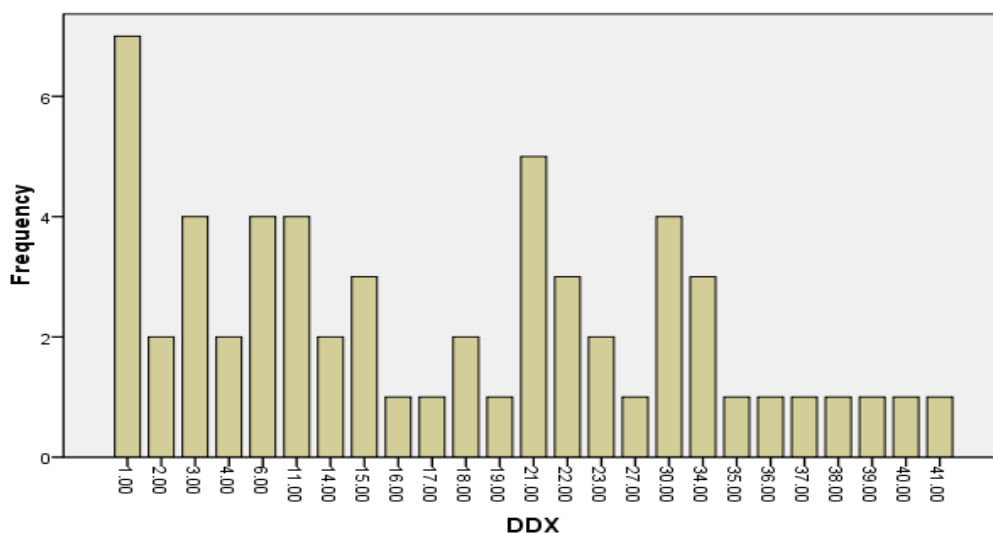
3- اختلالات اسکیزوافکتیو و MDD-PF.

مالیخولیای مراقی:

آمار کلی تشخیص های افتراقی مالیخولیای مراقی DDX					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	1	7	8.3	12.1	12.1
	2	2	2.4	3.4	15.5
	3	4	4.8	6.9	22.4
	4	2	2.4	3.4	25.9
	6	4	4.8	6.9	32.8
	11	4	4.8	6.9	39.7
	14	2	2.4	3.4	43.1
	15	3	3.6	5.2	48.3
	16	1	1.2	1.7	50.0
	17	1	1.2	1.7	51.7

	18	2	2.4	3.4	55.2
	19	1	1.2	1.7	56.9
	21	5	6.0	8.6	65.5
	22	3	3.6	5.2	70.7
	23	2	2.4	3.4	74.1
	27	1	1.2	1.7	75.9
	30	4	4.8	6.9	82.8
	34	3	3.6	5.2	87.9
	35	1	1.2	1.7	89.7
	36	1	1.2	1.7	91.4
	37	1	1.2	1.7	93.1
	38	1	1.2	1.7	94.8
	39	1	1.2	1.7	96.6
	40	1	1.2	1.7	98.3
	41	1	1.2	1.7	100.0
	Total	58	69.0	100.0	
Missing	System	26	31.0		
Total		84	100.0		

DDX

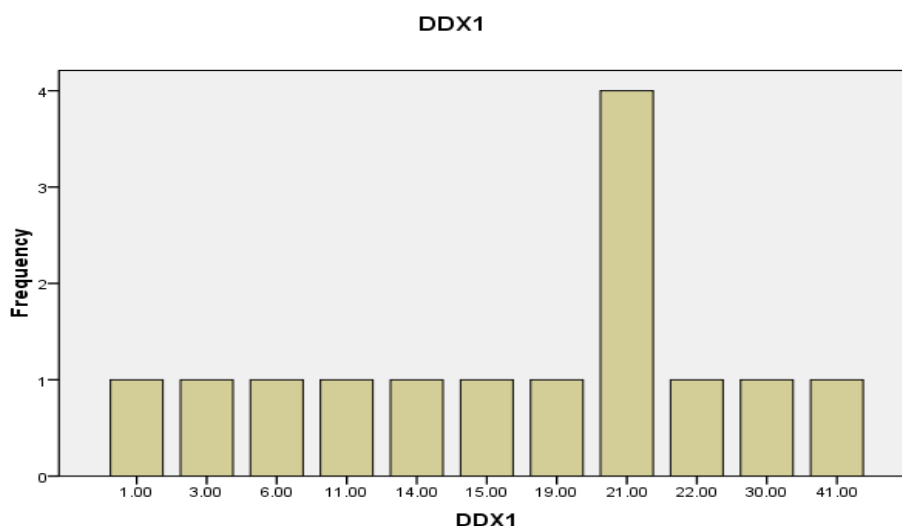


به لحاظ فراوانی از مجموع 58 تشخیص افتراقی مطرح شده در مورد مالیخولیای مراقی، 15 تشخیص یعنی کمی بیش از یک چهارم تشخیص های مطرح شده مربوط به انواع اختلال شبه

جسمي Somatoform Disorder است. پس از آن MDD-PF با 8 تشخیص و انواع اختلالات اضطرابی با 7 و BMD با 6 تشخیص در رتبه های بعدی قرار می گیرند.

تشخیص افتراقی اول:

DDX1 تشخیص افتراقی اول (مراقی)					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	1	1	7.1	7.1	7.1
	3	1	7.1	7.1	14.3
	6	1	7.1	7.1	21.4
	11	1	7.1	7.1	28.6
	14	1	7.1	7.1	35.7
	15	1	7.1	7.1	42.9
	19	1	7.1	7.1	50.0
	21	4	28.6	28.6	78.6
	22	1	7.1	7.1	85.7
	30	1	7.1	7.1	92.9
	41	1	7.1	7.1	100.0
	Total	14	100.0	100.0	



شایعترین تشخیص های مطرح شده در تشخیص افتراقی اول شامل:

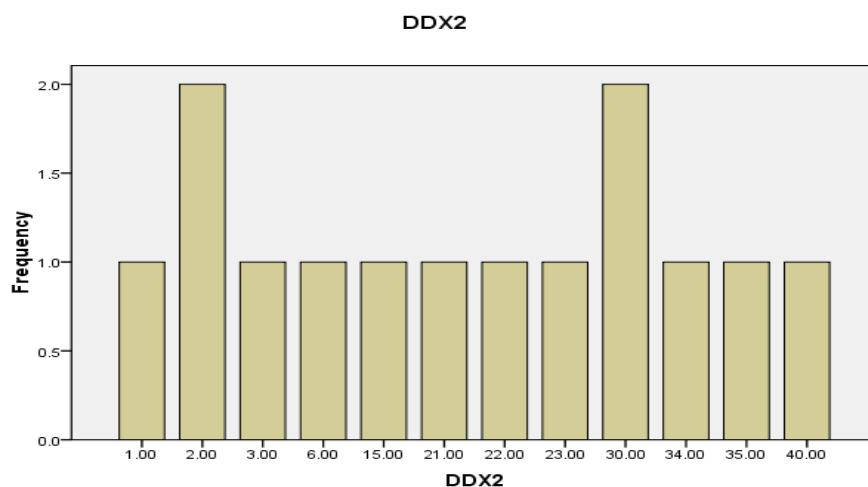
- اختلال شبه جسمی Somatoform Disorder. 5 نفر (35/7٪) این تشخیص را بعنوان اولویت اول مطرح نموده اند البته 4 نفر اختلال شبه جسمی از نوع جسمانی

سازی (Somatization) و یک نفر هم از نوع نامتمایز (Undifferentiated) را مطرح نمود.

- همانطور که ملاحظه می شود پس از اختلال شبه جسمی، اختلالاتی چون MDD-BMD1, Schizophrenia, PF، اختلال اضطرابی منتشر، هذیانی و... فقط یک بار مطرح شده اند.

تشخیص افتراقی دوم:

DDX2 تشخیص افتراقی دوم (مراقی)					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	1	1	7.1	7.1	7.1
	2	2	14.3	14.3	21.4
	3	1	7.1	7.1	28.6
	6	1	7.1	7.1	35.7
	15	1	7.1	7.1	42.9
	21	1	7.1	7.1	50.0
	22	1	7.1	7.1	57.1
	23	1	7.1	7.1	64.3
	30	2	14.3	14.3	78.6
	34	1	7.1	7.1	85.7
	35	1	7.1	7.1	92.9
	40	1	7.1	7.1	100.0
	Total	14	100.0	100.0	

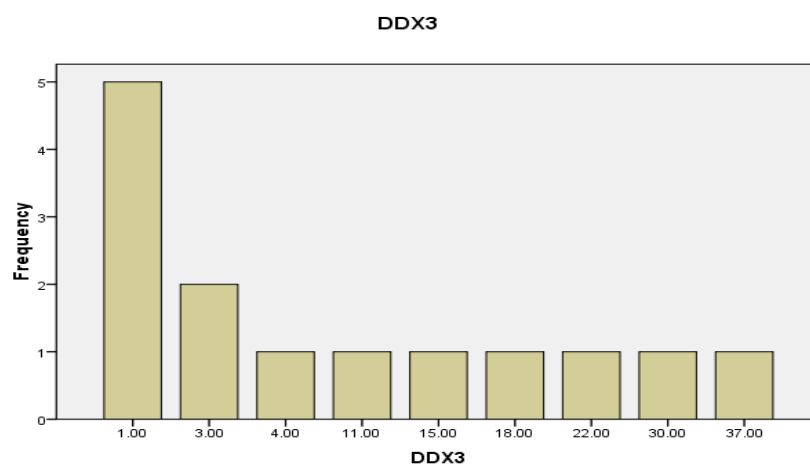


شایعترین تشخیص های مطرح شده در تشخیص افتراقی دوم شامل:

- انواع اختلال شبه جسمی (28/4٪) (کدهای 21،22،23،34)
- اختلالات اسکیزوافکتیو (کد 2) و اضطرابی منتشر (کد 30) هر یک با 3/14٪
- اختلالات مهمی چون Schizophrenia،MDD-PF و BMD1 (7/1٪)

تشخیص افتراقی سوم:

DDX3 تشخیص افتراقی سوم (مراقی)					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	1	5	35.7	35.7	35.7
	3	2	14.3	14.3	50.0
	4	1	7.1	7.1	57.1
	11	1	7.1	7.1	64.3
	15	1	7.1	7.1	71.4
	18	1	7.1	7.1	78.6
	22	1	7.1	7.1	85.7
	30	1	7.1	7.1	92.9
	37	1	7.1	7.1	100.0
	Total	14	100.0	100.0	



شایعترین تشخیص های مطرح شده در تشخیص افتراقی سوم شامل:

- MDD-PF (35/7)

- Schizophrenia (14/3) و شبه جسمی Somatoform Disorder (14/3)

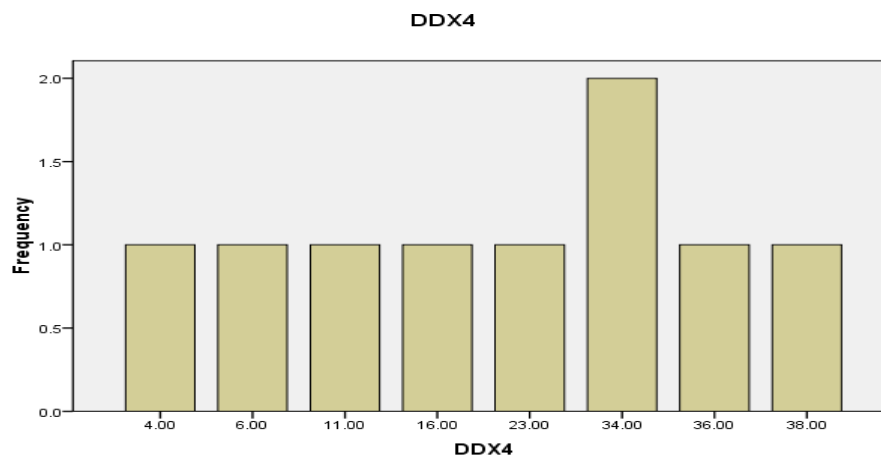
- اختلالاتی چون BMD و اختلال اضطرابی منتشر و هذیانی هر یک (7/1)

تشخیص افتراقی های 4-6:

DDX4					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	4	1	7.1	11.1	11.1
	6	1	7.1	11.1	22.2
	11	1	7.1	11.1	33.3
	16	1	7.1	11.1	44.4
	23	1	7.1	11.1	55.6
	34	2	14.3	22.2	77.8
	36	1	7.1	11.1	88.9
	38	1	7.1	11.1	100.0
	Total	9	64.3	100.0	
Missing	System	5	35.7		
Total		14	100.0		

DDX5					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	6	1	7.1	16.7	16.7
	11	1	7.1	16.7	33.3
	14	1	7.1	16.7	50.0
	17	1	7.1	16.7	66.7
	27	1	7.1	16.7	83.3
	39	1	7.1	16.7	100.0
	Total	6	42.9	100.0	
Missing	System	8	57.1		
Total		14	100.0		

DDX6					
		Frequency	Percent	Valid Percent	Cumulative Percent
Valid	18	1	7.1	100.0	100.0
Missing	System	13	92.9		
Total		14	100.0		



شایعترین تشخیص های مطرح شده در تشخیص افتراقی های 4-6 شامل:

- انواع اختلال شبه جسمی (Somatoform) 4 بار مطرح شده است

- انواع BMD سه بار مطرح شده است

- اختلال هذیانی و انواع اختلالات اضطرابی هر کدام دو بار

جمع بندی نهایی شایعترین تشخیص های افتراقی مالیخولیای مراقی:

شایعترین تشخیص های افتراقی مطرح شده جهت مالیخولیای مراقی به قرار ذیل است:

با توجه به اینکه، شایعترین اختلال ذکر شده در تشخیص افتراقی های اول (5 نفر/35/7٪) دوم (4 نفر/28/5٪) و نیز چهارم تا ششم، انواع اختلال شبه جسمی Somatoform است، در تشخیص افتراقی سوم هم پس از MDD-PF شایعترین اختلال ذکر شده اختلال شبه جسمی است، و با عنایت به اینکه در فراوانی کلی هم شایعترین تشخیص مطرح شده از سوی پرسش شوندگان، اختلال شبه جسمی است، بنابراین باید گفت می توان اختلال شبه جسمی را شایعترین تشخیص افتراقی مالیخولیای مراقی دانست.

البته در بین انواع اختلال شبه جسمی نوع جسمانی سازی Somatization بیشتر از مابقی انواع مطرح شده است (5 بار) پس از آن هم نوع نامتمایز و هیپوکندریازیس قرار دارند.

پس از اختلال شبه جسمی، به نظر می رسد MDD-PF رتبه دوم شایعترین تشخیص افتراقی مالیخولیای مراقی را بخود اختصاص دهد به جهت اینکه در اولویت سوم تشخیص های افتراقی 5 نفر از این اختلال نام برده اند و در اولویت های اول و دوم و پنجم نیز یک نفر این بیماری را مطرح کرده و در فراوانی کلی نیز پس از اختلال شبه جسمی، MDD-PF با 8 بار تکرار رتبه دوم را داراست.

انواع اختلالات اضطرابی نیز در فراوانی کلی، 7 بار و در هریک از اولویت های دوم و سوم و پنجم 2 بار و در اولویت اول نیز یک بار مطرح شده است، بنابراین پس از دو اختلال فوق، اختلالات اضطرابی شایعترین تشخیص افتراقی مالیخولیای مراقی است.

اختلالات دوقطبی، شیزوفرنی و اختلال هذیانی به ترتیب شایعترین تشخیص های افتراقی بعدی هستند. بنابراین

شایعترین تشخیص های افتراقی مالیخولیای مراقی به ترتیب اولویت به قرار ذیل است:

1- اختلالات شبه جسمی

MDD-PF 2

3- اختلالات اضطرابی

بحثی جامع پیرامون نقش « قلب و بیماریهای آن » در سبب شناسی « افسردگی » از دیدگاه « حکیم ابن سینا » و مقایسه آن با نظرات دانشمندان طب کلاسیک

1- مقدمه:

مطالعات دو دهه گذشته، نشان می دهد، دلایل فراوانی وجود دارد که اختلال افسردگی را یکی از مهمترین معضلات پزشکی جهان امروز بدانیم. طبق اطلاعات منتشره از World Health Organization (WHO) تا سال 2020، افسردگی پس از بیماریهای قلبی، دومین علت منجر به ناتوانی در کشورهای توسعه یافته خواهد شد (World Health Survey (WHS) (68).. هم نشان داد، ضرر افسردگی برای سلامتی بیشتر از ضرر بیماریهایی چون آنژین، آرتروز، آسم و دیابت است. (69) متأسفانه مهمترین مشکل موجود در مدیریت این اختلال، علی رغم شیوع بالای آن، ناشناخته ماندن علل آن است. (3)

البته از موضوعات ناشناخته و بسیار مهم دیگر در افسردگی که پژوهشگران زیادی را در دو دهه اخیر به خود مشغول کرده است، ارتباط آن با بیماریهای قلبی عروقی و ابهام در نحوه ارتباط این دو بیماری است. (71, 72, 73, 74, 75, 76) مطالعات مختلف، شیوع افسردگی در بیماریهای قلبی را رقم شگفت آور 14 تا 50 درصد ذکر کرده اند (77, 78, 79, 80) ارتباط این دو بیماری، عواقب بسیار وخیمی از عود بیماری تا مرگ و میر بالا را در پی داشته است. (81, 82, 83, 84, 85, 86) (4,5,8)

موارد فوق بیانگر آن است که تلاش برای روشن نمودن ابهامات موجود در این اختلال از هر راه ممکن، جهت مدیریت و پیشگیری از عوارض وخیم آن، ضرورتی انکارناپذیر است. یکی از راههای مهم که جهان پزشکی امروز هم به خوبی آن را دریافته است، استفاده از ظرفیت بالای مکاتب طب مختلف و تلفیق آنها با طب کلاسیک جهت افزایش اثربخشی در تشخیص و درمان بیماریها، کاهش عوارض جانبی و هزینه های درمانی است (87, 88) یکی از قدیمی ترین و باشکوه ترین مکاتب طب دنیا، طب سنتی ایران است (89) این مکتب طب، بزرگانی چون محمد ابن زکریای رازی و حسین ابن عبدالله ابن سینا را به جهان بشریت معرفی نموده است. در این بین حکیم ابن سینا که در غرب به عنوان Avicenna شناخته می شود، یک اندیشمند، فیلسوف و پزشک مشهور ایرانی است که شاهکار علمی اش در پزشکی به نام « القانون فی الطب » قرنهای بزرگترین دانشگاههای علوم پزشکی اروپا از جمله مون پلیه فرانسه Louvain بلژیک تدریس شده است. (92, 93, 94)

ابن سینا در کتاب قانون، در ذیل مبحث بیماریهای مغز به تشریح بیماری مالیخولیا و انواع آن می پردازد. یکی از انواع این بیماری که مالیخولیای نوع مغزی بوده و در ادامه بدان خواهیم پرداخت به لحاظ علائم بسیار نزدیک به بیماری افسردگی در روانپزشکی طب نوین است. نکته بسیار مهمی که ابن سینا در اتیولوژی بیماری مالیخولیای نوع مغزی عنوان می کند، این است که وی مهمترین و بزرگترین علت این نوع مالیخولیا را، برخی بیماریهای قلبی می داند و می نویسد مغز در اکثر موارد به عنوان عضو مشارک قلب بطور غیر مستقیم بدان مبتلا می شود.⁽⁴⁾ (26). هیچ یک از اطباء پیش از ابن سینا همانند روفس، بقراط (377- Hippocrates 460 B.C.)، جالینوس (131-201 A.D.) Galen رازی، زهرای و علی ابن عباس اهوازی، در سبب شناسی بیماری مالیخولیا حرفی از قلب و بیماری های آن به میان نیاورده اند گرچه برخی از آنها همانند رازی تقویت قلب را در درمان این بیماری توصیه نموده اند بنابراین در تاریخ طب، ابن سینا، اولین کسی است که به صراحت ارتباط بین قلب و مالیخولیا را مطرح نمود.

امروزه پژوهشگران در مطالعات متعددی، این ارتباط را اثبات نموده و مطرح کرده اند که افسردگی یک ریسک فاکتور مستقل مهم جهت بیماریهای قلبی عروقی است^(95, 96) اما ابن سینا، عقیده دارد در اکثر موارد اختلال افسردگی، برخی بیماری های قلبی، شروع کننده فرآیندی هستند که نهایتا به افسردگی منجر می شود یعنی این بیماریها یک نقش اتیولوژیک در این فرایند بازی می کنند و اگر چنانچه علت این اختلال در خود مغز باشد، بیماریهای قلبی موجب تشدید و استحکام بیماری خواهند بود.^(4, 95, 97, 98, 99, 100)²⁶ بنابراین طبق نظر ابن سینا، در اختلال افسردگی، بیماری های قلبی در اکثر موارد نقش اتیولوژیک و در موارد کمی هم نقش تشدید کنندگی دارند و لذا مهمترین و بزرگترین نقش را در افسردگی ایفا می کنند.

علیرغم تحقیقات بسیار گسترده در دو دهه گذشته، پیرامون اختلال افسردگی و اثبات ارتباط پیچیده آن با برخی بیماریهای قلبی⁽⁹⁵⁾²⁷ اما هنوز نکات فراوانی در زمینه اتیولوژی و درمان آن بویژه زمانی که با بیماریهای قلبی، همراه می شود مجهول باقی مانده است برای مثال با اینکه افسردگی در بیماران قلبی، ریسک عوارض، عود حوادث قلبی و مورتالیتی را بالا می برد^{15, 27}، اما متأسفانه در مطالعات کارآزمایی بالینی انجام گرفته تاکنون، درمان دارویی

افسردگی یا روان درمانی، بطور واضح، منجر به کاهش عوارض یا عود حوادث قلبی و یا کاهش مرگ و میر نشده است. (95, 99, 100)²⁷

ما در این مقاله، ضمن بیان نظرات حکیم ابن سینا در مورد اتیولوژی افسردگی، شواهد و قرائنی از تحقیقات جدید که نظرات این اندیشمند بزرگ را تأیید می کند؛ بیان نموده و مکانیسم های احتمالی اینکه چگونه برخی بیماریهای قلبی می توانند یکی از علل عمده افسردگی باشند را بر اساس مبانی Iranian Traditional Medicine (ITM) مطرح خواهیم کرد، بدان امید که افق های جدیدی در اتیولوژی و درمان افسردگی، فرا روی محققین باز گردد.

2- شرح:

1-2) فیزیولوژی قلب از دیدگاه ITM:

در ITM، قلب شریفترین عضو بدن است، و معتقدند، قلب اولین عضوی است که در زمان تعلق حیات به انسان (در دوران جنینی) به حرکت درآمده و آخرین عضوی است که در زمان مرگ از حرکت می ایستد (23) به نظر می رسد، پیش از پرداختن به فیزیولوژی قلب از دیدگاه ITM، ضرورت دارد به طور مختصر و مفید برخی اصول این مکتب طبی تبیین شود.

یکی از مباحث مهم در مبانی ITM، مبحث اخلاط (Humors) است. اخلاط، مواد رطوبی و سیالی هستند که در کبد تولید شده و از طریق ورید اجوف تحتانی به قلب و از آنجا به تمام اعضای بدن منتقل می شوند تا جایگزین آنچه در متابولیسم بدن به تحلیل رفته شوند. این اخلاط شامل Blood (دم) Phlegm (بلغم) Yellow bile (صفرا) و Black bile (سوداء) است. (4) هر کدام از اخلاط چهارگانه دارای دو کیفیت از کیفیت های متضاد گرمی، سردی، تری و خشکی هستند به این صورت که دم، گرم و تر، بلغم، سرد و تر، صفرا، گرم و خشک و سوداء، سرد و خشک است (4)

از دیگر مباحث مهم در مبانی ITM، مزاج است. مزاج وقتی حاصل می شود که اخلاط با یکدیگر برخورد کرده و کیفیت های متضاد آنها با هم وارد فعل و انفعال شده و این فعل و انفعالات تا آنجا ادامه می دهند که کیفیتی مشابه حاصل گردد که به این کیفیت مشابه مزاج می گویند. برای مثال: وقتی شکر را در آب حل می کنید، اجزای ریز آنها با هم، فعل و انفعالات را تا جایی ادامه می دهند که به یک کیفیت متشابه برسند که از سویی به آب شبیه باشد در شکل و سیالیت و از سویی دیگر به شکر شبیه باشد به لحاظ طعم، این کیفیت متشابه را مزاج گویند.

همه اعضای بدن دارای مزاج خاص خود هستند مثلاً مغز سرد و تر است، قلب گرم و خشک است و کبد گرم و تر است؛ براینکه مزاج همه اعضای یک شخص می شود مزاج خ¹ اص او که تا زمانی که این شخص بر این مزاج خاص خودش باقی است در سلامتی کامل بسر می برد و اگر از این مزاج، منحرف شود، فرایندی آغاز می شود که نهایتاً به بیماری یا اصطلاحاً سوء مزاج (Dys temperament) منتهی می شود. (4, 48)

ابن سینا و دیگر حکما معتقدند اخلاط از جهت قوام به طور کلی به دو بخش لطیف و غلیظ تقسیم می شوند: بخش غلیظ اخلاط وظایفی چون تشکیل اعضای بدن، رشد و نمو آنها، تغذیه اعضای بدن و حفظ ثبات و پایداری آنها را به عهده دارد. اما بخش لطیف اخلاط که اصطلاحاً به آن بخار اخلاط هم گفته می شود، وقتی در بطن چپ قلب قرار می گیرد، طی فرایند پیچیده ای تبدیل به «روحی» می شود که حیات تمام اعضای بدن بواسطه وجود او محقق می گردد؛ به همین دلیل اصطلاحاً به آن «روح حیاتی» یا «روح قلبی» می گویند. وجود روح حیاتی در بدن هر شخص بمنزله حیات و فنای روح حیاتی به معنای مرگ اوست (4) البته منظور اطباء از روح، روح غیر مادی نیست که در فلسفه مطرح است، بلکه این روح، ماهیت جسمانی داشته و همانند هوا دارای ترکیبات بسیار لطیف است ولذا از آن تعبیر به روح بخاری هم شده است.

بر اساس مبانی ITM، روح حیاتی پس از تولید در بطن چپ قلب از طریق شریان اوریطی که مبدأ تمام شریان های بدن است (آئورت) به تمام اعضای بدن منتشر شده و از این طریق موجب حیات آنها می شود. (10) وقتی روح حیاتی از قلب توسط دو شریان سباتی (کاروتید) به قاعده مغز می رسد؛ مزاج آن در شبکه ای که توسط شاخه های این دو شریان و برخی شریان های دیگر، در این ناحیه، تشکیل می شود (شبکه ویلیس) دچار تغییراتی شده و نهایتاً به «روح نفسانی» تبدیل می گردد که از طریق اعصاب، حس و حرکت را به اعضای بدن و از جمله خود قلب منتقل می کند.

همین تغییرات در زمان رسیدن روح حیاتی به کبد، رخ داده و روح حیاتی به «روح طبیعی» تبدیل می شود که وظیفه رشد و نمو و تغذیه بدن را بعهده دارد. (10) بنابراین روح حیاتی که در قلب است با روح نفسانی که در مغز است و روح طبیعی که در کبد است، مرتبط می باشد و از طریق همین ارتباط، اثرات متقابلی بر روی هم دارند.

ابن سینا و دیگر حکما معتقدند هر یک از این ارواح سه گانه، یک استعداد و قوه ای را حمل کرده و اعمال منسوب به خود را از طریق این قوای سه گانه، شامل قوه حیاتی، قوه نفسانی و قوه طبیعی انجام می دهند.

بر اساس مبانی ITM، مبدأ قوه حیاتی همانند روح حیاتی در قلب است. این قوه خود به فاعله و منفعله تقسیم می شود، قوه فاعله وظیفه انبساط و انقباض قلب و شریانها را بعهده داشته و قوه منفعله هم مبدأ صدور افعالی چون شادی، غم، غضب، لذت، ترس، شجاعت، امید، شرم و... است (4, 10) دلیل اینکه این حالات را مربوط به قلب می دانند آن است که مشاهده کردند که این حالات موجب انقباض و انقباض روح قلبی شده و آن نیز به نوبه خود موجب انقباض و انقباض قلب می شود. ابن سینا و دیگر اطباء، اثرات هیجانات بر سیستم قلبی عروقی را، بوسیله تغییرات نبض تبیین می نمودند که این خود دلیلی دیگر بر انتساب این حالات بر قلب است (4, 48) تغییرات نبض در حالات هیجانی در جدول 1 آمده است.

Emotion	Pulse alterations
Angre	عظیم (large) شاهق (very high) سریع (fast) متواتر (frequent)
Sorrow	ضعیف (weak) صغیر (small) متفاوت (infrequent) و بطيء (slow)
Sudden fear	سریع (quick) مرتعش (jerky) مختلف (unequal) غیر منتظم (irregular)
Joy and pleasher	عظیم (large) متفاوت (infrequent) بطيء (slow) لین (soft)

جدول 2: تغییرات نبض در حالات هیجانی

بر همین اساس در ITM، حالات نفسانی، که تحت عنوان «اعراض نفسانی» از آنها نام برده می شود؛ در سلامتی بدن بویژه سلامتی قلب، بسیار مؤثر است.³⁴ چراکه مبدأ صدور اینگونه حالات نفسانی را، قوه حیاتی می دانند که در قلب است؛ ولذا معتقدند بیشترین تأثیر این حالات در بدن، بر روی قلب بوده و از آنها به «علل تأثیرگذار در قلب» نیز یاد شده است (4, 23) اعتقاد بر این است که اگر این حالات نفسانی، آن چنان که باید، به آن میزان که باید و آن زمان که باید، باشند، اسباب سلامتی بدن و اگر برخلاف این باشد اسباب بیماری خواهند

بود. (48) بنابراین اعتدال این هیجانات موجب سلامتی بدن بویژه سلامتی قلب و افراط و تفریط آنها موجب بیماری خواهد بود.

طب کلاسیک اگرچه قائل است کنترل رفتارهای هیجانی در مغز و توسط سیستم لیمبیک انجام می شود اما پژوهشگران، تأیید کرده اند که بین هیجانات مثبت و منفی همانند شادی، لذت، ترس، غم، خشم، ناامیدی و سلامتی بویژه سلامتی سیستم قلبی عروقی ارتباط وجود دارد.

طبق مبانی ITM، اعمال فیزیولوژیک بدن انسان منحصر در سه مقوله اعمال حیاتی، نفسانی و طبیعی است که بطور خلاصه در جدول 2 آمده است:

مصادیق افعال	قوه مرتبط	روح مرتبط	عضو مرتبط	مبادی افعال
انقباض و انبساط قلب و شرایین - حالات هیجانی (شادی، خشم، ترس، غم، امید، شرم...)	حیاتی	حیاتی	قلب	حیاتی
حس و حرکت تمام اعضا - دیدن، شنیدن، چشیدن، لمس کردن، بوئیدن، تخیل، تفکر، حافظه	نفسانی	نفسانی	مغز	نفسانی
تشکیل اعضای بدن - رشد و نمو اعضا - تغذیه - حفظ ثبات و پایداری بدن	طبیعی	طبیعی	کبد	طبیعی

جدول 2: خلاصه اعمال فیزیولوژیک بدن

آخرین نکته مهم در این بخش، این است که قلب و مغز ارتباطی دو سویه و مستقیم دارند. مهمترین راه ارتباطی قلب به مغز از طریق روح حیاتی به روح نفسانی و با واسطه شریانهاست و مهمترین راه ارتباطی مغز با قلب نیز از طریق روح نفسانی به روح حیاتی و با واسطه اعصاب است و لذا این دو عضو مهم بدن، مستقیماً تأثیرات متقابلی بر روی یکدیگر دارند.

2-2) بیماریهای روانی در طب سنتی:

اکثر اطباء کهن ما در مبحث امراض مغزی از بیماریهایی نام برده اند که به علت اجتماع اخلاط فاسد در مغز ایجاد می شود. این بیماریها شامل مالیخولیا، مانیا، داءالکلب، قطرب، صبارا و چند بیماری دیگر می باشد که می توان این دسته از بیماریها را، تحت عنوان «بیماریهای روانی در طب سنتی» قرار داد. در بین بیماریهای فوق الذکر 4 بیماری مانیا، داءالکلب، قطرب و صبارا در تحت مقولهای بنام «جنون» طرح و مورد بررسی قرار گرفته اند. (48)

گرچه بعضی علائم بیماریهای جنون شبیه علائم مالیخولیا است به جهت آنکه علت هردو بیماری سوداست اما مالیخولیا اکثرا همراه با علائم سوءظن، فسادفکر، غم، ترس، گوشه گیری و سکون است و غضب و برافروختگی شدید در آن نیست اما بیماریهای جنون کلا همراه با غضب شدید، پرخاشگری، برافروختگی و درندگی است و بعضا حرکات و رفتاری شبیه درندگان دارند.(18)

2-3) مالیخولیا (تعریف - انواع):

مالیخولیا، از جمله بیماریهایی است که در ITM، جزء بیماریهای مغزی طبقه بندی شده است و طبق تعریف، بیماری است که به سبب تغییر در کیفیت مزاج مغز، بروز کرده و فرد را از فکر سلیم و گمان سالم، باز می دارد بطوری که بیمار، بدون علت ظاهری مشخص، دچار بدگمانی، ترس و غم می شود.(4, 48)^(26,34)

کلمه مالیخولیا معرّب (به عربی شده) عبارت لاتینی «Melancholia» بوده و مرکب از Melanos (سیاه) و chole (خلط) است و لذا در عربی از آن به «المره السوداء» و در انگلیسی به «Black bile» تعبیر می شود.(90) علت نامگذاری این بیماری به مالیخولیا بدین جهت بوده است که علت اصلی این بیماری را افزایش غیرطبیعی خلط سودا «Black bile» می دانستند.(48)

برحسب اینکه خلط سودا در کدام عضو تجمع یافته باشد به سه نوع کلی تقسیم نموده اند:

- 1- اگر سودا در مغز تجمع کرده باشد، مالیخولیای مغزی
- 2- اگر تجمع سودا در اعضای چون معده، کبد، طحال، و مرق [غشاء خارجی پوشاننده شکم (Extra peritoneal)] باشد، مالیخولیای مراقی.
- 3- و اگر خلط سودا در تمام بدن منتشر باشد، مالیخولیای سیستمیک نامیده می شود.

2-4) اختلال افسردگی و مالیخولیا:

در جدول 3، علائم مالیخولیا در ITM با علائم افسردگی ماژور بر اساس معیارهای تشخیصی DSM-IV-TR مقایسه شده است.

جدول 3: مقایسه علائم مالیخولیا با افسردگی ماژور

مالیخولیا (ITM)	DSM-IV TR Criteria for Major Depressive Episode
زیادی غم بدون سبب و گریه	Depressed mood

Markedly diminished interest or pleasure in all or almost all activities	نامیدی (آیسا من الخیر)، حب خلوت، انزوا
Significant (>5% body weight) weight loss or gain	لاغری بدن (قحل)
increase or decrease in appetite	اشتهای زیاد
Insomnia or hypersomnia	بیداری و کم خوابی اما در بلغمی ها پر خوابی
Psychomotor agitation or retardation	قلق یا بیقراری
Fatigue or loss of energy	کسلی، قلت حرکت
Feelings of worthlessness or excessive or inappropriate guilt (which may be delusional)	زیادی خیالات فاسده
diminished ability to think or concentrate	اندیشه بسیار، زیادی فکر و وسواس دائمی
recurrent thoughts of death (not just fear of dying) recurrent suicidal ideation	دوست داشتن مرگ

علاوه بر جدول فوق، در DSM-IV TR، در زیرگروه اختلالات خلقی و مشخصاً در بیان اختلالات افسردگی از اختلالی با عنوان اختلالات مالیخولیایی Melancholic disorder نیز نام برده و ملاک های تشخیصی برای آن ذکر نموده است و لذا اختلالات مالیخولیایی در این نظام طبقه بندی معتبر به عنوان یکی از انواع اختلالات افسردگی طبقه بندی شده است. (49)

2-5) دیدگاه ابن سینا در مورد اتیولوژی مالیخولیا:

حکیم ابن سینا، در تشریح نقش خون در بروز بیماریهای مغزی همانند مالیخولیا، معتقد است ؛ اگر خونی که از قلب به مغز می رود، صقیل، رقیق، صاف و مفرح باشد یعنی خواص فیزیکی و شیمیایی خون ؛ کاملاً طبیعی باشد، نه تنها نقش به سزایی در سلامتی مغز ایفا می نماید بلکه آن را در برابر بیماری مقاوم ساخته و حتی اگر بیماری مغزی در مراحل ابتدایی (Subclinical) باشد چه بسا از بروز بیماری مغزی جلوگیری نماید اما اگر خواص فیزیکی و شیمیایی خونی که از قلب به مغز می رود بطور مثال در اثر بیماری سوداوی قلب دچار تغییر شود، موجب فساد مغز و بروز بیماریهایی چون مالیخولیایی گردد. (4)⁽²⁶⁾

وی در بیان علل مالیخولیا می نویسد:

« سبب مالیخولیا یا در خود مغز است یا در خارج از آن، سببی که در خود مغز است یا صرفاً تغییر کیفیت مزاج مغز است بدون اینکه خلط سودا در میان باشد یا تغییر کیفیت مزاج بعلة وجود ماده سودا در آن است.»

سپس در بیان علت نوع اول (تغییر کیفیت مزاج مغز بدون دخالت خلط سودا) معتقد است:

« علت این نوع از مالیخولیا ناشی از بیماریهای سوداوی قلب است که مغز به عنوان عضو مشارک قلب غیر مستقیم به آن مبتلا می شود.» و مکانیسم آن را اینگونه بیان می کند که: «وقتی قلب دچار بیماری سوداوی می شود، مزاج روح حیاتی که در قلب است نیز تحت تأثیر آن تغییر می کند و همانطور که پیش از آن بیان شده است، روح نفسانیکه در مغز است؛ به روح حیاتی متصل بوده و از جوهر آن است پس مزاج روح نفسانی نیز سوداوی می شود و لذا فساد مزاج قلب از طریق ارواح به مغز منتقل شده و فساد مزاج مغز موجب بروز مالیخولیا می گردد» (4)

بنابر عقیده ابن سینا، در اکثر موارد، تغییرات خونی و بدنبال آن بیماری های قلبی، شروع کننده فرایند مالیخولیا هستند اگرچه استحکام این بیماری در مغز حاصل می شود. البته ابن سینا عقیده دارد، ممکن است علل دیگری غیر از بیماری قلبی نیز موجب بروز مالیخولیا گردند ولی تأکید می کند ممکن نیست آن علل بدون مشارکت قلب بتوانند، موجب این بیماری گردند و لذا از دیدگاه ابن سینا، «مهمترین و بزرگترین علت بیماری مالیخولیا، برخی بیماریهای سوداوی قلبی است» (4)

و نکته جالب اینکه در کتب طبّی کهن ما، در بیان بیماریهای قلبی از یک بیماری با عنوان « خفقان قلب » نام برده شده که انواع مختلفی دارد. بسیاری از اطباء ما در کتب طبّی خود در بیان نوع «خفقان سوداوی قلب» آورده اند که علائمی شبیه مالیخولیا همچون غم، ترس، فساد فکر و... دارد و درمان این نوع خفقان را، به درمان مالیخولیا ارجاع داده و نوشته اند همانند مالیخولیا باید درمان شود. (18, 48)

(3) بحث:

نظرات ابن سینا و تحقیقات جدید:

ابتدا ذکر این نکته ضروری است که با توجه به علائم مشترک مالیخولیای نوع مغزی در ITM و افسردگی در طب کلاسیک که در جدول 3 بیان شد، باید گفت این دو بیماری، ماهیت مشترکی دارند، و لذا می توان از برخی نکات کلیدی که پزشکان بزرگ ITM، در مورد بیماری

مالیخولیا مطرح کرده اند، جهت روشن شدن ابهامات موجود در مورد اختلالات افسردگی همانند اتیولوژی و درمان آن، استفاده های مفیدی بعمل آورد.

موضوع ارتباط بین برخی بیماریهای قلبی با افسردگی که در تحقیقات متعدد انجام گرفته در دو دهه اخیر به کرات اثبات گردید (101, 102, 103, 104)، همان مطلبی است که بیش از هزار سال پیش حکیم ابن سینا آن را به صراحت در کتاب قانون خود بیان نموده است. با این تفاوت که ابن سینا مکانیسم این ارتباط را بر اساس مبانی ITM، بطور شفاف بیان کرده است ولی امروزه پژوهشگران این ارتباط را بسیار پیچیده توصیف نموده و تنها مکانیسم های احتمالی برای آن مطرح کرده اند. (95)

شیوع 14 تا 50 درصدی افسردگی در بیماریهای مختلف قلبی (78, 79, 80, 81, 105) واقعیتی است که نشان می دهد این دو بیماری در بسیاری از موارد با هم اند لذا انجمن بازتوانی قلبی عروقی و ریوی آمریکا، قویاً توصیه می کند بیماران قلبی جهت افسردگی غربالگری شده و به آنها ارجاع شوند تا برنامه های بازتوانی قلبی از طریق غذا، مدیریت استرس و ورزش انجام پذیرد. (95)، Blumenthal و همکاران، در مطالعه مداخلات پزشکی استاندارد و ورزش طولانی مدت (SMILE) یافتند که ورزش در کاهش افسردگی مؤثرتر از درمان دارویی است. (106)

علاوه بر مطلب فوق، افزایش قابل ملاحظه شیوع اختلالات افسردگی در بیماران قلبی نسبت به جمعیت عمومی سالم از یک سو (73, 102) و از سویی دیگر افزایش افسردگی راجعه پس از یک بیماری قلبی، (107, 108) مطرح کننده این نظریه است که برخی بیماریهای قلبی می توانند زمینه ساز شرایطی باشند که نهایتاً به افسردگی منجر شود. موضوعی که Almedia و همکاران نیز در مقاله خود بدان اشاره کرده اند؛ (70)

“Notwithstanding its high prevalence, the causes of depression remain unclear, although some investigators have suggested that cardiovascular diseases (CVD) may play a critical role in the aetiology and maintenance of symptoms later in life (Alexopoulos, 2006; Alexopoulos, et al., 1997; Baldwin et al., 2004;).”

سؤال بسیار مهمی که اینجا مطرح می شود و ارتباط این دو بیماری را کمی پیچیده تر می سازد این است که علیرغم وجود مطالعات فراوان مبنی بر اینکه، افسردگی، ریسک MI، بروز بیماری قلبی جدید و مورتالیتی و موربیدیتی (83, 84, 85, 86, 109) را^{15,16,17,18,28} در بیماران قلبی تا چند برابر افزایش می دهد، پس چرا در مطالعات کارآزمایی بالینی انجام شده تاکنون، درمان افسردگی در بیماران قلبی منجر به کاهش قابل ملاحظه عود حوادث قلبی

و یا مرگ و میر نشده و فقط در تبعیت بیمار از دارو درمانی و کیفیت زندگی مؤثر بوده است؟(95) به دیگر بیان، اگر افسردگی به تنهایی علت افزایش 4 برابری MI(76) و افزایش 2/7 تا 5 برابری مرگ و میر در بیماران قلبی است؛ پس چرا درمان افسردگی، کاهش قابل ملاحظه ای در MI یا مرگ و میر، در پی ندارد؟

نتایج مایوس کننده مطالعات فوق و اینکه تاکنون هیچ مطالعه - Randaomized placebo controlled وجود ندارد که اثبات کند، درمان افسردگی، اثرات مفید بالینی در بیماری قلبی عروقی داشته(99, 100)، تردید جدی در اینکه افسردگی علت پیش آگهی بد بیماران قلبی افسرده باشد، وارد نمود تا آنجا که برخی محققین این احتمال را مطرح کرده اند که ممکن است افسردگی به تنهایی، علت پیش آگهی بد بیماران قلبی افسرده نباشد.(103, 110)⁴¹

به نظر می رسد بتوان پاسخ سؤال فوق را در نظرات حکیم ابن سینا یافت، چراکه وی ابتدا، به صراحت از نقش اتیولوژیک برخی بیماریهای قلبی در بروز افسردگی سخن به میان آورده و این بیماریها را مهمترین و بزرگترین علت بیماری افسردگی می داند و پس از آن به تشریح نقش تغییرات فیزیکی و شیمیایی خون در ایجاد افسردگی می پردازد، این امر بیانگر آن است که وی افسردگی را یک بیماری صرفاً مغزی نمی داند؛ بلکه معتقد است افسردگی یک بیماری چند سیستمی است که علاوه بر مغز، سیستم قلبی عروقی و سیستم گردش خون هم دچار اختلال شده اند و لذا تأکید می کند که در درمان افسردگی چاره ای جز درمان این سیستم ها همراه با درمان مغزی نیست.(4)⁽²⁶⁾

امروزه افزایش آریتمی های قلبی(111)، افزایش BP(112) در زمینه سطوح بالای کورتیزول، کاهش(113, 114, 115) Heart Rate Variability (HRV)،(113, 114, 115) افزایش سطوح پلاسمایی فاکتور 4 پلاکتی و بتا ترومبوگلوبولین که موجب افزایش فعالیت پلاکتی، آسیب های اندوتلیال عروقی و ترومبوزیس می شوند(116, 117)، سطوح بالای سایتوکاین هایی مثل IL1, IL6, TNF که نقش کلیدی در آترواسکروزیس بازی می کنند(118, 119, 120) در بیماران افسرده اثبات شده است که در یک جمع بندی کلی باید گفت موارد فوق با نظر حکیم ابن سینا در مورد چند سیستمی بودن افسردگی تطبیق دارد. ضمن اینکه بعضی از پژوهشگران همانند دکتر پیتز کارمر در کتاب خود با عنوان Against depression نیز بر چند سیستمی بودن افسردگی تصریح داشته و می نویسد:(82)

“ Depression is not a brain disease merely, it is a neurological, hematological, and cardiovascular disease.”

بنابراین به نظر می‌رسد که دیگر نباید افسردگی را یک بیماری صرفاً مغزی بدانیم چراکه افسردگی بدین معنا نمی‌تواند توجیه‌کننده علت پیش‌آگهی بد بیماران قلبی افسرده باشد بدلالی که پیش از این بدان اشاره شد. راز عدم موفقیت درمان افسردگی در کاهش مورتالیتی و موربیدیتی را باید در چند سیستمی بودن اختلال افسردگی جستجو کرد.

از کنار یک نکته مهم تاریخی نباید براحتی عبور کرد و آن اینکه، نقش قلب در افسردگی و مکانیسم ایفای این نقش را اولین بار حکیم ابن سینا در قانون بیان کرده است اما نکته جالب اینجاست که بسیاری از اطباء پیش از ابن سینا در درمان افسردگی، به تقویت و درمان قلب پرداخته و بعضاً آن را امری ضروری می‌دانستند! [المنصوری فی الطب ص 389 - المئه فی الطب گفتار 63] علت پرداختن به قلب، وجود علائمی چون ترس، عدم احساس لذت، ناامیدی و خشم زیاد و از این قبیل علائم بود که بر طبق مبانی طب سنتی ایرانی، با قلب و قوه حیاتی مرتبط است؛ گرچه در طب کلاسیک اعتقاد بر این است که سیستم لیمبیک بویژه نواحی پاداش (Reward centers) و مراکز تنبیه (Punishment centers) آن، هیجانات و رفتارهای هیجانی را کنترل می‌کنند (Guyton, 2006) اما پژوهشگران، تأیید کرده‌اند که بین هیجانات مثبت و منفی همانند شادی، لذت، ترس، غم، خشم، ناامیدی و سلامتی بویژه سلامتی سیستم قلبی عروقی ارتباط وجود دارد بدین صورت که حالات هیجانی مثبت Positive (emotional conditions) مانند شادی، خوش بینی (Optimism) لذت و امید موجب کاهش بیماری قلبی عروقی (CVD) و افزایش طول عمر و Negative emotional conditions منفی همانند دشمنی (Hostility)، ترس و بویژه غضب شدید و مداوم و غیره موجب بروز Cardiovascular events و کاهش طول عمر می‌شوند. (121, 122) و نیز مطالعه‌ای توسط Kapfhammer در سال 2011 انجام شده و اذعان نموده است که برخی علائم افسردگی همانند عدم احساس لذت Enhedonia، ناامیدی Hopelessness و خستگی روحی Vital exhaustion ارتباط بیشتری با بیماری قلبی عروقی دارند و این نظریه را مطرح کردند که این علائم به عنوان یک ریسک فاکتور اختصاصی در ارتباط بین بیماریهای قلبی و افسردگی میانجیگری نمایند (102)

نکته بسیار مهم در ITM اینکه، اگرچه حالات هیجانی با روح و قوه حیاتی (قلبی) مرتبط‌اند ولی اطباء این حالات را قویاً تحت تأثیر مزاج قلب و مزاج خون می‌دانند. مثلاً اگر شخصی دارای قلبی با مزاج طبیعی گرم بوده و خون او رقیق و صاف و به لحاظ کیفیت نیز گرم باشد،

این شخص، به جهت رقت و صافی خونس، فردی امیدوار و مستعد شادی است اما به دلیل گرمی مزاج قلب و خون مستعد غضب است که غضب او بعلت رقت خونس به سرعت ایجاد شده و سریع هم زایل می گردد. حال شخص دیگری را در نظر بگیرید که همانند فرد اول مزاج طبیعی قلب و خونس گرم است ولی بجای خون رقیق صاف دارای خون غلیظ و کدر است، این شخص دوم، به جهت کدورت خون فردی مستعد غم و به دلیل گرمی مزاج قلب و خون، مستعد غضب است اما غضبش بعلت غلظت خون، ثابت بوده و به سرعت زایل نمی گردد. و اگر شخص سومی را در نظر بگیرید که برعکس 2 نفر اول، مزاج طبیعی قلب و خونس سرد بوده و همانند نفر دوم دارای خون غلیظ و کدر باشد؛ این شخص به جهت سردی مزاج قلب و خونس، فردی ترسو و کند ذهن بوده، به دلیل کدورت خون مستعد غم و بعلت غلظت خون حالات هیجانی او به کندی زایل می گردد.

نکته مهم که مکمل مطلب فوق است اینکه همانطور که مزاج قلب و خون در بروز حالات هیجانی مؤثرند، حالات هیجانی هم به عنوان اسباب مؤثر در قلب، مستقیماً بر مزاج قلب و خون تأثیر می گذارند یعنی مثلاً تداوم به اعتدال هیجانات مثبت چون شادی، لذت، خوش بینی، امید و غیره موجب گرمی مزاج قلب و خون و نیز رقت و صافی خون می شوند و بعکس تداوم هیجانات منفی چون خشم، ترس، غم، ناامیدی و غیره موجب سردی مزاج قلب و خون و غلظت و کدورت خون می گردند.

امروزه برخی محققین (95) معتقدند اگر ما شناخت بیشتری نسبت به موارد ذیل داشته باشیم، می توانیم در مورد منشاء افسردگی و مکانیسم ارتباطی آن با بیماری قلبی نظرات دقیق تری ارائه نمائیم؛ مواردی چون:

1- اینکه چرا بعضی از بیماران قلبی بهترین پاسخ درمانی را دارند ولی برخی دیگر پاسخ

درمانی مناسبی ندارند؟

2- چرا برخی بیماران پس از یک حادثه قلبی سریعاً به افسردگی مبتلا می شوند ولی

برخی دیگر افسردگی تأخیری داشته یا به افسردگی مبتلا نمی شوند؟

3- کدام گروه از بیماران قلبی افسرده پیش آگهی بهتری داشته و کدام گروه پیش آگهی

بدتری دارند؟

ما معتقدیم، اگر مطالعات آینده در جهت شناخت دقیق مزاج قلب و خون، تمرکز یابد؛ می تواند پاسخ های قانع کننده ای به سؤالات فوق ارائه نماید.

امروزه مهمترین مکانیسم های احتمالی نحوه ارتباط افسردگی با CVD را تغییر مسیرهای Biobehavioral می دانند و در میان این مسیرها، تغییر پاسخ های التهابی و ایمنی را به جهت اینکه منجر به پیش آگهی بد می شوند، قابل توجه و مهم ارزیابی کرده اند اما علاوه بر این مکانیسم ها، هیپوتز دیگری هم مطرح است که تغییرات عملکردی و ساختمانی بطن چپ قلب نیز ممکن است مقدم بر ایجاد علائم کلینیکی در بیماران افسرده وجود داشته باشد (103) برخی مطالعات دیگر هم اثبات نموده اند که اختلال در عملکرد بطن چپ با افزایش خطر بروز افسردگی پس از MI، ارتباط دارد (123, 124)

اختلال عملکرد و تغییرات ساختمانی بطن چپ قلب در بیماران افسرده با نظر ابن سینا و دیگر حکمای ITM، که مکانیسم ارتباطی بیماری قلبی با افسردگی را اتصال روح حیاتی که در بطن چپ قلب تولید می شود با روح نفسانی مغزی می دانند، همخوانی دارد.

4) نتیجه گیری:

ابن سینا، افسردگی را فقط یک بیماری مغزی نمی داند بلکه آن را یک بیماری مغزی، قلبی و خونی می شناسد و همانطور که خود تصریح کرده است مهمترین و بزرگترین علت افسردگی، برخی بیماریهای قلبی است و مغز در اکثر موارد به عنوان عضو مشارک قلب بطور غیر مستقیم بدان مبتلا می شود. به عقیده وی، شروع فرایند بیماری افسردگی، اکثراً از تغییرات خونی و بیماری قلبی بوده و استحکام این بیماری در مغز است و چنانچه در موارد کمی، شروع فرایند بیماری از مغز باشد، باز قلب به کمک تغییرات خونی، موجب استحکام و تشدید بیماری می گردد و لذا معتقد است در درمان بیماری افسردگی، چاره ای جز درمان بیماریهای قلبی و خونی نیست.

پیشنهادات:

- بر مبنای این پایان نامه پیشنهادات ذیل جهت انجام کارهای تحقیقاتی قابل ارائه می باشد:
- 1- تعیین فراوانی افسردگی در بیماران قلبی بستری شده پس از سکته قلبی در بخش قلب بیمارستان ؟ و ارتباط آن با مزاج بیماران.
 - 2- تعیین مزاج بیماران با تشخیص نارسایی قلبی بستری شده در بخش قلب بیمارستان ؟ و بررسی میزان فراوانی افسردگی در مزاجهای مختلف
 - 3- تعیین مزاج بیماران با جراحی قلبی بستری شده در بخش قلب بیمارستان ؟ و بررسی میزان فراوانی افسردگی در مزاجهای مختلف
 - 4- ارتباط بین مزاج و تغییرات سواب کلینیکال بطن چپ در جمعیت عمومی با سن بالای 50 سال.
 - 5- ارتباط بین مزاج و افسردگی در جمعیت عمومی.
 - 6- ارتباط بین مزاج و ایندکس های خونی در جمعیت عمومی.
 - 7- بررسی ارتباط بین مزاج، مارکرهای التهابی و آترواسکلروزیس در بیماریهای مختلف مرتبط مانند افسردگی، بیماریهای قلبی و...
 - 8- خصوصیات افراد مستعد به مالیخولیا از دیدگاه طب سنتی و مقایسه آن با بیماران افسرده بستری در بخش روانپزشکی بیمارستان ؟
 - 9- بررسی تطبیقی علل، علائم و برنامه درمانی خفقان در طب سنتی و مقایسه آن با بیماری مرتبط در طب کلاسیک.

منابع:

- ۱ "علامه ذوالفقون حسن زاده آملی ، دروس معرفت نفس، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۱ ، ج ۳، ص ۴۴۳-۴۴۴."
- ۲ "علی ابن عباس اهوازی، کامل الصناعه الطبیبه، انتشارات جلال الدین قم، ج ۱، ص ۲۶۲."
- ۳ "ارزانی، محمد اکبر، طب اکبری ، انتشارات جلال الدین قم ، سال ۱۳۸۷ ، ج ۱ ، صص ۷، ۸۳-۷۱."
- ۴ "ابن سینا، القانون فی الطب، انتشارات اعلی بیروت، ۲۰۰۵، ج ۲، ص ۲۱۳، ۳۰۲-۲۹۴."
- ۵ "حسینی جرجانی، سید اسماعیل - ذخیره خوارزمشاهی انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص ۴۷، ۳۰۲-۲۹۷."
- ۶ "کشکری، یعقوب، الکناش فی الطب، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی طب اسلامی و مکمل ص ۲۳۴-۲۲۹."
- ۷ "عیسی ابن یحیی معرف به ابوسهل مسیحی المئه فی الطب : مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی طب اسلامی و مکمل، ۱۳۹۰."
- ۸ "علی ابن ربن طبری، فردوس الحکمه، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی طب اسلامی و مکمل، ۱۳۸۷، ص ۲۰۰-۱۹۶."
- ۹ "محمد ابن زکریای رازی، الحاوی فی الطب، دائره المعارف العثمانیه، حیدر آباد دکن هند، ۱۹۹۵، ج ۱ ص ۸۳-۶۲."
- ۱۰ "علی ابن عباس اهوازی ، کامل الصناعه الطبیبه ، انتشارات جلال الدین قم ، ج ۲ ، ص ۳۵۶-۶۰."
- ۱۱ "ابوالفضل حبیش تفلیسی، کفایه الطب، ج ۱، تصحیح زهرا پارساپور ص ۷۹-۷۷."
- ۱۲ "اعظم خان، اکسیر اعظم، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی طب اسلامی و مکمل، ۱۳۸۷، ص ۲۳۷-۱۸۶."
- ۱۳ "جالینوس جوامع جالینوسی مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی طب اسلامی و مکمل کتاب الاعضاء الالمه ص ۱۴۳-۱۴۶."
- ۱۴ "اخوینی، ربیع ابن احمد، هدايه المتعلمین، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۴، ص ۲۴۸-۲۴۲."
- ۱۵ "زهراوی، ابوالقاسم خلف ابن عباس، التصریف لمن عجز عن التألیف، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی طب اسلامی و مکمل چاپ سنگی مقاله ثانیه ص ۳۴۷-۳۴۰."

- ۱۶ "ابوالحسن طبری ترنجی، محمد ابن احمد، المعالجات البقراطية، مؤسسة مطالعات تاریخ پزشکی طب اسلامی و مکمل ۱۳۸۸ ص ۲۲۳-۲۳۷."
- ۱۷ "علی ابن حزم قرشی (ابن نفیس)، الموجز فی الطب، لجنة التراث الاسلامی، قاهره، ۱۹۸۶، ص ۱۴۲-۱۳۹."
- ۱۸ "نفیس ابن عوض، شرح الاسباب و العلامات، انتشارات جلال الدین قم، سال ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۳۸-۱۱۳."
- ۱۹ "الهروی، محمد ابنیوسف، بحر الجواهر، انتشارات جلال الدین، ۱۳۸۷، ص ۳۳۸."
- ۲۰ "رازی، بهاء الدولة، خلاصه التجارب، چاپ سنگی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی طب اسلامی و مکمل، ۱۳۹۰، ص ۶-۲۰۰."
- ۲۱ "داوود انطاکی، بغیه المحتاج فی المجرب من العلاج، انتشارات دارالفکر بیروت، ص ۳۷-۳۴."
- ۲۲ "محمد اکبر ارزانی، میزان الطب، انتشارات موسسه فرهنگی سماء، ۱۳۸۰، ص ۴۵."
- ۲۳ "عقیلی خراسانی، سید محمد حسین، معالجات عقیلی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی طب اسلامی و مکمل، ۱۳۸۷، ص ۱۹۳-۱۸۳."
- ۲۴ "لطیف قزوینی، فواید الطفیه، انتشارات ، سال، ص."
- ۲۵ "راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۴."
- ۲۶ "ازدی، عبدالله بن محمد، کتاب الماء - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۷."
- ۲۷ "طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین - تهران، چاپ: سوم، ۱۳۷۵."
- ۲۸ "مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم - بیروت-قاهره-لندن، چاپ: سوم."
- ۲۹ "بستانی، فواد افرام، فرهنگ ابجدی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۵."
- ۳۰ "قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن - تهران، چاپ: ششم، ۱۳۷۱."
- ۳۱ "ثعالبی، عبدالملک بن محمد، فقه اللغة - بیروت، چاپ: اول."
- ۳۲ "مهنا، عبد الله علی، لسان اللسان - بیروت، چاپ: اول."

- ٣٣ "عسكري، حسن بن عبدالله، الفروق في اللغة - بيروت، چاپ: اول.".
- ٣٤ "زمخشري، محمود بن عمر، مقدمة الأدب - تهران، چاپ: اول، ١٣٨٦.".
- ٣٥ "حميري، نشوان بن سعيد، شمس العلوم - دمشق، چاپ: اول.".
- ٣٦ "فيروز آبادي، محمد بن يعقوب، القاموس المحيط - بيروت، چاپ: اول.".
- ٣٧ "اسماعيل صيني، محمود، المكنز العربي المعاصر - بيروت، چاپ: اول.".
- ٣٨ "ابن سيده، علي بن اسماعيل، المحكم و المحيط الأعظم - بيروت، چاپ: اول.".
- ٣٩ "موسى، حسين يوسف، الإفصاح - قم، چاپ: چهارم.".
- ٤٠ "صاحب بن عباد، اسماعيل بن عباد، المحيط في اللغة - بيروت، چاپ: اول.".
- ٤١ "ابن دريد، محمد بن حسن، جمهرة اللغة - بيروت، چاپ: اول.".
- ٤٢ "جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح - بيروت، چاپ: اول.".
- ٤٣ "ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة - قم، چاپ: اول.".
- ٤٤ "ازهرى، محمد بن احمد، تهذيب اللغة - بيروت، چاپ: اول.".
- ٤٥ "فيومى، احمد بن محمد، المصباح المنير - قم، چاپ: دوم.".
- ٤٦ "خفاجى، احمد بن محمد، شفاء الغليل - بيروت، چاپ: اول.".
- ٤٧ "حيدري، محمد، معجم الأفعال المتداولة - قم، چاپ: اول، ١٣٨١.".
- ٤٨ "حسينى جرجانى، سيد اسماعيل، الاغراض الطبيه والمباحث العلائيه، ج ١ صص ٤٦٥-٧١.".

" 49 Kaplan V, Sadock B. Pocket Handbook of Clinical Psychiatry. 5 edition. Translated by: Arjmand M, et al. Arjmand publication. 2010; p 210,215."

- " 50 Cross K, Flores R, Butterfield J, Blackman M, Lee S. The effect of passive listening versus active observation of music and dance performances on memory recognition and mild to moderate depression in cognitively impaired older adults. *Psychol Rep.* 2012; 111(2): 413-23".
- " 51 Jun EM, Roh YH, Kim MJ. The effect of music-movement therapy on physical and psychological states of stroke patients. *J Clin Nurs.* 2013; 22(1-2): 22-31".
- " 52 Fachner J, Gold C, Erkkilä J. Music Therapy Modulates Fronto-Temporal Activity in Rest-EEG in Depressed Clients. *Brain Topogr.* 2012; 16".
- " 53 Conrad P, Adams C. The effects of clinical aromatherapy for anxiety and depression in the high risk postpartum woman - a pilot study. *Complement Ther Clin Pract.* 2012; 18(3):164-8".
- " 54 Lee IS, Lee GJ. Effects of lavender aromatherapy on insomnia and depression in women college students. *Taehan Kanho Hakhoe Chi.* 2006; 36(1):136-43".
- " 55 Chang SY, Effects of aroma hand massage on pain, state anxiety and depression in hospice patients with terminal cancer. *Taehan Kanho Hakhoe Chi.* 2008 Aug;38(4):493-502".
- " 56 Yim VW, Ng AK, Tsang HW, Leung AY. A review on the effects of aromatherapy for patients with depressive symptoms. *J Altern Complement Med.* 2009; 15(2):187-95".
- " 57 Dundon CM, Rellini AH, Tonani S, Santamaria V, Nappi R. Mood disorders and sexual functioning in women with functional hypothalamic amenorrhea. *Fertil Steril.* 2010; Nov;94(6): 2239-2243".
- " 58 Lawson EA, Donoho D, Miller KK, Misra M, Meenaghan E, Lydecker J, Wexler T, Herzog DB, Klibanski A, Hypercortisolemia is associated with severity of bone loss and depression in hypothalamic amenorrhea and anorexia nervosa. *J Clin Endocrinol Metab.* 16-4710 : (12)94 2009 .
- " 59 Young EA, Korzun A. The hypothalamic pituitary-gonadal axis in mood disorders. *Endocrinol Metab Clin North Am* 2002;31(1):63-78".
- " 60 Kir'ianova VV, Baburin IN, goncharova VG, Veselovskii AB. The use of phototherapy and photochromotherapy in the combined treatment of the patients presenting with astheno-depressive syndrome and neurotic disorders. *Vopr Kurortol Fizioter Lech Fiz Kult.* 2012; (1):3-6". .
- " 61 Loving RT, Kripke DF, Knickerbocker NC, Grandner MA. Bright greenlight treatment of depression for older adults. *BMC Psychiatry.* 2005; 5: 42". .
- " 62 Sarris J, Schoendorfer N, Kavanagh DJ. Major depressive disorder and nutritional medicine: a review of monotherapies and adjuvant treatments. *Nutr Rev.* 2009; 67(3): 125". 131-
- " 63 Saljoughian M, Nutrition and Clinical Depression. *US Pharm.* 2009;23(11):HS-7-HS13".
- " 64 Rush A. The varied clinical presentations of major depressive disorder. *Journal of clinical psychiatry* 2007; 68:4-10".
- " 65 Diehl Dj, Greshon S. the role of dopamine in mood disorders. *Comp. psychiatry* 1998;33:115-20".
- " 66 Stockmeier CA. Neurobiology of serotonin in depression and suicide. *Anny acad. Sci.* 1997; 836:220-32".
- " 67 Trockel M, Manber R, Chang V, Thurston A, Taylor CB. An e-mail delivered CBT for sleep-health program for college students: effects on sleep quality and depression symptoms. *J Clin Sleep Med.* 2011 Jun 15;7(3):276-81".

- " 68Murray, CJL, Lopez, AD. Alternative projections of mortality and disability by cause 1990-2020: Globalburden Disease Study. *Lancet*. 1997;349:1498–1504."
- " 69Osborn DP, Levy G, Nazareth I, Petersen I, et al. Relative risk of cardiovascular and cancer mortality in people with severe mental illness from the United Kingdom's general practice research database. *Arch Gen Psychiatry* 2007;64:242–9."
- " 70Almeida OP, Alfonso H, Yeap BB, Hankey GJ, et al. Cardiovascular diseases do not influence the mental health outcome of older men with depression over 6 years. *J Affect Disord* 2013; 144(3):248-52."
- " 71Rugulies R. Depression as a predictor for coronary heart disease. A review and meta-analysis. *Am J Prev Med* 2002;23:51–61."
- " 72Penninx BW, Beekman AT, Honig A, Deeg DJH, et al. Depression and cardiac mortality: results from a community-based longitudinal study. *Arch Gen Psychiatry* 2001; 58:221–7."
- " 73Polsky D, Doshi JA, Marcus S, Oslin D, et al. Long-term risk for depressive symptoms after a medical diagnosis. *Arch Intern Med* 2005; 165:1260–66."
- " 74Jaing W, Hasselbad V, Krishnan RR, O'Connor CM. Patients with CHF and Depression have the greater risk of mortality and morbidity than patients without Depression. *Amer College of Cardiology*. 2002; 39:919-21."
- " 75Barefoot JC, Helms MJ, Mark DB, Blumenthal JA, et al. Depression and long-term mortality risk in patients with coronary artery disease. *Am J Cardiol* 1996; 78:613–17."
- " 76Pratt LA, Ford DE, Crum RM, Armenian HK, et al. Depression, psychotropic medication, and risk of myocardial infarction: prospective data from the Baltimore ECA follow-up *Circulation* 1996; 94:3123–29."
- " 77Lichtman JH, Bigger JT, Blumenthal JA, Frasure-Smith N, et al. Depression and coronary heart disease. Recommendations for screening, referral, and treatment. *Circulation* 2008; 118:1768–75."
- " 78Freedland KE ,Rich MW, Skala JA, Carney RM, et al. Prevalence of depression in hospitalized patients with congestive heart failure. *Psychosom Med* 2003; 65:119–128."
- " 79Ladwig KH, Kieser M, Ko'nig J,Breithardt G,et al. Affective disorders and survival after acu myocardial infarction. Results from the post-infarction late potential study. *Eur Heart J* 1991;12:959-64."
- " 80Frasure-Smith N, Lespérance F. Depression and cardiac risk: present status and future directions. *Heart J* 2010; 96:173-6."
- " 81Lesperance F ,Frasure-Smith N, Juneau M, Theroux P. Depression and 1-year prognosis in unstable angina. *Arch Intern Med* 2000; 160:1354–60."
- " 82Kramer, P. *Against Depression*. Viking Press 2005; p.184."
- " 83Frasure-Smith N, Lespérance F, Talajic M. Depression following myocardial infarction. Impact on 6-month survival. *JAMA* 1993; 270:1819–25."
- " 84Blumenthal JA, Lett HS, Babyak MA, White W, et al. Depression as a risk factor for mortality after coronary artery bypass surgery. *Lancet* 2003; 362:604–09."
- " 85Sullivan MD, LaCroix AZ, Spertus JA, Hecht J, et al. Depression predicts revascularization procedures for 5 years after coronary angiography. *Psychosom Med* 2003; 65:229–36."

- " 86Jiang W, Alexander J, Christopher E, Kuchibhatla M, et al. Relationship of depression to increased risk of mortality and rehospitalization in patients with congestive heart failure. *Arch Intern Med* 2001; 161:1849-56".
- " 87Wulsin LR, Singal BM. Do depressive symptoms increase the risk for the onset of coronary disease? A systematic quantitative review. *Psychosom Med*. 2003; 65:201".
- " 88World Health Organization (WHO). Traditional medicine strategy. Geneva, WHO, 2002-2005. 1-3, p 7-43."
- " 89Braunwald E, Bonow RO. Cardiovascular Medicine. Braunwald's Heart Disease: A Textbook of Cardiovascular Medicine. 9 ed. Philadelphia: Elsevier Saunders, 2012; pp. 1042-47."
- " 90Avicenna H. The book on drugs for cardiovascular diseases (Advieh ghalbieh). Translated to Persian by H.Razavi Borghei. Tehran: Nashr-e Ney. 2009; pp. 85-89,3
- " 92Shoja MM, Tubbs RS, Loukas M, Khalili M, et al. Vasovagal syncope in the Canon of Avicenna: the first mention of carotid artery hypersensitivity. *Int J Cardiol* 2009; 134:297-301."
- " 93Vickres A. Complementary medicine. *B M J* 2000; 321:683-6." 86
- " 94Najmabadi M. History of medicine in Iran. Tehran University Publication. 1992; p81."
- " 95Pozuelo L, Zhang J, Franco K, Tesar G, et al. Depression and heart disease: What do we know, and where are we headed? *Cleveland clinic journal of medicine* 2009; 76:59-70."
- " 96Van der Kooy K, van Hout H, Marwijk H, Marten H, et al. Depression and the risk for cardiovascular diseases: systematic review and meta analysis. *Int J Geriatr Psychiatry* 2007; 22:613-626."
- " 97Rosengren A, Hawken S, Ounpuu S, Sliwa K, et al. Association of psychosocial risk factors with risk of acute myocardial infarction in 11119 cases and 13648 controls from 52 countries (the INTERHEART study): case-control study. *Lancet* 2004; 364:953-62."
- " 98Carne RM, Freedland KE. Depression, mortality, and medical morbidity in patients with coronary heart disease. *Biol Psychiatry* 2003; 54:241-47."
- " 99O'Connor CM, Jiang W, Kuchibhatla M, Silva S, et al. Safety and efficacy of sertraline for depression in patients with heart failure: results of the SADHART-CHF (Sertraline Against Depression and Heart Disease in Chronic Heart Failure) trial. *J Am Coll Cardiol* 2010; 56:692-99."
- " 100van Melle JP, de Jonge P, Honig A, et al. Effects of antidepressant treatment following myocardial infarction. *Br J Psychiatry* 2007; 190:460-66."
- " 101Dunlop DD, Lyons JS, Manheim LM, Song J, et al. Arthritis and heart disease as risk factors for major depression: the role of functional limitation. *Med Care* 2004; 42:502-511."
- " 102Kapfhammer HP. The relationship between depression, anxiety and heart disease - a psychosomatic challenge. *Psychiatr Danub* 2011; 23:412-24."
- " 103Kim YH, Kim SH, Lim SY, Cho GY, et al. Relationship between depression and subclinical left ventricular changes in the general population. *Epidemiology*. 2012; 98:1378-83".
- " 104Wan CF, Li ZH, Xu GJ, Liu SS, et al. Effects of depressive disorder on monocytic expression of CD(40) and plasma IL-8 concentration in senile coronary heart disease patients. *Zhonghua. Yi Xue Za Zhi* 2011; 91:2459-63"
- " 105Kemp DE, Malhotar S, Franco KN, Tesar G, et al. Heart disease and depression: Don't ignore the relationship. *Cleveland Clinic Journal of Medicine* 2003; 70:745-761."

- " 106Blumenthal JA, Babyak MA, Doraiswamy PM, Watkins L, et al. Exercise and pharmacotherapy in the treatment of major depressive disorder. *Psychosom Med* 2007; 69:587–96".
- " 107Carney RM, Blumenthal JA, Freedland KE, Youngblood M, et al. Depression and late mortality after myocardial infarction in the Enhancing Recovery in Coronary Heart Disease (ENRICHD) Study. *Psychosom Med* 2004; 66:466–74".
- " 108Lespérance F, Frasere-Smith N, Koszycki D, Laliberté MA, et al. Effects of citalopram and interpersonal psychotherapy on depression in patients with coronary artery disease: the Canadian Cardiac Randomized Evaluation of Antidepressant and Psychotherapy Efficacy (CREATE) trial. *JAMA* 2007; 297:367–79".
- " 109Zipfel S, Schneider A, Wild B, et al. Effect of depressive symptoms on survival after heart transplantation. *Psychosom. Med* 2002; 64:740–47".
- " 110Baumeister H, Hutter N, Bengel J. Psychological and pharmacological interventions for depression in patients with coronary artery disease. *Cochrane Database Syst Rev* 2011; 9:CD008012".
- " 111Van Ravenswaaij-Arts CM, Kollee LA, HoPMan JC, Stoelinga GB, et al. Heart rate variability. *Ann Intern Med* 1993; 118:436–447".
- " 112Otte C, Neylan TC, Pipkin SS, Browner WS, et al. Depressive symptoms and 24-hour urinary norepinephrine excretion levels in patients with coronary disease: findings from the Heart and Soul Study. *Am J Psychiatry* 2005; 162:2139–45".
- " 113Carney RM, Blumenthal JA, Stein PK, Watkins L, et al. Depression, heart rate variability, and acute myocardial infarction. *Circulation* 2001; 104:2024–28".
- " 114Carney RM, Blumenthal JA, Freedland KE, Stein PK, et al. Low heart rate variability and the effect of depression on post-myocardial infarction mortality. *Arch Intern Med* 2005; 165:1486–91".
- " 115De Jonge P, Mangano D, Whooley MA. Differential association of cognitive and somatic depressive symptoms with heart rate variability in patients with stable coronary heart disease: findings from the Heart and Soul Study. *Psychosom Med* 2007; 69:735–39".
- " 116Laghrissi-Thode F, Wagner WR, Pollock BG, Johnson PC, et al. Elevated platelet factor 4 and beta-thromboglobulin plasma levels in depressed patients with ischemic heart disease. *Biol Psychiatry* 1997; 42:290–95".
- " 117Musselman DL, Tomer A, Manatunga AK, Knight BT, et al. Exaggerated platelet reactivity in major depression. *Am J Psychiatry* 1996; 153:1313–17".
- " 118Hansson GK. Inflammation, atherosclerosis, and coronary artery disease. *N Engl J Med*. 2005; 352:1685–95".
- " 119Empana JP, Sykes DH, Luc G, Juhan-Vague I, et al. Contributions of depressive mood and circulating inflammatory markers to coronary heart disease in healthy European men: the Prospective Epidemiological Study of Myocardial Infarction (PRIME). *Circulation* 2005; 111:2299–2305".
- " 120Miller GE, Stetler CA, Carney RM, Freedland KE, et al. Clinical depression and inflammatory risk markers for coronary heart disease. *Am J Cardiol* 2002; 90:1279–83.
- Kramer, P. *Against Depression*. Viking Press 2005; p.184".
- " 121Schwartz GE, Weinberger DA, Singer JA. Cardiovascular differentiation of happiness, sadness, anger, and fear following imagery and exercise. *Psychosom Med* 1981; 43:343–64".

- " 122 Shimbo D, Chaplin W, Kuruvilla S, Wasson LT. Hostility and platelet reactivity in individuals without a history of cardiovascular disease events. *Psychosom Med* 2009; 71:741-47.
- " 123 Bagherian R, Gilani B, Bahrami Ehsan H, Sanei H. Relationship between depression of post M.I. and functional of left ventricular. *Iranian Journal of clinical Psychiatry and Psychology*. 2008; 4:420-27".
- " 124 Van Melle JP, De Jonge P, Kuyper AM, Honig A, et al. Prediction of depressive disorder following myocardial infarction: Data from the Myocardial Infarction and Depression-Intervention Trial (MINDIT). *International Journal of Cardiology*. 2005; 109:88-9". 4

-
- ¹ - اطباء ما، اعتقاد داشتند که وقتی خون و اخلاط به قلب که منبع حرارت بدن است می رسد، بواسطه حرارت، بخش لطیف آنها از غلیظ جدا می شود. که لطیف آن طی فرایندی روح حیوانی را تشکیل می دهد و بخش غلیظ آن طی مراحل به اعضا تبدیل می شود.
- ² - جناب شیخ الرئيس بیماری را با عنوان « مالنخولیا » می نویسند ولی به جهت یکسان سازی در این پایان نامه از عنوان مشهور « مالنخولیا » استفاده شده است.
- ³ - کثیف به معنای خاص فلسفی آن یعنی جسمی که اجزای آن به هم فشرده و متراکم هستند
- ⁴ - الکافی ج ۲ ص ۴۳۵.
- ⁵ - من لا یحضر ج ۲ ص ۴۵.
- ⁶ - حزن و اندوه شدید (مفردات الفاظ قرآن ج 2 ص 71
- ⁷ - شیخ الرئيس، اوهام را در مرحله استحکام بیماری با عناوینی چون اصناف خوف از چیزهایی که وجود ندارند یا دارند و سپس برخی اوهام را ذکر می کند و مجدد عنوان می کند که علاوه بر این آنها تخیل چیزهایی جلو چشمشان دارند که وجود خارجی ندارند.
- ⁸ - تعبوا ممکن است به معنای سیر شدن هم باشد.
- ⁹ - احساس غم، تشویش و اضطراب بدون سبب مشخص
- ¹⁰ - یا همان ریگورژیتاسیون
- ¹¹ - طحال بزرگ و دردمند دارند.
- ¹² - بی قراری به علت سوزش معده و آزار آن به جهت ذکاء حس آن از ماده حار گزنده
- ¹³ - پرمو
- ¹⁴ - کسانی که به جای سین، ثاء تلفظ می کنند.
- ¹⁵ - هرگاه در جراحت لحمی، چرک مجتمع شود به آن قرح یا قرحه می گویند. جمع آن قروح

¹⁶ - یک ششم منقال

¹⁷ - مالش یا ماساژ

¹⁸ - «طَابَ الشَّيْءُ طَيِّباً» یعنی دلچسب و طبع پسند شد راغب گوید: اصل طَيِّب آنست که حواس از آن لذت میبرند و نفس از آن لذت میبرد. و پاک کردن را استطابه گویند که پاک کردن چیزی سبب دلچسپی آنست. نقیض طَيِّب خبیث است. (قاموس قرآن؛ ج 4؛ ص 257)

¹⁹ - میوه به

²⁰ - محل رویش، ریشه عصب

²¹ - نوعی خوراک بیمار با آرد و شیر و روغن

²² - بول یا ادرار

²³ - ریشه کن

²⁴ - واحدی جهت اوزان برای ماء العسل 13 اوقیه و هر اوقیه نزد بعضی ها 7 و نزد بعضی دیگر 8 منقال و هر منقال 15 قیراط و هر قیراط 4 شعیره و...

²⁵ - هرگرامی 6 قیراط

²⁶ - میوه به

²⁷ - حجامت با تیغ زدن و خارج کردن خون را اصطلاحاً حجامت تر می گویند در مقابل بادکش کردن که حجامت خشک نامیده می شود.

²⁸ - احتمالاً منظور بیماران مالیخولیایی است

²⁹ - منظور این است که خوردن اطعمه و اشربه گرم و خشک، که یبوست را بیشتر می کند، عکس این حالت رخ می دهد

³⁰ - مراق به غشاء خارجی پوشاننده شکم (Extra peritoneal) گفته می شود